

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ  
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (المائدة: ٥٥)

ولی شما، تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان  
آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال  
رکوع زکات می‌دهند.

# مبانی نظری حکومت اسلامی

## بررسی فقهی تطبیقی

محمد مهدی آصفی

ترجمه دکتر محمد سپهری

|                    |   |
|--------------------|---|
| سر شناسه:          | : آصفی، محمد مهدی، ۱۳۱۷   |
| عنوان قراردادی     | : ولایة الامر دراسة فقهية مقارنة، فارسی   |
| عنوان و پدیدآور    | : مبانی نظری حکومت اسلامی، بررسی فقهی تطبیقی / محمد مهدی آصفی، ترجمه محمد سپهری |
| مشخصات تشر         | : تهران - مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی، ۱۳۸۵                    |
| مشخصات ظاهری       | : ۴۶۳ ص.  |
| شابک               | : ۹۶۴-۸۸۸۹-۶۵-۱   |
| یادداشت            | : کتابنامه ص ۴۵۸-۴۶۳: همچنین به صورت زیرنویس                                    |
| موضوع              | : اسلام و دولت  |
| موضوع              | : ولایت فقیه  |
| موضوع              | : اسلام و سیاست   |
| موضوع              | : ولایت   |
| شناسه افزوده       | : سپهری، محمد ۱۳۴۴ - مترجم  |
| شناسه افزوده       | : مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی                                  |
| رده بندی کنگره     | ۱۳۸۵ ۸۰۴۱ و ۲۳۱/۱۶ BP   |
| رده بندی دیویی     | ۲۹۷/۴۸۳۲  |
| شماره کتابخانه ملی | ۳۱۰۸۰-۸۵م   |



|           |  |
|-----------|--|
| نام کتاب: | مبانی نظری حکومت اسلامی (بررسی فقهی تطبیقی)    |
| مؤلف:     | محمد مهدی آصفی                                 |
| مترجم:    | دکتر محمد سپهری                                |
| ناشر:     | مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی  |
| نوبت چاپ: | اول، ۱۳۸۵ هـ ش                                 |
| شمارگان:  | ۲۰۰۰ نسخه                                      |
| شابک:     | ISBN: 964-8889-65-1 ۹۶۴-۸۸۸۹-۶۵-۱              |
| چاپخانه:  | نیرو چاپ                                       |
| قیمت:     | ۳۷۰۰۰ ریال                                     |
| آدرس:     | تهران - ص . پ : ۶۹۹۵ - ۱۵۸۷۵ تلفکس: ۴-۸۸۳۲۱۴۱۱ |

حق چاپ و نشر محفوظ

## فهرست مطالب

|   |     |
|---|-----|
| مقدمه مترجم .....                               | ۹   |
| مقدمه مؤلف .....                                | ۱۱  |
| اصالت حاکمیت و سیادت در اسلام .....             | ۱۳  |
| اصالت حاکمیت در عقیده اسلامی .....              | ۱۵  |
| اله از دیدگاه جاهلی .....                       | ۱۶  |
| اله از دیدگاه اسلامی .....                      | ۱۸  |
| اصالت حاکمیت در فقه اسلامی .....                | ۲۲  |
| ویژگی‌های فقه اسلامی .....                      | ۲۲  |
| دلایل وجوب برپایی حکومت اسلامی و نصب حاکم ..... | ۳۱  |
| ۱. قرآن کریم .....                              | ۳۳  |
| ۲. سنت .....                                    | ۵۳  |
| ۳. عقل .....                                    | ۵۸  |
| ۴. اجماع .....                                  | ۷۷  |
| شرط فقاہت حاکم .....                            | ۸۱  |
| شیوه بحث .....                                  | ۸۳  |
| روایات دال بر اختصاص ولایت به فقهاء .....       | ۸۵  |
| اجماع .....                                     | ۱۰۱ |
| نصب حاکم در عصر غیبت .....                      | ۱۰۳ |

۱. نصب عام ..... ۱۰۵
۲. شایستگی ..... ۱۰۹
۳. عموم نصب در مرحله انشا ..... ۱۱۰
- بیعت سیاسی ..... ۱۱۵
- ریشه‌های لغوی بیعت ..... ۱۱۷
- معنای تحلیلی بیعت ..... ۱۱۷
- بیعت در سیره رسول خدا (ص) ..... ۱۱۸
- ارکان و شرایط بیعت ..... ۱۲۴
- ارزش تکریمی بیعت ..... ۱۲۶
- ارزش تشریحی بیعت ..... ۱۲۹
- بیعت از دیدگاه فقهای اهل سنت ..... ۱۳۷
- کودتای نظامی و انعقاد بیعت ..... ۱۴۳
- نقض بیعت ..... ۱۴۹
- رد ولایت و حاکمیت غیر خدا ..... ۲۱۵
- مشروعیت ولایت از راه تعیین و نصب ..... ۲۱۷
- ولایت فقیه ..... ۲۲۱
- سه گرایش در مسئله امامت ..... ۲۲۵
۱. نظریه خوارج ..... ۲۲۶
۲. نظریه انتخاب ..... ۲۲۷
۳. نظریه نص ..... ۲۳۳
- ولایت در عصر غیبت ..... ۲۳۴
۲. اطاعت ..... ۲۳۷
- تعریف اطاعت ..... ۲۳۷
- مبانی اطاعت ..... ۲۳۹
- الف. اصل قدرت ..... ۲۴۰
- ب. اصل مصلحت اجتماعی ..... ۲۴۱
- ج. قرارداد اجتماعی ..... ۲۴۲

اصالت حاکمیت و سیادت در اسلام ..... ۷

نقد نظریه قرارداد اجتماعی ..... ۲۴۴

دو نقد اساسی بر مکتب دموکراسی ..... ۲۴۵

گونه‌های مختلف بیعت ..... ۱۵۲

وحدت ولایت و امامت ..... ۱۵۷

۱. حکم اولی ..... ۱۶۳

الف. دلایل اجتهادی ..... ۱۶۳

امت و اطاعت ..... ۱۸۸

تقوا و اطاعت ..... ۱۸۹

ب. دلایل فقهاتی و اصول عملیه ..... ۱۹۷

مناقشه برداشت تعدد ..... ۱۹۹

۲. حکم ثانوی ..... ۲۰۲

خطوط کلی دولت اسلامی ..... ۲۰۳

۱. ولایت ..... ۲۰۳

معنی ولایت ..... ۲۰۶

توحید نظری و عملی در قرآن ..... ۲۰۸

توحید اطاعت ..... ۲۵۸

ارزش اطاعت ..... ۲۵۹

نقض اطاعت ..... ۲۶۰

اطاعت در نظام اسلامی ..... ۲۶۳

اطاعت در ادیان الهی ..... ۲۶۴

تبادل حق و مسئولیت ..... ۲۶۸

حرمت اطاعت از ائمه جور ..... ۲۷۵

**شورا** .....

شورا در قرآن ..... ۳۶۱

شورا در سیره رسول خدا(ص) ..... ۳۶۴

شورا در سیره اهل بیت(ع) ..... ۳۷۳

شورا در حدیث ..... ۳۷۶

|     |   |
|-----|---|
| ۳۹۰ | ..... فقه شورا  |
| ۳۹۰ | ..... ۱. الزام به شورا                                |
| ۳۹۴ | ..... ۲. شورای غیر الزام آور                          |
| ۳۹۴ | ..... ارزش الزامی شورا                                |
| ۳۹۶ | ..... ارزش توجیهی شورا                                |
| ۴۰۳ | ..... نگاهی به روایات شورا                            |
| ۴۱۱ | ..... ۳. ارزش موضوعی و طریقی شورا                     |
| ۴۱۶ | ..... ۴. احکام خمس در شورا                            |
| ۴۲۵ | ..... نصیحت   |
| ۴۲۷ | ..... نقش نصیحت در بافت ولایت و شبکه ارتباطات اجتماعی |
| ۴۲۸ | ..... رابطه دو جانبه فرد و ارتباطات اجتماعی           |
| ۴۳۰ | ..... خط طولی و عرضی در بافت ارتباطات انسانی          |
| ۴۳۱ | ..... اسلام و نصیحت                                   |
| ۴۳۲ | ..... ریشه لغوی نصیحت                                 |
| ۴۳۳ | ..... تحلیل علمی نصیحت                                |
| ۴۳۷ | ..... معین خیر در نفس انسان                           |
| ۴۳۸ | ..... محبت سرچشمه خیر                                 |
| ۴۳۹ | ..... تبادل بین محبت و خیرخواهی                       |
| ۴۴۰ | ..... خیرخواهی برای خدا                               |
| ۴۴۱ | ..... پیرایش و خالص سازی پیوند                        |
| ۴۴۴ | ..... نقش سلام و نصیحت در تحکیم و حفظ پیوند           |
| ۴۴۴ | ..... وجوب نصیحت در اسلام                             |
| ۴۴۵ | ..... وجوب نصیحت در روایات                            |
| ۴۵۰ | ..... فراگیری نصیحت در شبکه ارتباطات انسانی           |
| ۴۵۹ | ..... منابع و مأخذ                                    |



## مقدمه مترجم

به جرأت می‌توان گفت: موضوع حکومت در طول تاریخ بشر، اگر مهمترین دغدغه انسان نبوده لاقلاً یکی از چند موضوع درجه نخست در حوزه مطالعات و تحقیقات انسانی بوده و هست. اندیشمندان و پژوهشگران در دوره‌های مختلف به پژوهش و نظریه‌پردازی در این حوزه پرداخته‌اند. ضرورت حکومت و اطاعت - حق یا وظیفه - امنیت، حقوق متقابل حکومت و رعیت، شیوه‌های مختلف اعمال حاکمیت، نظام‌های حکومتگری و ... از مباحث عمده این حوزه است. نظام حکومت دینی که در فلسفه بعثت انبیا نهفته است و تنها راه نیل به اهداف رسالت پیغمبران الهی، یکی از موضوعات مهم در این مباحث است. در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر نظام موروثی سلطنت، و روی کار آمدن جمهوری اسلامی در ایران، بحث حکومت دینی در قالب نظام ولایت فقیه و چگونگی سازگاری آن با نظام مردم سالار، و نیز کارآمدی این نظام، به گونه‌های مختلف در محافل علمی و پژوهشی حوزه و دانشگاه، در داخل و خارج کشور، موضوع پژوهشهای دامنه‌دار بوده و کتابهای فراوان در نقد، تأیید و رد آن منتشر شده است و البته ادامه خواهد داشت. در عین حال تحوّل و تطوّر در نظام حکومت و دولت، در مناطق مختلف جهان، پژوهشگران این حوزه را برای دستیابی به دیدگاههای جدید و نوین بیش از گذشته علاقه‌مند کرده است.

کتاب حاضر یکی از آثار ارزشمندی است که در این حوزه منتشر شده است. نویسنده ارجمند دانش آموخته و مدرس سطوح عالی حوزوی در دو مکتب نجف و قم است و البته با معارف و اندیشه‌های این حوزه‌ها آشنایی عمیق دارد. ویژگی بارز این اثر

را می‌توان به مطالعات تطبیقی آن داد که با بینشی فراتر از آنچه انتظار می‌رود نظریه حکومت دینی را با استناد به آثار عمده فقهی در دو مکتب شیعه و سنی در قالب روشهای نوین علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار داده است.

تحریر نخست کتاب بیش از پانزده سال پیش منتشر شد. اینک که تحریر جدید عربی در حجم بیش از دو برابر چاپ نخست منتشر شده است، ترجمه کتاب را به سفارش مجمع تقریب مذاهب اسلامی تقدیم می‌کنم.

سزاوار است از معاون ارجمند فرهنگی مجمع حجت الاسلام والمسلمین اوحدی، که فرصت مبارکی را در اختیار مترجم قرار داد، سپاسگزاری کنم. در انجام این ترجمه مرهون تلاش‌های وافر دوست ارجمند جناب آقای برومند اعلم هستم. از او سپاسگزارم.

امیدوارم با نشر این اثر گام کوچکی در راه اعتلای تعالیم دینی و پیشبرد معارف آیین جاودانی اسلام برداشته باشم. و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

۲۷ رجب ۱۴۲۷

۳۱ مرداد ۱۳۸۵

تهران : محمد سپهری

## مقدمه مؤلف

این کتاب مجموعه‌ای از درس‌هایی است که بیش از پانزده سال پیش در سطح مطالعات عالی فقه که امروز در حوزه به خارج فقه مصطلح است، برای جمعی از فضلاء و طلاب حوزه علمیه قم تدریس کردم. این مباحث را همان روزها تدوین نمودم و در قالب کتابی چاپ و منتشر، و با استقبال شایانی مواجه گردید. چنان که نسخه‌های آن خیلی زود نایاب شد. همانطور که شیوه من در این قبیل پژوهش‌های فقهی است، کتاب حاضر بیشتر رنگ مطالعات تطبیقی فقه برخوردار دارد.

چندماه پیش، علمای مجمع تقریب مذاهب اسلامی اعلام کردند که تمایل دارند ضمن تلاش‌های مجمع برای نشر پژوهش‌های فقه تطبیقی، اعم از معاصر و قدیم، این کتاب را نیز در قالبی آراسته تجدید چاپ کنند. از این رو کتاب را بازنگری کردم و برخی مباحث و مسائل فقهی جدید متناسب با موضوع کتاب افزودم تا به اختیار مجمع با همان سبک و سیاق چاپ و منتشر شود. نتیجه کار اثری است که پیش روی خواننده قرار دارد.

بدان امید که طالبان مطالعات فقهی را بکار آید و در تکوین یک نظریه فقهی عام پیرامون حکومت و سیادت سهم ناچیزی داشته باشد، و همزمان، نویسنده را روزی که مال و فرزندان سودی نبخشند، مفید افتد.

محمد مهدی آصفی

۲۹ ذی‌قعدة ۱۴۲۵



# اصالت حاکمیت و سیادت در اسلام

اصالت حاکمیت در عقیده اسلامی

اصالت حاکمیت در فقه اسلامی



## اصالت حاکمیت در عقیده اسلامی

حقیقتی یگانه در قرآن مکی و قرآن مدنی به گونه یکسان آمده است. در آیات و سوره‌های مکی به جنبه اعتقادی و تثبیت این حقیقت در اندیشه مسلمانان پرداخته شده و در آیات و سوره‌های مدنی جنبه عملی و اجرایی آن مطرح گردیده است. این حقیقت، چیزی جز حاکمیت خداوند متعال در همه شئون زندگی انسان نیست و بر کوتاه کردن دست سلاطین، حاکمان و آلهه دیگر از حق ولایت و حاکمیت و تعیین سرنوشت انسان استوار است. این، دو وجه یک قضیه و دو روی یک سکه است. جالب توجه اینکه در صدر اسلام این حقیقت با دو وجه خود، احساسات و عواطف مسلمانان را بر می‌انگیخت و نخستین چیزی بود که توجه دشمنان اسلام را به خود جلب می‌کرد. این امر بیش از هر چیز دیگر، اسلام و مسلمانان را به رویارویی و مقاومت در برابر مبارزه‌جوییهای دشمنان وامی‌داشت. برغم همه تلاشها و مجاهدتها، امروزه این حقیقت در جان مسلمانان آن روشنائی و درخشندگی را ندارد.

لااله الا الله از روشن‌ترین و بدیهی‌ترین مفاهیم اسلامی است و در عین حال در تاریخ معاصر ما، بیش از سایر مفاهیم دینی در پرده‌ای از ابهام قرار گرفته است. مفهوم این واژه، نفی هرگونه سلطنت، سیادت، ولایت و حاکمیت غیر خدا در زندگی انسان، و حصر ولایت، سلطنت و حاکمیت برای خداوند متعال است. ما نمی‌توانیم این نفی و حصر را در واژه لااله الا الله بدرستی فهم کنیم مگر از راه

پژوهش در دیدگاه جاهلی دربارهٔ آلهه و مطالعه برداشت قرآنی از الهه؛ و از آنجایی که قرآن کریم هر دو دیدگاه را مطرح کرده است، می‌توانیم برای ترسیم هر یک از این دو دیدگاه؛ یعنی سیمای الهه در ذهنیت جاهلی و سیمای الهه در تصور قرآنی، به این کتاب مقدّس مراجعه کنیم.

اینک مطالعه خود را با ترسیم چهره «اله» در ذهنیت جاهلی آغاز می‌کنیم:

### اله از دیدگاه جاهلی

خداوند متعال در ترسیم تصوّرات جاهلی از «اله» می‌گوید:

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا  
(مریم: ۸۱)

و خدای یگانه را ترک گفته و خدایان باطل را برای عزّت و احترام دنیوی برگرفتند.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ  
(یس: ۷۴)

به غیر خدا خدایانی دیگر اتخاذ کردند تا مگر از آنها نصرت و یاری جویند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ

يُبْعَثُونَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ ...  
(النحل: ۲۰-۲۲)

و بدانید که آنچه را غیر از خدا می‌خوانید او چیزی خلق نکرده و خود نیز مخلوق است. اینها مرده و از حیات بی‌بهره‌اند و هیچ حسّ و شعوری ندارند که درچه هنگام مبعوث می‌شوند. خدای شما خدای یکتاست ...

... وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ...  
(الزمر: ۳)

... و اما آنان که غیر خدا را به دوستی و پرستش برگرفتند (و گفتند) ما آن بتان را

نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را به درگاه خدا مقرب گردانند و خدا البته میان آنها در

آنچه با حق خلاف کنند حکم خواهد کرد ...

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا

وَاحِداً لا إلهَ إِلاَّ هُوَ ...  
(التوبة: ۳۱)

علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت شناخته و خدا را نشناختند و نیز مسیح پسر



مریم را به الوهیت گرفتند در صورتی که مأمور نبودند جز آنکه خدای یکتایی را پرستش کنند که جز او خدایی نیست...

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ ... (الشوری: ۲۱)

آیا خدایان باطل مشرکان، بر آنها احکامی که خدا اجازه نداده جعل کرده‌اند؟ ... از این آیات مبارکه می‌توان نکاتی چند که بیانگر دیدگاه جاهلی از «اله» است، استخراج کرد:

۱. مردم جاهلی بر این باور بودند که این خدایان در جهان آفرینش از نوعی نفوذ و قدرت برخوردارند. به همین سبب به هنگام گرفتاری و مصیبت آنها را می‌خواندند. پس، بنابر تصورات انسان عصر جاهلی، این خدایان یا به انسان نیکی می‌کنند و یا زیان می‌رسانند و در نیکی و بدرفتاری با انسان، مقتدر هستند:

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ (هود: ۵۴)

تنها چیزی که درباره تو گوئیم اینست که برخی از خدایان ما ترا آسیب رسانیده (و عقل ترا به جرم بدگویی از بتان مغشوش ساخته‌اند).

از رد قرآن بر این دیدگاه جاهلی چنین به دست می‌آید که آنان معتقد بودند که این خدایان، هم سود و نفع می‌رسانند و هم زیان و خسارت.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هُوَ لَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ... (یونس: ۱۸)

بتهایی را پرستش می‌کنند که به آنها هیچ ضرر و نفعی نمی‌رسانند و می‌گویند که این بتان شفیع ما نزد خدا هستند ...

۲. مردم به این خدایان پناه می‌بردند و از آنان طلب نصرت و عزت می‌کردند.

۳. آنان عقیده داشتند که این خدایان در زندگی انسان داوری، و برای او قانونگذاری می‌کنند؛ به انجام کارهایی فرمان می‌دهند و از انجام کارهایی باز می‌دارند؛ در میان مردمان فرمانشان مجری است و نهیشان معمول.

۴. آنان معتقد بودند که خداوند متعال از همه این خدایان برتر است و بر بندگانش چیره. آنها وجود خداوند متعال را انکار نمی‌کردند بلکه سلطه، ولایت و حاکمیت را در

زندگانی انسان از خداوند نفی کرده آن را به خدایان خویش می‌دادند. معیار این چهار مسئله این بود که این خدایان با خداوند متعال در سلطه و قیمومت او بر جهان، و در نفوذ و قدرتش شریک هستند و در زندگانی انسان از سیادت، ولایت، حاکمیت و سلطنت برخوردارند.

آنچه گذشت، خلاصه‌ای بس کوتاه از دیدگاه جاهلی درباره «الله» بود.

### الله از دیدگاه اسلامی

اینک به سیمای دوم «الله» می‌پردازیم که قرآن کریم ترسیم کرده است: قرآن، همه این خدایان دروغین را نفی می‌کند و آنها را از آفرینش، تدبیر و فرمان به دور می‌داند و همه این کارها را خاص خداوند متعال می‌شمارد.

این «نفی» و «حصر» در واژه توحید در قرآن کریم بر اصولی منطقی استوار است که به همدیگر پیوسته‌اند و همه به یک هدف می‌رسند. این اصول، آنگونه که قرآن ترسیم کرده، عبارتند از:

۱. آفرینش همه از آن خداوند متعال است و آن ذات یگانه هیچ شریک و انبازی در خلقت ندارد:

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (النحل: ۲۰)

معبودهایی که غیر از خدا می‌خوانند، چیزی را خلق نمی‌کنند بلکه خود نیز مخلوق‌اند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ادْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (فاطر: ۳)

ای مردم! متذکر شوید که چه نعمتها خدا به شما عطا کرد. آیا جز خدا آفریننده‌ای هست که از آسمان و زمین به شما روزی دهد؟ هرگز جز آن خدای یکتا خدایی نیست. پس ای مشرکان! چگونه از درگاه حق رو به بتان باطل می‌آورید؟!

۲. تدبیر جهان با خداوند متعال است و اوست که بر جهان سیطره دارد و در این امر احدی با او شریک نیست:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ  
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ... (الزمر: ۵)

آسمانها و زمین را بحق و راستی ایجاد کرد و شب را بر روز و روز را بر شب  
بپوشاند و خورشید و ماه را مسخر کرد تا هر یک به قوت معین گردش کند ...

... ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ... (یونس: ۳)

آنگاه ذات مقدسش بر عرش توجه کامل کرد و امر آفرینش را نیکو ترتیب داد.

۳. خداوند، به تنهایی از آنچه در جهان است، آگاه است و هیچ راز نهانی در آسمان

و زمین و دریا از او پنهان نمی ماند.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا  
وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا زَبْطٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (الأنعام: ۵۹)

و کلید خزاین غیب نزد خداست. کسی جز او بر آن آگاه نیست، و نیز آنچه در  
خشکی و دریاست همه را می داند، و هیچ برگگی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه  
است، و هیچ دانه‌ای در زیر تاریکیهای زمین و هیچ تروخشکی نیست جز آنکه در  
کتاب مبین (قرآن) مسطور است.

بدون تردید، علم و آگاهی شرط حاکمیت و سیطره بر جهان است. این اصول  
سه گانه؛ یعنی: توحید در آفرینش، تدبیر، و علم و آگاهی به آنچه در جهان است، به دو  
نکته مهم می رسد:

۱. توحید در مالکیت: همه جهان، ملک خداوند متعال است و احدی در این  
مالکیت با خداوند شریک نیست. او مالک است و هر چه بخواهد انجام می دهد و  
در باره آنچه می کند، بازخواست نمی شود:

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ  
شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (الفرقان: ۲)

آن خدایی که مالک زمین و آسمان است و هرگز فرزندی نگرفته و هیچ شریکی در  
ملک هستی نداشته و همه موجودات را او خلق کرده و به حکمت کامل و تقدیر ازلی  
خود، قدر هرچیز را معین کرده است.

لا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (الانبیاء: ۲۳)

او بر هر چه می‌کند بازخواست نشود ولی خلق از کردارشان بازخواست می‌شوند.

۲. توحید حاکمیت و سلطنت در زندگانی انسان:

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (الزخرف: ۸۴)

و آن ذات یگانه خداست که در آسمان و در زمین خداست و هم او به نظام کامل آفرینش بحقیقت داناست.

... وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (القصص: ۷۰)

... هم حکم و سلطنت جهان با او و هم رجوع اهل عالم به سوی اوست.

... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (الأعراف: ۵۴)

... آگاه باشید که ملک آفرینش خاص خداست و حکم نافذ فرمان اوست که منزّه و بلندمرتبه و آفریننده عالمیان است.

... قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ ... (آل عمران: ۱۵۴)

... بگو ای پیامبر! هرچه هست همه به فرمان خداست.

نتیجه همه این امور، توحید طاعت، پرهیزگاری و فرمانبرداری از خداوند متعال

است:

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا ... (التغابن: ۱۶)

پس تا می‌توانید خداترس و پرهیزگار باشید و سخن حق بشنوید و اطاعت کنید ...

## اصالت حاکمیت در فقه اسلامی

### ویژگیهای فقه اسلامی

پیش از این درباره اصالت حاکمیت در عقیده اسلامی صحبت کردیم. حال برآنیم تا از اصالت حاکمیت در فقه اسلامی سخن بگوییم:

فقه اسلامی، فرع عقیده اسلامی است و آنچه که در عقیده اسلامی ریشه دار است در فقه هم به همان میزان ریشه دارد. ولایت، سیادت و حاکمیت که از صفات بارز عقیده اسلامی است، در فقه نیز از صفات بارز به شمار می رود. نمی توان فقه اسلامی را به لحاظ ویژگیهای آن از عقیده اسلامی که ریشه ها و اصول آن را تشکیل می دهد، جدا کرد.

در اینجا از مهمترین ویژگیهای فقه اسلامی که به اصل ولایت و حاکمیت مربوط است، بحث می کنیم:

### ۱. فراگیری فقه اسلامی

نظری گذرا به ابواب فقه اسلامی و مسائل آن از یک حقیقت مهم در این فقه پرده برمی دارد. این حقیقت، فراگیری فقه اسلامی است که همه نیازمندیهای انسان را در بر می گیرد و روابط او را با خداوند متعال، حکومت، جامعه، خانواده و سایر چیزها و حتی با خود او تنظیم می کند و هیچ یک از جوانب گسترده زندگی انسان را بدون پوشش فقهی رها نمی کند.

فقه اسلامی رابطه انسان با خداوند متعال را به صورت فراگیر و گسترده در «ابواب عبادات» در بر می گیرد و در تنظیم رابطه انسان با جامعه و حکومت نقش گسترده ای دارد. این، باب گسترده ای از فقه اسلامی است. فقه اسلامی، رابطه انسان با خانواده اش را نیز زیر پوشش می گیرد و پیوند او را در امور ازدواج، طلاق، نفقه، میراث و وصیت که امروزه، «احکام و حقوق خانواده» نامیده می شود، تنظیم می کند و سامان می دهد.

فقه اسلامی احکام مربوط به روابط مردم با یکدیگر در اموال و حقوق را که امروزه «معاملات» و یا «احکام مدنی» نامیده می‌شود، بیان می‌کند.

فقه اسلامی احکام مربوط به رابطه امت با حاکم، و سلطه حاکم بر رعیت را که فقها، «احکام السلطانیه» می‌نامند، در بر می‌گیرد. این احکام، همان نظام اداری، مالی و حقوق اساسی در قانونگذاری جدید است.

فقه اسلامی، امور مربوط به نظارت اجتماعی در کارهای حکومت را تحت عنوان «امر به معروف» و «نظام حسبه» در بر می‌گیرد و به بررسی مرافعات و اختلافات مردم با یکدیگر می‌پردازد و مجازات مجرمان و ضبط و حفظ نظام داخلی بین مردم را بیان می‌کند. همه اینها در باب قضا و قانون مجازات طرح می‌شود.

فقه اسلامی احکام مربوط به تنظیم روابط و مناسبات حکومت اسلامی با سایر کشورها در امور جنگ و صلح را تحت عنوان «حقوق بین‌الملل» مطرح می‌کند. بنابراین فقه اسلامی، فقه فراگیری است که همه شئون زندگی انسان را در بر می‌گیرد، این فقه فقهی پویاست که برای هر زمان و مکانی شایستگی دارد.

در روایتی از امام باقر (ع) آمده:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئاً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ (ص) وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا.<sup>۱</sup>

خدای متعال هیچیک از نیازمندیهای امت را بی‌پاسخ نگذاشت و تمام آنها را در قرآن فرو فرستاد و برای رسولش بیان فرمود. برای هر چیز اندازه‌ای قرار داد و برای راهنمایی آن رهبری گماشت و برای کسی که از آن مرز تجاوز کند، کیفری قرار داد.

امام صادق (ع) فرمود:

۱ . کافی، ج ۱، ص ۵۹، باب الردّ الی الکتاب و السنه، ح ۱.

ما من شیءٍ إلا وفيه كتابٌ أو سنَّةٌ<sup>۱</sup>.

هیچ چیز نیست که درباره‌اش آیه قرآن یا حدیثی نباشد.

امام باقر (ع) فرمود:

خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ<sup>۲</sup>.

رسول خدا (ص) در حجة الوداع سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! سوگند به خدا، چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند جز آنکه شما را بدان امر کردم و چیزی نبود که شما را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور کند جز آنکه شما را از آن نهی کردم.

کلینی (ره) در اصول کافی بابی گشوده است زیر عنوان: باب الرد إلى الكتاب والسنة و انه ليس شيء من الحلال و الحرام و جميع ما يحتاج الناس إليه الا وقد جاء فيه كتاب أو سنة. یعنی: باب «رجوع به قرآن و سنت و اینکه همه حلال و حرام و احتیاجات مردم در قرآن و یا سنت هست»<sup>۳</sup>.

## ۲. اجتماعی بودن فقه اسلامی

یکی دیگر از ویژگیهای فقه اسلامی، اجتماعی بودن آن است. این فقه به شئون زندگی اجتماعی بسیار اهمیت می‌دهد و آن را در دایره‌ای گسترده‌تر از دایره روابط شخصی و خانوادگی قرار می‌دهد. حتی آن دسته از احکامی که به رابطه فرد با خدای متعال اختصاص دارد؛ یعنی عبادات مثل نماز، روزه، حج، زکات و خمس نیز به گونه‌ای آشکار رنگ اجتماعی به خود می‌گیرد. برپایی نماز جمعه و جماعت، تعیین یک زمان

۱. همان.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۴، باب الطاعة، ح ۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۹.

برای روزه همه مسلمانان، اختصاص مصارف خمس و زکات در نیازمندیهای مسلمانان فقیر و دستور برگزاری همه ساله مناسک حج در یک مکان، همه و همه این رنگ اجتماعی فقه اسلامی را تأکید می‌کند.

### ۳. خطابه‌های شرعی به هیئت اجتماعی

احکام شرعی که در قرآن و سنت آمده به دو دسته جداگانه تقسیم می‌شود: الف) دسته‌ای از احکام به فرد و افراد اختصاص دارد و محور آن، فرد و افراد است. این دسته به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱. حکمی که به فرد معینی اختصاص دارد. مثل احکام خاص رسول خدا (ص) که در قرآن آمده است. این احکام را «واجبات شخصی» می‌نامند.

۲. حکمی که به همه مکلفین اختصاص دارد اما با انجام دادن آن از سوی برخی از افراد، از دیگران برداشته می‌شود. این در صورتی است که هدف مورد نظر در تشریح حکم، برآورده شده باشد. این احکام را «واجبات کفایی» می‌نامند.

۳. حکمی که به همه مکلفین اختصاص دارد و یا انجام دادن برخی از افراد، از دیگران برداشته نمی‌شود. اما هر فرد خطاب، امتثال و عصیان مستقل دارد. این احکام را «واجبات عینی» می‌نامند.

ب) دسته‌ای از احکام اساساً به فرد اختصاص ندارد. در این دسته احکام، فرد نه مخاطب است و نه محور خطاب و نه موضوع آن، بلکه خطاب شرعی از ابتدا متوجه جامعه است و شخصیت اجتماعی موضوع خطاب است نه شخصیت فردی. حکم این نوع از خطاب با حکم خطاب فردی تفاوت جوهری دارد، دقیقاً برعکس واجب عینی که به شمار مکلفین، امتثال‌های متعدد و عصیانهای متعدد دارد.

معمولاً این دسته از احکام در اموری است که انجام آن از عهده فرد یا افراد خارج است. مثل اجرای حدود، برپایی نماز جمعه، قضاوت، جنگ و احکامی از این قبیل که



فرد یا مجموعه‌ای از افراد نمی‌توانند آن را بپا دارند.

خطاب در این احکام متوجه هیئت اجتماعی جامعه است و نه ممکن است و نه جایز که یک فرد یا افرادی از پیش خود اجرای حدود شرعی یا قضاوت یا فرماندهی جنگ را عهده‌دار شوند. زیرا اجرای فردی این احکام معمولاً محال است. شیوه طبیعی اجرای این احکام و خطابات که متوجه جامعه به عنوان اجتماع انسانی است، اجرای مرکزی آن است. اجرای دستورهای مربوط به اجرای حدود شرعی یا قضاوت و رسیدگی به اختلافات افرادی و فرماندهی جنگ و مانند آن، از ولی امر حکومت مرکزی ساخته است. فقط در این صورت است که اجرای چنین احکامی امکان‌پذیر است. از این قبیل احکام است:

السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ... المائدة / ۳۸

دست مرد دزد و زن دزد را ببرید...

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ... النور / ۲

باید هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید...

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ... (الأنفال: ۳۹)

با کافران جهاد کنید تا دیگر در زمین فتنه و فساد نماند و آیین همه دین خدا

گردد ...

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ... (الأنفال: ۶۰)

در مقام مبارزه با کافران خود را مهیا کنید و تا آن حد که می‌توانید از آذوقه و آلات

جنگی و اسبان سواری، برای تهدید دشمنان خداوند و دشمنان خودتان، فراهم سازید...

خطاب الهی در این آیات و دیگر واجبات اجتماعی که در قرآن آمده، افراد را به

گونه «واجب کفایی» مخاطب خود قرار نمی‌دهد. به این معنی که در وهله اول هر

فردی مخاطب باشد و چون برخی از افراد به میزان کفایت، امتثال کردند، از دیگران

برداشته شود و در صورتی که هیچ فردی امتثال نکند، همگی عقوبت شوند. همچنین افراد را به گونه «واجب عینی» مخاطب نمی‌سازد. به این نحو که برای هر یک از مکلفین یک خطاب، یک امر و یا نهی و یک امتثال و یا عصیان خاص خود او باشد، بلکه خطاب متوجه جامعه به عنوان اجتماع انسانی است و معمولاً این تکلیف از عهده همگان برداشته نمی‌شود، جز آنکه زمامداران به عنوان حکومت مرکزی و رهبری جامعه، احکام را اجرا کنند و مردم از آنان فرمان برند.

در مباحث بعدی به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

#### ۴. فقه حاکم

یکی دیگر از ویژگیهای فقه اسلامی، صفت بارز حاکمیت، ولایت و سیادت آن است. احکام فقه اسلامی چنان نیست که مثل دستورات پزشک و یا نصایح مواعظ به خواست و رغبت و پذیرش افراد بستگی داشته باشد. بسیاری از احکام فقه اسلامی، لازم‌الاجراست و آن احکامی است که در زندگی سیاسی و اجتماعی از صفت لزوم و اجبار برخوردارند. اجرای این لزوم در سازمانی اجرایی (قوه مجریه) انجام می‌شود که عهده‌دار اجرای احکام و حدود الهی است.

به طور مثال احکام قضایی برای طرفین دعوا لازم‌الاجرا و نافذ است و هیچ یک از طرفین دعوا حق ندارد باحکم قاضی مخالفت کند. دستگاه اجرایی عهده‌دار مجازات متخلف و اجبار او در اطاعت از حکم قاضی است.

دستگاه حسبه و امر به معروف و نهی از منکر متولّی نظارت بر زندگی مردم و سلامت اجرای احکام شرعی است. هنگامی که فردی در یکی از حدود الهی اظهار مخالفت کرد، به هر وسیله ممکن، حتی باضرب و جرح، به اطاعت و التزام و خودداری از مخالفت وادار می‌شود و قطعاً این کار جز به وسیله دولت مرکزی که از حاکمیت شرعی برخوردار باشد، جایز نیست.

علامه حلی (ره) می‌گوید:

هرگاه در امر به معروف و نهی از منکر به نوعی تأدیب و تعذیب و زیان رساندن و جرح و نابودی نفس نیاز باشد، ظاهر مذهب دانشمندان شیعه ما این است که این نوع انکار جایز نیست جز برای امامان و کسی که امام به او اجازه داده باشد.<sup>۱</sup>

این صفت الزام و اجبار که ضرورت تشکیلات اجرایی مناسب خود را به دنبال دارد، به فقه اسلامی صفت حاکمیت و سیادت در زندگی مردم می‌دهد و خواهان دستگاه حاکمی است که سیادت و ولایت را در زندگی مردم عهده‌دار باشد. بدون وجود چنین دستگاهی اجرای فقه اسلامی و تحقق اهداف آن در زندگانی مردم امکان‌پذیر نیست.

به نظر شما اجرای بخشی از ابواب فقه اسلامی؛ یعنی حدود، قصاص و دیات، بدون داشتن صفت الزام و حاکمیت در زندگانی مردم و بدون دارا بودن یک دستگاه مرکزی که از حاکمیت و سیادت در زندگی مردم برخوردار باشد، چگونه ممکن خواهد بود؟!

##### ۵. فقه مسئول

«مسئولیت»، ویژگی دیگر فقه اسلامی است؛ یعنی: مسئولیت حمل دعوت الهی و رساندن آن به همه افراد بشر، و گشودن زنجیرها و برداشتن بندها و دعوت مردم به سوی خدای متعال و سرباز زدن از فرمان حاکمان، امیران و سلاطینی که به غیر حکم خداوند، بر انسانها سیطره دارند و آنان را به بردگی می‌گیرند، آزاد کردن مردم از قید بندگی یکدیگر و پذیرش بندگی خداوند، و رد هرگونه سلطه و حاکمیتی در زندگی مردم جز حاکمیت خداوند متعال.

روشن است که این مسئولیت بزرگ بدون مواجه شدن با مبارزه‌جویی‌ها و

۱ . مختلف الشیعه، ج ۱، ص ۳۳۱.

رویاریهای گوناگون مستکبران که این دعوت، سلطه و نفوذ آنان را به خطر می‌اندازد، تحقق نخواهد پذیرفت. این نیز روشن است که پیام این دعوت در زندگی مردم تحقق نخواهد یافت مرگ با تصدی مستقیم و روبه‌رو شدن با سرکردگان کفر، تا این دعوت بتواند به دور از مزاحمتها و کارشکنیهای دشمنان رسالت الهی را به مردم برساند. این هم بدون جنگ با سرکردگان کفر امکان ندارد. خداوند می‌فرماید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ

(الأنفال: ۳۹)

با کافران جهاد کنید تا دیگر در زمین فتنه و فسادى نماند و آیین همه دین خدا

گردد ...

امکان ندارد که فقه اسلامی مسئولیت این دعوت بزرگ را که در پی نابودی فتنه از روی زمین، و نابودی هر دینی جز دین خداوند، و انحصار دین و حاکمیت در دین و حاکمیت خداوند است؛ بدون عهده‌دار شدن رهبری و ولایت و حاکمیت در جامعه و در همه زمین، بر دوش گیرد.

\*\*\*

# دلایل وجوب برپایی حکومت اسلامی و نصب حاکم

- قرآن
- سنّت
- عقل
- اجماع



و جوب برپایی حکومت اسلامی تقریباً از ضروریات دین اسلام است. اما زمان درازی که اسلام از تصدی حکومت و رهبری جامعه دور بوده، موجب شده که فهم فقهی این مسئله در پرده‌ای از ابهام فرورود. همین امر، ما را بر آن می‌دارد تا بحث خود را از دیدگاه فقهی دنبال کنیم تا به هدف این بررسی در «ولایت امر» برسیم. پس به گوشه‌ای از ادله فقهی در وجوب برپایی حکومت اسلامی توجه کنید.

## ۱. قرآن کریم

### بیان قرآن درباره ساختار اجتماع

در قرآن کریم آیاتی هست که فهم درست و اجرای صحیح آن جز از طریق حاکمیت مرکزی شرعی امکان پذیر نیست. این آیات به گونه غیرمستقیم (از راه ملازمه) بر وجوب برپایی حکومت اسلامی دلالت صریح دارد.

ما در اینجا سه دسته از این آیات را می‌آوریم. با بیان این مطلب که در قرآن دسته‌های دیگری از آیات و نیز شواهد فراوانی بر مدعای ما وجود دارد لیکن ما به آیاتی بسنده می‌کنیم که می‌توان بدان استدلال و استشهاد کرد.

**دسته اول:** این آیات بر وجوب قضاوت و حکم و رفع اختلاف بین مردم، و وجوب اجرای حدود و وجوب جنگ و جهاد با کافران دلالت دارد. در اینجا به نمونه‌ای از آیاتی که بر وجوب اجرای حدود شرعی دلالت دارد، اشاره می‌کنیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْأَخْرَجُوا بِأَنْفُسِهِم بِالْأَنْفُسِ

فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ... (البقرة: ۱۷۸)

ای اهل ایمان! برای شما حکم قصاص کشتگان چنین معین گشت که مرد آزاد را در مقابل آزاد و بنده را به جای بنده و زن را به زن قصاص توانید کرد، و چون صاحب خون بخواهد از قاتل که برادر دینی اوست در گذرد بدون دیه یا به گرفتن دیه کاری است نیکو. پس دیه را قاتل در کمال رضا و خشنودی ادا کند ...

...الرَّانِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ  
(النور: ۲)

باید هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید و هرگز درباره آنان در دین خدا رأفت و ترحم روا مدارید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، و باید عذاب آن بدکاران را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ  
(المائدة: ۳۳)

همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در زمین به فساد کوشند جز این نباشد که آنها را به قتل رسانده یا به دار کشند و یا دست و پایشان را به خلاف (دست راست با پای چپ و به عکس) ببرند یا با تبعید از سرزمین صالحان دور کنند. این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت باز به عذابی بزرگ معذب خواهند بود.

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ... (المائدة: ۳۸)

دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید. این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته است ...

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحِدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ... (الحجرات: ۹)



و اگر دو طایفه از اهل ایمان با هم به قتال و دشمنی برخیزند البته شما مؤمنان بین آنها صلح برقرار دارید، و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا باز آید ...

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

(البقرة: ۱۹۰)

در راه خدا با آنان که به جنگ و دشمنی شما برخیزند جهاد کنید ولی ستمکار نباشید که خدا ستمگران را دوست ندارد.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

(البقرة: ۲۴۴)

جهاد کنید در راه خدا و بدانید که خدا به گفتار و کردار خلق شنوا و داناست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

(آل عمران: ۲۰۰)

ای اهل ایمان! در کار دین صبور باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن و خداترس باشید که پیروز و رستگار گردید.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ...

(الأنفال: ۳۹)

با کافران جهاد کنید که دیگر در زمین فتنه و فساد نباشد و آیین همه دین خدا گردد ...

این دسته از آیات الاحکام با آیاتی که افراد را مخاطب می‌سازد، و آنان را به اجرای احکام شرعی ملزم می‌کند و برای هر فرد امتثال و عصیان جداگانه‌ای است، فرق می‌کند. در قرآن خطابهایی هست که مخاطب آن فقط افراد هستند. از قبیل:

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا زَكَاةَ

(الأنعام: ۷۲)

و (به خلق بگوئیم) که نماز بپا دارید و از خدا بترسید.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ

(هود: ۱۱۴)

نماز را در دو طرف روز بپا دار و نیز در ساعت تاریکی شب.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ

(الاسراء: ۷۸)

نماز را وقت زوال آفتاب تا اوّل تاریکی شب به جای آر.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ (البقرة: ۱۸۳)

بر شما روزه فرض شد چنانکه امم گذشته را فرض شد.

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ (البقرة: ۱۹۶)

و همه اعمال حجّ و عمره را برای خدا به پایان رسانید.

مخاطب در این آیات افراد هستند که برای هر کدام امتثال و عصیان جداگانه‌ای است و عصیان و امتثال هرکس فقط به خود او مربوط است، و به دیگری ارتباطی ندارد. چه بسا کسی حکم نماز و روزه را فرمان برد و دیگری از انجام آن سرباز زند و عصیان پیش گیرد. بدون اینکه معصیت دومی به طاعت اوّلی زیان زند. می‌توان این احکام را که بخش گسترده‌ای از احکام شرعی را در برمی‌گیرد، «احکام فردی» نامید. در کنار این احکام، دسته دیگری از احکام دیده می‌شود که افراد را به عنوان فرد مخاطب نمی‌سازد، بلکه جامعه (هیئت اجتماعی) مخاطب آن است. این احکام جز یک طاعت و یا عصیان جمعی، امتثال و یا نافرمانی دیگری ندارد و همچون دسته اوّل نیست که به شمار افراد، به احکام الزامی جداگانه تقسیم شود تا هر فردی طاعت و عصیان جداگانه‌ای داشته باشد بلکه هر حکم، فقط یک طاعت و یک معصیت دارد و بس. این از آن جهت است که اجرا و امتثال این احکام بدون وجود دو امر ضروری امکان‌پذیر نیست. این دو امر عبارتند از :

۱. قوت، نفوذ، و دست باز (بسط ید) ۲. مشروعیت

این دو، عناصر اصلی است که ستون فقرات حکومت را تشکیل می‌دهد. باید قدرت، نفوذ و سلطه‌ای در اجرای این احکام باشد تا متخلفان را مجازات کند و آنان را به اطاعت از حکم شرعی ملزم سازد. از سوی دیگر باید که این قدرت و سلطه دارای مشروعیت باشد تا بتواند احکام را اجرا کند.

این دو عنصر، عناصر اساسی در تشکیل حکومت اسلامی است که بدون آن نه برپایی حکومت امکان‌پذیر است و نه اجرای احکام شرع. پس برای اجرای این احکام برپایی یک حکومت اسلامی برخوردار از قدرت و مشروعیت ضروری است.

آیت‌العظمی بروجردی (ره) می‌گوید :

در جامعه کارهایی است که نه از وظایف افراد است و نه به آنان مربوط می‌شود بلکه از امور عمومی و اجتماعی است که حفظ نظام اجتماع متوقف بر آن است. مثل قضاوت، ولایت بر غایب، ... و بیان و تعریف لقطه، و مال مجهول المالک، و حفظ نظامهای داخلی و حفظ مرزها، و فرمان جهاد و دفاع از کیان جامعه و مقابل هجوم دشمنان، و مانند آن از اموری که به سیاست تدبیر مَدَن مربوط است. این امور، کارهایی نیست که هرکس بتواند انجام آن را برعهده گیرد، بلکه از وظایف قیِّم جامعه و کسی است که زمام امور اجتماعی به دست او است و عهده‌دار منصب و ریاست و خلافت است ...

بیشتر احکام اسلام به سیاست تدبیر مَدَن و تنظیم امور جامعه و تأمین سعادت اجتماع مربوط است. و به همین سبب است که شیعه و سنی اتفاق دارند که در محیط اسلام وجود یک سیاستمدار و رهبر که امور مسلمانان را اداره کند، لازم و بلکه یکی از ضروریات اسلام است. هرچند در شرایط و ویژگیهای رهبر و اینکه آیا از سوی رسول خدا (ص) تعیین می‌شود یا از راه انتخابات عمومی، با همدیگر اختلاف نظر دارند.<sup>۱</sup>

نجم الدین نسفی می‌گوید:

مسلمانان نیازمند امامی هستند که اجرای احکام، اقامه حدود، حفظ مرزها و تجهیز سپاه، گرفتن صدقات، نابودی متغلبان و دزدان و راهزنان، اقامه نمازهای جمعه و جماعات، برپایی جشنها، رفع نزاعهای بندگان با یکدیگر، قبول شهادتهایی که برای اثبات حقوق ادا می‌شود؛ را برعهده گیرد.<sup>۲</sup>

نویسنده السیاسة الشرعية در فصل «وجوب اتخاذ الامارة» می‌گوید:

رسول خدا (ص) واجب کرده است که اگر افراد یک اجتماع کوچک در سفری کوتاه با هم همراه شدند، یکی را از میان خود به امارت انتخاب کنند تا تذکری باشد

۱ . البدر الزاهر في صلاة الجمعة و المسافر، ص ۵۲.

۲ . شرح تفتازانی بر العقائد النسفیة، ص ۱۳۸.

برای سایر انواع اجتماع. خداوند متعال امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده است. انجام این تکلیف جز با قدرت و امارت امکان ندارد. انجام سایر تکالیف واجب نیز از قبیل جهاد، عدالت، برپایی حج و جماعات و اعیاد، یاری مظلوم، و برپایی حدود بدون داشتن قدرت و امارت ممکن نیست.<sup>۱</sup>

**دسته دوم:** این دسته، آیاتی است که اجرای آن وجود یک حاکمیت شرعی مرکزی را می‌طلبد. در اینجا تنها دو نمونه از این آیات را بیان می‌کنیم: آیه اعتصام و آیه سلم.

### ۱. آیه اعتصام

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا ... (آل عمران: ۱۰۳)

و همگی به رشته دین خدا چنگ زنید و به راههای متفرق نروید و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دلهای شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید و در پرتگاه آتش بودید خدا شما را نجات داد ...

در این آیه شریفه، چنگ زدن به ریسمان خداوند وظیفه جمع، به عنوان جمع است؛ یعنی: از قبیل «عموم مجموعی»<sup>۲</sup> است و نه وظیفه افراد؛ یعنی: از قبیل «عموم استغراقی»

۱ . السياسة الشرعية في اصلاح الراعي و الرعية.

۲ . عام بر سه قسم است: عام بدلی، عام استغراقی و عام مجموعی. در اینجا به اختصار به توضیح هر یک از اقسام عام می‌پردازیم.

الف. **عام بدلی:** آن است که به نحو بدلی نسبت به افراد عموم، بر فراگیری و شمول همه افراد دلالت کند. چنان که اگر بگوید: صم فی ای یوم شنت من ایام شهر شعبان، کلمه ای: هر، بر شمول و فراگیری طلب در همه روزهای ماه به نحو بدلی دلالت دارد. بنابراین اگر روز پانزدهم شعبان را روزه بگیرد، همین در امتثال این طلب کافی است.

ب. **عام استغراقی:** آن است که بر فراگیری و شمول همه افراد عموم به گونه‌ای دلالت دارد که امتثال در یک یا چند فرد، از امتثال امر در سایر افراد کفایت نمی‌کند و امتثال و معصیت در هر فرد از امتثال و معصیت در سایر افراد جدا است. چنان که اگر بگوید: صم کل ایام شهر رمضان: «ومن شهد منکم الشهر فلیصمه». امتثال امر در یک یا چند روز، از روزه در سایر روزهای ماه کفایت نمی‌کند. در این عام، برای هر فرد از افراد عام اطاعت و معصیتی جداگانه از سایر افراد است. اگر امر به صوم را در ۲۸ روز اطاعت کند و در یک یا دو روز ترک نماید، در ۲۸ روز مطیع، و در یک یا دو روز دیگر معصیت‌کار خواهد بود.

نیست. بنابراین، آیه شریفه در جامعه اسلامی جز یک امتثال یا یک عصیان ندارد و نمی‌توان این وظیفه را همچون عموم استغراقی به مجموعه‌ای از واجبات و التزامات تقسیم کرد. زیرا چنگ زدن به ریسمان خداوند در جامعه یک مسئله است: یا در تمام جامعه انجام خواهد شد و یا نخواهد شد و در توان هر فرد نیست که اعتصامی مستقل و جداگانه از دیگران داشته باشد.

چنگ زدن به ریسمان خداوند به معنی درخواست عصمت و حمایت و سلامت از سقوط، هلاکت و نابودی و التزام به حدود الهی انجام شدنی نیست. چنگ زدن به ریسمان الهی دو گونه است:

۱. چنگ زدن فردی

۲. چنگ زدن اجتماعی

در نوع اول تکلیف متوجه افراد به عنوان فرد است و حکم به مجموعه‌ای گسترده از واجبات و التزامات به تعداد افراد، تقسیم می‌شود. هرگاه اعتصام در یکی از زمینه‌های فردی یا اجتماعی تحقق پذیرد، اثر خود را در آن زمینه نشان می‌دهد. پس اگر یک نفر از افراد جامعه به ریسمان خداوند چنگ زند و پرهیزگاری و تقوا پیشه کند، خداوند ثمره این اعتصام و تقوا را به خود او خواهد داد اگر چه کسی با او مشارکت نداشته باشد:

... وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (آل عمران: ۱۰۱)

... و هرکس به دین خدا متمسک شود محققاً به راه راست هدیت یافته است.

هدایت، میوه اعتصام در هر زمینه فردی یا اجتماعی است.

---

ج. عام مجموعی: آن است که بر شمول و فراگیری همه افراد عام به نحو مجموع دلالت دارد؛ به گونه‌ای که در امتثال امر در همه افراد، یک اطاعت و معصیت است. اگر در همه افراد جز یک مورد امتثال امر کرد، در همه افراد معصیت کار خواهد بود. چنان که اگر بگوید: امسک کل ساعات النهار من هذا اليوم صیاماً، اگر همه ساعات روز را جز یک ساعت امساک کند، در همه ساعات روز معصیت کار شمرده خواهد شد.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا  
(النساء: ۱۷۵)

پس آنان که به خدا گرویدند و به او متوسل شدند خداوند آنها را بزودی به جایگاه رحمت و فضل خود درآورده و به راه راست رهبری می‌نماید.

داخل شدن در رحمت و فضل خداوند و هدایت به سوی خدای متعال از نتایج چنگ زدن و اعتصام به خداوند است. خواه اعتصام در یک محدوده فردی کوچک انجام شده باشد یا در یک محدوده اجتماعی گسترده. هرکس به خدا چنگ زند، خداوند او را در رحمت خود آورد و هدایتش کند. این اعتصام فردی است.

در مقابل، اعتصام جمعی که به عنوان جمع است و به لحاظ ماهیت و آثار با اعتصام فردی تفاوت آشکار دارد. اعتصام اجتماعی جز از طریق جمع تحقق نمی‌یابد و در یک محدوده معین از جامعه قابل تحقق نیست. یا در تمام جامعه صورت می‌گیرد و یا بکلی منتفی است. زیرا آیه شریفه، اعتصام را به «جمیعاً» مقید کرده است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» گویی اگر همه مردم با هم به ریسمان خدا چنگ نزنند چنان است که اصلاً اعتصامی صورت نگرفته باشد. سپس «ولا تفرقوا» آورده است. این می‌رساند که عامل تفرقه، اعتصام را از اساس منتفی می‌سازد و به شکست و نابودی قدرت و سیادت در جامعه اسلامی منجر می‌شود:

... وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

(الأنفال: ۴۶)

... و هرگز راه اختلاف و تنازع مپوید که در اثر تفرقه ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد، بلکه باید پایدار و صبور باشید که خدا همیشه با صابران است.

پس اگر اعتصام با تفرقه و اختلاف از بین می‌رود، نتیجه اختلاف و تفرقه به همه، حتی به کسانی که به ریسمان خداوند هم چنگ زده‌اند، می‌رسد. در این صورت این آیه در مورد آنان مصداق پیدا می‌کند:

وَأْتُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ... (الأنفال: ۲۵)

و بترسید از بلایی که چون آید تنها مخصوص ستمکاران از شما نباشد... پس نتیجه اختلاف و تفرقه فقط به پراکنده‌ها که به دور هوا و هوسها و طاغوت می‌چرخند، محدود نمی‌شود، بلکه حتی کسانی را هم که ظلم و تجاوز نکرده‌اند و گرد محور هدایت ثابت قدم مانده‌اند، در بر می‌گیرد.

اما مجازات اخروی چنین گناہانی در قیامت به گونه بسیار دقیق انجام می‌شود و جز ستمگران را در بر نمی‌گیرد. این مسئله نظیر آن است که فرماندهی از سپاهیان خود می‌خواهد که سلاح بر گیرند و همه در کمین دشمن باشند تا بر او چیره شوند. حال اگر گروهی از سپاهیان از انجام وظیفه خود کوتاهی ورزند و سلاح بر نگیرند و در کمین دشمن نشینند، شکست فقط متخلفان را در بر نمی‌گیرد بلکه به همگان اصابت می‌کند.

پس وظیفه چنگ زدن به ریسمان الهی جز از طریق یک هیئت اجتماعی قابل اجرا نیست.

روشن است که انجام این وظیفه از طریق یک هیئت اجتماعی جز به وسیله یک سلطه مرکزی برخوردار از قدرت و نفوذ که بتواند همه مردم را در چنگ زدن به ریسمان الهی و ادار سازد و بر حرکات مردم نظارت نماید و متخلفان را مجازات کند، امکان‌پذیر نیست و جز این، عملی کردن و انجام این حکم شرعی محال است. این آیه شریفه دو چیز از مسلمانان می‌خواهد: ۱. به ریسمان خدای چنگ زنند. ۲. به احدی اجازه ندهند که این اعتصام جمعی را بشکند.

مسئله دوم، چنانکه پیش از این اشاره کرده‌ایم، جز از طریق یک قدرت مرکزی شرعی امکان‌پذیر نیست.

## ۲. آیه سلم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

(البقرة: ۲۰۸)

ای اهل ایمان! همه نسبت به امر خدا در مقام تسلیم درآیید و از وساوس تفرقه‌آور شیطان پیروی نکنید که او همانا برای شما دشمنی آشکار است. این آیه هم مانند آیه اعتصام است. این آیه شریفه از مؤمنان می‌خواهد که همه با هم در «سلم» وارد شوند و «سلم» را برای خدا در جامعه تحقق بخشند.

واژه «کافّة» که در این آیه کریمه آمده در این باره صراحت دارد. هرگز سلم در جامعه با تسلیم در برابر فرامین خداوند و در رابطه و پیوند با خداوند، در یک دایره محدود فردی یا اجتماعی تحقق نخواهد پذیرفت بلکه فقط و فقط در میدان گسترده و وسیع اجتماعی است که این مقصود انجام شدنی است.

ممکن است بخشی از جامعه تسلیم خداوند متعال باشد و از روی تسلیم و رضا، احکام الهی را اجرا کند اما بخشی دیگر این تسلیم را بشکند و با خدای متعال در جامعه اعلان جنگ کند. در این صورت این بخش از جامعه حالت تسلیم در برابر فرامین الهی را در تمام صحنه اجتماع فاسد می‌کند و در نتیجه، تسلیم اساساً در جامعه از بین می‌رود.

به نظر شما اگر در جامعه اسلامی جمعی از مفسدان آشکارا از احکام الهی پا فراتر نهند آیا درست است که بگوییم این جامعه در برابر فرامین و احکام الهی بطور کامل «کافّة» تسلیم است؟!

تحقق این تسلیم اجتماعی امکان ندارد جز به کمک یک سلطه مرکزی برخوردار از نفوذ و قدرت در زندگی انسان که جامعه را در قبال شکافهای فردی و جمعی نسبت به احکام خدا حمایت کند و پایه‌های تسلیم در برابر خداوند متعال را با قدرت و قوت هرچه تمامتر در جامعه تحکیم بخشد.

این بخش از آیات نمونه‌های فراوانی در قرآن کریم دارد که ما به همین دو نمونه بسنده کردیم.

**دسته سوم:** از این دسته از آیات قرآن آیه امر به معروف و نهی از منکر را بیان

می‌کنیم:



وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ  
(آل عمران: ۱۰۴)

و باید از میان شما مسلمانان، برخی خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به کارهای نیک امر و از کارهای بد نهی کنند، و اینان که واسطه هدایت خلق هستند در دو عالم در رستگاری و نیکبختی خواهند بود.

در توضیح دلالت این آیه شریفه بر ضرورت برپایی یک سلطه و حاکمیت مرکزی شرعی لازم است چند مطلب را به شرح زیر بیان کنیم:

۱. در احکام الهی، امر به معروف و نهی از منکر، به خودی خود یک هدف نهایی نیست، بلکه ابزاری است برای تحقق حاکمیت دین خدا در جامعه. به همین علت هرگاه به یقین دانستیم که امر به معروف بی فایده است و از تأثیر امر به معروف و نهی از منکر ناامید شدیم، چنانکه در بسیاری از اوقات پیش می آید، وجوب امر به معروف و نهی از منکر از اساس برداشته می شود.

در این معنی متون شرعی فراوانی از پیشوایان دین به ما رسیده است. در اینجا به برخی از روایات اشاره می کنیم.

امام باقر (ع) فرمود:

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ ... إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تُؤْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَجَلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعَمَّرُ الْأَرْضُ وَ يَنْتَصِفُ مِنَ الْأَعْبَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ.<sup>۱</sup>

امر به معروف و نهی از منکر فریضه بزرگی است که سایر فرایض بدان برپا می شود ... امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران و شیوه صالحان است. فریضه ای بزرگ که دیگر فرایض بدان اقامه می شود و راهها را ایمن می کند و تجارت را حلال، مظالم را باز می گرداند و زمین را آباد و از دشمنان داد می ستاند و کارها را راست می نماید.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۶.

ابن ابی عمیر از امام صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

مَا قُدِّسَتْ أُمَّةٌ لَمْ يُوْخَذْ لضعيفها مِنْ قوِيها غَيْرَ مُتَعْتَعٍ<sup>۱</sup>

هیچ امتی پاک نمی‌شود مگر آنکه حق ضعیف را از قوی براحتی بگیرد.

به موجب این روایت، امر به معروف و نهی از منکر یک ابزار برای بازپس‌گیری حقوق ضعیفان از قدرتمندان است.

احمد بن عیسی علوی از امام حسن از پدرش از جدش - علیهم السّلام - روایت

می‌کند که فرمود:

لا يَحِلُّ لِعَيْنٍ مُؤْمِنَةٍ تَرَى اللَّهَ يُعْصِي فَتَطْرَفُ حَتَّى تُغَيِّرَهُ<sup>۲</sup>.

روا نیست که چشم مؤمن شاهد معصیت خدا باشد و بر هم نهاده شود مگر آن را

تغییر دهد.

علی (ع) فرمود:

فبدأ الله بالأمر بالمعروف و النهي عن المنكر فريضة منه لعلمه بأنّها إذا أُدبِتْ وأقيمتْ

استقامت الفرائض كلّها هيئتها وصعبها<sup>۳</sup>.

خداوند با امر به معروف و نهی از منکر شروع کرد و آن را به عنوان یک فريضة

الهی بیان فرمود. زیرا می‌داند که هرگاه این فريضة انجام شود همه فرائض دیگر، چه

آسان و چه سخت، برپا داشته شود.

۲. امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی است نه توصیه و نصیحت. به گفته

دانشمندان اصول فقه امر و نهی، سیادت و حاکمیت امرکننده بر مأموران و نیز برتری او

را بر آنان دربر دارد. این مستلزم ولایت امر و نهی کننده، و حق فرمانبرداری وی بر

مأموران است. این ولایت از ولایت خداوند متعال و رسول خدا و اولی الامر بر بندگان

نشأت می‌گیرد و به موجب آن، آمران به معروف می‌توانند برای وادار کردن مردم به

اطاعت و اجبار آنان به تسلیم شدن در برابر احکام خداوند به قدرت متوسّل شوند.

در این معنی روایات زیادی از پیشوایان دین به ما رسیده است. در اینجا به ذکر

۱. همان، ج ۹.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۳۹۹، ج ۲۵.

۳. همان، ص ۴۰۳، ج ۹.

گوشه‌ای از این روایات می‌پردازیم:

جابر از امام باقر (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

فَأَنْكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَبِأَلْسِنَتِكُمْ وَصَكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنَّمْ فَإِنْ اتَّعَطُوا وَإِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ. إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَأَبْغِضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَلَا بَاغِينَ مَالًا مَرِيدِينَ بِالظُّلْمِ ظَفَرًا حَتَّى يَقْتُلُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَيَمُضُوا عَلَى طَاعَتِهِ.<sup>۱</sup>

بدیهایشان را در دل زشت شمارید و بر زبان آرید و آن را به پیشانی‌شان بکوبید، و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای مه‌راسید. اگر پند گرفتند و به حق بازگشتند ایرادی بر آنان نیست. ایراد بر آنان است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین ستمگرانه فتنه می‌انگیزند. عذابی دردناک در انتظار ایشان است. پس به تن با آنان بجنگید و به دل دشمنشان دارید و در این کار نه طالب قدرت و مال باشید و نه خواهان پیروزی ستم تا به امر خدا باز گردند و به طاعت او گردن نهند.

این حدیث نشان می‌دهد که مؤمنان از سوی خدا حاکم و مسلط بر منحرفان هستند تا به فرمان خدا باز گردند. زیرا سبیل به معنای سلطه و نفوذ است.

ابن ابی عمیر از یحیی طویل از امام صادق (ع) روایت می‌کند:

مَا جَعَلَ اللَّهُ بَسَطَ اللِّسَانِ وَ كَفَّ الْيَدِ وَلَكِنْ جَعَلَهُمَا يُسْطَانِ مَعًا وَيَكْفَانِ مَعًا<sup>۲</sup>

خداوند فرمان نداده که زبان گشوده باشد و دست بسته بلکه مقرر فرموده که با هم گشوده شوند و با هم بسته.

بنابراین لازم است که در کنار باز بودن زبان، دست هم باز باشد وگرنه به هنگامی که آمران به معروف دست خود را از مردمان منحرف باز بدارند، گشوده بودن زبان به تنهایی کافی نیست.

طبری در تاریخ خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه نقل می‌کند که گفت: روزی

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۱ ۳۴۲.

۲. روضه کافی، ص ۳۸۴.

که با مردم شام روبه‌رو شدیم، شنیدم که علی (ع) می‌گفت:  
 أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ! إِنَّ مَنْ رَأَى عُدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبِرَى وَ  
 مِنْ أَنْكَرَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَمَنْ أَنْكَرَ بِالسَّيْفِ، لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ  
 الظَّالِمِينَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الذُّنُوبُ سَبِيلُ الْهُدَى وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ.<sup>۱</sup>

ای مؤمنان! هرکس بیند ستمی روا داشته می‌شود و یا مردم به منکری خوانده می‌شوند و او به دل آن را نپسندد هیچ گناهی بر او نیست و کسی که آن را به زبان انکار کند، پاداشی برای او خواهد بود و او بهتر از کسی است که به دل انکار کرده است و آن که با شمشیر به انکار برخیزد تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه رستگاری را یافته و بر آن ایستاده است و نور یقین در دلش تابیدن گرفته است.

شریف رضی (ره) می‌گوید: امام علی (ع) در گفتار دیگری که از این مقوله است، فرمود:

فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمَلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ  
 بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخِصَالَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خِصْلَةً، وَمِنْهُمْ  
 الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخِصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ  
 بِوَاحِدَةٍ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْتِكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ، وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا  
 وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفُتَةً فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ وَإِنَّ الْأَمْرَ  
 بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةُ عَدَلٍ  
 عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.<sup>۲</sup>

از مردمان کسی است که کار زشت را ناپسند می‌شمارد و به دست و زبان و دل خود آن را خوش نمی‌دارد، چنین کسی خصلتهای نیک را به کمال رسانیده؛ و از آنان کسی است که به زبان و دل خود انکار کند و دست به کار نبرد، چنین کسی دو

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳.

۲. همان، حکمت ۳۷۴.

خصلت از خصلتهای نیک را گرفته و خصلتی را تباه ساخته؛ و از آنان کسی است که منکر را به دل زشت می‌دارد و به دست و زبان خود بر آن انکار نیارد، چنین کسی دو خصلت را که شریفتر است ضایع ساخته و به یک خصلت پرداخته؛ و از آنان کسی است که به هیچ گونه از منکر جلوگیری نمی‌کند، نه به دست نه به دل نه به زبان، چنین کسی مرده‌ای است میان زندگان؛ و همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا برابر امر به معروف و نهی از منکر چون دمیدنی است به دریای پرموج پهناور. و همانا امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک کنند و نه از مقدار روزی بکاهند و بهتر از همه اینها سخن عدالت است که پیش روی حاکمی ستمکار گویند.

در تفسیر امام حسن عسکری (ع) است که رسول خدا (ص) فرمود:

مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مَنْكِرًا فَلْيَنْكُرْ بِيَدِهِ إِنْ اِسْتِطَاعَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لِدَلِكْ كَارَةٌ.<sup>۱</sup>

آن که از شما کار زشتی را ببیند باید که اگر می‌تواند، به دست خود و اگر نمی‌تواند به زبان خود آن را انکار کند و اگر نتوانست باید که در دل خود آن را زشت بشمارد و همین او را بس که خداوند از دل وی بداند که آن کار زشت را ناپسند می‌دارد.

۳. مسلم است که اسلام به عموم مردم اجازه نداده که سلاح به دست گیرند و در بازارها و خیابانها در پی منحرفان و مرتکبان کارهای زشت باشند تا آنان را تازیانه بزنند یا تأدیب و کیفر نمایند. زیرا این کار هرج و مرج و آشوب و بی‌نظمی را در جامعه دامن می‌زند و این چیزی است که اسلام و یا هر نظام دیگری آن را نمی‌پذیرد. چگونه ممکن است که یک نظام، مردمان را فرمان دهد که سلاح بگیرند و به ضرب، جرح و قتل منحرفان پردازند؟

بس باید که این وظیفه شرعی به وسیله یک دستگاه خاص که عهده‌دار این مسئولیت شرعی باشد، انجام شود.

در آیات امر به معروف و نهی از منکر به این مطلب اشاره شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۷، ح ۱۲.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ  
(آل عمران: ۱۰۴)

و باید از میان شما مسلمانان برخی، خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به کارهای نیک امر و از کارهای بد نهی کنند و اینان که واسطه هدایت خلق هستند در دو عالم در رستگاری و نیکبختی خواهند بود.

عبارت **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ...** در این آیه مبارکه، برای بیان همین مطلب است. پس همه مسلمانان به انجام این مهم نمی‌پردازند بلکه امتی (جماعتی - گروهی) از آنان عهده‌دار این مسئولیت هستند. کلمه **منکم** در این آیه کریمه ظاهر در تبعیض است و می‌رساند که این تکلیف الهی به گروهی از مؤمنان اختصاص دارد. در مقابل، آیاتی هست که این مسئولیت الهی را به همه مؤمنان عمومیت می‌دهد. زیرا خداوند می‌فرماید:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...  
(التوبة: ۷۱)

مردان و زنان مؤمن یار و یاور یکدیگرند. خلق را به کار نیک وادار و از کار زشت منع می‌کنند ...

عام بودن الفاظ این آیه مبارکه می‌رساند که امر به معروف و نهی از منکر وظیفه همه مؤمنان است. این مسئولیت الهی به دو گونه اجرا می‌شود: گونه‌ای مستلزم تشکیلات، تخصص و ولایت است و گونه دیگر همه مؤمنان را در برمی‌گیرد. بدون آنکه هرج و مرج در پی داشته باشد. بنابراین همه مؤمنان می‌توانند به انجام این مسئولیت بپردازند بدون اینکه خللی در زندگی اجتماعی روی دهد.

۴. در اقدام این گروه از امران به معروف و ناهیان از منکر، اذن امام و موافقت و اجازه او شرط است. آنان بدون اجازه و موافقت امام، در امر به معروف و نهی از منکر حق هیچ گونه ضرب، جرح و قتلی ندارند. زیرا خونریزی بدون مجوز قطعی، حرام است.

قاعده رعایت احتیاط در باب خون و اموال مردم اقضا می‌کند که از باب قدر متیقن

در ضرب و جرح و توقیف اموال به این شرط (اجازة امام) عمل شود. قدر متیقن در تجاوز از حرمت خون و مال؛ اجازه، موافقت و رخصت امام است. در روایاتِ باب حدود به این مسئله تصریح شده است. امام صادق (ع) فرمود:

إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ.<sup>۱</sup>

اقامة حدود حق حاکم است.

ملاک و معیار این امر در باب حدود و باب ضرب و جرح در امر به معروف و نهی از منکر یکی است. گروهی از فقها در مشروع بودن ضرب و جرح در باب امر به معروف و نهی از منکر به اجازه و موافقت امام تصریح کرده‌اند. از جمله شیخ طوسی (ره) در نهاییه می‌گوید:

امر به معروف و نهی از منکر، در دل و یا با زبان و دست واجب است. البته این در صورتی است که مکلف توان انجام آن را داشته باشد و بداند که به خود او یا مؤمنان دیگر زیانی نخواهد رسید ... ممکن است امر به معروف با دست چنان باشد که مردم را تأدیب و ردع نماید اما انجام این کار واجب نیست مگر به اجازه سلطان وقت که به ریاست منصوب شده است.<sup>۲</sup>

محقق حلّی (ره) می‌گوید:

به اجماع فقها، امر به معروف و نهی از منکر واجب است ... آیا در صورتی که به جرح و قتل نیاز افتد نیز واجب است؟ گروهی گفته‌اند: بلی، و گروهی گفته‌اند: نه مگر به اجازه امام. این اظهر است.<sup>۳</sup>

ابن اخوه، محمد بن محمد بن احمد قرشی در کتاب معالم القربة في احكام الحسبة، در بیان فرق محتسب منصوب و محتسب داوطلب می‌گوید:

محتسب منصوب از طرف سلطان حق دارد در منکرات آشکار تعزیر کند اما

۱ . همان، ج ۱۸، ص ۳۳۸، ح ۱.

۲ . النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، ص ۲۹۹.

۳ . شرايع الاسلام، ج ۱، ص ۳۴۱-۳۴۳.

نمی‌تواند به اجرای حدود بپردازد. در حالی که محتسب داوطلب، حق تعزیر هم ندارد.<sup>۱</sup>

۵. آیا این شرط وجوب است یا شرط وجود (واجب)؟ اگر شرط واجب باشد - که ما این را ترجیح می‌دهیم - در این صورت دلایل امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارد بر وجوب تحصیل قدرت و ضرورت برپایی حکومت برای تحقق قدرت و سلطه که برای امر به معروف و نهی از منکر چاره‌ای از آن نیست.

قرائن و شواهد متعددی دلالت می‌کند که قدرت، شرط واجب است. از قبیل شرط طهارت در نماز؛ نه شرط وجوب. از قبیل شرط استطاعت برای حج و نصاب برای زکات و از این قرائن یا ادله، اطلاعاتی است که به امر به معروف و نهی از منکر فرمان می‌دهد. هرکس در این اطلاعات دقت کند، در می‌یابد که از تقیید وجوب به شرط قدرت و شرط برپایی حق توسط سلطان، سرباز می‌زند.

بنابراین امر به معروف و نهی از منکر در کتاب و سنت بر ضرورت برپایی حکومت اسلامی دلالت دارد تا به مؤمنان امکان دهد که در جامعه اسلامی به انجام معروف فرمان دهند و از ارتکاب زشتیها باز دارند.

## ۲. سنت

### روایت فضل بن شاذان

شیخ صدوق (ره) در دو کتاب عیون اخبار الرضا (ع)<sup>۲</sup> و علل الشرایع<sup>۳</sup> روایت کرده، می‌گوید:

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار مرا حدیث کرد و گفت: ابوالحسن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری مرا حدیث کرد و گفت: ابو محمد فضل بن شاذان

۱ . احکام الحسبة فی احکام القرية، ص ۵۶.

۲ . عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۹۷. این کتاب بر سند مذکور افزوده: و حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان از عمویش ابو عبدالله محمد بن شاذان ما را حدیث کرد و گفت: فضل بن شاذان گفت.

۳ . علل الشرایع، ص ۲۵۱.



نیشابوری گفت: ... اگر گفته شود: چرا اولی الامر نصب شده‌اند و به مردم امر شده که از آنان فرمانبرداری کنند؟ در پاسخ گفته شود: به علل فراوان. از آن جمله است: هرگاه مردم در یک مرز معین بازداشته شوند و فرمان رسد که از آن مرز تجاوز نکنند که فسادشان در آن است، این کار به سامان نخواهد رسید و بپا داشته نخواهد شد مگر اینکه در این باره امینی بر آنان گماشته شود که به هنگام، آنچه را برایشان مباح شده، برگیرد و آنان را از آنچه از آن برحذر شده‌اند، باز دارد. زیرا اگر اینگونه نباشد، بسا فردی که لذت و منفعت خود را به خاطر فساد دیگری رها نکند. پس قیمی بر آن گماشته شده که از فساد بازشان بدارد و حدود الهی و احکامی شرعی را در میانشان بپا دارد.

و از آن جمله است: هیچ فرقه و ملتی را نمی‌یابیم که در جهان باقی مانده و زندگی کرده باشد مگر اینکه در ضروریات دین و دنیا قیّم و رئیسی داشته است. بنابراین جایز نخواهد بود که خدای حکیم مردمان را رها کند بدون اینکه بر ایشان رهبری نصب کند که می‌داند وجودش ضروری است و بدون وجود چنین رهبری که به فرماندهی او با دشمنان خود بجنگند و فیء خود را تقسیم کنند و جمعه و جماعت خود را به امامت او اقامه کنند و ستمگرانشان را از تجاوز و ستم به مظلومانشان باز دارد؛ کیانشان نابود خواهد شد.

و از آن جمله است: اگر امامی که قیّم امین و حافظ مردم باشد، از سوی خداوند تعیین نمی‌شد همانا که ملت از بین می‌رفت و دین نابود می‌شد و سنتها و احکام الهی تغییر می‌کرد و بدعتگزاران در آن می‌افزودند و ملحدان از آن می‌کاستند و دین بر مسلمانان مشتبه می‌شد. چرا که ما مردمان را ناقص، نیازمند و نابالغ یافته‌ایم با اختلافات درونی و تفاوت خواسته‌ها و تشّت احوال. بنا بر این اگر قیمی که حافظ رسالت رسول خدا (ص) باشد در میان مردم نصب نشود، چنان که گفتیم مردم فاسد شوند و شرایع، سنن، احکام و ایمان دگرگونی یابد و در نتیجه به تباهی و فساد همه مردم منجر شود.

شیخ صدوق (ره) در پایان این روایت طولانی از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری روایت می‌کند که گفت: چون این علّتها را از فضل بن شاذان شنیدم، به او گفتم: به من خبر ده که آیا این عللی که برشمردی استنباط و استخراج و نتایج عقلی خودت بود یا از امام شنیدی و روایت کردی؟

به من گفت: من نه از اراده خدا در آنچه واجب کرده آگاه بودم و نه از مراد رسول خدا (ص) در آنچه تشریح فرموده و سنت گذاشته است و نه از پیش خود آن را تعلیل می‌کنم بلکه گاه به گاه و یکی پس از دیگری از آقای خودم، ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) شنیدم و آنها را جمع کردم. گفتم: آیا می‌توانم آن را از تو و از رضا (ع) روایت کنم؟ گفت: آری.

### توثیق سند روایت

فضل بن شاذان از ثقات اصحاب امام هادی و امام عسکری (ع) است. شیخ طوسی (ره) در فهرست و نجاشی و دیگران به جلالت قدرش تصریح کرده‌اند. عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار یکی از مشایخ صدوق است که در مشیخه<sup>۱</sup> از او اظهار رضایت کرده است. اگر این مطلب وثاقت او را ثابت کند دلیل بر وثاقت او خواهد بود وگرنه توثیق وی به ما نرسیده است. دانشمندان علم رجال، درباره علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری اختلاف کرده‌اند. برخی او را ثقه دانسته‌اند. زیرا کشتی در کتاب رجال خود، بر او اعتماد کرده است. به همین سبب شیخ طوسی او را به فضل ستوده است. در مقابل، صاحب مدارک، وثاقت وی را رد کرده است. آیت‌الله محقق خویی (ره) نیز بدین نظر گرایش دارد.

### دلالت روایت

به هر حال، روایت فضل بن شاذان به سه نکته اساسی در ضرورت تشکیل حکومت

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۶.

اشاره دارد:

۱. حمایت از ضوابط اجتماعی. بدون ضوابط اجتماعی امکان زندگی امن و آرام و سالم برای مردم وجود ندارد. این ضوابط، حدود الهی است که مردم را در قبال ستمگری دیگران در پناه می‌گیرد و غرایز و انفعالات انسان را کنترل می‌کند و زندگی را سامان می‌بخشد.

این ضوابط به نظارت و حمایت نیاز دارد و بدون وجود نظارت و حمایت، قادر به ساماندهی زندگی انسان نخواهد بود و این حکومت است که نظارت بر ضوابط اجتماعی و حمایت از آن و مقابله با تجاوزات احتمالی را به عهده می‌گیرند.

۲. جامعه به فراهم بودن خدمات اجتماعی ضروری در دفاع، وجود امنیت داخلی و امور بهداشتی و درمانی، آموزش و پرورش، وجود کالاهای اساسی و دیگر نیازمندیهای زندگی اجتماعی نیازمند است. ارائه این خدمات از عهده یک یا چند فرد ساخته نیست و نیز هیچ کس نمی‌تواند تمام خدمات مخصوص به خود را شخصاً فراهم کند. هرچه زندگی اجتماعی پیشرفت می‌کند، این نیازمندیها افزایش می‌یابد و دایره آن گسترده و پیچیدگی‌اش فزونی می‌یابد. انجام همه این کارها جز از عهده سازمانهای تخصصی دولت ساخته نیست.

۳. یکی از ضروریات اساسی جامعه این است که نگذارد دین دستخوش تحریف و سوء استفاده قرار گیرد. دین یک قدرت بزرگ در جامعه است و همواره در معرض تحریف، و سوء تأویل و سوء استفاده. پس وجود یک سلطه قدرتمند قوی برای اینکه بتواند دین را در برابر سوء استفاده و تحریف حمایت کند، ضرورت دارد. این سلطه، حکومت اسلامی است.

این بود نکات اصلی مذکور در روایت فضل بن شاذان در تفسیر و توجیه ضرورت تشکیل حکومت در زندگی اجتماعی. مسلم است که این ضرورت‌های سه گانه به زمان معینی اختصاص ندارد و همان گونه که در عصر حضور امام (ع) وجود دارد در عصر غیبت هم هست. این ضرورت‌های سه گانه ایجاب می‌کند که عموم مکلفین برای برپایی

حکومت اسلامی تلاش و کوشش کنند.

غزالی می‌گوید:

نظام دین به معرفت و عبادت است و نمی‌توان بدان رسید مگر با صحّت بدن و بقای زندگی و سلامت بخشی از نیازمندیهای انسان از قبیل لباس، مسکن و امنیت ... انسان نمی‌تواند در همه حال بر روح، بدن، مال، مسکن و توان خود ایمن باشد... پس دین نظم و سامان نمی‌گیرد مگر با تحقّق امنیت در این مهمات ضروری، وگرنه کسی که در تمام عمر برای حفظ جان خود از شمشیر ستمگران در تلاش است، چگونه و چه وقت می‌تواند به علم و عمل که دو وسیله او برای نیل به سعادت اخروی است، مشغول شود. پس روشن شد که نظام دنیا، شرط نظام دین است.<sup>۱</sup>

همو گوید:

خلاصه اینکه انسان خردمند فراموش نمی‌کند که مردم با اختلاف طبقات و تشتّت خواسته‌ها و تباین آرای خویش اگر به خود واگذار شوند و رأیی نباشد که از آن اطاعت کنند و پراکندگی آنان را به جمع آورد، هر آن از سوی دیگر ممنوعان خود نبود خواهند شد. این دردی است که درمانی ندارد مگر سلطان قدرتمندی که دیگران از او اطاعت کنند و او پراکندگی آرای آنان را به جمع آورد... پس روشن شد که سلطان برای نظام دنیا ضرورت دارد و نظام دنیا برای نظام دین ضروری است و نظام دین برای رسیدن به سعادت اخروی، و این طبعاً هدف پیامبران است. وجوب امام از ضروریات دین است و راهی برای ترک آن نیست.<sup>۲</sup>

### ۳. عقل

می‌توانیم دلیل عقل را به شکل یک قیاس استثنایی که مرکب است از دو مقدمه و

۱ . الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲ . همان.

یک نتیجه، بیان کنیم.

مقدمه اول به ضرورت وجود حکومت برای هر جامعه‌ای اختصاص دارد. زیرا بدون حکومت نمی‌توان زندگی اجتماعی را سامان داد، خواه حکومت، حکومت عدل باشد که براساس دین خدا حکم می‌راند و خواه حکومت ستمگر. این یک مقدمه عقلی است.

مقدمه دوم بیانگر حرمت ارتباط و همکاری با حکومت ستمگر و وجوب مبارزه با آن است. این یک مقدمه شرعی است.

نتیجه عقلی که از این دو مقدمه به دست می‌آید وجوب تشکیل حکومت اسلامی برای استیفای ضرورت مذکور در مقدمه اول و دوری از ارتباط با طاغوت که از حرمت آن در مقدمه دوم سخن گفتیم.

در اینجا به تفصیل دو مقدمه و نتیجه آن می‌پردازیم:

### **مقدمه نخست: ضرورت حکومت در زندگی مردم**

این مقدمه اول است که آن را یک مقدمه عقلی نامیدیم. مهمترین نقاط اساسی در ضرورت حکومت در زندگی مردم سه چیز است:

#### **۱. فراهم آوردن خدمات ضروری**

بنابر طبیعت حال، یک یا چند فرد نمی‌توانند به این امر اقدام کنند. این خدمات، ضروری، گسترده و به لحاظ مادی و معنوی حجم بزرگی دارد، مثل خدمات بهداشت، ارتباطات، امور آموزشی و تربیتی و فراهم کردن مواد غذایی و ضرورت‌های معیشتی مردم و تنظیم زندگی آنان. این خدمات روز به روز ضروری‌تر و مشکل‌تر می‌شود. محال است که جامعه‌ای از آن بی‌نیاز باشد و یک شخص یا سازمانی غیر از دستگاه حکومت بدان عمل کند.

پس انجام چنین مسئولیتی مستلزم سلطه، نفوذ و قدرتی در زندگی مردم است که به دستگاه امکان می‌دهد تا این خدمات را برای مردم فراهم آورد و آنان را به انجام مسئولیت خویش در زندگی اجتماعی ملزم سازد ... این کار جز از حکومت ساخته

نیست.

## ۲. قضاوت، حلّ اختلافات و الزام مردم به رعایت حقوق

این وظیفهٔ دوم دولت است. باید حقوق و حدود را در زندگی مردم سامان داد و زندگی آنان را در چارچوب همین حقوق و حدود تنظیم کرد، و می‌بایست مشکلات و اختلافات مردم را به موجب این حدود حل کرد، و نیاز است به حاکمیت و نفوذی که مردم را به اطاعت و فرمانبرداری در محدودهٔ این حدود ملزم کند... تمام این امور مستلزم تشکیل حکومت در زندگی اجتماعی است.

## ۳. تأمین امنیت در زندگی مردم

باید در قبال ستمگری برخی افراد و تجاوز دشمن خارجی امنیت مردم را تأمین کرد. بدون قدرت، سلطه و نفوذ نمی‌توان در مقابل ستمگری ایستاد و امنیت مردم را تأمین کرد. این ضرورت با ضرورت پیشین که از اختلاف مردم در حدود و حقوق نشأت می‌گیرد، تفاوت دارد و مختص مواردی است که مردم بر یکدیگر ستم روا می‌دارند. حکومت مسئول حمایت از حقوق و امنیت مردم و دفاع از آنان است.

این نکات مهم و اساسی در ضرورت تشکیل حکومت در زندگی مردم است. این ضرورتهاست که تشکیل حکومت را یک امر ضروری می‌سازد که در هیچ حالتی مردم از آن بی‌نیاز نیستند. خواه حکومت عادل قائم بر اصول شرعی باشد و خواه حکومت منحرف ستمگر.

امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید:

لا یصلح الناس إلاّ إمیراً برّاً أو فاجراً. قالوا: یا أمیرالمؤمنین! هذا البرُّ فکیف بالفاجر؟ قال: إنّ الفاجر یؤمن الله به السبیل، ویجاهد به العدو، ویجیبی به الفیء، ویحجّ به البیتُ ویعبد الله فیهِ المسلمُ وآمناً حتّی یأتیه أجله.<sup>۱</sup>

جز امیر، مردمان را به اصلاح نیارد، خواه نیکوکار باشد و خواه بدکار. گفتند: ای

۱. کنز العمال، ج ۵، ص ۷۵۱، ح ۱۴۲۸۶.

امیرالمؤمنین! نیکوکار درست، اما بدکار چگونه؟ فرمود: خداوند بوسیلهٔ بدکار راهها را امن می‌کند، با دشمنان می‌جنگد، مال دیوانی را فراهم می‌آورد، حدود را بپا می‌دارد، حج را برگزار می‌کند و مسلمان در سایهٔ امنیت او خدای را عبادت می‌کند تا اینکه اجلش به سر رسد.

### مقدمهٔ دوم

نظام‌های غیراسلامی (لائیک) حاکم در سرزمینهای سلامی، در فعالیتهای روزانه خود منکرات فراوانی انجام می‌دهند و مرتکب گونه‌های مختلف و رنگارنگ ستم و جور بر دیگران می‌شوند. این نظامها نمی‌توانند بدون ارتکاب ستم و تجاوز به حقوق مردم، نفوذ اداری و روزانه خود را اجرا کنند.

فرض اینکه یک نظام لائیک، عدالت را در زندگی مردم محقق سازد و از ظلم و ستم بر رعیت بپرهیزد، و حدود الهی را زیر پا نگذارد، یک فرض خیالی و غیرواقعی است.

این مسئله در تاریخ با زندگی امروزی ما تفاوتی ندارد. هرکس ظلم، خشونت و تجاوزگری و ارتکاب منکرات، و انحراف از حدود الهی و شریعت اسلامی توسط این حکومتها در تاریخ اسلام را تأیید کند، نتیجه‌ای را که در این بحث بدست آوردیم، تأیید کرده است.

این نظامها موضوع پنج حکم شرعی‌اند که در پی بیان می‌کنیم:

۱. حرمت رکون و اطمینان به این نظامها.

۲. حرمت قبول سیادت و حاکمیت کافر بر مسلمان.

۳. کفر ورزی، و رد طاعت.

۴. وجوب جهاد با طاعت.

۵. تحریم اطاعت از مسرفان.

خواهیم کوشید این عناوین پنج‌گانه را به اجمال توضیح دهیم. شرح و بسط آن را

به کتابهای مفصل این باب واگذار می‌کنیم:

### ۱. حرمت اعتماد و اطمینان به ستمگران

خداوند متعال اعتماد و اطمینان به ستمگران و خشنودی و رضایت از افعال آن را بر ما حرام کرده است. در قرآن می‌فرماید:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فْتَمَسَّكُمْ النَّارُ ... (هود: ۱۱۳)

و شما مؤمنان هرگز به ستمگران اعتماد و اطمینان نورزید که آتش کیفر آنان، شما را می‌گیرد.

رکون (اعتماد و اطمینان) حرام عبارت است از آرامش و سکون، و گرایش و میل، و اطمینان به ستمگر، و پذیرش سیادت و حکومت او.

دانشمندان لغت می‌گویند: الرکون: الادهان (مدارا و سازش) والمصافحه (سازگاری)، والحبّ (دوستی)، والمودة (مودت)، والطاعة (اطاعت)، والرضا (رضایت و خشنودی)، والمیل (گرایش و تمایل) والاستعانة (استعانت و کمک)، والدنوّ (نزدیکی).

هرکس براساس آنچه خداوند فرو فرستاده حکم نکند و از حدود الهی تجاوز نماید، بی‌تردید از ستمگران است. خداوند متعال می‌فرماید:

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (البقرة: ۲۲۹)

و کسانی که از حدود خداوند درگذرند، به حقیقت ستمکارانند.

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (المائدة: ۴۴)

و کسانی که براساس آنچه خدا فرستاده حکم نکنند، به حقیقت کافرانند.

بی‌تردید زندگی با ستمگران در سایه نظام و حکومت جائز و ظالم منحرف از شریعت خداوند که فرد ستمگری در آن حکمرانی دارد، و آرمیدن در سایه حکومت ستمگری، و پذیرش سروری و سیادت، و تصمیمات و فرمانهای آن، و هماهنگی و همراهی، و نیز همکاری با مؤسسات و سازمانهای تابعه، و دستگاههایی که چنین نظامی برای حمایت مردمی ترتیب داده است، و قدرت و قانونی که بر آنان تحمیل می‌کند،



همه و همه از بارزترین مصادیق رکون و اعتماد و اطمینان، و آرمیدن در سایه حکومت ستمگرانی است که خداوند متعال حرام کرده و به صراحت هرچه تمام از آن نهی فرموده است.

زمخشری در تفسیر این آیه شریفه می گوید:

آرکنه: هنگامی که او را متمایل گرداند. نهی از رکون در این آیه شامل موارد زیر است: فرورفتن در هواداری و پیوستن به ستمگران، مصاحبت، مجالست، زیارت، مدارا و سازش، و رضایت و خشنودی از کارهای آنان، و خود را شبیه آنان کردن و همچون ستمگران زندگی کردن و مرعوب شکوه و جلال آنان شدن و یادکردن از اینان به گونه‌ای که تعظیم بشمار آید.

حکایت کرده‌اند که موفق پشت سر امام جماعت نماز گزارد. امام این آیه را در نماز

خواند:

وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ

(هود: ۱۱۳)

موفق بی هوش شد. وقتی به هوش آمد، علفت را از او پرسیدند. گفت: این حال

کسی است که به ستمگر اعتماد و اطمینان کند. پس ستمگر چه حالی خواهد داشت!

از حسن بصری نقل است که گفت: خداوند دین را بین دو «لا» قرار داده است:

لا تظنوا ولا تركزوا.

هنگامی که زهری (محمد بن شهاب)، با سلاطین درهم آمیخت و با آنان حشر و

نشر یافت، برادری دینی<sup>۱</sup> به او نوشت:

ابوبکر! خداوند ما و ترا از فتنه‌ها نگه دارد. در وضعیتی قرار گرفته‌ای که سزاوار

است هر که ترا می‌شناسد، برایت از درگاه خداوند دعا کند و به تو رحمت فرستد،

پیری بزرگ شده‌ای، و نعمتهای خداوند ترا سنگین کرده است: به آنچه خداوند از

کتاب خود به تو فهماند، و از سنت پیامبرش به تو تعلیم داده است. مگر نه این است

---

۱. امام زین العابدین، علی بن الحسین (ع).

که خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است؟ خداوند سبحان فرمود:

لَتَبِيئَةُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ

بدان که کمترین چیزی که مرتکب شده و سبک‌ترین باری که بر دوش گرفته‌ای این است که با وحشت ستمگر مانوس شده‌ای و با نزدیکی به کسی که حقّی را ادا و باطلی را رها نمی‌کند، راه بغی و سرکشی را تسهیل کرده‌ای. هنگامی که ترا بخود نزدیک کردند، ترا محوری ساختند که باطلشان پیرامون تو بچرخد، و پلی قرار دادند که از روی تو عبور کنند و به خواسته‌های خود برسند، و نردبانی که برای ضلالت و گمراهی خویش از تو بالا روند، به وسیله تو دانشمندان و عالمان را به شک و تردید می‌اندازند و دل‌های جاهلان نادان را به وسیله تو به سوی خود جلب می‌کنند. آنچه برای تو آباد کرده‌اند در کنار آنچه بر تو خراب کرده‌اند، بسی اندک است، و چه بسیار است آنچه از تو گرفتند (در کنار آنچه به تو دادند، و چه اندک است آنچه برای تو اصلاح کردند) در کنار آنچه از دینت تباہ نمودند. از کجا مطمئن هستی که از زمره کسانی نباشی که خداوند درباره‌شان فرموده:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا

(مریم: ۵۹)

سپس قومی جانشین آن مردم شدند که نماز را ضایع گذاشتند و شهوت نفس را پیروی کردند و بزودی به عذابی خواهند افتاد.

تو با کسانی همکاری می‌کنی که ناشناخته نیستند، و کسانی از تو حمایت می‌کنند که از دیده‌ها پنهان نیستند. دینت را درمان کن که بیماری در آن رخنه کرده، و توشه‌ات را مهیا کن که وقت سفر دور و دراز رسیده است. همانا که ذره‌ای از آنچه در زمین و آسمان است از خداوند پوشیده نیست. والسلام.

سفیان گفت: در جهنّم، دره‌ای است که احدی در آن ساکن نمی‌شود مگر قاریانی که به دیدار شاهان می‌روند.

از اوزاعی نقل است که گفت: هیچ چیز نزد خداوند کینه‌توزتر از دانشمندی که با

فرمانروایی همکاری کند، نیست.

محمد بن مسلمه هم گفت: مگس روی کثافت بهتر است از قاری قرآن در بارگاه اینان (ستمگران).

رسول خدا (ص) فرمود:

مَنْ دَعَا لِظَالِمٍ بِالْبِقَاءِ فَقَدْ أَحَبَّ أَنْ يُعْصِيَ اللَّهَ فِي أَرْضِهِ.<sup>۱</sup>

هرکس برای بقای ستمگری دعا کند، همانا دوست دارد که خداوند در روی زمینش معصیت شود.

از سفیان درباره ستمگری پرسیدند که در میان مردمش در حال هلاک است: آیا می توان جرعه ای آب به او داد؟ پاسخ داد: نه. گفتند: می میرد؟ گفت: رهاش کن تا بمیرد.<sup>۲</sup>

قرطبی در تفسیر این آیه می گوید:

ولاترکونوا: رکون در حقیقت تکیه کردن، اعتماد ورزیدن و آرمیدن در کنار چیزی و رضایت داشتن از آن است. قتاده گفت: یعنی آنان را دوست نداشته باشید و از آنان اطاعت نکنید. ابن جریج گفت: به سوی آنان گرایش نداشته باشید. ابوالعالمه گفت: از کارهایشان خشنود نباشید. همه این دیدگاهها به هم نزدیک است. ابن زید گفت: رکون، مدارا و سازش است.

در تفسیر الذین ظلموا می گوید: گفته اند: اهل شرک؛ برخی گفته اند: این واژه عام است و مشرکان و معصیت کاران را در برمی گیرد. مثل این فرموده خداوند متعال:

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا (الأنعام: ۶۸)

پیش تر در این باره بحث کردیم. در معنای آیه، همین گفته صحیح است و اینکه

۱. این روایت را بیهقی در شعبه شصت و ششم از شعب الایمان، به روایت یونس از حسن آورده است. ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء از سفیان ثوری نقل کرده است.

۲. الکشاف فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۳۳-۴۳۴.

دلالت دارد بر دوری از اهل کفر و معاصی یعنی: بدعتگزاران و دیگران.<sup>۱</sup>

ابن کثیر در تفسیر آیه ولاترکنوا الی الذین ظلموا می گوید:

از ابن عباس نقل است که گفت: با آنان مدارا و سازش نکنید.

ابوالعالیه گفت: از کارهایشان خشنود نباشید. ابن جریر گفت: از ابن عباس است که گفت: به کسانی که ستم کرده‌اند، میل نکنید. این گفته، سخن نیکی است. یعنی از ستمگران یاری مجوید تا چنان باشد که گویی از کارهایشان خشنود و راضی هستید، فتمسکم النار: آنگاه آتش شما را در برگیرد.<sup>۲</sup>

سید قطب در تفسیر آیه: ولاترکنوا الی الذین ظلموا می گوید:

به ستمگران و جبّاران و طاغوت‌های ظالم، صاحبان قدرت در روی زمین، آنان که بندگان خدا را با قدرت خود در هم می‌کوبند، و بنده دیگر بندگان می‌سازند، تکیه و اعتماد نکنید. زیرا اعتماد و اطمینان به آنان یعنی تأیید منکر بزرگی که مرتکب می‌شوند و نیز مشارکت با آنان در گناه این منکر بس بزرگ.<sup>۳</sup>

این گوشه‌ای ناچیز از سخنان مفسران در تفسیر نهی از رکون و اعتماد به ستمگران بود که لاترکنوا الی الذین ظلموا را چنین تفسیر کرده‌اند: به آنان میل نکنید، به آنان آرامش نیابید، از آنان کمک نگیرید، از کارهایشان راضی نباشید، با آنان سازش و نرمش نکنید، آنان را دوست نداشته باشید، از آنان اطاعت نکنید، از آنان خشنود نباشید و آنان را تأیید نکنید. ظالمان، همان عاصیان معصیت‌کار هستند.

اگر آنچه درباره آنان گذشت، بنا به تصریح قرآن کریم حرام است، پس چگونه تأیید و اقرار به سیادت و ولایت و پذیرش حاکمیت، و نیز همراهی و همگامی با جماعت آنان جایز خواهد بود؟!

## ۲. حرمت پذیرش نفوذ و سیادت کافر

۱ . الجامع الاحکام القرآن، ج ۹، ص ۱۰۸.

۲ . تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۴۶۱.

۳ . تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱۲، ص ۱۴۷.

حکم دوم: حرمت پذیرش نفوذ و سیادت کافران بر مؤمنان است. خداوند متعال مؤمنان را از پذیرش و سیادت و نفوذ کافران برحذر داشته و اطاعت و فرمانبرداری از آنان را بر مؤمنان حرام کرده است. خداوند می‌فرماید:

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (النساء: ۱۴۱)

و خداوند هرگز برای کافران بر مؤمنان راه تسلط باز نخواهد کرد.

این حکم صریح قرآن مجید در آیات محکم است. سبیل در این آیه مبارکه، نفوذ و سلطنت است. کسانی که در میان مردم براساس غیر آنچه خداوند نازل فرموده، حکمرانی می‌کنند بنا به ضرورت قرآن از مصادیق کافران هستند:

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (المائدة: ۴۴)

سبیل در آیه سبیل در سوره مائده، به معنای پرهیز از پذیرش این سلطنت و نفوذ کافر بر مؤمنان است، (نفی تشریحی سبیل) نه نفی تکوینی آن. زیرا در برهه‌هایی از تاریخ، کافران به لحاظ تکوینی بر مؤمنان سلطه و نفوذ داشته‌اند و هنوز هم از این جهت در برخی از مناطق جهان اسلامی وجود دارد و کافران بر مؤمنان سلطنت و نفوذ دارند.

بنابراین منظور از نفی سبیل در آیه سوره مائده، نفی تشریحی، و به معنی تحریم و پرهیز از نفوذ کافر بر مسلمان است نه نفی تکوینی آن.

قرطبی به هنگام تفسیر این آیه کریمه به همین معنی اشاره کرده است. او می‌گوید: خداوند سبحان از لحاظ شرعی برای کافران سلطه‌ای بر مؤمنان قرار نداده اگرچه برخلاف شرع، چنین سلطنتی وجود داشته باشد.

وی به نقل از ابن عربی می‌گوید:

دانشمندان ما با این آیه علیه کافر احتجاج کرده‌اند که نمی‌تواند مالک بنده مسلمان باشد. اشهب و شافعی نیز همین عقیده را دارند. زیرا خداوند سبحان سلطه (سبیل) کافر بر مسلمان را نفی فرموده و مالکیت از راه خرید، سلطه (سبیل) است. بنابراین

چنین سلطه‌ای شرعی نیست و عقد بیع از این طریق منعقد نمی‌شود.<sup>۱</sup>

ما نیز این رأی را از این آیه شریفه استفاده خواهیم کرد.

### ۳. کفر به طاغوت و ردّ وی

خداوند متعال می‌فرماید:

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ (النساء: ۶۰)

می‌خواهند طاغوت را حاکم خود گردانند در حالی که مأمور بودند که به طاغوت

کفر ورزند.

راغب اصفهانی می‌گوید:

طاغوت: هر متجاوز و معبودی غیر از خداوند متعال، به همین دلیل ساحر، کاهن و

منحرف از راه حق، طاغوت نامیده شده است.<sup>۲</sup>

در تفسیر طاغوت، در شأن نزول این آیه مبارکه آمده:

میان یک مرد یهودی و مردی از منافقان خصومتی وجود داشت. مرد منافق او را به

نزد یهودیان می‌خواند. زیرا می‌دانست که یهودیان رشوه می‌پذیرند. مرد یهودی، او را به

نزد مسلمانان می‌خواند. چون می‌دانست مسلمانان رشوه نمی‌گیرند. آن دو با هم

مصالحه و توافق کردند نزد کاهنی از مردم جهینه طرح دعوا کنند. خداوند متعال در این

باره نازل فرمود:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَزَغُومُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا

إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (النساء: ۶۰)

آیا ننگری و عجب نداری از حال آنان که به گمان و دعوی خود به قرآن تو و

کتابهایی که پیش از تو فرستاده شده ایمان آورده‌اند، چگونه باز می‌خواهند طاغوت را

حاکم خود گمارند، در صورتی که مأمور بودند که به طاغوت کافر شوند؟! و شیطان

۱ . همان، ص ۴۲۱.

۲ . مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۰۵.

می‌خواهد که آنان را گمراه کند گمراهی‌ای که از هر سعادت و آسایش دور باشند. ثعلبی و ابن ابی حاتم از از طریق ابن عباس نقل کرده‌اند که مردی از منافقان به‌نام بشر با مردی یهودی خصومت کرد. یهودی او را به نزد پیغمبر (ص) خواند و منافق او را به نزد کعب بن اشرف... بنابراین، طاغوت، کعب بن اشرف است.<sup>۱</sup>

بر این اساس، طاغوت از طغیان برخدا و رسول گرفته شده است. آلوسی می‌گوید: اطلاق طاغوت بر او (کعب بن اشرف) در حقیقت به معنای کثیرالطغیان است.<sup>۲</sup> بروسوی در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید:

طاغوت، کعب بن اشرف است. او به سبب افراط در طغیان و دشمنی با رسول خدا(ص)، طاغوت نامیده شده است. به همین معنی است: هرکس به باطل حکم کند و به خاطر باطل، برتری بخشد.<sup>۳</sup>

سیوطی می‌گوید:

**الطاغوت:** مردی از یهود به نام کعب بن اشرف است. هرگاه به احکام خداوند دعوت می‌شدند و از آنان خواسته می‌شد به رسول خدا مراجعه کنند تا در میانشان حکم کند، می‌گفتند: بلکه نزد کعب طرح دعوا می‌کنیم. از این رو فرمود: **یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت.**<sup>۴</sup>

بنابراین تفسیر، حاکمان جور و امرای ستمگر که به غیر حکم خدا فرمان می‌رانند، و بر بندگان خدا ستم روا می‌دارند و حدود الهی را می‌شکنند، بارزترین و آشکارترین مصادیق طاغوت هستند.

کفر به طاغوت یعنی: دوری جستن و رد و انکار طاغوت، و ردّ تسلیم و فرمانبرداری از آنان و نفی و طردشان از جایگاه قدرت و سروری در جامعه.

---

۱ . تفسیر روح المعانی، ج ۵، ص ۶۸.

۲ . همان.

۳ . تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۲۳۰.

۴ . الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۹.

راغب اصفهانی می‌گوید: گاهی اوقات از تبری - دوری جستن - به کفر تعبیر می‌شود. مثل :

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ ... (العنكبوت: ۲۵)

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ ... (ابراهیم: ۲۲)

گفته می‌شود: کفر فلان بالشیطان، هنگامی که ایمان آورد و با شیطان مخالفت ورزد. مثل این فرموده خداوند متعال:

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ ... (البقرة: ۲۵۶)

کفر در این آیه فقط به انعقاد قلبی کامل نمی‌شود بلکه با جبهه‌گیری و مقابله رویاروی با طاغوت است که کفرورزی به شیطان تکمیل می‌شود. علامه سید محمد حسین طباطبائی (ره) در تفسیر المیزان می‌گوید:

از این حالت در سوره نحل، آیه سی و ششم به اجتناب از طاغوت تعبیر شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ... (النحل: ۳۶)

اجتناب آن است که انسان مسلمان موقعیت (جایگاه) و حساب خود را از جایگاه و حساب طاغوت، و صف و نظام و نفوذ او بدور دارد و دوری و بریدگی خویش از طاغوت و براءت از او را آشکارا علنی سازد.

### عبادت طاغوت

در مقابل کفر، براءت و اجتناب از طاغوت، مفهوم عبادت طاغوت قرار دارد. عبادت طاغوت، اطاعت او است. خداوند متعال می‌فرماید:

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى (الزمر: ۱۷)

عبادت طاغوت، اطاعت و فرمانبرداری از او است.

در مجمع البیان از امام صادق (ع) آمده:



### من اطاع جبّاراً فقد عبده.<sup>۱</sup>

کسی که از ستمگری اطاعت کند، همانا او را عبادت کرده است.

امام صادق (ع) فرمود:

مرّ عیسی بن مریم علی قریةٍ قد مات اهلها فاحیی احدهم و قال له: ویحکم ما کانت اعمالکم؟ قال: عبادة الطاغوت و حبّ الدنيا. قال: کیف کانت عبادتکم للطاغوت؟ فقال:

### الطاعة لاهل المعاصي.<sup>۲</sup>

عیسی بن مریم از قریه‌ای گذشت که اهالی آن مرده بودند. یکی از آنان را زنده کرد و به او گفت: وای بر شما! چه کار می‌کردید؟ گفت: عبادت طاغوت و دوستی دنیا. گفت: طاغوت را چگونه عبادت می‌کردید؟ گفت: از معصیت کاران اطاعت می‌کردیم. بنابراین خداوند متعال طرح دعوا و اعتماد و اطمینان به طاغوت را بر بندگان خود حرام نموده، آنان را به براءت و اجتناب از او در حقّ و باطل فرمان داده است. اعتماد به طاغوت و فرمانبرداری از او حتی در غیر معصیت خداوند هم پشتیبانی و حمایت از او است و موجب می‌شود که بر گروه مسلمانان سیطره یابد.

در مقبوله عمر بن حنظله آمده :

سألت ابا عبدالله (ع) عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث، فتحاكما الی السلطان والی القضاة، ایحلّ ذلك؟ قال: من تحاکم الیهم فی حق او باطل فانّما تحاکم الی الطاغوت وما یحکم له فانّما یأخذ سحتاً و ان کان حقّاً ثابتاً له لانه اخذه بحکم الطاغوت وما امرالله ان یکفر به قال الله تعالی: یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به.<sup>۳</sup>

از امام صادق (ع) درباره دو نفر از یارانمان پرسیدم که درباره دین یا میراثی با هم اختلاف دارند و نزد سلطان و قضات طرح دعوا می‌کنند و از آنان می‌خواهند که بین این دو حکم کنند، آیا این کار حلال است؟ حضرت فرمود: هرکس از آنان درحق یا

۱ . مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، ج ۸، ص ۴۳۲.

۲ . نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۳۱؛ میزانالحکمه، ج ۵، ص ۵۴۳.

۳ . وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸-۹۹، ح ۱؛ بنگرید: حواری التّسامح، ص ۵۹-۶۳.

باطل درخواست حکم کند، همانا که از طاغوت درخواست حکم کرده است و هرآنچه به نفع او حکم شود، آن را به حرام برداشته است، اگرچه حق ثابت او باشد. زیرا آن را به حکم طاغوت و کسی دریافت کرده که خداوند فرمان داده به او کفر ورزند. خداوند می‌فرماید: **یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به.**

#### ۴. وجوب جهاد با طاغوت

روایات وارده در این معنی بسی فراوان است. گوشه‌ای از این روایات را به عنوان نمونه می‌آوریم. ثقة الاسلام کلینی به سند خود از امام باقر (ع) آورده که فرمود:

**فانکروا بقلوبکم والفظوا بالسنتکم و صکّوا بها جباهم ولا تخافوا فی الله لومة لائم ... فان اتّعظوا والی الحق رجعوا فلا سبیل علیهم :**

**إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**  
(الشوری: ۴۲)

**هناك فجاهدوهم بابدانکم و ابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطاناً.**

در دل‌هایتان انکار کنید و آن را به زبان آورید و آن را به پیشانی‌شان بکوبید و در راه خداوند از سرزنش هیچ ملامتگری نهراسید ... اگر پند گیرند و به سوی حق باز گردند، بر آنان ایرادی نباشد.

خداوند می‌فرماید: راه (نکوهش) تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در روی زمین بناحق سربرمی‌دارند، آنانی عذابی دردناک در پیش خواهند داشت. در این صورت با بدن‌هایتان با آنان جهاد کنید و در دل‌هایتان از آنان بغض و کینه داشته باشید بدون آن که خواهان سلطنت و قدرت باشید.

یحیی الطویل از امام صادق (ع) روایت کرده که حضرت فرمود:

**ما جعل الله بسط اللسان و کف الید ولكن جعلهما بیسطان معاً و یکفان معاً!**

خداوند زبان را باز و دست را بسته قرار نداده است لیکن چنان کرده که با هم باز باشند و با هم بسته شوند.

شریف رضی در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت کرده است که در صفین فرمود:

ایها المؤمنون! من رأى عدواناً يعمل به ومنكراً يدعى اليه فانكره بقلبه فقد سلم و برئ، ومن انكره بلسانه فقد أجر وهو افضل من صاحبه، ومن انكره بالسيف لتكون كلمة الله هي العليا وكلمة الظالمين هي السفلى فذلك الذين اصاب سبيل الهدى وقام على الطريق ونور في قلبه اليقين.<sup>۱</sup>

ای مؤمنان! آن که بیند ستمی می‌رانند یا مردم را به منکری می‌خوانند و او به دل خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نورزیده، و آن که آن را به زبان انکار کرد، مزد یافت و از آن که به دل انکار کرد، برتر است، و آن که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه رستگاری را یافت و بر آن ایستاد، و نور یقین در دلش تاخت.

روایات به این مضمون فراوان است و به حدّ تواتر می‌رسد. از این رو نیازی نمی‌بینیم که به بررسی اسناد آن پردازیم. از طریق اهل سنت هم روایاتی رسیده است. ترمذی از طارق بن شهاب آورده که گفت:

نخستین کسی که خطبه را بر نماز مقدم داشت، مروان بن حکم بود. مردی برخاست و خطاب به او گفت: با سنت مخالفت کردی. ابوسعید گفت: این مرد، وظیفه خود را انجام داد. از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:

من رأى منكراً فلينكر بيده ومن لم يستطع فبلسانه، ومن لم يستطع فبقلبه و ذلك اضعف الايمان.

هرکس منکری دید باید که با دست آن را انکار کند و آن که نتوانست به زبان، و آن که نتوانست در قلبش، و این سست‌ترین مراتب ایمان است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۵، ح ۸.

ابوعیسی گفت: این حدیث حسن و صحیح است.<sup>۱</sup> احمد بن حنبل این روایت را در دو جا از مسند خود آورده است.<sup>۲</sup> مسلم نیز با لفظی نزدیک به همین عبارت، آن را در صحیح خود روایت کرده است.<sup>۳</sup> ابن ماجه و نسائی هم آن را در سنن خود روایت نموده‌اند.<sup>۴</sup>

ما نمی‌خواهیم همه احادیث وارده در این معنی را بیاوریم. زیرا خیلی زیاد است و به حدّ تواتر معنوی می‌رسد. این بحث را با روایتی از سبط شهید، امام حسین بن علی (ع) به پایان می‌بریم که به نقل مورّخان در منطقه البیضاء از جد خود رسول خدا (ص) نقل کرد. آن حضرت در کتیبه حرّ بن یزید تمیمی به خطبه ایستاد و گفت:

ایها الناس! انّ رسول الله قال: من رای منکم سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله ناکثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله (ص)، یعمل فی عبادالله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول، کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله.<sup>۵</sup>

ای مردم! رسول خدا (ص) فرمود: هرکس از شما سلطان ستمگری را دید که حرام خدا را حلال کرده، پیمان خداوند را شکسته، با سنت رسول خدا (ص) مخالفت می‌کند، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوزگری عمل می‌کند اما با عمل و یا گفتار با او مخالفت نکند، بر خداوند حقّ است که او را وارد جایگاه (آتش) کند.

## ۵. حرمت اطاعت از مسرفان، مفسدان و گناهکاران

خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

(الشعراء: ۱۵۱-۱۵۲)

۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۶۹-۴۷۰، ح ۲۱۷۲؛ کتاب الفتن، باب ماجاء فی تغییر المنکر بالید واللسان.  
 ۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۰ و ۴۵.  
 ۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۰.  
 ۴. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۰؛ سنن نسائی (شرح سیوطی)، ج ۸، ص ۱۱۱-۱۱۲.  
 ۵. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۴، ص ۳۰۰؛ کافی، ج ۳، ص ۲۸۰؛ حوار فی التسامح و العنف، ص ۶۶-۶۷.

و فرمان مسرفان را پیروی نکنید: آنان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.  
**فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا** (الانسان: ۲۴)  
پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی کن، و از آنان گناهکار یا ناسپاسگزار را فرمان مبر.

بدون تردید این حاکمان از مسرفان، مفسدان و گناهکاران هستند. در این نیز تردید نداریم که حکم خداوند متعال درباره اینان، پرهیز از اطاعت، و تحریم فرمانبرداری و تسلیم در مقابل احکام آنان است.

این مقدمه دوم است. نتیجه‌ای که از این مقدمه می‌گیریم، این است: تحریم اعتماد و رکون به ستمگران و پرهیز از فرمانبرداری از آنان، و تحریم اطاعت از آنان، و وجوب کفر و ردّ آنان و طردشان از جایگاه قدرت و سیادت و سروری در جامعه.

### نتیجه

نتیجه مترتب بر این دو مقدمه، ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و نصب امام عادل در میان مسلمانان است تا احکام خداوند را اجرا کند و به تنظیم امور جامعه اسلامی براساس حدود الهی و احکام شرعی و استیفای ضرورت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی که بر تشکیل حکومت اسلامی متوقف است، بپردازد.

پس دانستیم که تشکیل حکومت در هر جامعه‌ای یک ضرورت حتمی است، خواه حکومت اسلامی باشد و خواه ستمگر و منحرف. و از آنجایی که وظیفه مسلمانان در قبال حکومت‌های ستمگر و منحرف، مبارزه، نفی و طرد آن است، بنابراین بر آنان واجب است که برای استیفای این ضرورت‌ها به صورت مشروع و سالم، به تشکیل حکومت اسلامی بپردازند.

## ۴. اجماع

فقهاء و متکلمین مکرراً و در موارد متعددی از فقه و کلام به این اجماع تصریح

کرده، برپایی حکومت اسلامی را امری اجماعی معرفی نموده‌اند. شیخ طوسی (ره) در تلخیص الشافی می‌گوید:

مردم در وجوب امامت به دو گونه با هم اختلاف دارند: اکثریت جمهور و توده مسلمانان گفته‌اند که امامت واجب است. عده‌ای اندک و شماری ناچیز گفته‌اند: امامت واجب نیست. این دسته، فرقه مشهوری نیستند بلکه عده‌ای از حشویه هستند که شناخته شده نمی‌باشند. آن دسته که به وجوب امامت عقیده دارند خود دو دسته‌اند: شیعه و بسیاری از معتزله گفته‌اند: طریق وجوب امامت، عقل است و متوقف بر نقل نیست. سایر معتزله گفته‌اند: امامت واجب نقلی است.<sup>۱</sup>

ماوردی در الاحکام السلطانیه می‌گوید:

به اجماع دانشمندان عقد امامت با کسی که در میان امت عهده‌دار آن می‌شود، واجب است، اگرچه «اصم» این نظر را ندارد... در وجوب امامت اختلاف است که آیا واجب عقلی است یا شرعی؟ گروهی گفته‌اند که واجب عقلی است. زیرا به حکم عقل، انسان در برابر رهبری که مردم را از ظلم بر یکدیگر باز می‌دارد و نزاع و خصومت آنها را برطرف می‌سازد، باید تسلیم باشد و اگر والیان نباشند، مردم بی‌سرپرست و بی‌مسئولیت و تباه خواهند بود. و گروهی گفته‌اند: واجب شرعی است نه عقلی. زیرا امام عهده‌دار امور شرعی است.<sup>۲</sup>

قرطبی گوید:

در وجوب نصب امام و حاکم، بین امت و پیشوایان اختلافی نیست جز آنچه از «اصم» روایت شده که وی و پیروانش آن را واجب شرعی می‌دانستند. او می‌گوید: امامت در دین واجب نیست بلکه دین آن را جایز می‌داند و هرگاه امت حج خود را بجای آرند و با دشمنان دین جهاد کنند و در روابط خویش با یکدیگر به انصاف روند

---

۱. تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۵۵-۵۸.

۲. الاحکام السلطانیه، ص ۵.

و... همین کافی است و بر آنان واجب نیست که امامی نصب کنند تا متولی این کارها باشد.<sup>۱</sup>

سید شریف جرجانی اجماع امت در وجوب نصب امام را این گونه تقریر می کند: صحابه، اگرچه در تعیین شخصی که عهده دار منصب امامت شود، با یکدیگر اختلاف کردند، اما در وجوب نصب امامی که بین مردم و در مردم حکم کند، با هم اختلاف نداشتند.<sup>۲</sup>

شهرستانی می گوید:

هنگامی که مرگ ابوبکر نزدیک شد، گفتند: در امر امامت شورا کنید. سپس صفات عمر را برشمرد و برای او بیعت گرفت... نه در قلب او خطور کرد و نه در قلب دیگران که زمین از امام خالی باشد... این دلالت دارد که صحابه - رضوان الله علیهم - که مسمانان صدر اول اسلام بودند، همگی اتفاق نظر داشتند که ناگزیر باید امامی باشد... این اجماع دلیل قاطعی است بر وجوب امامت.<sup>۳</sup>

ابن خلدون می گوید:

نصب امام واجب است. چنانکه وجوب آن در شرع به اجماع صحابه و تابعان معلوم شده است. زیرا اصحاب پیامبر خدا (ص) به هنگام وفات او به بیعت با ابوبکر مبادرت ورزیدند و در امور خویش تسلیم نظر وی شدند و همچنین در تمام اعصار پس از وی این شیوه معمول بود و مردم در هیچ روزگاری به حال خود واگذار نشده اند و استقرار این امر در همه دورانها به منزله اجماعی است که بر وجوب نصب امام دلالت دارد.<sup>۴</sup>

تفتازانی اجماع سابق را تقریر می کند و جز «نجدات» را که گروهی از خوارج و پیروان نجده بن عویمر هستند، هیچ یک از گروههای اسلامی را از این اجماع استثنا نمی کند.<sup>۵</sup>

۱ . الجامع الاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲ . شرح المواقب، ج ۸، ص ۳۴۵.

۳ . نهاية الاقدام، ص ۴۷۹.

۴ . مقدمه، ج ۱، ص ۳۶۶.

۵ . شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۳.

به نظر می‌رسد که استثنای «اصم» از معتزله و «نجدات» از خوارج، دقیق نباشد. عبدالجبار بن احمد معتزلی در کتاب المغنی، درباره اصم می‌گوید که استادش جبایی، از اصم حکایت کرد:

اگر مردم با هم به عدل رفتار کنند، و ظلم به یکدیگر و موجبات اقامه حد از میان برود، مردم نیازی به امام نخواهند داشت. سپس گفت: آنچه از حال مردم به دست می‌آید، خلاف این مطلب است، بنابراین از آنچه او گفته، معلوم می‌شود که اقامه آن (حکومت) واجب است.<sup>۱</sup>

خوارج در آغاز چنین دیدگاهی داشتند اما از آن عدول کردند و عبدالله بن وهب راسبی را به امارت خود برگزیدند.

در توضیح این اجماع می‌گوییم: مورد و متعلق این اجماع آن است که فرد شایسته‌ای به امامت برسد و در میان مسلمانان حکومت کند. مسلمانان در شرایط استحقاق برای خلافت اختلاف نظر دارند. برخی از مسلمانان عقیده دارند که امامت به نص است. برخی دیگر عقیده دارند که شرط شایستگی و استحقاق امامت عبارت است از شروط عمومی؛ یعنی: عدالت، فقاها و کفایت و شرط تنجیز، انتخاب است. با این حال هر دو گروه، در وجوب نصب امام اتفاق نظر دارند.

طبیعتاً مورد این اجماع که همه در آن اتفاق نظر دارند، آن است که فرد شایسته امامت باید به حکومت و سیادت دست یابد... در این اندازه همه مسلمانان اتفاق نظر دارند مگر عده‌ای اندک مثل «نجدات» و «اصم» که در اختلاف اینان نیز با نظر سایر مسلمانان چنانکه بیان کردیم، تردید وجود دارد.

\*\*\*

۱ . المغنی، ص ۲۸، به نقل از: رئاسة الدولة، ص ۶۲.



# شرط فقاہت حاکم

- شیوہ بحث
- روایات دال بر اختصاص ولایت به فقہاء



### شیوه بحث

خواهیم دید که اندکی تغییر در شیوه بحث به یک تغییر آشکار در نتیجه آن منجر خواهد شد. بیشتر فقهایی که به بررسی ولایت فقیه پرداخته‌اند، ابتدا این پرسش را مطرح کرده‌اند که: آیا فقیه، ولایت مطلقه دارد یا ولایت شبه مطلقه یا هیچ کدام؟ پاسخ به این پرسش به مقتضای اصل اولی، منفی است. زیرا طبق این اصل، ولایت انسان بر انسان دیگر خلاف اصل و منتفی است. این یک اصل قطعی و یقینی است که احدی در آن مناقشه ندارد.

نمی‌توانیم از مقتضای این اصل عقلی یقینی خارج شویم مگر به کمک یک دلیل یقینی که در قطع و یقین شبیه آن باشد و در دلالت و نتیجه عکس آن. پس هرگاه توانستیم چنین دلیلی از کتاب یا سنت یا اجماع در اثبات ولایت مطلقه یا ولایت مقیده فقیه در خروج از مقتضای اصل قطعی سابق ارائه دهیم، ولایت فقیه ثابت شده است و الاً اگر نتوانیم چنین دلیلی با این میزان قطع و یقین ارائه دهیم، نخواهیم توانست از مقتضای اصل قطعی سابق؛ یعنی: نفی ولایت انسان بر انسان بیرون رویم.

فقهایی که ولایت فقیه را نفی می‌کنند، می‌گویند: به هنگام بررسی ادله ولایت فقیه تقریباً به هیچ روایتی بر نمی‌خوریم که به لحاظ سند یا دلالت یا هر دو قابل مناقشه یا اشکال نباشد. با وجود این مناقشات و اشکالات تقریباً خروج از مقتضای اصل یقینی سابق برای ما امکان‌پذیر نیست.

این نتیجه نوعاً نتیجه صحیح و طبیعی مترتب بر مقلّمات پیشین است. به همین

لحاظ است که شیوه پیشین بحث درباره ولایت فقیه به این نتیجه منفی منجر می‌شود. ولی با اجرای اندکی تغییر در شیوه بحث خواهیم دید که نتیجه‌ای کاملاً برعکس خواهیم گرفت.

این شیوه‌ای است که ما در بحث خود پی گرفته‌ایم: ابتدا از اصالت حاکمیت در اسلام و سپس از وجوب تشکیل حکومت اسلامی سخن گفتیم. دیدیم که جای هیچ اشکالی در این دو بحث وجود ندارد و تقریباً هیچ یک از فقها نمی‌توانند وجوب تلاش برای برپایی حکومت اسلامی را نفی کنند.

حال که این مقدمه یقینی اثبات شد، این سؤال را مطرح می‌کنیم: شرایط حاکم چیست؟ بدون تردید فقاہت در سرلوحه این شرایط است. التزام به این شرط، قدر متیقن در ولایت حاکم است و بدون این شرط، در صلاحیت شخص برای تصدی منصب حکومت تردید خواهیم داشت و مقتضای اصل در اینجا، نفی صلاحیت غیر فقیه برای رسیدن به حکومت است. بنابراین ولایت و حاکمیت در عصر غیبت منحصر به فقیه است.

ولایت فقیه، قدر متیقن این مسئله است. قدر متیقن یعنی: اینکه ولایت فقیه نزد همگان، ولایت نافذ و شرعی و صحیح است، خواه نزد آنان که قائل به ولایت فقیه هستند و خواه نزد آنان که منکر اختصاص فقیه به ولایت‌اند.

بنابراین ولایت فقیه، قدر متیقن در این مسئله است. در تکوین این قدر متیقن، ادله دال بر ولایت فقیه با وجود تمام اشکالات و مناقشاتی که بر آن وارد شده، کافی به نظر می‌رسد. زیرا نمی‌خواهیم به کمک این ادله از مقتضای اصل خارج شویم تا ضعف ادله مانع باشد. ما ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و وجوب نصب حاکم را اثبات کردیم. فقط می‌خواهیم قدر متیقن را در حاکمانی که حکومت و ولایت آنان صحیح است بیابیم. در این باب، ادله ولایت فقیه با وجود اشکالات و ایراداتی که بر آن شده، برای تکوین این قدر متیقن کافی است.

بدین ترتیب تغییر شیوه بحث به دگرگونی نتیجه یا سهوت نیل به نتیجه مطلوب منجر می‌شود.

### روایات دالّ بر اختصاص ولایت به فقهاء

در اینجا در اختصاص ولایت به فقهاء به دو دسته از روایات استدلال می‌کنیم:  
دسته اول: روایات دالّ بر شرط فقاہت در ولی امر - حاکم. نمونه‌ای از این روایات به شرح زیر است:

۱. فضیل بن یسار گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:  
مَنْ خَرَجَ يَدْعُو النَّاسَ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُبْتَدِعٌ وَ مَنْ ادَّعَى الْاِمَامَةَ وَهُوَ لَيْسَ بِاِمَامٍ فَهُوَ كَافِرٌ.<sup>۱</sup>

هر که خروج کند و مردم را به خود دعوت کند، در حالی که در میان مردم داناتر از او وجود دارد، گمراه و بدعت‌گزار است و هر که به دروغ ادعای امامت کند، کافر است.

۲. به سند صحیح از عیص بن قاسم از امام صادق (ع) است که فرمود:  
عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحَدِّ لَشْرِيكَ لَهُ وَانظُرُوا لَانْفُسِكُمْ فَوَاللَّهِ اِنَّ الرَّجُلَ لِيَكُونَ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَاذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ اَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يُخْرِجُهُ وَ يَأْتِي بِذَلِكَ الرَّجُلَ الَّذِي هُوَ اَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا.<sup>۲</sup>

بر شما باد تقوای خداوند یکتایی که او را شریکی نباشد، بخدا سوگند! اگر مردی را گوسفندانی باشد و آنها را چوپانی سرپرستی کند، هرگاه مردی پیدا کند که از این یکی به حال گوسفندانش داناتر باشد، او را بیرون کند و مردی را بیاورد که از این یکی به حال گوسفندانش داناتر است.

علمی که امام صادق (ع) در متولی منصب امامت شرط می‌داند، شناخت حلال و حرام، و حدود خداوند است. این نکته برای آگاهان از طبیعت و شرایط اختلاف اهل بیت (ع) و حاکمان اموی و عباسی آشکار است. همین‌طور است مبارزه سیاسی که خواهان امامت برای کسانی غیر از اهل بیت (ع) بود. ما احتمال نمی‌دهیم که مقصود از علم در این روایت و امثال آن دانش مدیریت یا جنگ و غیر ذلک باشد. زیرا این مسئله نزد طرفین بحث مسلم است و در آن اختلافی نیست.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۶۴، باب ۱۰ از ابواب حدّ المرتد، ح ۳۶.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۳۵، باب ۱۳ از ابواب جهاد العدو، ح ۱.

مخاطبی که امام صادق (ع) در این خطاب با او سخن می‌گوید، چنان که از خلال همین حدیث معلوم می‌شود، به نصّ و عصمت امام عقیده ندارد؛ و امام (ع) نه در این حدیث، این دو را به او یادآوری می‌کند و نه در دیگر احادیث. بنابراین امکان ندارد مقصود از علم، احکام واقعی‌ای باشد که جز معصوم، کسی آن را نمی‌شناسد. زیرا امام (ع) با مردمی سخن می‌گوید که نصّ و عصمت را در امام شرط نمی‌دانند و امام صادق (ع) نیز در صدد بحث عقیدتی در این مسئله نیست.

۳. روایت کلینی به سند صحیح از عبدالکریم بن عتبه هاشمی از امام صادق (ع) که

فرمود:

یا عمرو! اتق الله وانتم ايها الرهط فاتقوا الله فانّ ابي حدّثني وكان خيرا اهل الارض واعلمهم بكتاب الله عزّ وجلّ و سنّة نبیّه (ص): انّ رسول الله (ص) قال: من ضرب الناس بسيفه ودعاهم الي نفسه وفي المسلمین من هو اعلم منه فهو ضالّ كاذب.<sup>۱</sup>

ای عمرو! از خدا بترس و شما ای مردم! از خدا بترسید. پدرم که بهترین مردمان روی زمین بود و داناترین آنان به کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر خدا (ص) گفت: رسول خدا (ص) گفت: هر که مردم را با شمشیر بزند و آنان به خود دعوت کند، در حالی که در میان مسلمانان داناتر از او باشد، گمراه و دروغگو است.

مقصود از علم در این حدیث نیز همان است که در صحیحۀ عیص گذشت. مسئله در اینجا، به دلیل شرایط و اوضاع و احوال روایت و گفتگویی که بین امام (ع) و عمروبن عبید در این مجلس انجام شد، روشن‌تر است.

می‌بایست اعلمیت (داناتری) مذکور در این دو روایت صحیح با سایر شرایط و اوصاف مطلوب در امامت مثل: شایستگی و تقوا، متعادل شود. بنابراین اعلمیت یک

۱. همان، ج ۱۱، ص ۲۸، باب ۹ از ابواب جهاد العدو، ح ۲. گروهی از مردم از جمله عمروبن عبید نزد امام صادق (ع) آمدند تا او را به محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) دعوت کنند. امام صادق (ع) از عمروبن عبید - که سخنگوی جماعت بود - مسائلی پرسید که امام یا کسی که امام معین می‌کند، باید بداند. وقتی عمرو از پاسخ ناتوان شد، امام این سخن را که در صحیحۀ عبدالکریم آمده، خطاب به آنان بیان فرمود.

مسئله نسبی است نه مطلق. یعنی: اعلم بودن در دایره شایستگیان و صالحان و پرهیزگاران.

احتمال نمی‌دهیم که شرط علم در این دو روایت صحیح در امام یا خلیفه باشد. زیرا امام در کنار ولایت، مرجعیت فقهی امت را نیز برعهده داشت. چنان که در صدر نخست اسلام چنین بود. زیرا جدایی بین منصب فتوا و منصب ولایت از ابتدای عصر اموی آغاز و تا انقراض دولت عباسیان ادامه داشت. آنچه در روایت صحیح دوم آمده، اعتراض امام صادق (ع) به امامت محمد بن عبدالله بن حسن به دلیل عدم صلاحیت وی در جمع بین ولایت و مرجعیت فقهی نبود... زیرا در آن روزگار محمد بن عبدالله بن حسن نامزد جمع بین این دو منصب نبود بلکه فقط نامزد ولایت بود و بس. از سوی دیگر وحدت فتوا و ولایت، در آن روزگار مورد بحث و مناقشه نبود. چنان که حاضران در مجلس امام صادق (ع) می‌توانستند با این استدلال از اعتراض امام خلاصی یابند که: فقط در امور ولایت و حکومت به محمد بن عبدالله بن حسن مراجعه خواهند کرد و در امور فقهی به فقهاء. در دستگاه خلافت رسمی آن دوره، چنین روشی معمول بود.

۴. امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

إِيهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَعَلِمَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فَانْ شَغِبَ شَاغِبَ اسْتَعْتَبَ فَانْ أَبِي قَوْلٍ.<sup>۱</sup>

مردم! سزاوارترین مردم به خلافت کسی است که بدان توانا تر باشد و در آن به فرمان خدا داناتر. اگر فتنه‌جویی فتنه آغازد، از او خواهیم تا با جمع مسلمانان بسازد، و اگر سرباز زند، سرخویش بیازد.

۵. در کتاب سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

وَالْوَجِبُ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ الْإِسْلَامِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَخْتَارُوا لِنَفْسِهِمْ أَمَامًا عَفِيفًا عَالِمًا وَرِعًا عَارِفًا بِالْقَضَاءِ لِسُنَّةٍ.<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۱۸۲.

آنچه در حکم خداوند و حکم اسلام بر مسلمانان واجب است، این است که امامی پاک دامن، عالم، پرهیزگار و عارف به قضاوت براساس سنت، برای خود انتخاب کنند.

۶. برقی در المحاسن از رسول خدا (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

من امّ قوماً وفيهم اعلم منه او افقه منه لم يزل امرهم في سفال الي يوم القيامة.<sup>۱</sup>

هرکس پیشوایی و امامت قومی را برعهده گیرد، در حالی که در میان آنان داناتر یا فقیه‌تر از او وجود دارد، همواره تا روز قیامت کارشان رو به پستی داشته باشد.

دسته دوم: روایاتی که فقهاء معاصر و از جمله امام خمینی (ره) به عنوان دلیل ولایت

فقیه ذکر می‌کنند. از جمله:

۱. مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق (ع) که در آن فرمود:

من كان قد روى حديثنا ونظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً فاذا حكم بحكمننا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا ردّ، والرأدّ علينا رأدّ على الله، وهو على حدّ الشرك بالله.<sup>۲</sup>

هرکس حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما بنگرد و احکام ما را بشناسد، پس او را به عنوان حاکم بپذیرید، همانا که او را حاکم بر شما قرار دادم. پس هرگاه براساس حکم ما، حکم کرد اما از او پذیرفته نشد، حکم خدا سبک شمرده شده و ما را رد کرده‌اند؛ و هر که ما را رد کند، خداوند را رد کرده است. چنین کاری در حدّ شرک به خدای یکتا است.

فقهای ما، به رغم عدم توثیق صریح عمر بن حنظله، روایات او را تلقی به قبول کرده‌اند. روایت وی به مقبوله شهرت دارد.

۲. حدیث رسول خدا(ص) که فرمود:

اللهم ارحم خلفائي، فقیل له: يا رسول الله! و من خلفاؤك؟ قال: الذين يبيلّون غون حديثي و سنتي ثمّ يعلمونها امتي.<sup>۳</sup>

۱ . المحاسن، ص ۹۳.

۲ . وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۹۸، باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی، ح ۱.

۳ . معانی الاخبار، ج ۲، ص ۳۷۴؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰؛ امالی صدوق، ص ۱۰۹.



خداوندا! جانشینان مرا رحمت فرما. پرسیدند: یا رسول الله! خلفای تو چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که حدیث و سنت مرا می‌رسانند و سپس آن را به امت من تعلیم می‌دهند.

بی‌تردید منصب ولایت، از مهمترین مناصب رسول خدا (ص) پس از نبوت است و فقها، جانشینان آن حضرت در این منصب. دلیلی وجود ندارد که به قرینه جمله: الذین یبلغون حدیثی، خلافت را از این منصب منحرف و آن را منحصر در منصب تبلیغ کنیم. این جمله همانگونه که آشکار است، صفت خلفاست و نه قرینه‌ای بر اختصاص خلافت به منصب تبلیغ. چنان که از میان مناصب سه‌گانه رسول خدا (ص) یعنی: نبوت و تبلیغ، امامت و ولایت، و قضاوت، فقط منصب تبلیغ را داشته باشند.

۳. حدیث:

العلماء ورثة الانبياء.<sup>۱</sup>

عالمان وارثان پیامبران هستند.

۴. حدیث:

الفقهاء حصون الاسلام.<sup>۲</sup>

فقها، دژهای محکم اسلام هستند.

۵. حدیث:

الفقهاء امناء الرسول.<sup>۳</sup>

فقها، امنای رسول خدایند.

۶- توقیعی که محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب روایت کرده که گفت: از محمد بن عثمان عمری (از نایبان خاص امام زمان (عج)) درخواست کردم که نامه‌ای از من به امام برساند. در این نامه درباره مسائلی از امام پرسیدم که پاسخ آن بر من مشکل بود. توقیعی به خط مولای ما صاحب الزمان (عج) به دستم رسید. در این توقیع آمده بود:

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲؛ ج ۱، ص ۳۴، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۳، ح ۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۸، ح ۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۶، ح ۵.

و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله عليهم.<sup>۱</sup>

در حوادثی که پیش می‌آید، به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان.

شیخ الطائفة طوسی این روایت را در کتاب الغیبه با این سند روایت کرده است: اخبرني جماعة عن جعفر بن محمد بن قولويه و ابي غالب الزراري وغيرهما عن محمد بن يعقوب عن اسحاق بن يعقوب.<sup>۲</sup>

سند شیخ طوسی تا اسحاق بن یعقوب خوب است اما این اسحاق ناشناخته است. اما روایت محمد بن یعقوب کلینی از وی در مسئله مهمی همچون توقیع صادر از صاحب الزمان (عج) موجب اطمینان است. در عین حال، محمد بن یعقوب کلینی، این حدیث را در کتاب کافی روایت نکرده است. این مسئله موجب شک و تردید می‌شود. امام عصر (عج)، در این توقیع شریف، راوی حدیث یعنی اسحاق بن یعقوب را در حوادث پیشامده به راویان احادیث اهل بیت (ع) حواله می‌دهد.

بکار بردن واژه الحوادث الواقعة: حوادث پیشامده خصوصاً در اوضاع و شرایط صدور توقیع یعنی عصر غیبت امام عصر (عج) دلالت دارد که امام زمان (عج) همه اموری که در عصر حضور از شؤون امام به شمار می‌رود، از جمله تبلیغ احکام و شؤون ولایت را به فقهاء: راویان احادیث اهل بیت (ع)، واگذار کرده است و در این توقیع، مؤمنان را فرمان می‌دهد که در همه این موارد به فقهاء مراجعه کنند.

۷. سیدالشهداء، سبط پیغمبر، امام حسین (ع) در سخنانی به دانشمندان صحابه و تابعان می‌گوید:

اعتبروا أيها الناس بما وعظ الله به أوليائه من سوء ثنائه على الأخبار إذ يقول: «لَوْ لَا يَنْهَيْهِمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ» و قال: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - إِي قَوْلِهِ -

۱ . کمال‌الدین صدوق، ج ۲، ص ۴۸۳.

۲ . الغیبه، ص ۱۷۶.

لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمِ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يِنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَجْذِرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ».

و قال: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ، لِعَلِّمَهُ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيَتْ وَ أُقِيمَتْ اسْتِقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيَّئُهَا وَ صَعَّبُهَا وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْفَيْءِ وَ الْعِنَانِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا، ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ عِصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ، وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ، وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ، يَهَابِكُمُ الشَّرِيفُ، وَ يُكْرِمُكُمُ الضَّعِيفُ، وَ يُؤْثِرُكُمُ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْخَوَانِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلَّابِهَا، وَ تَمْشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمَلُوكِ، وَ كِرَامَةِ الْأَكْبَارِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا نَلْتُمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصِرُونَ فَاسْتَخَفُّوهُمُ بِحَقِّ الْأَثْمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعْفَاءِ فَضَعِّعْتُمْ، وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِرِزْقِكُمْ فَطَلَبْتُمْ. فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ، وَ لَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا، وَ لَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ. أَنْتُمْ تَتَمَتَّنُونَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ مُجَاوِرَةَ رُسُلِهِ وَ أَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ.

لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَتِّنُونَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَحُلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نِقْمَاتِهِ لِأَنَّكُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَةَ فَضْلَتُمْ بِهَا، وَمَنْ يُعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ، وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ، وَقَدْ تَرَوْنَ عُهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تُفْرَعُونَ، وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تُفْرَعُونَ، وَ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَحْفُورَةً، وَ الْعُمِّيَّ وَ الْبِكْمَ وَ الزَّمَنِيَّ فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةً لَا تُرْحَمُونَ، وَ لَا فِي مَنَزِلِكُمْ تَعْمَلُونَ، وَ لَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ وَ بِالْإِدْهَانِ وَ الْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمِنُونَ، كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ النَّهْيِ، وَأَنْتُمْ عَنَيْهِ غَافِلُونَ. وَأَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ. ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءِ عَلَيَّ خَلَالَهُ وَ حَرَامِهِ، فَأَنْتُمْ الْمَسْئُولُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ، وَمَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفَرُّفِكُمْ عَنِ الْحَقِّ، وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَنِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ، وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى، وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمُؤَوَّنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدًا، وَ عَنْكُمْ تَصَدْرُ، وَ إِلَيْكُمْ تَرْجَعُ وَ لَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ، وَ اسَلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ،

يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ، وَإِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ، فَأَسِيلَتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ، وَبَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ، يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بَارَائِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَانِهِمْ، إِقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ، وَجُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ، فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مَنِيرِهِ خَطِيبٌ يَصْنَعُ، فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ، وَأَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ، وَالنَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ، لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِيَةَ الْمُعِيدَةَ. فَيَا عَجَبًا، وَمَالِي [لا] اغْجَبْ وَالْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ، وَ مُتَّصِدِّقٍ ظُلُومٍ، وَعَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ، فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَالْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مَنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَسُّسًا مِنْ فُضُولِ الْحَطَامِ، وَلَكِنْ لِنُرِّيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَيُعْمَلَ بِفِرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرْنَا وَتُنْصِفْنَا قَوِي الظُّلْمَةِ عَلَيْكُمْ، وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَحَسَبْنَا اللَّهَ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ أَنبَأْنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ.<sup>۱</sup>

مردم! از آن نکوهشها که خداوند به منظور پند دوستانش از علمای یهود کرده عبرت گیرید، که می فرماید: «چرا روحانیون و علمای آنان، یهود را از سخنان گناه آمیز باز نداشتند؟» آن گروه از اسرائیلیان که کافر شدند (به زبان داود و عیسی بن مریم) لعنت شدند (این بدان جهت بود که معصیتکار و متجاوز بودند و از کارهای ناپسندی که داشتند جلوگیری نمی کردند) چه ناپسند کارها که می کردند.» بدین جهت خدا بر آنان عیب گرفت که از ستمگرانی که در برابرشان بودند از عواقب اعتراضها بیم داشتند با اینکه خداوند فرموده: «از مردم نترسید، از من بترسید» و نیز فرموده: «مردان و زنان مؤمن یار و یاور یکدیگرند خلق را به کار نیک وادار و از کار زشت منع می کنند، نماز می گزارند، زکات می دهند و اطاعت خدا و رسول می نمایند.» خداوند نخست امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک واجب ذکر کرده، چه او آگاه است که اگر این وظیفه انجام گیرد و اجرا شود، وظائف دیگر، چه سخت و چه آسان سامان یابد. زیرا

۱. تحف العقول، ۳۷۲-۳۷۷.

امر به معروف فراخوانی به اسلام است و حقوق ستمدیدگان را باز می‌ستاند، با ستمگر به مخالفت بر می‌خیزد، غنیمتها را عادلانه به اهلش قسمت می‌کند، زکات را از آنجا که باید می‌گیرد، و در آنجا که باید، صرف می‌کند. سپس شما کسانی هستید که به علم شهره‌اید، نامتان به نیکی بر سر زبانهاست، به نصیحت و خیرخواهی معروفید، به نام علمای ربّانی در نظر مردم احترام دارید، شریفان از شما حساب می‌برند، ضعیفان احترامتان می‌کنند، کسانی شما را بر خود ترجیح می‌دهند که احسانی به آنها نکرده‌اید، و حق نعمتی بر آنها ندارید، آنجا که حاجتها برآورده نشود، شما وساطت می‌کنید و پذیرفته می‌شود، در راه با هیبت سلاطین و عزّت بزرگان حرکت می‌کنید. مگر این همه احترام برای این نیست که انتظار دارند شما وظیفه الهی را انجام دهید و به حق خدا قیام کنید؟ پس چرا در بیشتر وظائف کوتاهی می‌کنید، حق امامان را سبک می‌شمارید، حق طبقه زبردست و ضعیف را پایمال می‌نمایید، ولی حقوق خیالی خود را مطالبه می‌کنید؟ شما که نه مالی در راه خدا داده‌اید، نه جانی در راه جان آفرین نثار کرده‌اید، نه با قوم و قبیله‌ای برای خدا در افتاده‌اید، چگونه آرزوی بهشت و همنشینی پیمبران و ایمنی از عذاب دارید؟ من از آن می‌ترسم که شما به آرزو و عمل ناکرده تکیه داده‌اید، از خدا توقعها دارید، به عذاب و انتقام خدا گرفتار شوید. چه به لطف و کرم خداوند از مزایا و امتیازاتی برخوردارید، اما آنها را که به خداپرستی معروفند ارج نمی‌گذارید، و خود به نام خدا و حق پرستی در میان بندگانش محترمید. به چشم خود می‌بینید که عهد و پیمانهای الهی به دست قدرتمندان شکسته شده و هیچ باک ندارید، اما اگر میثاق پدرانتان را زیر پا نهند هراسان می‌شوید، تعهدها و قراردادهای پیامبر نقض شده، کوران، لالان و زمینگیران در شهرها نه سرپرستی دارند نه پناهی، و شما نه بر آنان ترحم می‌کنید نه با استفاده از مقام خود به نفع آنها قدمی بر می‌دارید و نه به آنها که کاری می‌کنند توجهی دارید و با سازش با ستمکاران خود را آلوده کرده‌اید، همه این رفتارها همان منکراتی است که خدا دستور داده از آنها جلوگیری کنید ولی شما غافلید. مصیبت شما از همه مردم بیشتر است، زیرا بر مسند علم تکیه زده‌اید و ای کاش، حس

و حرکتی و یا گوش شنوایی داشتید. این مصیبتها بدان جهت است که جریان کارها و احکام باید به دست دانشمندان خداشناس باشد که بر حلال و حرام خدا امینند، اما این مقام را از دست شما ربوده‌اند، و این عقب‌نشینی هیچ موجب و باعنی ندارد جز تفرقه و کناره‌گیری شما از حق و اختلاف کلمه در سنت پیغمبر با وجود دلیلهای آشکار و واضح. اگر شما مردمی بودید که در برابر اذیت و آزار دشمن مقاومت داشتید و در راه خدا از بذل مال دریغ نمی‌کردید، کارهای خدا و اداره امور مسلمانان به دست شما بود، و منشأ و مرجع هر کار شما بودید، اما افسوس که ستمکاران را بر مقام خود مسلط کرده‌اید و امور الهی را به دست آنها سپرده‌اید تا کورکورانه کار کنند و در راه شهوترانی و کامجویی گام نهند. آنچه جبّاران را بر مقام شما مسلط ساخته، این است که شما از مرگ گریزانید و به این زندگی ناپایدار دلخوشید. خلق ضعیف را تسلیم آنها کرده‌اید. جمعی برده‌وار بی‌اراده و مقهورند و گروهی گرسنه و مغلوب، ستمگران به دلخواه در امور مملکت تصرف می‌کنند، به هوسرانی رسواییها بار می‌آورند، سیرت اشرار پیش گیرند و بر خدای جبّار دلیری می‌کنند و در هر شهر گوینده‌ای سخنور بر فراز منبر دارند. همه مملکت را قبضه کرده‌اند، دستشان همه جا باز است و مردم چون برده در برابرشان نیروی دفاع ندارند. این بیدادگران برخی جبّار و سرکشند. برخی باکمال سختگیری همه قدرتشان را به رخ ناتوانان می‌کشند. فرمانروا و خدای آفریننده و بازگرداننده را نمی‌شاسند، به مبدأ و معاد ایمان ندارد. شگفتا! و چگونه در شگفت نباشم که سرزمین اسلام قبضه کسانی است که یا خائن و ستمکارند، یا باجگیر و نابکار، یا حکمران بی‌رحم و بی‌انصاف. میان ما و شما در آنچه کشمکش داریم داور خداست و قاضی اختلافاتمان هم اوست.

خداوندا! تو آگاهی که آنچه (از جنبش و نهضت بر ضد مفساد و منکرات) به دست ما صورت گرفت نه بر طمع پادشاهی و جاه بود و نه در طلب ثروت و مال، ما خواستیم تا نشانه‌های راه دینت را ارائه دهیم، (مفساد را) در شهرهای تو اصلاح کنیم. باشد که بندگان مظلوم تو روی آسایش و امنیت ببندد و آسوده‌خاطر به طاعت تو

برخیزند. ما می‌خواهیم فرائض اسلام و سنن پیغمبر (ص) و احکام تو را اجرا کنیم. شما باید به کمک ما برخیزید و در حق ما انصاف دهید که ستمگران بر شما مسلط شده‌اند و در خاموش کردن نور پیغمبرتان کوشیده‌اند. خدا ما را بس است، بر او توکل داریم، به درگاهش توبه آورده‌ایم و بازگشت همه به او است.

این روایت را حسن بن علی بن شعبه در تحف العقول بطور مرسل روایت کرده است. چنانکه تمام روایات وی در این کتاب ارزشمند مرسل است اما این شعبه حرانی از مشایخ جلیل القدر شیعه است و بسیاری از دانشمندان او را مدح و توثیق کرده و بسیار ستوده‌اند.

ما ترجیح دادیم که روایت را با تمام تفصیل آن نقل کنیم. زیرا به مسئله امر به معروف و نهی از منکر و مسئولیت دانشمندان ربّانی در مبارزه با ستمگران و جانبداری از مستضعفان و اینکه نباید درباره خدا از ملامت سرزنشگران بهراسند، اهمیت داده است.

آنچه از این روایت شریف مورد نظر ماست این است :

ذَٰلِكَ بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَالِهِ وَحَرَامِهِ.

این (مصیبتها)، بدان جهت است که جریان کارها و احکام باید به دست دانشمندان خداشناس باشد که بر حلال و حرام خدا امینند. دانشمندان خداشناس، بر حدود الهی و احکام و حلال و حرام خداوند امین هستند.

العلماء بالله، امنای در حدود، احکام، و حلال و حرام خداوند هستند و قطعاً این عنوان اختصاص به پیشوایان معصوم (ع) ندارد. محقق اصفهانی در حاشیه خود بر مکاسب این نظر را اظهر دانسته است. سیاق خطاب در سخنان امام حسین (ع) نیز صراحت دارد که مقصود آن حضرت، مخاطبانی بودند که امام با ایشان سخن می‌گفت، یعنی: دانشمندان صحابه و تابعان.

امام حسین (ع) آنان را به منزلتشان توجه می‌دهد که منزلت دانشمندان خداشناس (العلماء بالله) است و از سوی حاکمان ستمگر و مزدورانشان مورد تهدید قرار گرفته

است و از مسئولیت خود در مبارزه با ستمگران و رهبری و پیشوایی مستضعفان شانه خالی کرده‌اند.

شاید به نظر بعضی برسد که این خطاب به علمای عصر (که مجاری امور و احکام الله هستند) ممکن نیست از طرف امام معصوم که خود ولی امر بحق مسلمین است، باشد. ولی این ایراد مانع از تمسک به این روایت نیست. زیرا امام (ع) در اینجا یک قضیه کلی را بیان می‌کند که دارای مراتب مشککی است و آن اینکه مجاری امور به دست دانشمندان است. این حقیقت در ولایت عام بر مسلمانان صحیح است. همان‌گونه که در دیگر مراتب ولایت که پس از آن می‌آید و از ولایت عام منشعب می‌شود، صحیح است.

واژه «مجاری امور» در این باره دلالت گسترده‌ای دارد. زیرا امور زندگی مردم گوناگون، مختلف و فراوان است. از جمله امور معیشتی مردم، امور امنیتی جامعه، تأمین شغل و امور درمانی و بهداشتی، مسئله جهاد، امور تربیتی و آموزشی و مانند آن. هر یک از این امور، مجرای خاصی دارد. بنا براین ممکن نیست این امور به صورت فردی انجام شود. در این صورت زندگی اجتماعی را مختل می‌سازد و شیرازه کارها از هم می‌پاشد. پس باید هر یک از این امور از طریق مجرای خاص خود در حکومت مرکزی و به وسیله یک دستگاه خاص و دایره‌ای از متخصصان و صاحب نظران امر انجام شود. بنابراین باید در رأس همه این مجاری یک نفر برای حاکمیت، هماهنگی و اداره کارها حضور داشته باشد. این حاکم، فقیه خداشناس و امین بر حدود خدا و حلال و حرام است. این همان چیزی است که در این قسمت از سخنان امام (ع) آمده است:

مجاري الأمور والأحكام على أيدي العلماء بالله الأمناء على حلاله وحرامه.

۸. در کتاب سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین (ع) آمده :

أفنبغي أن يكون الخليفة على الأمة إلا أعلمهم بكتاب الله وسنة نبيه وقد قال الله: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى»<sup>۱</sup> وقال: «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ



وَالْجِسْمِ»<sup>۱</sup> وقال: «أَوْ أَتَارَةَ مِنْ عِلْمٍ»<sup>۲</sup> و قال رسول الله (ص): ما وُلِّت أُمَّةٌ قَطَّ أَمْرُهَا رَجُلًا وَفِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُمْ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا.<sup>۳</sup>

آیا سزاوار است که خلیفه امت کسی جز عالمترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) باشد؟! خداوند گفته است: «آیا آن که خلق را به راه حق رهبری کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که هدایت نمی‌کند مگر آنکه خود هدایت شود.» و گفت: «و در دانش و توانایی او را فزونی بخشیده است.» و گفت: «یا کمتر اثر و نشانی بر درستی عقیده شرک یافته‌اید» و رسول خدا (ص) گفت: هیچ امتی امور خود را برعهده مردی واگذار نکرد، درحالی که دانایتر از او در میانشان هست مگر اینکه همواره به سستی می‌رود تا اینکه به سوی آنچه رها کرده‌اند، بازگردند.

شاید بی‌فایده نباشد که لحظه‌ای در کتاب سلیم بن قیس و صحّت استناد بدان درنگ کنیم. شیخ طوسی (ره) در رجال خود، سلیم بن قیس را از اصحاب امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین، امام سجّاد و امام باقر - علیهم‌السلام - نامیده است.

برقی، سلیم بن قیس را از اولیا و از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) برشمرده است. شهادت برقی در وثاقت سلیم کافی است اما چنانکه در روایت شیخ طوسی و یک روایت دیگر آمده کتاب سلیم را ابان بن ابی عیاش روایت کرده است.

ابان بن ابی عیاش، به گفته شیخ طوسی در رجال، ضعیف است. ابن غضائری گوید: دانشمندان شیعه گفته‌اند: ابان، کتاب سلیم بن قیس را شناخته است. ما با مراجعه به روایت شیخ طوسی (ره) از کتاب سلیم بن قیس و روایت نجاشی ملاحظه کردیم که آن دو، کتاب سلیم را از حمّاد بن عیسی از ابراهیم بن عمر صنعانی از سلیم بدون مرور به ابان بن ابی عیاش، روایت کرده‌اند. بنابراین روایت کتاب سلیم منحصر به طریق ابان بن ابی عیاش نیست جز اینکه در روایت شیخ طوسی (ره) و نجاشی، محمّد بن علی سیرمی (ابوسمینه) هست که به وضع و کذب متهم است.

۱ . بقره/۲۴۵.

۲ . احقاف/۴.

۳ . کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۸۵.

بنابراین طریق صحیحی به این کتاب نداریم.

۹. بیهقی از ابن عباس از رسول خدا (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

مَنْ اسْتَعْمَلَ عَامِلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنْهُ وَأَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ.<sup>۱</sup>

هرکس فردی از مسلمانان را به کار گمارد و بداند که کسی هست که از او برای این کار سزاوارتر است و به کتاب خدا و سنت پیغمبرش آگاه‌تر، همانا به خدا و رسول و همه مسلمانان خیانت کرده است.

این بود بخشی از روایات دال بر شرط فقاہت در حاکم.

## اجماع

فقهای امامیه درباره شرط فقاہت در حاکم، ادعای اجماع کرده‌اند. یکی از فقهای که به این اجماع تصریح کرده علامه حلّی در کتاب تذکره الفقهاء<sup>۲</sup> است. فقهای اهل سنت نیز شرط فقاہت در حاکم را بدون تردید گرفته‌اند. از آن جمله‌اند: ابوالحسن ماوردی در الاحکام السلطانیة<sup>۳</sup>؛ قاضی ابویعلی فراء در الاحکام السلطانیة<sup>۴</sup> نووی شافعی در منهاج الطالبین<sup>۵</sup>؛ و ابن حزم اندلسی در المحلّی<sup>۶</sup>. سید شریف جرجانی - یکی از متکلمان برجسته اهل سنت - در شرح خود بر کتاب: المواقف قاضی عضدالدین ایجی می‌گوید: جمهور (اهل سنت) عقیده دارند که کسی اهل امامت و شایسته آن است که در اصول و فروع دین مجتهد باشد تا بتواند با اقامه حجتها و حلّ شبهه‌ها در عقاید دینی،

۱. سنن بیهقی، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲. تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۴۶ و ۴۴۹.

۳. الاحکام السلطانیة، ص ۶.

۴. الاحکام السلطانیة، ص ۲۰.

۵. منهاج الطالبین، ص ۵۱۸.

۶. المحلّی، ج ۶، ص ۳۵۹.

و با استقلال در فتوا در نوازل و احکام وقایع براساس نص و استنباط خود، دین را بپا دارد. چه مهمترین مقصود امت، حفظ عقاید و فصل حکومت و رفع مخاصمات است و این، بدون شرط مزبور انجام شدنی نیست. از فقهای اهل سنت، امام شافعی می‌گوید:

از شرایط امامت، علم است. یعنی: امام باید از نظر علمی در حدی باشد که بتواند فتوا دهد و اهل اجتهاد باشد.<sup>۱</sup>

ابن همام از علمای حنفی علم را در امامت شرط دانسته اما آن را مقید به خصوص فقاہت نکرده است. گویا منظور وی از علم، علمی است که به امام امکان می‌دهد به وظیفه خود در امامت عمل کند. در مطالب بعدی، این تخصیص را افزوده می‌گوید: بسیاری از دانشمندان، اجتهاد در اصول و فروع را افزوده‌اند.<sup>۲</sup> قلقشندی می‌گوید:

از شرایط امامت، علم است. به گونه‌ای که بتواند در نوازل و احکام اجتهاد کند. بنابراین امامت فردی که این اندازه علم ندارد، منعقد نمی‌شود.<sup>۳</sup> نووی می‌گوید:

شروط امامت عبارتند از اینکه امام مکلف، مسلمان، عادل، آزاد، مرد، عالم و مجتهد باشد.<sup>۴</sup>

گروهی از فقها، فقاہت امام را از موارد اجماعی می‌دانند. از این گروه است، شمس‌الدین رمیلی که می‌گوید:

این شرط در امامت همچون قاضی و حاکم ضروری است، و حتی در مورد آن ادعای اجماع شده است.<sup>۵</sup>

۱ . الفقه الاکبر، ص ۳۹.

۲ . المسامرة فی شرح المسایره، ص ۱۶۲-۱۶۸.

۳ . مآثر الاناقة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۳۷.

۴ . رئاسة الدولة، ص ۱۲۵.

۵ . نهایة المحتاج، ج ۷، ص ۳۸۹.

صاحب البحر الزخار هم مدعی اجماع است:

یکی از شرائط امامت علم است که مورد اجماع است. امام باید حتماً مجتهد باشد تا بتواند قوانین دولت را براساس شریعت اجرا کند.<sup>۱</sup>

---

۱. سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۴-۱۴۵.

# نصب حاکم در عصر غیبت

- نصب عام
- شایستگی
- عموم نصب در مرحله انشا



فقها در استفاده روش و طریقه نصب حاکم شرعی از روایات پیش گفته در ولایت فقیه، چندین نظر دارند. با طرح این دیدگاهها رأی برگزیده خود را بیان می‌کنیم:

### ۱. نصب عام

نصب عام، دیدگاه بیشتر فقهای قائل به ولایت فقیه است. دلیل اینان عمومیت نصب در روایات ولایت فقیه است:

۱. سخن امام در مقبوله عمر بن حنظله:

من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به کحکماً  
فإتی جعلته علیکم حاکماً.<sup>۱</sup>

هرکس از شما که راوی حدیث ما باشد و در حلال و حرام ما بنگرد و صاحب نظر باشد و احکام ما را بشناسد، او را به عنوان داور بپذیرید. همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم.

۲. سخن پیامبر (ص) در روایت صدوق:

اللهم ارحم خلفائي. قيل له: يا رسول الله! ومن خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدي يروون  
حدیثي و سنتي.

خداوندا! خلفای مرا رحمت فرما. گفتند: ای رسول خدا! خلفای تو که هستند؟  
فرمود: کسانی که پس از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند.

۳. روایت:

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

### الفقهاء حصون الإسلام.

فقهاء، دژهای محکم اسلام هستند.

وحدیث:

الغلماء ورثة الأنبياء.

دانشمندان، وارثان پیامبران هستند.

۴. توقیع شریف:

وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة أحاديثنا فإنهم حجتي عليكم.

در پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید. آنان حجّت من بر شما هستند.

۵. روایت تحف العقول از امام حسین (ع):

مجاري الأمور والأحكام على أيدي العلماء ...

جریان کارها و احکام الهی به دست دانشمندان است.

این روایات بر عموم نصب همه فقها به این منصب خطیر در اسلام، دلالت دارد. به موجب این روایات همه فقهای که شرایط لازم یک حاکم را دارا باشند، حاکم شمرده می‌شوند.

دو مناقشه اساسی بر این دیدگاه وارد است: یکی در مرحله ثبوت و دیگری در مرحله اثبات.

### مناقشه در مرحله ثبوت

مناقشه مرحله ثبوت در نامعقول بودن نصب عام است که همه فقها را حاکم قرار می‌دهد. اگر در معنای حکومت و ولایت عام دقت کنیم در می‌یابیم که نمی‌توان معنایی برای تعدد و عموم نصب برای همه فقها در یک ردیف فرض کرد. زیرا کلمه «حاکم» بر حاکمیت و ولایت حاکم بر دیگران و حق وی در طاعت و فرمانبرداری دیگران از او، و عمومیت ولایت فقیه حاکم بر دیگران و از جمله فقها دلالت دارد. و این معنی با نصب عام فقها به ولایت و حاکمیت منافات دارد.

نتیجه مترتب بر عموم نصب این است که فقیه در یک زمان و در یک زمینه<sup>۱</sup> هم

---

۱. منظور از عبارت: «در یک زمینه» نفی حالت طولی دو ولایت است به گونه‌ای که ولایت وی بر دیگران در طول ولایت دیگران بر وی باشد... در این مسئله اشکالی دیده نمی‌شود.



والی باشد و هم دیگری بر او ولایت داشته باشد و این ناممکن است. نتیجه دیگر این دیدگاه این است که در یک زمان گروهی از فقیهان بر عموم مردم ولایت و حاکمیت داشته باشند و فرمان و حکم هر یک بر مردم نافذ باشد. چنین امری معمولاً به تزامن و درگیریهای دو یا چند جانبه منجر می‌شود.

من معتقد نیستم که شارع مقدس در نصب و تعیین حاکم شیوه‌ای جز شیوه عموم عقلا دارد. زیرا طریقه عموم عقلا در نصب این است که یکی را برای عهده‌دار شدن ولایت عام در چارچوب ویژگیهای ولایت و حکومت انتخاب می‌کنند. تاکنون دیده نشده که عقلا برای مناصب مختلف ولایت و حکومت، به نصب عام روی آورند و یک طبقه یا یک گروه از مردم را برای این امر برگزینند. اگرچه ممکن است نصب و انتخاب حاکم از درون یک طبقه یا یک گروه معین یا کسی که واجد شرایط و اوصاف معین باشد، صورت گیرد. شیوه شارع مقدس در نصب حاکم با این شیوه عقلا تفاوت ندارد. بنابراین باید روایات دال بر عموم نصب را به گونه‌ای توجیه کرد که با این شیوه عقلایی در نصب و انتخاب حاکم تناسب و همخوانی داشته باشد. این از جهت ثبوتی.

### مناقشه در مرحله اثبات

آشکارترین دلیلی که بر عموم نصب دلالت دارد مقبوله عمر بن حنظله است که -  
 آنگونه که در روایت آمده - امام صادق (ع) فرمود: **فإني قد جعلته حاكماً.**

روشن است کسانی که امام صادق (ع) آنان را در زندگی خود، به این منصب نصب می‌کند، اصولاً برای ولایت عام نیست. زیرا ولایت عام در زمان امام صادق (ع) از خود او و پس از آن حضرت، از آن فرزندان؛ یعنی امامان معصوم (ع) است. بنابراین مسلم است که این نصب جز در ولایتهای حاشیه‌ای مثل ولایت حسبه و تصرف در اموال غایبان و مانند آن، نیست.

در روایات دیگر، از قبیل روایت **مجاري الأمور والأحكام على أيدي العلماء وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رؤاة أحداثنا** یکی از دو احتمال زیر وجود دارد:  
 ۱- فقاهت از شرایط ولایت باشد.

۲- ولایت از احکام فقهت باشد.

ما معتقدیم که احتمال نخست به شیوه عقلا در بیان چنین مواضعی نزدیکتر و مطمئن تر است، اگرچه قطعی و متعین نیست.

مثلاً اگر گوینده‌ای بگوید: در اداره بیمارستانها به پزشکان مراجعه کنید یا در اداره وزارت دفاع به کارشناسان نظامی رجوع کنید. زیرا آنان در این زمینه تجربه بیشتری دارند. این بدان معنی نیست که هر پزشکی می‌تواند اداره بیمارستانها را عهده‌دار شود یا هر کارشناس نظامی حق دارد که مدیریت وزارت دفاع را بر عهده گیرد. ما از امثال این سخن می‌فهمیم که تجربه پزشکی یکی از شرایط وزیر بهداشت و تجربه نظامی‌گری از شرایط وزیر دفاع است. این شیوه عقلائی نزد عموم مردم شناخته شده و قابل تفاهم است ولی عکس آن را مردم نمی‌شناسند و فهم نمی‌کنند.

به هر حال، اگر این احتمال، متعین و قطعی نباشد دست کم به شیوه عقلا نزدیکتر و موافقتر است و شارع مقدس در چنین اموری از شیوه عقلا تجاوز نمی‌کند. بنابراین روایات مذکور، در نصب عام به معنایی که مشهور فقهاست، ظهور ندارد.

## ۲. شایستگی

اشکالاتی را که در خصوص دیدگاه اول ذکر کردیم خواه ناخواه ما را به این نتیجه می‌رساند که مفاد روایات ولایت فقیه، شایستگی برای ولایت است نه نصب.

بدین ترتیب، عمومی که مفاد دیدگاه اول بود به این معنی که «هر فقیهی حاکم است»، به این جمله تبدیل می‌شود که «هر حاکمی فقیه است» و نه برعکس. در حقیقت مفاد این روایات، جعل شرط فقهت در ولی امر است. این تفسیر - با توجه به مناقشه‌هایی که گذشت - تفسیر معقول ادله ولایت فقیه است. حال که دلایل ولایت فقیه به موجب مناقشاتی که گذشت، ناظر به عموم نصب نیست بلکه ناظر به شرط فقهت حاکم است، لازم است به پژوهش درباره «نصب» بپردازیم تا ببینیم: فقیه چگونه

به حکومت و ولایت نصب می‌شود و دلیل این نصب چیست؟

### انتخاب (از طریق بیعت)

نصب به ولایت، فقط حقّ خداوند متعال است. در این حقیقت نه اشکالی هست و نه مجالی برای مناقشه؛ نه احدی حق دارد بدون اذن خداوند متعال ولایت خود را بر دیگران تحمیل کند و نه مردم می‌توانند بدون اذن خداوند کسی را برای این منصب انتخاب کنند. زیرا حق حاکمیت فقط و فقط از آن خداوند است و فقط او، صاحب حکومت و امارت در زندگانی انسان است. این حقیقت مستقیماً از اصل توحید نشأت می‌گیرد.

از آنجا که دلیلی بر نصب و تعیین خاص از جانب خداوند متعال و اولیای معصوم(ع) در عصر غیبت به ما نرسیده، مطمئن می‌شویم که شارع مقدّس امر انتخاب و گزینش یک نفر را به خود مردم واگذار کرده است تا براساس ویژگیها و شرایطی که شارع معین فرموده و ما در ادلّه ولایت فقیه گوشه‌ای از آن را خواندیم و دیدیم که مهمترین آنها، فقاقت، پرهیزگاری و شایستگی است؛ یک نفر را به امارت برگزینند. دلایل این امر عبارتند از:

۱. بر مسلمانان واجب کفایی است که برای تشکیل حکومت اسلامی تلاش و کوشش کنند.

۲. از جانب شرع مقدّس دلیلی بر نصب خاص و تعیین حاکم در عصر غیبت به ما نرسیده است.

۳. شارع مقدّس ویژگیها و شرایط لازم برای تصدّی منصب ولایت و حاکمیت اسلامی را تعیین کرده است. اهمّ این شرایط عبارتند از: فقاقت، پرهیزگاری و شایستگی.

در پرتو این سه نکته مطمئن می‌شویم که شارع مقدس انتخاب را براساس شرایط و ویژگیهایی که از پیش تعیین فرموده، به خود مردم واگذار کرده است. زیرا اسلام ما را به تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی فراخوانده و این کار قطعاً بدون نصب حاکم امکان‌پذیر نیست و از آنجایی که شارع مقدس کسی را برای عهده‌دار شدن این امر مهم تعیین نکرده است، راه معقول و مألوفی<sup>۱</sup> باقی نمی‌ماند جز اینکه مردم، خودشان امام و حاکم را براساس ویژگیها و شرایط معین، انتخاب کنند.

خالی نیست.

---

۱. اینکه گفتیم: راه معقول و مألوف، از آن جهت است که راههای دیگری هم جز انتخاب هست. مثل: قرعه که قطعاً شارع مقدس، آن را به عنوان شیوه انتخاب حاکم وضع نکرده است.

# بیعت سیاسی

- ریشه‌های لغوی بیعت
- بیعت در سیره رسول اکرم (ص)
- ارکان و شرایط بیعت
- بیعت از دیدگاه فقهای اهل سنت
- نقض بیعت



## ریشه‌های لغوی بیعت

شناخت ریشه‌های لغوی بیعت ما را در فهم معنای آن کمک می‌کند. ابن منظور در ماده «بیعت» می‌گوید: بیعت، دست دادن برای ایجاب بیع، و مباحث و طاعت است. بیعت، مباحث و طاعت را گویند.<sup>۱</sup>

مردم عرب، هرگاه چیزی می‌خریدند، به هم دست می‌دادند. همین دست دادن برای وجوب و لزوم بیع بود. اسلام این رسم معروف عرب در وجوب بیع را گرفت تا بر وجوب طاعت در عهد و پیمان با امام دلالت کند.

### معنای تحلیلی بیعت

معنای «بیعت» در اسلام یک معنای بلند عرفانی است. بیعت از حالت تجرّد کامل انسان مؤمن از جان و مال برای خداوند، حکایت دارد:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ ... (التوبة: ۱۱۱)

خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری می‌کند ...

این تجرّد کامل و دل‌کندن از جان و مال همان خرید و فروشی است که این آیه کریمه بدان اشاره دارد. هرگاه انسان چیزی را در مقابل دریافت بها بفروشد، به یکباره از آن دل می‌کند و پس از آن‌که صیغه ایجاب بیع را خواند، دیگر حق ندارد که در مورد فروخته شده به خریدار مراجعه کند بلکه بر او است که کاملاً از آن دل بکند. همین‌گونه، هنگامی که انسان در مقابل بهشت، جان و مال خود را به خدا می‌فروشد،

---

۱. لسان العرب، ج ۸، ص ۲۶.

دیگر حق ندارد در این کار تردید کند و برگردد و در شأن انسانی که جان و مال خود را به خدای متعال می‌فروشد، نیست که در مورد آنچه به خدا فروخته اشتیاق نشان دهد و دل به دنبال آن داشته باشد.

پس بیعت بیانگر تجرّد کامل و دل‌کندن از جان و مال و سپردن کار به خدای متعال است. این حقیقت تعهد کامل برای طاعت و فرمانبرداری است که بیعت در برگیرنده آن است.

### بیعت در سیره رسول خدا (ص)

در سیره رسول خدا (ص) به چند بیعت برمی‌خوریم که با بیعت عقبه اول شروع و به بیعت غدیر پایان می‌پذیرد. با مراجعه دقیق به این بیعتها در سیره رسول خدا (ص) می‌توانیم سه نوع بیعت بیابیم:

۱. بیعت دعوت

۲. بیعت جهاد

۳. بیعت امارت و ولایت

همه این بیعتها به معنی اطاعت و التزام به فرمانبرداری از خداوند و رسول او است. با این حال طبیعت هر یک با دیگری تفاوت دارد:

بیعت دعوت، تعهد برای دعوت و صبر در رویارویی با تهدیدهای جاهلی است.

بیعت جهاد، تعهد در اطاعت از فرمانهای نظامی و صبر بر سختیهای جنگ است.

بیعت امارت، تعهد در پذیرش امارت و ولایت و اقرار به حق امیر در اطاعت و فرمانبرداری است.

#### ۱. بیعت دعوت

این بیعت در سیره رسول خدا (ص)، در بیعت عقبه اول مشاهده می‌شود. در اینجا

متن تاریخی این بیعت را از ابن اسحاق به اختصار نقل می‌کنیم:

چون حق تعالی خواست که پیغمبر خود را عزّت و نصرت بدهد و اعتلای کلمه



اسلام کند و وعده خود راست گرداند، میان انصار و پیغمبر (ص) الفت و معرفت در افکند. و وسیلت الفت و معرفت انصار پیغمبر (ص) آن بود که به عادت هر سال خود، در موسم حج، خود را بر قبائل عرض کردی... و ایشان را به راه اسلام دعوت کردی. پس سالی اتفاق افتاد و جماعتی از انصار از قوم خزرج با قافله حاج به مکه رفته بودند... سید (ص) ایشان را در عقبه بدید و پرسید که شما از کدام قوم اید؟ ایشان گفتند: از قوم خزرج ایم. سید (ص) ایشان را گفت: شما را با اهل کتاب، یعنی یهود، پیوندی هست؟ گفتند: بلی. آنگاه سید (ص) گفت: شما را فراغ آن باشد که یک لحظه بنشینید و سخنی از من بشنوید؟ گفتند: بنشینیم. بنشستند و سید (ص) ایشان را به خدای عزوجل، فراخواند و اسلام بر ایشان عرضه کرد و قرآن بر ایشان فرو خواند ...

پس چون پیغمبر (ص) با ایشان سخن گفت، با هم گفتند که: ای قوم! بدانید که این آن پیغمبر است که یهود ما را وعده داده‌اند، اکنون بیائید تا پیشتر از آن که یهود بر ما سبق برند، ما خود متابعت وی کنیم و به دین وی درآئیم. بعد از آن همه راضی شدند و تصدیق پیغمبر (ص) کردند و به وی ایمان آوردند و مسلمان شدند و گفتند: یا رسول الله! هیچ قوم اندر عرب کینه و عداوت چنان نورزند که قوم ما، و در جنگ و محاربت هیچ قوم با ایشان در نیابند، اکنون اگر دستوری می‌دهی تا برویم و قوم خود را به اسلام دعوت کنیم و از ظهور تو ایشان را خبر باز دهیم، پس اگر توفیق مدد دهد و ایشان به اسلام درآیند، تو فارغ باش که در عالم از تو هیچ عزیزتر کسی نباشد و هیچ کس با تو بر نیاید...

پس سید (ص) ایشان را دستور داد تا با قافله به مدینه باز شدند و احوال پیغمبر (ص) با قوم خود بازگفتند و هوا و دوستی وی در دلها افکندند و ایشان را به اسلام راغب گردانیدند... و بدین حال می‌بودند تا سال آینده که موسم حج در آمد، دوازده تن از رؤسای انصار اتفاق کردند و عزم خدمت پیغمبر (ص) کردند... در عقبه اولی، سید (ص) را بیافتند و با وی بیعت کردند به بیعت نساء و این پیش از آن بود که جنگ واجب شود...

عبادة بن صامت گفت که من در نخستین بیعت عقبه حاضر بودم و ما دوازده مرد بودیم. با رسول خدا (ص) به بیعت نساء کردیم و این پیش از آن بود که جنگ بر ما واجب شود، که برای خدا شریکی قرار ندهیم و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و فرزندان خود را نکشیم و بهتانی را که ساخته باشیم، از میان دستها و پاهای خویش نیاوریم و در کار نیک او را نافرمانی نکنیم. (و رسول خدا پاسخ می‌داد که) اگر وفا کنید، شما را بهشت خواهد بود و اگر چیزی از اینها را مرتکب شدید، امر شما به خدای عزوجل واگذار است تا اگر خواست بیاورد و اگر خواست عذاب کند.<sup>۱</sup>

این دوازده نفر برگشتند و رسول خدا (ص)، مُصعب بن عمیر را همراهشان به مدینه فرستاد و او را فرمود که به آنان خواندن قرآن، بیاموزد.

بیعت نساء که عبادة بن صامت بدان اشاره کرده بیعتی است که قرآن کریم آن را برای زنان بیان فرموده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِهَتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
(الممتحنة: ۱۲)

ای پیغمبر! چون زنان مؤمن آیند که با تو بر ایمان بیعت کنند که دیگر هرگز شرک به خدا نیاورند و دزدی و زنا نکنند و فرزندان خود را به قتل نرسانند و بر کسی افترا و بهتان میان دست و پای خود نبنند و با تو در هیچ امر معروفی مخالفت نکنند، بدین شرایط با آنها بیعت کن و بر آنان از خدا آمرزش و غفران طلب که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

و این، بیعت عقبه اول است.

## ۲. بیعت امارت و ولایت

این بیعت، بیعت عقبه دوم است. ابن اسحاق می‌گوید:

مصعب بن عمیر به مکه بازگشت و انصار مسلمان با حاجیان مشرک قوم خود

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۰-۷۵؛ بنگرید: سیرت رسول الله، ج ۱، ص ۴۲۶-۴۳۱.

رهسپار مکه شدند و با رسول خدا (ص) در میانه ایام تشریق، در عقبه وعده گذاشتند. کعب گوید: شب موعود به عادت همیشه با همسفران خود خوابیدیم تا آن که ثلثی از شب گذشت. آنگاه با کمال احتیاط، پنهان و جدا از هم رو به عقبه بیرون آمدیم و آنجا هفتاد و سه مرد و دو زن که یکی نسیبه دختر کعب (ام عمار) و دیگری اسماء بنت عمر بن عدی (ام منیع) بود، گرد آمدیم و به انتظار رسول خدا (ص) نشستیم. پیامبر با عمومی خود، عباس بن عبدالمطلب که در آن وقت هنوز بر کیش قوم خود باقی بود اما علاقه داشت که در کار برادرزاده خود نظارت کند و در کار وی مطمئن شود، از راه رسیدند.

چون پیامبر (ص) نشست، نخست عباس گفت: ای گروه خزرچ! همان گونه که می دانید محمد از ماست و ما او را از خویشان خود حفظ کرده ایم. و پس آن که همچون ما، در او نظر دارد...

همانگونه که می بینیم این نوع دیگری از بیعت است که اساس آن اطاعت و تسلیم در برابر امامت رسول خدا (ص) و پذیرش ولایت و حاکمیت او است. این بیعت با بیعت عقبه اول که پیرامون محور دعوت و تعالیم آن و التزام به این تعلیمات دور می زند، اختلاف آشکار دارد.

### ۳. بیعت جنگ و جهاد

نوع سوم بیعت در سیره رسول خدا (ص) بیعت جنگ و جهاد است که اساس آن تعهد فرمانبرداری در میدان کارزار و تحمل سختیها و شداید تا حد مرگ است. دو آیه مبارکه زیر به این بیعت اشاره دارد:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ  
وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْ أَوْفَىٰ أَجْرًا عَظِيمًا (الفتح: ۱۰)

ای رسول! مؤمنانی که با تو بیعت کردند راستی که با خدا بیعت کردند. دست خدا بالای دست آنها است، پس از آن هر که نقض بیعت کند بر زیان و هلاک خویش اقدام کرده و هر که به عهدی که با خدا بست وفا کند، بزودی خدا به او پاداش بزرگ عطا خواهد کرد.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا  
(الفتح: ۱۸)

خدا از مؤمنان که زیر درخت با تو بیعت کردند برآستی خوشنود شد و از وفا و خلوص قلبی آنها آگاه بود که وقار و اطمینان کامل بر ایشان فرو فرستاد و به فتحی نزدیک پاداش داد.

این بیعت، بیعت رضوان یا بیعت شجره است. خلاصه این بیعت چنان است که: رسول خدا (ص) از اصحاب خود خواست که باوی به قصد عمره حرکت کنند. هزار و سیصد و شصت نفر با هفتاد قربانی بیرون شدند. رسول خدا (ص) فرمود: سلاح بر نمی دارم بلکه برای عمره بیرون آمده ام. مسلمانان در ذی الحلیفه احرام بستند و رفتند تا به حدیبیه در نه میلی مکه، نزدیک شدند. این خبر به مردم مکه رسید و آنان را به جنبش انداخت. قریش، آن دسته از قبایل اطراف را که از آنان فرمانبرداری می کردند، با خود همراه کردند و دویست سوار به فرماندهی خالد بن ولید یا عکرمة بن ابی جهل پیش فرستادند. رسول خدا (ص) برای رویارویی با آنان آماده شد و گفت: خداوند مرا به بیعت فرمان داده است. مسلمانان با رسول خدا (ص) بیعت کردند که فرار نکنند. گفته اند: رسول خدا (ص) بر مرگ از آنان بیعت گرفت. قریش هیئتی برای مذکره فرستادند. هنگامی که آمادگی مسلمانان را دیدند، وحشت کردند و با رسول خدا (ص) صلح کردند.<sup>۱</sup>

ابن اسحاق گوید:

مردم می گفتند: رسول خدا (ص) بر مرگ از آنان بیعت گرفت و جابر بن عبدالله می گفت: رسول خدا (ص) بر مرگ از ما بیعت نگرفت بلکه از ما بیعت گرفت بر آن که فرار نکنیم.<sup>۲</sup>

۱ . معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۱۵۵؛ به نقل از: الامتاع والمؤانسه، ص ۲۷۴-۲۹۱ (با تلخیص)؛ بنگرید:

سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۰.

۲ . سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۰.

در مسند احمد آمده: به سلمة بن اکوع گفتیم: بر چه چیزی با رسول خدا (ص) بیعت کردید؟ گفت: با او بر مرگ بیعت کردیم.<sup>۱</sup>

احمد در مسند خود از جابر روایت کرده که گفت: در روز حدیبیه با پیامبر خدا(ص) بیعت کردیم که فرار نکنیم.<sup>۲</sup>

این بیعت، بیعت جنگ و جهاد است.

---

۱ . مسند احمد، ج ۴، ص ۵۱.

۲ . همان، ج ۳، ص ۲۹۲.

## ارکان و شرایط بیعت

### ارکان بیعت

۱. بیعت کننده.
  ۲. کسی که با او بیعت می‌شود.
  ۳. عهد و پیمان بر اطاعت.
- هدف این عهد و پیمان یکی از سه چیز است: یا اطاعت برای دعوت است یا اطاعت در امر امامت و ولایت و یا اطاعت در امر جنگ.

### شرایط بیعت

مهمترین شرایط بیعت عبارت است از:

۱. استطاعت: عبدالله بن عمر گفت: با رسول خدا (ص) بیعت می‌کردیم که فرمانش را گوش دهیم و اطاعت کنیم. سپس به ما می‌فرمود: «فیما استطعتم».<sup>۱</sup>
۲. بلوغ: هرماس بن زیاد گفت: دستم را دراز کردم تا با رسول خدا (ص) بیعت کنم. من در آن موقع کودک خردسالی بودم. پیامبر (ص) با من بیعت نکرد.<sup>۲</sup>
۳. فرمانبرداری در غیر معصیت خدا: عبدالله بن عمر گفت: رسول خدا (ص) فرمود:

عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ إِلَّا أَنْ يُؤْمَرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ.<sup>۳</sup>

بر مرد مسلمان است که در آنچه دوست دارد و آنچه از آن کراهت دارد، فرمان امام خود را گوش دهد و از او فرمان برد مگر آنکه او را به ارتکاب معصیت و نافرمانی خدا فرمان دهد که نه می‌شنود و نه اطاعت می‌کند.

عبدالله بن مسعود گفت: رسول خدا (ص) فرمود:

سَيَلِي أُمُورَكُمْ بَعْدِي رَجَالٌ يُطْفَوُونَ السُّنَّةَ وَيَعْمَلُونَ بِالْبِدْعَةِ وَيُؤَخَّرُونَ الصَّلَاةَ عَنِ مَوَاقِيتِهَا.

بزودی پس از من کارهایتان را مردانی به دست می‌گیرند که سنت مرا خاموش

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۳۳، باب البيعة، ص ۶۷۷۶.

۲. همان، ص ۲۶۳۶، باب بيعة الصغير.

۳. همان، باب السمع والطاعة، ح ۳.

می‌کنند، و به بدعت عمل می‌کنند، و نمازها را از وقتش به تأخیر می‌اندازند.

گفت: ای رسول خدا! اگر من آنان را دریابم، چه کنم؟ فرمود:

تَسْأَلُنِي يَا بَنَ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ! كَيْفَ تَفْعَلُ، لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ.<sup>۱</sup>

پسر امّ عبد! از من می‌پرسی که چگونه عمل کنی؟ از کسی که نافرمانی خدا می‌کند،

نباید اطاعت کرد.

در کنز العمال از احمد از انس روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

لَا طَاعَةَ لِمَنْ لَمْ يَطِعِ اللَّهَ.<sup>۲</sup>

از کسی که از خداوند اطاعت نمی‌کند، نباید فرمانبرداری کرد.

### ارزش تکریمی بیعت

بیعت به معنی عهد و پیمان بر اطاعت از خداوند متعال است. این پیمان به اراده و

انتخاب انسان انجام می‌شود. بنابراین بیعت اجباری، ارزشی ندارد. زیرا خداوند از میان

مخلوقات خود، انسان را گرامی داشته و از او خواسته است که با اختیار و اراده و

آگاهی و شعور از شیوه و سنت او پیروی کند:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ... (البقرة: ۲۵۶)

کار دین به اجبار نیست. راه هدایت و ضلالت بر همه کس روشن گردید...

این یکی از اصول مهم اسلام است که بدون آن اسلام را نمی‌توانیم بفهمیم. براساس

این اصل، اسلام از مسلمانان نمی‌خواهد که از روی اکراه یا بدون آگاهی و شعور، مطیع

و فرمانبردار باشند بلکه از آنان می‌خواهد که با رضایت و اختیار، به احکام خداوند

پاسخ مثبت دهند. رضایت اساس اختیار و اختیار نتیجه آن است. نکات زیر این حقیقت

را در اسلام توضیح می‌دهد:

۱. خداوند، انسان را خلیفه و جانشین خود بر روی زمین قرار داده و فرموده است:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... (البقرة: ۳۰)

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲. کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷.

به یاد آر آنگاه که پروردگار تو به ملائکه گفت: من در زمین جانشین برمی گمارم... و او را از میان سایر حیوانات، گیاهان و جمادات برتری بخشیده و از او خواسته است که از روی اراده و اختیار خویش به اراده و احکام خداوند پاسخ مثبت دهد و اجرای احکام خود را به او واگذار کرده است تا با اراده و اختیار خویش به اجرای آن در روی زمین بپردازد. این «اراده تشریحی» خداوند متعال در زندگی انسان است و در مقابل «اراده تکوینی» خداوند قرار دارد که در همه موجودات اعم از جمادات، گیاهان و حیوانات جریان دارد.

این گرامی داشت الهی انسان است که او را از میان همه آفریده‌های خداوند شایسته خلافت الهی برای اجرای اراده، مشیت و حکم پروردگار می‌سازد.

۲. یکی دیگر از مراحل تکریم و گرامی داشت الهی انسان این است که خداوند نخواستند انسان را به اجبار وادار به اطاعت و فرمانبرداری کند مگر از راه عهد و پیمان فطری تا از راه این عهد و پیمان فطری که در ژرفای فطرت انسان نهفته است و در هیچ حالتی از او جدا شدنی نیست، به اطاعت از خداوند و رسول او ملتزم باشد:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ

(الأعراف: ۱۷۲)

به یاد آر هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی، ما به خدایی تو گواه دهیم که در روز قیامت بگویید ما از این واقعه غافل بودیم.

این عهد و میثاقی است بین انسان و پروردگار متعال که به ربوبیت خداوند سبحان گواهی می‌دهد و در آن تعهد می‌کند که از خداوند فرمان برد. این میثاق در ژرفای فطرت انسان - هر که باشد - نهفته است مگر اینکه فطرت سلیم خدادادی‌اش دچار تباهی و اختلال شود. بدین ترتیب انسان به موجب این عهد و میثاق و تعهد و التزام،



ملزم به طاعت و تسلیم و فرمانبرداری از خداوند متعال است.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب اطاعت و التزام به دو گونه انجام می‌شود:

**گونه اول:** الزام و اجبار طرف بدون اخذ موافقت، و تعهد و التزام او چنانکه در

مورد اسیران جنگی، زندانیان، بردگان و کودکان غیر رشید، صورت می‌گیرد.

**گونه دوم:** الزام ناشی از التزام طرف دیگر و پذیرش تعهد توسط وی مانند التزامی

که یک سرباز داوطلب برای خدمت نظامی برعهده می‌گیرد. او در همان حال که برای

خدمت نظامی داوطلب می‌شود کلیه اجبارها، احکام و فرامین مربوط به خدمت نظامی

را می‌پذیرد و گردن می‌نهد. بدین ترتیب الزامات و فرامین نظامی به اراده و تمایل خود

فرد بر او حاکم شده است.

سرباز داوطلب خدمت نظامی که خود را به اجرای تصمیمات و فرمانهای نظامی

ملتزم می‌کند همچون زندانی یا اسیری که از مسئولین مربوط اطاعت و فرمانبرداری

می‌کند، نیست.

خداوند اراده کرده که انسان را گرامی بدارد. لذا از راه شعور و آگاهی، و اراده و

تمایل خودش، و از طریق میثاقی که بنده با خدای خویش می‌بندد؛ بر او حکم می‌راند.

این یک میثاق فطری استوار در ژرفای درون هر انسان است و احدی بدون آن

نیست مگر اینکه سلامت فطرتش فاسد و تباه شده باشد. به موجب همین میثاق فطری

استوار در عمق جان است که هر انسانی به صورت حتمی بندگی و عبودیت خداوند

متعال و اطاعت و تسلیم و فرمانبرداری از ذات کبریای او را از راه شعور فطری، اراده،

رغبت و اختیار خویش می‌پذیرد.

این معنای تکریمی است که در آیه میثاق آمده است. برای فراگیری بیشتر این نظریه

مناسب است به پژوهشهای تفصیلی نویسنده درباره آیه میثاق مراجعه شود.

۳. بیعت، گرامی‌داشت سوم انسان است که اسلام از مسلمانان می‌خواهد که

خودشان سرنوشت خویش را در دعوت، جنگ و امارت و ولایت، تعیین کنند. این سه

۱. در مقاله‌ای تحت عنوان: الميثاق در تفسير آیه ذر، به تفصیل درباره میثاق بحث کرده‌ام.

نکته (دعوت، دولت و جنگ) از مهمترین مسائل سیاسی در زندگی انسان است. اسلام نمی‌خواهد زندگی سیاسی مسلمانان را بدون اراده، آگاهی و اختیارشان تعیین کند. طبعاً این بدان معنی نیست که اسلام اجازه داده مسلمانان در برابر دعوت یا حکومت یا جهاد بی‌تفاوت باشند. پس باید که مسلمان حقیقی متعهد باشد و از احکام خداوند اطاعت کند اما اسلام با برنامه‌ریزی درست می‌کوشد این اطاعت از روی شعور و آگاهی و اختیار و براساس پیمان بین انسان مسلمان و پروردگار متعال و رسول گرامی‌اش باشد؛ چنان که پیش از این در میثاق فطرت، در زمینه فطرت انجام شده است. بیعت، در حقیقت، تأکید و تقویت این میثاق فطری است که پیش از این خداوند در عمق فطرت انسان به او عطا کرده است.

این خلاصه‌ای از ارزش تکریمی بیعت بود. این موضوع به بررسی، پژوهش و تأمل بیشتر نیازمند است.

### ارزش تشریحی بیعت

در صورتی که امامت - چنان که ما معتقدیم - با نصّ خاص ثابت شده باشد، آیا بیعت تأکید و تحکیم امامت و اطاعت است یا شرط صحّت اطاعت از امام (از قبیل شرط واجب)؟ یا شرط وجوب اطاعت و انعقاد امامت (از قبیل شرط وجوب)؟ در پاسخ به این پرسش، سه دیدگاه فقهی وجود دارد:

**دیدگاه اوّل:** گروهی از فقها معتقدند که بیعت تأکید و تحکیم التزام و تعهد به ولایت و سیادت ولیّ امر است نه انشای ولایت که دیدگاه سوم است، و نه شرط صحّت اطاعت که دیدگاه دوم است.

براساس این دیدگاه، ولایت ولیّ امر به دلایل خاص اثبات شده است و اطاعت، نه در وجوب متوقف بر انشای بیعت است و نه در صحّت. این گروه در تأیید نظر خود به بیعت عقبه اوّل و دوم، و بیعت غدیر استدلال می‌کنند. می‌گویند: ولایت رسول خدا(ص) پیش از این ثابت بود و بیعت یا عدم بیعت مسلمانان با آن حضرت در

پذیرش دعوت، جهاد و امارت چیزی از حق پیامبر (ص) را در اطاعت در امر دعوت، جهاد و امارت تغییر نمی دهد.

همین گونه امارت علی (ع) پس از رسول خدا (ص) براساس عقیده شیعه، در غدیر خم ثابت بود. این امارت در روز غدیر با بیعت مسلمانان ثابت نشد، اگرچه رسول خدا (ص) آنان را فرمان داد که با علی (ع) بیعت کند. ارزش این بیعت از دیدگاه تشریحی بیش از تأکید ولایت از یک جهت و اطاعت از جهت دیگر، نیست.

این سخن، سخنی پسندیده و معقول است و راهی در مناقشه آن نمی یابم.

یکی از دانشمندان این دیدگاه را در کتاب خود: *دراسات فی ولایة الفقیه* مورد مناقشه قرار داده اما من نتوانستم با خواندن این مناقشه<sup>۱</sup> نتیجه ای در الغای دلالت بیعت بر تأکید و توثیق اطاعت و ولایت، و اثبات معنی سوم ولایت که مؤلف در کتابش آن را پذیرفته، بدست آورم.

من معتقدم در جایی که ولایت امام به کمک نصّ خاص از کتاب و سنت اثبات شود، چنان که در ولایت رسول خدا (ص) و ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) به عقیده شیعه، چنین است؛ مدلول بیعت بیش از تأکید و تحکیم ولایت و اطاعت نیست. اما آنجایی که این ولایت به کمک نصّ خاص اثبات نشود، چنان که در ولایت خلفا براساس دیدگاه اهل سنت و ولایت فقها در عصر غیبت براساس دیدگاه شیعه چنین است؛ بیعت دلیل بر انشای ولایت است و ولایت با بیعت تمام می شود و اصولاً پیش از بیعت، ولیّ امر بر مسلمانان ولایتی ندارد. توضیح بیشتری در این باره در دیدگاه سوم خواهد آمد.

**دیدگاه دوم:** بر اساس این دیدگاه، بیعت شرط صحت ولایت است، از قبیل شرط واجب، چنان که در رابطه وضو با نماز هست. بدین معنی که اطاعت از امام، بر مکلف واجب است اما این واجب جز با بیعت از عهده مکلف برداشته نمی شود و نه اطاعت بدون بیعت صحیح است، و نه وجوب اطاعت بدون بیعت برداشته می شود. چنان که

۱. *دراسات فی ولایة الفقیه*، ج ۱، ص ۲۵۲-۵۲۷.

هرگاه مکلف نماز را بدون وضو ادا کند، وجوب نماز از او برداشته نمی‌شود. زیرا وجوب نماز فعلی است، خواه مکلف طهارت داشته باشد یا نه اما در حالت دوم - بدون طهارت - بر او واجب است که برای ادای نماز، وضو بگیرد و تا زمانی که وضو نگرفته، نماز از او برداشته نمی‌شود.

این احتمال در توجیه و تفسیر رابطه بیعت با اطاعت، احتمال بسیار ضعیفی است. در ادله بیعت، دلیلی که مشعر بر معنای مقدمه بودن بیعت باشد، وجود ندارد. لذا به همین اندازه بسنده می‌کنیم و به طرح دیدگاه سوم می‌پردازیم.

**دیدگاه سوم:** این دیدگاه رابطه بیعت و اطاعت را براساس رابطه استوار بین مقدمه و وجوب نه وجود، تفسیر می‌کند. بر این اساس، بیعت طریقه شرعی در انشای ولایت است و با بیعت اطاعت از امام، بر رعایا واجب و امامت و سیادت ولی امر منعقد می‌شود اما پیش از بیعت نه امام را حق ولایت است و نه رعیت را تکلیف طاعت.

ما این دیدگاه را که برخی از فقهای معاصر بدان معتقد هستند، نفی نمی‌کنیم ولی لازم است با بیان سه مطلب به توضیح این دیدگاه پردازیم:

۱. ادله ولایت فقیه که پیش از این بدان اشاره کردیم و نزد فقها معروف است، از

قبیل :

من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا، وعرف احکامنا، فلیرضوا به حکماً  
فانّی قد جعلته علیکم حاکماً.

و توفیق شریف:

وامّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانّهم حجّتی علیکم

و روایت:

مجارى الاحکام علی ایدی العلماء ...

آنگونه که برخی از فقها می‌گویند، ناظر به ولایت هر فقیهی به گونه عموم نصب نیست. زیرا عموم نصب، معنایی غیر معقول در ولایت عام است. چرا که مستلزم آن است که یک فقیه در یک زمان بر سایر فقها ولایت داشته باشد و در همان زمان،

دیگران ولیّ او باشند و این بنا بر ولایت عام، معقول نمی‌نماید. همچنین لازم می‌آید که شارع مقدّس در این زمینه شیوه جدیدی غیر از شیوه عقلا در نصب و تعیین حاکم داشته باشد. زیرا شیوه عقلا در ولایت یکی از دو روش زیر است:

۱. تشخیص یک نفر برای ولایت، این شیوه تشخیصی است.  
 ۲. تعیین ویژگیهایی که واجد آن، می‌تواند حاکمیت و ولایت داشته باشد. این شیوه شایستگی و اهلیت است و لازم است کسی متصدی ولایت امور مسلمین باشد که واجد این ویژگیها باشد.

عقلا شیوه سومی ندارند. بنابراین بسیار بعید می‌نماید که شارع مقدّس غیر از این دو شیوه که مردم با آن دمساز هستند، شیوه جداگانه‌ای داشته باشد و از آنجا که روایات ولایت فقیه بر شیوه «تشخیص» دلالت ندارد، پس باید بر شیوه شایستگی و اهلیت دلالت داشته باشد. اما نصب عام، در میان شیوه‌های عقلا، شیوه‌ای شگفت و نامأنوس است. از سوی دیگر نصب عام به هرج و مرج در زندگی اجتماعی، سیاسی و امنیتی مردم منجر می‌شود که مطلقاً شارع مقدّس آن را تأیید نمی‌کند.

بدین ترتیب «عموم» و «اطلاق» هایی که در ادلّه ولایت فقیه دیده می‌شود از قبیل «هر فقیه‌ی حاکم است» باید به «هر حاکمی باید فقیه باشد» تبدیل شود نه برعکس. در حقیقت مفاد این روایات اشتراط فقاہت در ولیّ امر است نه ولایت هر فقیه. این یگانه راه در تفسیر معقول «عموم» و «اطلاق» های ادلّه ولایت فقیه است.

۲. حال که دانستیم ادلّه ولایت بر نصب عام و خاص در عصر غیبت دلالت نمی‌کند بلکه فقط بر «شایستگی» و «لیاقت» برای ولایت دلالت دارد، باید که شارع مقدّس در نصب حاکم در عصر غیبت به شیوه عقلا عمل کرده باشد. پس امکان ندارد شارع مقدّس مسئله مهمی همچون ولایت و حکومت را مهمل گذاشته و شیوه‌ای را که بتوان به وسیله آن ولی و حاکم را تعیین کرد، بیان نکرده باشد.

بنابراین باید شارع انتخاب حاکم در عصر غیبت را در ضمن شرایط و ویژگیهایی

که برای مردم بیان کرده، به خودشان واگذار نموده باشد و انتخاب حاکم به وسیله مردم، همان بیعت است که در این پژوهش از آن بحث می‌کنیم.<sup>۱</sup>

۳. بنابراین با «بیعت» ولایت شرعی حاکم محقق می‌شود و بیعت تأکید و تحکیم ولایت ثابت حاکم، و اطاعت واجب بر رعیت در موارد نص عام نیست، چنان که در موارد نص خاص گفتیم، بلکه بیعت، شرط و مقدمه انعقاد امامت حاکم است و بدون آن نه امامت کسی ثابت می‌شود و نه اطاعت بر کسی واجب.

رابطه بیعت با اطاعت و امامت از قبیل رابطه مقدمات و جوب نسبت به جوب است. مثل استطاعت نسبت به حج و دخول وقت نسبت به واجبات زمانی. پس بدون بیعت نه امامت منعقد می‌شود و نه اطاعت واجب است.

اما (بیعت) که شرط ولایت امام است، و مقدمه «جوب» اطاعت امام، نسبت به مسئله اقامه حکومت اسلامی و نصب امام (که بر همه مسلمین واجب است)، مقدمه وجود است نه مقدمه جوب. لذا جوب نصب امام و تشکیل حکومت اسلامی قاعدتاً به مقدمات وجودی آن سرایت می‌کند و آن را به جوب گیری واجب می‌کند.

بنابراین تسلسل رابطه بین «بیعت» و «نصب امام» و «اطاعت» به این صورت خواهد بود:

**بیعت:** مقدمه وجودی نصب امام، و مقدمه وجوبی اطاعت از امام است. چون نصب امام قطعاً واجب است و جوب آن، مقتضی جوب بیعت از باب مقدمه است. پس بیعت به عنوان مقدمه نصب امام، وجوب گیری دارد. «نصب» از شروط «جوب اطاعت» است و پیش از نصب، اطاعت واجب نیست. از آنجا که بیعت مقدمه وجودی نصب است بالضروره مقدمه وجوبی اطاعت از امام و یکی از شروط جوب اطاعت است.

نیازی به این گفته نیست که بیعت با رعایت شرایط و ملاکهایی واجب است که شارع مقدس در ادله ولایت فقیه معین فرموده و دیدیم که به معنای شایستگی؛ یعنی

۱. در حقیقت با این بیعت قائم و ولی تعیین نمی‌شود. چون از نظر شیعه ولی امر و امام با نص مخصوص تعیین می‌شود و مردم با بیعت فقط نائب امام را در ضمن ویژگی‌هایی که در روایات آمده، انتخاب می‌کنند.

فقاہت، عدالت و کفایت منصرف می‌شود.

از آنجایی که معمولاً اتفاق همه مردم در انتخاب حاکم غیرممکن است، بناچار باید جایگزین مناسبی برای «اتفاق همه مردم» جعل شود، این جایگزین لامحاله، یکی از این دو راه است:

گزینش وجوه اهل حل و عقد یا انتخاب اکثر مردم.

در مباحث بعدی در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد. ان شاء الله.

### نصوص مؤیّده

این معنا در بخشی از متون اسلامی وارد شده است. ما در اینجا به برخی از این متون اشاره می‌کنیم:

در عیون اخبارالرضا (ع) از امام هشتم به اسناد از رسول خدا (ص) آمده:

من جاءکم یرید أن یفرّق الجماعة ویغصب الأئمة أمرها، ویتولّى من غیر مشورة فاقْتُلوه، فإنّ الله قد أذن ذلك.<sup>۱</sup>

هرکه به سراغ شما آمد و خواست جماعت شما را پراکنده سازد و امارت امت را غصب کند و بدون مشورت، ولایت یابد، او را بکشید. همانا خداوند اجازه این کار را داده است.

این روایت آشکارا دلالت دارد که امارت با مشورت صاحب نظران مسلمان است و بدون مشورت، امارت شرعی منعقد نمی‌شود.

هنگامی که مسلمانان، پس از قتل عثمان، به سوی علی (ع) آمدند تا با آن حضرت بیعت کنند، امام فرمود:

دعوني والتمسوا غیري... وأعلموا أنّي إن أجيتکم رکبت بکم ما أعلم ولم أصيغ إلى قول القائل وعتب العاتب وإن ترکتموني فأنا كأحدکم ولعلي أسمعکم وأطوعکم لمن وليتموه أمرکم وأنا لکم وزيراً خيراً لکم مني أميراً.<sup>۲</sup>

۱ . عیون اخبارالرضا (ع)، ج ۲، ص ۳۲.

۲ . نهج البلاغه، خطبة ۹۲.

مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید... بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم با شما چنان کار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی‌دارم. و اگر مرا واگذارید همچون یکی از شمایم، و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم.

این سخنان امام می‌رساند که بیعت، رعیت را به اطاعت ملتزم می‌سازد و امامت، با بیعت منعقد می‌شود. این حقیقت با دیدگاه شیعه منافاتی ندارد که معتقدند امام علی بن ابی طالب (ع) خود را منصوب به نصّ خاص از جانب رسول خدا (ص) می‌دانست. زیرا امام، در این خطبه برای کسانی سخن می‌گفت که منکر نصّ خاص بودند و برای مماشات و همراهی با آنان با رأی خود آنان سخن گفته و آنان را به رعایت بیعت براساس دیدگاه خودشان، ملزم کرده است.

امیر مؤمنان (ع) در جایی دیگر چنین می‌گوید:

وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا، فَإِنِ خَرَجَ مِنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعِينَ أَوْ بَدْعَةٍ زَدَّوْهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنِ ابْنِ قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى.<sup>۱</sup>

شورا از آن مهاجران و انصار اس. پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد یا بدعتی پدید آورد به جمعی که از آن بیرون شده بازگردانند، و اگر سرباز زند، با وی پیکار کنند که - راهی دیگر را پذیرفته و - جز به راه مسلمان رفته، و خدا در گردن او در آرد آن را که بر خود لازم دارد.

طبری و ابن کثیر آورده‌اند که علی (ع) در روز بیعت مردم با او به خلافت، در مسجد پیامبر (ص) حاضر شد و گفت:

۱. همان، نامه ۶.



أَيُّهَا النَّاسُ... إِنَّ هَذَا أَمْرُكُمْ، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ حَقٌّ إِلَّا مِنْ أَمْرِنَا.<sup>۱</sup>

مردم! ... این کار شماست، احدی را در آن حقی نیست مگر کسی را که شما به امارت برگزیده‌اید.

متون دیگری هم در این باره هست. این متون اگرچه از جهت سند، نمی‌تواند مورد استدلال و احتجاج قرار گیرد اما قطعاً شایستگی آن را دارد که مطالب پیش گفته‌ما را تأیید کند.

این دیدگاه فقهی امامیه است. این رأی که بعضی از جوانب آن از جهت فقهی مورد بحث نظری فقهاست، به لحاظ عملی، در جمهوری اسلامی ایران مبنای کار است و براساس آن عمل می‌شود.

بنابراین امامت ولی امر مسلمین با بیعت منعقد می‌شود و اطاعت از او بر آنان واجب می‌گردد.

---

۱ . تاریخ الرسل والملوک، ج ۶ ص ۳۰۷۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۹۳.

### بیعت از دیدگاه فقهای اهل سنت

اینک به دیدگاه فقهای اهل سنت درباره بیعت و ارزش تشریحی آن می‌پردازیم. عموم فقهای اهل سنت عقیده دارند که امامت و ولایت فقیه حاکم با بیعت جمعی از اهل حلّ و عقد که معمولاً نماینده بخش گسترده‌ای از امت هستند یا بیعت مستقیم شمار وسیعی از امت با همان کمّ و کیفی که معمولاً شارع مقدّس در چنین مسائلی به اراده عموم پیوند داده، منعقد می‌شود. البته این در صورتی است که فقیه دارای شرایطی باشد که شارع در امام شرط کرده است.

این عقیده جمهور فقها و متکلمان اهل سنت است. در اینجا سخن برخی از این بزرگان را می‌آوریم:

۱. ابوالحسن علی بن محمد ماوردی (۴۵۰ ه) می‌گوید:

هرگاه اهل حلّ و عقد برای انتخاب حاکم گرد هم آیند و به بررسی احوال نامزدهایی پردازند که شرایط امامت را دارا هستند... کسی را برای بیعت پیش می‌دارند که از همگان فاضلتر و به لحاظ شرایط، کاملتر باشد و مردم در فرمانبرداری از او آماده‌تر باشند. پس اگر از میان افراد واجد صلاحیت یک تن به اجتهاد اهل حلّ و عقد انتخاب شد، به او پیشنهاد بیعت می‌کنند. اگر پذیرفت، با او بیعت می‌کنند و با بیعت آنان، امامت وی منعقد می‌شود. پس از بیعت اهل حلّ و عقد، بر تمام امت واجب است که با او بیعت کنند و فرمانبرداری داشته باشند.<sup>۱</sup>

۲. قاضی عبدالجبار (۴۱۵ ه) می‌گوید:

اگر برخی از اهل حلّ و عقد فردی را به امامت نصب کنند، وجوب نصب امام از دیگران برداشته می‌شود و آن کس را که به امامت نصب کرده‌اند، امام می‌شود و بر آنان است که با مکاتبه و مراسله، نصب او را به همگان اعلام کنند تا دیگران به نصب امام دیگری مشغول نشوند، زیرا با انتخاب آنان، به کفایت عمل شده است و نیز کارشان به

۱. الاحکام السلطانیة، ص ۶.

فتنه منجر نشود. بیعت نکردن سایر افراد امت در انعقاد امامت تأثیری ندارد. زیرا امامت به مجرد بیعت اهل حلّ و عقد، منعقد شده است و تا زمانی که اهل حلّ و عقد با امام بیعت نکنند، عقد امامت صحیح نیست.<sup>۱</sup>

۳. ابو عبدالله قرطبی (۶۷۱ هـ) می‌گوید:

راه سوم در اثبات امامت، اجماع اهل حلّ و عقد است. بدین ترتیب که هرگاه امام مسلمانان یک شهر از دنیا برود و نه امامی داشته باشند و نه امام سابق کسی را به جانشینی خود نصب کرده باشد، مردم آن شهر فردی را که همه درباره‌اش اتفاق نظر دارند و به امامتش راضی هستند، به جای امام سابق به امامت نصب می‌کنند. در این صورت بر همه مسلمانان در تمام شهرها واجب است که اگر امام علناً فسق و فساد نمی‌کند، به طاعت او درآیند. زیرا اطاعت از امام دعوتی است که آنان را در برگرفته و اجابت آن بر همه واجب است و هیچ کس را نشاید که از آن سرپیچی کند. زیرا نصب دو امام، موجب اختلاف کلمه مسلمانان و فساد ذات‌البین است. رسول خدا (ص) فرمود:

ثَلَاثٌ لَا يَغْلِبُنَّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ مُؤْمِنٍ، اخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَلِزُومُ الْجَمَاعَةِ وَمَنَاصِحَةُ وَلَاةِ الْأَمْرِ.

سه چیز است که دل مؤمن آن را از یاد نمی‌برد: اخلاص در عمل، همراهی با جماعت مسلمین و نصیحت فرمانروایان.<sup>۲</sup>

۴. ابن تیمیه (۷۲۸ هـ) می‌گوید:

از نظر آنان - اهل سنت - امامت با موافقت اهل شوکت، ثابت می‌شود. بدون موافقت اهل شوکت که با اطاعت آنان مقصود امامت حاصل می‌شود، هیچ فردی به امامت نمی‌رسد. مقصود امامت فقط با قدرت و سلطنت حاصل می‌شود. پس هرگاه با فردی بیعت شود، قدرت و سلطنت به دست می‌آید و بدین ترتیب امام می‌شود. به همین سبب است که پیشوایان (اهل) سنت گفته‌اند: هرکس، قدرت و سلطنت برایش

۱. المغنی، ج ۲۰، ص ۳۰۳.

۲. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۶۸-۱۶۹.

فراهم شود، از اولی الامر است که خداوند فرمان داده تا زمانی که به نافرمانی و معصیت خدا فرمان نداده‌اند، از آنان اطاعت شود. پس امامت، حکومت و ولایت است که با موافقت یک و دو یا چهار نفر به دست نمی‌آید مگر اینکه موافقت آنان مقتضی موافقت دیگران باشد به گونه‌ای که با این موافقت، فرد حاکم شود.<sup>۱</sup>

۵. قلانسی و پیروانش معتقدند که امامت با موافقت دانشمندان امت که در جایگاه امام حضور دارند، منعقد می‌شود و شمار خاصی ندارد.<sup>۲</sup>

### تسامح در شمار بیعت‌کنندگان

بسیاری از فقها و متکلمان اهل سنت در شمار بیعت‌کنندگان که با بیعت آنان امامت منعقد می‌شود، تسامح کرده‌اند. برخی حداقل بیعت‌کنندگان را چهل، برخی پنج، برخی سه، برخی دو و برخی فقط یک نفر دانسته‌اند. در اینجا به گوشه‌ای از گفته‌های آنان اشاره می‌کنیم:

۱. قاضی عبدالرحمن ایجی شافعی (۷۵۶ هـ) در مواقف می‌گوید:

برخلاف شیعه، از نظر اهل سنت امامت با بیعت اهل حلّ و عقد منعقد می‌شود... هرگاه امامت به انتخاب و بیعت انجام شود، باید بدانید که این کار به اجماع نیاز ندارد. زیرا دلیل عقلی یا نقلی بر این مطلب وجود ندارد بلکه یک یا دو نفر از اهل حلّ و عقد کافی است.<sup>۳</sup>

۲. ابوالحسن علی بن محمد ماوردی (۴۵۰ هـ) می‌گوید:

دانشمندان در شمار کسانی که امامت با بیعت آنان منعقد می‌شود، اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند که امامت جز با بیعت اهل حلّ و عقد همه کشور منعقد نمی‌شود تا امامت مورد رضایت عمومی باشد و همه در برابر فرمانش تسلیم باشند... گروهی گفته‌اند: امامت با پنج نفر که در عقد آن با هم اجماع دارند و یا یکی از آنان با رضایت چهار نفر دیگر با فردی بیعت می‌کند، منعقد می‌شود. آنان به دو دلیل استدلال

۱ . منهاج السنة النبویه، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲ . رئاسة الدولة، ص ۲۶۵ به نقل از اصول الدین بغدادی، ص ۲۸۱.

۳ . شرح المواقف، ج ۳، ص ۲۶۵.

کرده‌اند: ۱. بیعت ابوبکر (رض) با اجماع پنج نفر منعقد شد. سپس مردم از آنان پیروی کردند... ۲. عمر (رض) شش نفر را به عنوان شورای انتخاب امام تعیین کرد تا با رضایت پنج نفر، یکی از آنان امام شود. این گفته بیشتر فقها و متکلمان است. گروهی از دانشمندان کوفه گفته‌اند: امامت با سه نفر که یکی از آنان با رضایت دو تن دیگر عهده‌دار آن شود، منعقد می‌شود. گروهی دیگر گفته‌اند: امامت با یک نفر منعقد می‌شود. زیرا عباس به علی - رضوان الله علیه - گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم، مردم خواهند گفت: عموی رسول (ص) با پسر عمویش بیعت کرده است. پس دو نفر درباره تو اختلاف نخواهند کرد.<sup>۱</sup>

۳. جبائی از دانشمندان معتزله معتقد است:

امامت با پنج نفر که با هم در عقد آن اجماع دارند، منعقد می‌شود.<sup>۲</sup>

جلال‌الدین محلی در شرح خود بر منهاج الطالبین نوری بیان داشته که امامت با بیعت چهار نفر منعقد می‌شود.<sup>۳</sup> او نقل می‌کند که امامت با بیعت سه نفر منعقد می‌شود. زیرا آنان یک جمعیت هستند که مخالفت با آنان جایز نیست.<sup>۴</sup>

گفته‌اند: امامت با بیعت دو مرد اهل ورع و اجتهاد منعقد می‌شود. این رأی به سلیمان بن جریر زیدی و گروهی از معتزله منسوب است.<sup>۵</sup> همان‌گونه که گفتیم گروهی از فقها عقیده دارند که امامت با بیعت فقط یک نفر منعقد می‌شود.

۴. امام الحرمین جوینی (۴۷۸ هـ) می‌گوید:

بدانید که در عقد امامت اجماع شرط نیست بلکه امامت بدون اجماع امت هم منعقد می‌شود. پس هرگاه اجماع در عقد امامت شرط نباشد، نه عدد معینی دارد و نه حدّ

۱. الاحکام السلطانیة، ص ۶-۷.

۲. الفصل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۱۶۷.

۳. شرح جلال‌الدین محلی بر منهاج الطالبین، ج ۴، ص ۱۷۳.

۴. همان.

۵. اصول‌الدین، ص ۳۸۱ به نقل محمد رأفت عثمان در رئاسة الدولة.

محدودی. بهتر آن است که چنین حکم کنیم: امامت با عقد یک نفر از اهل حلّ و عقد منعقد می‌شود.<sup>۱</sup>

۵. قرطبی (۶۷۱ هـ) در تفسیر خود می‌گوید:

اگر یک نفر از اهل حلّ و عقد به امامت بیعت کند، امامت منعقد می‌شود و بر دیگران لازم است که بیعت کنند؛ برخلاف نظر برخی از مردم که گفته‌اند: امامت جز به بیعت گروهی از اهل حلّ و عقد منعقد نمی‌شود. امام ابوالمعالی گفته: هرکس امامت او با عقد یک نفر منعقد شود، امامتش لازم می‌شود و بی‌دلیل و بدون بروز مسئله‌ای نمی‌توان او را خلع کرد. گوید: این رأی، مورد اجماع است.<sup>۲</sup>

۶. عبدالقاهر بغدادی از ابوالحسن اشعری (۳۳۰ هـ) روایت می‌کند:

امامت فرد شایسته با عقد یک مرد از اهل اجتهاد و ورع منعقد می‌شود... هرگاه بیعت کرد، بر دیگران واجب است که از او اطاعت کنند.<sup>۳</sup>

۷. بزدوی می‌گوید:

از اشعری روایت شده که گفت: هرگاه یک نفر مشهور از اهل رأی و تدبیر با یک نفر که از همه مردم برتر است، به خلافت بیعت کند، آن شخص خلیفه می‌شود.<sup>۴</sup>

۸. نووی در روضه می‌گوید:

صحیحتر آن است که اگر بیعت کنندگان گروهی باشند، اشهاد شرط نیست. اگرچه یک نفر، اشهاد را شرط کرده است.<sup>۵</sup>

۱ . الارشاد الی قواطع الأدلة فی اصول الاعتقاد، ص ۴۲۴.

۲ . الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳ . اصول الدین بغدادی، ص ۲۸۰-۲۸۱، به نقل دکتر محمد رأفت عثمان در رئاسة الدولة، ص ۲۶۶.

۴ . اصول الدین بزدوی، ص ۱۸۹، به نقل از محمد رأفت عثمان در رئاسة الدولة، ص ۲۶۶.

۵ . رئاسة الدولة، ص ۲۶۷.

## کودتای نظامی و انعقاد امامت

جمهور فقهای اهل سنت معتقدند که امامت با کودتای نظامی و تسلط بر مراکز دولتی و براندازی حکومت سابق و تحمیل دولت جدید با قدرت نظامی منعقد می‌شود و به عقد بیعت از سوی عموم مسلمانان یا از جانب اهل حلّ و عقد نیاز ندارد. این مذهب نزد اهل سنت از مذاهب قدیم و معروف است.

۱. ابویعلی فراء می‌گوید:

احمد بن حنبل به روایت عبدوس بن مالک عطار گفت: هر که به زور شمشیر بر مردم چیره، و خلیفه آنان شد و امیرالمؤمنین نام گرفت، بر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست که روز را به شب برد و او را امام نداند، خواه نیکوکار باشد و خواه بدکار.

همو (احمد) به روایت ابی الحرث گفت: هرگاه کسی بر امام حاکم خروج کند و خواهان پادشاهی باشد، و هر یک گروهی طرفدار داشته باشد، اقامه جمعه با کسی است که بر دیگری چیره شود.<sup>۱</sup>

۲. تفتازانی می‌گوید:

هرگاه امام بمیرد و فرد جامع شرایط متصدی امامت شود، بدون اینکه مردم با او بیعت کنند یا امام سابق، او را به جانشینی خود برگزیده باشد، و مردم را با شوکت خود مقهور کند، خلافت او منعقد می‌شود. همچنین است در مورد فرد فاسق یا جاهل. البته این قول اظهر است، و بر مردم واجب است تا زمانی که خلاف حکم شرع عمل نکرده از او اطاعت کنند، خواه عادل باشد و خواه ستمکار.<sup>۲</sup>

۳. دکتر محمد رأفت عثمان می‌گوید:

جمهور دانشمندان (اهل سنت) معتقدند که امامت به این طریق منعقد می‌شود، خواه

۱. الاحکام السلطانیة، ص ۵۸.

۲. شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۲.

فرد چیره شرایط امامت را دارا باشد یا نه، حتی اگر فاسق یا جاهل باشد.<sup>۱</sup> بلکه اگر یک زن بر منصب امامت چیره شود، امامتش منعقد می‌شود.<sup>۲</sup> همچنین است اگر یک نفر بنده بر منصب امامت چیره شود.<sup>۳</sup> زیرا به نظر دانشمندان اگر معتقد شویم که امامت فرد غالب منعقد نمی‌شود، این کار با برخورد بین فرد غالب و هوادارانش از یک سو و امام موجود و طرفدارانش از سوی دیگر به آشوب و فتنه منجر خواهد شد و به واسطه عدم انعقاد احکام صادره از سوی فرد غالب، فساد و تباهی بین مردم پراکنده خواهد شد. هرکس پس از او عهده‌دار امامت مسلمانان شود، باید ابتدا حدود را به پای دارد و سپس جزیه بگیرد؛ بلکه دانشمندان تأکید کرده‌اند که اگر یک نفر دیگر بر فرد غالب چیره شود و به جای او بنشیند، اولی معزول شود و دومی امام باشد.<sup>۴</sup> دانشمندان دو نوع شر را با هم مقایسه می‌کنند و آن را که برای امت کم در سرتراست، بر می‌گزینند و فتوا نمی‌دهند که امت به شر بزرگتر گرفتار آیند.<sup>۵</sup>

### مناقشه دیدگاه فقهای اهل سنت

این دلیل قابل مؤاخذه و مناقشه است. ما ایرادهای خود را در خصوص این استدلال در دو نکته خلاصه می‌کنیم:

۱. اصل در موضعگیری شرعی در قبال گروههای ستمگری که قدرت را به زور با کودتای نظامی غصب می‌کنند، تسلیم و قبول یا اطاعت و فرمانبرداری نیست بلکه موضع اسلامی در چنین مواردی عبارت است از ردّ و رویارویی و مبارزه و تحریم پناه بردن به ستمگر. این موضع صریح قرآن است:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ... (هود: ۱۱۳)

۱. مآثر الانافة في معالم الخلافة، ص ۵۸.

۲. ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۲۶۳.

۳. همان، ص ۲۶۴.

۴. حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۴۷۸.

۵. رئاسة الدولة في الفقه الاسلامي، ص ۲۹۳-۲۹۴.



و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست باشید وگرنه آتش کيفر آنان در شما هم خواهد گرفت...

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ  
(الشعراء : ۱۵۱-۱۵۲)

و از افراط‌گران اطاعت نکنید، آنان‌که در روی زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

... وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْلَقْنَا قَلْبَهُ عَن دِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا  
(الکهف: ۲۸)

... و هرگز با آنان که دل‌هایشان را از یاد خود غافل کردیم و تابع هوای نفس خود شدند، متابعت مکن.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا  
إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (النساء: ۶۰)

آیا ننگری و عجب نداری از حال آنان که به گمان و دعوی خود، به قرآن و کتابهایی که پیش از تو فرستاده شده ایمان آورده‌اند، چگونه باز می‌خواهند طاغوت را حاکم خود گمارند، در صورتی که مأمور بودند که به طاغوت کافر شوند، و شیطان خواهد که آنان را گمراه کند آن‌گونه گمراهی که از هر سعادت و آسایش دور باشند. گاهی اوقات امت از ادای فریضه امر به معروف و نهی از منکر ناتوان می‌شود. در این صورت، این فریضه اسلامی از عهده او برداشته می‌شود. پس در صورتی که کوبیدن کودتای نظامی و نصرت امام عادل مغلوب و به حاکمیت رساندن او غیرممکن و مقاومت در مقابل کودتاجی زیان بیشتری داشته باشد، وجوب رد و مقاومت از دوش امت برداشته می‌شود. اما این یک حالت استثنایی است نه یک اصل همیشگی. اصل، مقاومت در برابر ستمگران است. این استثنا در شرایط خاص خود، صحیح است اما جایز نیست که به عنوان یک اصل درآید. هنگامی که سخنان اینان را بررسی می‌کنیم، در می‌یابیم که به تسلیم، و پناه بردن، و فرمانبرداری از ستمگران، و حرمت معارضه، و

مقاومت به گونه‌ی یک اصل و نه به عنوان یک استثنا، حکم می‌کنند. اندکی پیش سخن احمد بن حنبل را به روایت عبدوس بن مالک قطان خواندیم که می‌گفت:

هر که به زور شمشیر بر مردم چیره، و خلیفه‌ی آنان شد و امیرالمؤمنین نام گرفت، بر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست که روز را به شب برد و او را امام نداند، خواه نیکوکار باشد و خواه بدکار.<sup>۱</sup>

و در صورتی که بنابر ضرورت‌هایی مجبور به تسلیم در برابر ستمکار باشیم، این تسلیم نیز موقت است و بر مسلمانان است که در جهت براندازی حاکم ستمگر تلاش و خود را آماده کنند، حتی در دوره‌ی تسلیم و همراهی با نظام حاکم نیز تلاش برای فراهم کردن زمینه‌ی براندازی واجب است.

آنچه گفتیم حقایق واضحی است که اصلاً قابل تردید نیست. در حالی که جمهور فقهای اهل سنت به وجوب فرمانبرداری و اطاعت، عقیده دارند. وجوب فرمانبرداری از حاکم مسلط، تسلیم و قبول امامت او، و حرمت معارضه و مبارزه با او بدون هرگونه قید و شرطی و با چنین اطلاقی، هیچ توجیهی ندارد.

۲. بازگشت این استدلال - اگر از مؤاخذه‌ی اوّل جان سالم بدر برد - به قاعده‌ی فقهی معروف «لاضرر» است که بر حدیث معروف رسول خدا (ص) مبتنی است که فرمود:

**لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام**

**تقریر استدلال به قاعده‌ی لاضرر:** تحریم پناه بردن به ستمگران و وجوب مقاومت و ردّ آنان، در صورتی است که موجب ضرر و زیان مؤمنین نشود و ضرر آن از سودش بیشتر نباشد؛ و در صورتی که مقاومت با ظالمین و درگیری با آنها موجب زیانهای فراوانی در صفوف مؤمنین گردد، که در جمع‌بندی نهایی بر منافع آن غلبه پیدا کند... حکم حرمت از این مقاومت به دلیل لاضرر برداشته می‌شود. قاعده‌ی لاضرر، اطلاق حکم به حرمت را از آیه: **وَلَا تَرْكُونَا إِلَى الدّٰیْنِ ظَلْمُوْا**، و نیز نهی اطاعت از اسراف پیشگان را از آیه: **وَلَا تُطِيعُوْا اَمْرَ الْمُسْرِفِيْنَ** بر می‌دارد. بدون تردید این قاعده بر اطلاقات احکام اولیه

۱. الاحکام السلطانیة (ابویعلی)، ص ۲۳-۲۴.

حاکم است. بدین معنی که محمول این اطلاقات را مقید به زمانی می‌کند که به مکلف ضرر نرساند. پس هرگاه موجب ضرر شود، به موجب این قاعده، حکم برداشته می‌شود. چنانکه وجوب نماز، وضو و روزه در اطلاقات نماز، وضو و روزه، هرگاه به مکلف ضرر رساند، به موجب قاعده لاضرر، برداشته می‌شود. این یکی از دوگونه حکومت است. گونه دیگر حکومت، تصرف دلیل حاکم در موضوع دلیل محکوم به توسعه یا تضییق است.

کار عمده دلیل قاعده لاضرر، تصرف در ناحیه محمول و رفع حکم (یعنی: محمول) است در جایی که ضرر بزرگی در پی داشته باشد. حکمی که این قاعده آن را بر می‌دارد اعم است از اینکه حکم تکلیفی باشد - چنانکه در مثالهای پیش گفته شد - یا حکم وضعی مثل لزوم در معاملات ضرری. زیرا از قاعده لاضرر، هر حکمی را که منشأ ضرر برای مکلف باشد بر می‌دارد. خواه حکم تکلیفی باشد مثل وجوب نماز و روزه یا حکم وضعی مثل لزوم در معامله.

قاعده لاضرر در وضع حکمی که عدم آن موجب ضرر مکلف است تأثیری ندارد. در این باره حکم تکلیفی و حکم وضعی یکسان است. زیرا مقتضای دلیل «لاضرر ولاضرار» فقط نفی و رفع حکمی است که سبب اضرار مکلف است، بدون اینکه مقتضی اثبات احکام تکلیفی و وضعی‌ای باشد که نبود آن موجب ضرر مکلف می‌شود. به همین سبب فقها گفته‌اند: دلیل لاضرر فقط رافع است نه مشرّع و واضع. پس نمی‌توان به کمک این قاعده، مثلاً ضمان را در معاملاتی که نبود ضمان موجب زیان و ضرر است، اثبات کرد.

بنابراین، اگر استدلال به این دلیل درست باشد، نمی‌توان با آن بیشتر از رفع الزام مبارزه و معارضه باحاکم غالب ستمگر، و رفع وجوب نهی از منکر، چیز دیگری را با آن اثبات کرد. این بالاترین چیزی است که می‌توان از دلیل قاعده لاضرر استفاده کرد. و قطعاً قاعده لاضرر مشروعیت حکومتی را که به صورت نامشروع برپا شده و انعقاد امامت حاکمی را که سلطه خود را با کودتای نظامی و بدون بیعت و رضایت مسلمانان

تحمیل کرده، اثبات نمی‌کند. همچنان که دلیل قاعده‌لاضرر بر ازدواجی که حاکم غیرقانونی برای فرد نابالغ انجام داده، صحه نمی‌گذارد و حق حاکم را در اجرای حدود شرعی یا مشروعیت مصادرهٔ املاک و جمع‌آوری اموال نیز اثبات نمی‌کند. همان طور که بیان کردیم، دلیل قاعده‌لاضرر فقط رفع حکم ضرری است و به مرحلهٔ وضع حکم دیگری نمی‌رسد.

علاوه بر این دلیل، دلیل دیگری در حکم به وجوب فرمانبرداری و اطاعت از ستمگر غالب بر کشور، وجود ندارد.

## نقض بیعت

نقض بیعت از گناهان بزرگی است که روایات فراوانی در تأکید حرمت و شدت عقوبت آن، آمده است.

در اینجا به گوشه‌ای از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱. در محاسن از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر (ع) آمده:

ثلاث مویقات: نکث الصفة، ترك السنة وفراق الجماعة.<sup>۱</sup>

سه گناه هلاک کننده است: شکستن بیعت، ترک سنت و جدایی از جماعت.

۲. در محاسن از ابن فضال از ابن جمیله از محمد بن علی حلبی، از امام صادق (ع)

روایت کرده:

مَنْ خَلَعَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ قَدْرَ شَبِيرٍ، خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ وَمَنْ نَكَثَ صَفْقَةَ الْإِمَامِ جَاءَ

إِلَى اللَّهِ أُجْزَمُ.<sup>۲</sup>

هر که به اندازه یک وجب از جماعت مسلمانان دوری گزیند، از اسلام خارج شده و

هر که بیعت امام را بشکند، دست بریده به سوی خدا رود.

۳. صدوق از جعفر بن محمد (ص) از پدرش آورده که پیامبر (ص) فرمود:

ثلاث مویقات: نکث الصفة، وترك السنة، وفراق الجماعة.<sup>۳</sup>

سه گناه هلاک کننده است: شکستن بیعت، ترک سنت و جدایی از جماعت.

۴. از امام صادق (ع) روایت شده:

مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَنَكَثَ صَفْقَةَ الْإِمَامِ جَاءَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أُجْزَمُ.<sup>۴</sup>

هر که از جماعت مسلمانان دوری گزیند و بیعت امام را بشکند، دست بریده به

سوی خدا رود.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲. همان، ص ۲۶۷.

۳. خصال صدوق، ج ۱، ص ۴۲.

۴. کافی، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۵.

۵. امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

ولعمري لئن كانت الإمامة لاتتعقد حتى تحضرها عامة الناس فما إلى ذلك سبيل ولكن أهلها يحكمون علي من غاب عنها ثم ليس للشاهد أن يرجع ولا للغائب أن يختار.<sup>۱</sup>

به جانم سوگند، اگر کار امامت راست نیاید جز بدان که همه مردم در آن حاضر باید، چنین کار ناشدنی نماید. لیکن کسانی که حاضرند و - حکم - آن دانند، بر آنان که حاضر نباشند، حکم رانند؛ و آنگاه حاضر حق ندارد سرباز زند و نپذیرد، و نه غایب را که دیگری را امام خود گیرد.

منظور امام از شاهد، در این خطبه، طلحه و زبیر است و از غایب، معاویه.

۶. در نامه امیرالمؤمنین (ع) به معاویه بن ابی سفیان آمده:

إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد.<sup>۲</sup>

مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدانسان بیعت مرا پذیرفتند. پس کسی که حاضر است نتواند دیگری را خلیفه گیرد، و آن که غایب است نتواند کرده حاضران را نپذیرد.

۷. امیرالمؤمنین (ع) در نامه‌ای به معاویه نوشت:

أما بعد، فإن بيعتي لزمك وأنت بالشام لأنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان.<sup>۳</sup>

پس از حمد و ثنای الهی، بیعت من بر تو که در شام هستی، لازم است. زیرا مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، بیعت مرا پذیرفتند. پس حرمت شکستن بیعت فقط مخصوص حاضران نیست بلکه حاضر و غایب را با هم در بر می‌گیرد.

۸. امام در سخنانی درباره خروج از طاعت امامی که مسلمانان با او بیعت کرده‌اند،

می‌گوید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

۲. همان، نامه ۶.

۳. وقعة صفین، ص ۲۹۰.

فإن خرج عن امرهم خارج بطعنٍ أو بدعةٍ ردّوه إلى ما خرج منه، فإن أبي قاتلوه على أتباعه  
غير سبیل المؤمنین.<sup>۱</sup>

اگر کسی کار آنان را عیب گذارد یا بدعتی پدید آرد، او را به جمعی که از آن برون  
شده باز گردانند و اگر سر باز زد، با وی پیکار رانند که - راهی دیگر را پذیرفته و - جز  
به راه مسلمانان رفته.

---

۱. نهج البلاغه، نامه ۶.

### گونه‌های مختلف بیعت

۱. لازم است قبل از هر چیز بدانیم اصل در بیعت امارت و ولایت این است که همه مسلمانان با امام و والی بیعت کنند. زیرا بنا بر یک رأی، نصب امام با بیعت مسلمانان انجام می‌شود، و براساس رأی دیگر، ولایتش با بیعت، قطعی و منجز می‌شود. به هر حال، اصل این است که همه مسلمانان با او بیعت کنند و به اجماع و اتفاق آنان به امامت و ولایت انتخاب شود.

۲. این اصل، معمولاً قابل اجرا نیست و غالباً همه مسلمانان بر یک امام و حاکم اتفاق نظر نخواهند داشت و اگر در برهه‌ای از تاریخ در یک منطقه از سرزمین اسلامی چنین اتفاقی صورت گرفته باشد، نادر در حکم معدوم است.

بنابراین، ادله بیعت و انتخاب امام توسط مسلمانان به جایگزینی منصرف می‌شود که معمولاً در چنین شرایطی، جای اجماع مسلمانان و اتفاق آنان را می‌گیرد.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

ولعمري لئن كانت الإمامة لا تعقد حتى تحضرها عامة الناس فما إلى ذلك سبيل ولكن أهلها (أهل المدينة) يحكمون على من غاب عنها، ثم ليس للشاهد أن يرجع ولا للغائب أن يختار.<sup>۱</sup>

به جانم سوگند اگر کار امامت راست نیاید جز بدان‌که همه مردم در آن حاضر باید، چنین کار ناشدنی نماید. لیکن کسانی که - حاضرند و - حکم آن دانند (مردم مدینه)، بر آنان که حاضر نباشند، حکم رانند؛ و آنگاه حاضر حق ندارد که سر باز زند و نپذیرد، و نه غایب را که دیگری را امام خود گیرد.

پیش از این بیان کردیم که جایگزین اتفاق و اجماع در بیعت، بیعت اکثر امت و گرد آمدن آنان به دور یک نفر است. زیرا در این باره چهار احتمال وجود دارد:

الف. اهمال امر امامت و ولایت که قطعاً حرام است و جایز نیست. ما پیشتر این مطلب را توضیح دادیم.

۱. همان، خطبه ۱۷۳.



ب. مراجعه به اجماع و اتفاق همه امت در مورد یک شخص. این اتفاق، تقریباً ممنوع یا نادر در حکم ممتنع است.

ج. مراجعه به رأی اقلیت و نادیده گرفتن رأی اکثریت که این کار، قبیح است.

د. مراجعه به رأی اکثریت و رد دیدگاه اقلیت.

از میان این احتمالات، احتمال چهارم تنها احتمال معقول است. بنابراین باید که بیعت اکثر امت با یک نفر، جایگزین شرعی بیعت عمومی باشد. پس فقیه با بیعت اکثر امت به امامت مسلمانان، تعیین می‌شود.

۳. انتخاب ولی امر از سوی اکثر امت به یکی از دو صورت زیر انجام می‌شود:

الف. انتخاب مستقیم و مراجعه به آرای مردم.

ب. انتخاب گروهی از خبرگان کارشناس و صاحب نظر توسط مردم تا از میان افراد شایسته، یک نفر را با اکثریت آرا به ولایت امری انتخاب کنند.

بازگشت هر دو صورت یک چیز و آن انتخاب ولی فقیه توسط اکثر امت است؛ یعنی چه آنجایی که انتخاب ولی امر به صورت مستقیم و چه آنجایی که به صورت غیرمستقیم امکان پذیر باشد، همان گونه که در روزگار ما رواج دارد، انتخاب ولی فقیه توسط اکثر امت انجام می‌شود.

امروزه برگزاری انتخابات عمومی به کمک وسائل ارتباطی و مخابراتی جدید براحتی امکان پذیر است.

۴. زمانی که برگزاری انتخابات عمومی امکان پذیر نباشد، چنانکه در زمانهای گذشته، بسیار اتفاق افتاده است؛ در چنین حالتی جایگزین انتخابات عمومی و مراجعه مستقیم و غیرمستقیم به آرای مردم، واگذار کردن کار به گروهی از مسلمانان خبره و کارشناس است که معمولاً عموم مسلمانان به آنان اطمینان دارند.

این حالت، جایگزین شرعی و عرفی برگزاری انتخابات عمومی است و شکل معینی ندارد بلکه معیار عمومی این است که کار انتخاب ولی امر به گروهی از مسلمانان خبره و کارشناس و مورد اعتماد عموم مسلمین واگذار شود.

محمد بن جریر طبری در حوادث بیعت امیرالمؤمنین (ع) پس از قتل خلیفه سوم، عثمان بن عفان می گوید:

هنگامی که مردم مدینه فراهم آمدند، مردم مصر به آنان گفتند: شما اهل شورا هستید و شما عقد امامت می بندید و فرمان شما بر امت نافذ است. پس بنگرید و مردی را به امامت نصب کنید. ما هم از شما پیروی می کنیم. جمهور مردم گفتند: علی بن ابی طالب، ما به امامت او راضی هستیم.<sup>۱</sup>

در تاریخ اسلام، بیعت اهل حلّ و عقد به عنوان جایگزین بیعت عمومی مسلمانان نمونه‌هایی دارد. در اینجا برخی از نمونه‌ها را نقل می‌کنیم:

۱. امیرالمؤمنین (ع) می گوید:

إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجَ بَطْعِينَ أَوْ بَدْعَةٍ رُدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنَّ أَبِي قَاتِلَوْهُ عَلَى أَتْبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ.<sup>۲</sup>

شورا از آن مهاجران و انصار است. پس اگر گرد مردی فراهم گردیند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد یا بدعتی پدید آرد او را به جمعی که از آن بیرون شده باز گردانند، و اگر سر باز زد، باوی پیکار رانند که - راهی دیگر را پذیرفته و - جز به راه مسلمانان رفته، و خدا در گردن او در آرد آن را که بر خود لازم دارد.

۲. امیرالمؤمنین (ع) در جای دیگر می گوید:

إِنَّمَا النَّاسُ تَبِعَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَهُمْ شُهَدَاءُ الْمُسْلِمِينَ فِي الْبِلَادِ عَلَى وِلَايَتِهِمْ وَأَمْرَ دِينِهِمْ، فَرَضُوا بِي وَبِأَعْوَانِي، وَلَسْتُ أَسْتَحِلُّ أَنْ أَدْعَ مَعَاوِيَةَ يَحْكُمَ عَلَى الْأُمَّةِ وَيُرْكِبَهُمْ وَيَشَقَّ عَصَاهُمْ.<sup>۳</sup>

مردم پیرو مهاجران و انصارند که گواهان مسلمین در ولایت و کار دینشان هستند. اینان به امامت من رضایت داده و بیعت مرا پذیرفته‌اند. روا نمی‌دارم که معاویه را رها

۱. بنگرید: تاریخ الرسل و الملوك، ج ۶، ص ۳۰۷۵.

۲. نهج البلاغه، نامه ۶.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷.

کنم تا بر امت حکم راند و بر گرده آنان سوار شود و جمعشان را پراکنده سازد.

۳. سیوطی می گوید:

مردم گرد علی - علیه السلام - فراهم آمدند و به او گفتند: ما با تو بیعت می کنیم. دستت را پیش آور که از امیر چاره ای نباشد. علی (ع) گفت:

ليس ذلك إليكم، إنما ذلك إلى اهل بدر، فمن رضي به (اهل بدر) فهو خليفة.

این کار با شما نیست بلکه از آن اهل بدر است. هر که اینان - اهل بدر - به امامت او رضا دهند، او خلیفه است.<sup>۱</sup>

۴. ابن قتیبۀ دینوری می گوید:

مردم برخاستند و نزد علی آمدند که در خانه اش بود، گفتند: ما با تو بیعت می کنیم. دستت را پیش آور که از امیر چاره ای نباشد. تو از همگان به این کار سزاوارتری. علی گفت:

ليس ذلك إليكم، إنما هو لأهل الشورى وأهل بدر. فمن رضي به أهل الشورى وأهل بدر فهو خليفة.

این کار با شما نیست بلکه از آن اهل شورا و اهل بدر است. هر که اهل شورا و اهل بدر، به امامت او رضا دهند، او خلیفه است.<sup>۲</sup>

۵. در تاریخ طبری آمده :

هنگامی که مردم مدینه، فراهم آمدند، مردم مصر به آنان گفتند: شما اهل شورا هستید و عقد امامت می بندید و فرمان شما بر امت نافذ است.<sup>۳</sup>

۶. شیخ مفید (ره) از امام حسین (ع) روایت کرده:

وَأَيُّ بَاعَثَ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنِ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَّتِكُمْ وَذَوِي الْحِجَى وَالْفَضْلُ مِنْكُمْ عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدَّمْتُمْ بِهِ رِسَالِكُمْ وَقَرَأْتُمْ فِي كِتَابِكُمْ فَإِنِّي أَقْدَمُ إِلَيْكُمْ وَشَيْكَاً.<sup>۴</sup>

۱ . تاریخ الخلفاء، ص ۱۰۹.

۲ . الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۴۷.

۳ . تاریخ الرسل و الملوك، ج ۶، ص ۳۰۷۵.

۴ . ارشاد مفید، ج ۵، ص ۱۸.

من برادر و پسرعمو و فرد مورد اعتمادم، مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم. اگر برایم بنویسد که رأی ملت شما و خردمندان و صاحبان فضیلت بر مثل آنچه که فرستادگانتان آورده‌اند و در نامه‌هایتان خوانده‌ام، فراهم آمده‌اند، بزودی به سوی شما خواهم آمد.

این چهار عنوان است که در صدر اسلام، اهل حلّ و عقد به عنوان جایگزین امت در انتخاب ولی امر عمل کرده‌اند. این چهار عنوان عبارتند از: «مهاجران و انصار»، «اهل بدر»، «اهل مدینه» و «اهل خرد و فضیلت». همان گونه که پیشتر بیان کردیم، این عناوین مصادیق عنوان کلی اهل حلّ و عقد است و با توجه به شرایط فرق می‌کند.

## وحدت ولایت و امامت



تا آنجا که من تحقیق کرده‌ام، فقها این بحث را به شکل کامل بررسی نکرده‌اند. همچنان که راه رسیدن به این مطالعه را نیز به صورت کافی نیموده‌اند. از این رو معتقدم که چنین مطالعه‌ای بناچار از کارهای ابتدایی خواهد بود.

فقهای اهل سنت اختلاف ندارند که وحدت امارت و ولایت واجب و ضروری است. آنان عقیده دارند که هرگاه امام عدل و شایسته‌ای به امر امامت قیام کند، و پس از او فردی برای تصدی منصب امامت مسلمین اقدام نماید، بر همه مسلمانان واجب است که او را از این کار باز دارند و با وی به مخالفت برخیزند و اگر دست بر نداشت جنگ با او واجب است تا اینکه از این کار منصرف شود.

از نظر شیعه امامیه، این مسئله در عصر حضور کاملاً واضح و آشکار است. با قیام امام معصوم احدی حق ندارد تصدی منصب امامت را بر عهده گیرد و امام معصوم نیز فقط پس از درگذشت معصوم قبلی می‌تواند به منصب امامت برسد.

روایت در این باره بس فراوان است. ما قصد نداریم وارد این بحث شویم. زیرا بیشتر شبیه مباحث کلامی است تا مباحث فقهی.

در عصر غیبت امام معصوم، فقهای شیعه در یک دیدگاه روشن اتفاق نظر ندارند و تا آنجا که من می‌دانم، این مسئله را به صورت آشکار مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار نداده‌اند.

پیش از ورود به جزئیات بحث، اشاره به این نکته را ضروری می‌دانم که آنچه در این پژوهش برای من اهمیت دارد، بحث و بررسی پیرامون حکم شرعی این مسئله از جهت عنوان اولی آن است.

پس از فراغت از بررسی حکم اولی مسئله در خلال بحث به بررسی حکم ثانوی هم خواهیم پرداخت که در پرتو ضرورت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای تحت عنوان ثانوی قرار می‌گیرد تا بتوانیم به میزان ضرورت‌های مقدر در عنوان ثانوی، از مقتضای حکم اولی به حکم ثانوی برسیم و آنگاه که عنوان ثانوی منتفی شد یا در تحقق آن تردید کردیم، به حکم اولی بازگردیم.

### تحریر محل نزاع

این مسئله فرضیه‌های غیرواقعی چندی دارد که فقها از حکم آن بحث می‌کنند. ما عقیده نداریم که این فرضها در گذشته واقع شده یا در آینده به وقوع خواهد پیوست. از جمله می‌توان به این فرضها اشاره کرد: دو نفر در یک دایره سیاسی و اداری واحد حاکمیت را به صورت کاملاً مستقل از همدیگر برعهده گیرند؛ یا مشروط بر آن که هر کدام پیش از صدور حکم و اتخاذ تصمیم موافقت دیگری را کسب کند. و دیگر فروض نادری از این قبیل که در واقع از سنخ فرضیه‌های نظری است.

بنابراین، مفید می‌دانم که از فروض نظری عدیده‌ای که درباره این مسئله وجود دارد، فاصله گیریم و مستقیماً وارد بحث از تنها حالتی شوم که بارها و بارها در تاریخ اسلام به وقوع پیوسته و بنابر ارزیابی ما پس از این هم واقع خواهد شد؛ و آن چنین است که دو یا چند نفر در دوائر سیاسی و اداری عدیده‌ای از جهان اسلامی به صورت کاملاً مستقل از همدیگر حکومت را برعهده گیرند.

نخستین کسانی که به این شیوه از تعدد در حکومت فرا خواندند، انصار در سقیفه بنی‌ساعده بودند که نامزدشان: سعد بن عباده نتوانست منصب خلافت را بدست گیرد. از این رو انصار خطاب به مهاجران حاضر در جلسه گفتند:

منا امیر ومنکم امیر.

امیر از ما و امیری از شما.

آنان با این سخن خواستار آن شدند که انصار را امیری باشد و مهاجران را امیری دیگر. عمر بن خطاب در آن روز گفت:



### سیفان فی غمد واحد لا یصلحان.<sup>۱</sup>

دو شمشیر در یک غلاف ننگند.

طبری در حوادث سال ۴۰ هجرت روایت کرده که معاویه از امام علی (ع) درخواست کرد که شام از او باشد و عراق از امام (ع)؛ و علی (ع) این درخواست معاویه را پذیرفت.<sup>۲</sup>

ما درخواست معاویه را نفی نمی‌کنیم اما به صورت جزم و یقین، و قاطعانه بخش دوم خبر طبری را رد می‌کنیم که امام علی (ع) با درخواست معاویه موافقت کرده باشد. مورخان اتفاق نظر دارند که امام علی (ع) اندکی پیش از شهادت، تصمیم خود را برای جنگ با معاویه آشکارا اعلام و بیان کرد که با آن دسته از خاندان و یاران نزدیک خود که همراه اویند، به سوی معاویه بیرون خواهد رفت، اگرچه احدی غیر از آنان، حضرت را همراهی نکند اما عبدالرحمن بن ملجم مرادی خارجی - لعنه الله علیه - به امام فرصت نداد و او را پیش از اجرای این تصمیم به شهادت رساند.

به‌هرحال، معاویه نخستین کسی بود که این طرح سیاسی را مطرح کرد. نمونه‌ای از این قبیل در نخستین سالهای خلافت عباسیان اجرا شد، و آن هنگامی بود که باقی‌مانده افراد اموی در اندلس فرمانروایی می‌کردند و عباسیان در عراق و مناطق گسترده‌ای از جهان اسلام. ارزیابی ما این است که در آینده سیاسی جهان اسلام شاهد حوادثی از این قبیل خواهیم بود.

بنابراین پس از بازگشت اسلام به سیادت و حکومت و حضور در صحنه سیاسی، مطالعه و بررسی عملی این مسئله یک نیاز حقیقی است و بر ما فرض است که به صورت جدی به پژوهش در این امر پردازیم تا به نتایج علمی قابل اعتماد دست پیدا کنیم.

۱. سنن بیقھی، ج ۸، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۲. تاریخ الرسل والملوک، ج ۶، ص ۲۴۵۳.

## ۱. حکم اولی

### دلایل عدم مشروعیت تعدد در حکومت

در این بحث گروهی از دلایل عدم مشروعیت تعدد در حکومت و ولایت در جهان اسلامی را می‌آوریم. من مدعی نیستم که نمی‌توان در یک یا بخشی از این دلایل تشکیک کرد اما معتقدم که تشکیک در مجموع این دلایل ناممکن است. در آنچه در پی می‌آید خواهم کوشید این دلایل را یکی پس از دیگری بیاورم و از بکارگیری اصطلاحات فقهی پیچیده، تا آنجا که ممکن باشد، بپرهیزم مگر آن که ناچار باشم. در این صورت به قدر توان، توضیح خواهم داد.

بحث را ابتدا با ادله اجتهادی و سپس دلایل فقهاتی پی می‌گیریم.

### الف. دلایل اجتهادی

#### دلیل اول. روایات

روایت نخست: روایت صدوق (ره) در کتابهای علل الشرایع و عیون اخبارالرضا (ع) از فضل بن شاذان از امام رضا (ع) - در اینجا بخشی از روایت را که به بحث ما مربوط است، نقل می‌کنیم:

فان قال: فلم لایجوز ان یکون في الارض امامان في وقت واحدٍ او اکثر من ذلك؟ قيل لعل:

منها: ان الواحد لایختلف فعله وتدییره والاثین لایتفق فعلهما وتدییرهما وذلك انما لم نجد اثین الا مختلفی الهمم والارادة. فاذا كانا اثین ثم اختلفت مهمهما وارادتهما وتدییرهما وكانا کلاهما مفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه فکان یکون في ذلك اختلاف الخلق والتشاجر والفساد. ثم لایکون احدٌ مطیعاً لأحدِهما إلا وهو عاصٍ للآخر. فتعم المعصیة أهل الأرض. ثم لا یکون مع ذلك السبیل إلى الطاعة والإیمان ویکون إنما أتوا في ذلك من قبل الصانع الذی وَّضَع لهم باب الاختلاف والتشاجر، إذ أمرهم باتّباع المختلفین.

ومنها: أنه لا یکون واحد من الحجّتين اولی بالنطق والحکم والأمر والنّهی عن الآخر. فإذا كان هذا كذلك وجب علیها أن یتدنا بالكلام وليس لأحدِهما أن یسبق صاحبه بشيءٍ إذا كانا في

الإمامة شرعاً واحداً. فإن جاز لأحدهما السكوت جاز للسكوت للآخر مثل ذلك. وإذا جازلهما السكوت بطلت الحقوق والأحكام وعُطلت الحدود وصار الناس كأنهم لا إمام لهم.<sup>۱</sup>

اگر گفته شود: چرا جایز نیست که در روی زمین در یک زمان دو امام یا بیشتر باشند؟ در پاسخ گفته شود: به چند دلیل:

از جمله: فعل و تدبیر یک نفر یکی است ولی دو نفر، فعل و تدبیرشان با هم فرق دارد. زیرا دو نفر را ندیده‌ایم که اراده و هم‌تشان یکسان باشد. پس اگر دو امام باشند و هم‌ت و اراده و تدبیرشان با هم یکسان باشد و هر دو نفر، واجب اطاعه باشند، هیچ یک از دیگری به طاعت و فرمانبرداری سزاوارتر نیست. این موجب اختلاف، مشاجره و فساد خلق می‌شود. دیگر اینکه هیچ کس مطیع یکی از آن دو نیست مگر اینکه نافرمان دیگری باشد. بدین ترتیب معصیت زمین را فرا می‌گیرد. در عین حال که راهی به اطاعت و ایمان نخواهد بود و این وضعیت از سوی صانع به اینان رسیده است که باب اختلاف و مشاجره را به روی آنان باز کرده، چه آنان را فرمان داده که از دو نفر مختلف پیروی کنند.

و از جمله آن علل است: هیچ یک از دو حجّت - امام - در ایراد خطبه و حکم کردن و امر و نهی از دیگری سزاوارتر نخواهد بود. اگر چنین باشد بر هر دو واجب است که با هم شروع به سخن کنند و اگر هر دو شرعاً در امامت یکی باشند، هیچ یک نمی‌تواند در کلام از دیگری پیشی گیرد. اگر یکی را سکوت جایز باشد، دیگری را هم مانند آن جایز خواهد بود. و هرگاه جایز باشد که هر دو سکوت کنند، حقوق و احکام باطل، و حدود الهی تعطیل شود، و مردم چنان شوند که گویی اصلاً امامی ندارند.

این روایت از نظر متن روشن است و نیازی به مناقشه در دلالت آن نمی‌بینم. از این رو به مطالعه روایت از لحاظ متن نمی‌پردازم.

#### بررسی سند روایت

شیخ صدوق (ره) این روایت را در کتابهای *علل الشرایع* و *عیون اخبار الرضا (ع)* از

۱. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۲۷۴، باب ۱۸۲؛ *عیون اخبار الرضا (ع)*، ج ۲، ص ۹۹، باب ۳۴، ح ۱.

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان از ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده است. همین طور، آن را از ابومحمد جعفر بن نعیم بن شاذان از عمویش ابو عبدالله محمد بن شاذان از فضل بن شاذان روایت کرده است.

فضل بن شاذان که نام وی در هر دو سند آمده، از یاران شایسته و جلیل القدر امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) است. این روایت دلالت دارد که وی امام رضا (ع) را در آغاز جوانی یا روزهای آغازین تکلیف درک کرده است اما این درک به میزان همراهی وی با امام هادی و امام عسکری (ع) نبوده که در این دوره از اصحاب خاص آن دو امام همام گردید. وی در پایان روایت می‌گوید:

این روایت را از مولایم ابوالحسن علی بن موسی الرضا، دفعه دفعه و جزء جزء شنیدم و سپس همه را با هم در یک روایت جمع کردم.

بنابراین، آنچه درباره اختصاص فضل بن شاذان به امام هادی و امام عسکری (ع) گفته می‌شود، منافاتی ندارد که این روایت را از امام رضا (ع) شنیده باشد. سخنان اصحاب جرح و تعدیل درباره دو راوی دیگر که در سند اول این روایت از آنان نام برده شده یعنی، دو راوی نیشابوری: محمد بن عبدوس و علی بن محمد بن قتیبه، مختلف است و از نظر سلبی و ایجابی یکسان نمی‌باشد.

در سند دوم جعفر بن نعیم بن شاذان نام برده شده، اما توثیقی از وی به ما نرسیده جز اینکه صدوق (ره) رضایت خود را از وی بیان کرده است.

عموی وی محمد بن شاذان که جعفر بن نعیم این روایت را از او نقل کرده یکی از وکلای ناحیه مقدسه بوده است و همین در توثیق وی کافی است.

روایت دوم: صحیح‌ه حسین بن العلاء است که می‌گوید:

قلت لأبي عبدالله (ع): تكون الارض ليس فيها امام؟ قال: لا. قلت: يكون امامان؟ قال: لا،

الأ واحدما صامت.<sup>۱</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، کتاب الحجّة، باب ان الارض لا تخلو من حجّة، ج ۱.

به امام صادق (ع) گفتم: آیا می‌شود در روی زمین امامی نباشد؟ فرمود: نه. گفتم: آیا دو امام می‌شود؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی ساکت باشد.

روایت سوم: صحیح‌ه ابن ابی‌یعفور است که از امام صادق (ع) پرسید:

هل یترك الارض بغير امام؟ قال: لا. قلت: فيكون امامان؟ قال: لا، الا واحدهما صامت.<sup>۱</sup>

آیا زمین بدون امام رها می‌شود؟ فرمود: نه. گفتم: آیا دو امام می‌شود؟ فرمود: نه مگر اینکه یکی ساکت باشد.

روایت چهارم: مؤتقه هشام بن سالم است که می‌گوید:

قلت للصادق (ع): هل يكون امامان في وقت واحد؟ قال: لا، الا ان يكون احدهما صامتا

مأموماً لصاحبه والاخر ناطقاً اماماً لصاحبه واما ان يكون امامين ناطقين في وقت واحد فلا.<sup>۲</sup>

به امام صادق (ع) گفتم: آیا در یک زمان دو امام هست؟ فرمود: نه مگر اینکه یکی ساکت باشد و پیرو دیگری، و دیگری ناطق باشد و امام اولی. اما اینکه دو امام ناطق در یک زمان باشند، نه (امکان ندارد).

تشکیک در دلالت این روایات به این که سؤال درباره امام معصوم است و مقایسه غیر معصوم با معصوم، قیاس باطل است؛ به استدلال ضرر نمی‌زند. زیرا تعلیلی که در روایت نخست آمده هر دو عصر حضور و غیبت را در بر می‌گیرد. آنچه در روایت چهارم آمده نیز در حکم تعلیل است: الا ان يكون احدهما صامتاً مأموماً لصاحبه؛ حیثیت تعلیلی در این نص کاملاً روشن است.

اگر این تعلیل درباره دو امام معصوم درست باشد، درباره غیرمعصوم به طریق اولی درست خواهد بود.

بنابراین: روایات مذکور یا عام است و شامل امامان معصوم و غیرمعصوم می‌شود و یا خاص است و فقط معصومین را در بر می‌گیرد؛ و از طریق قیاس اولویت که از انواع قیاس درست است، به طریق اولی بر وجوب این مسئله (عدم تعدد) در غیر معصومین

۱ . بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۰۶، ح ۲.

۲ . همان، ح ۳.

دلالت می‌کند.

مسلم از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده که از رسول خدا (ص) شنید که می‌فرمود:

من بايع إماماً فأعطاه صفقة يده وثمرة قلبه فليطعه إن استطاع فإن جاء آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر.<sup>۱</sup>

هر که با امامی بیعت کند و دل با او دارد، باید که اگر می‌تواند، از او طاعت برد. اگر دیگری با او به نزاع برخاست، گردن او را بزنید.

ابو هریره از رسول خدا (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

فوا ببيعة الأول فالأول واعطوهم حقهم.<sup>۲</sup>

به بیعت فردی که ابتدا با او به امامت بیعت کرده‌اید، عمل کنید و حق امامان خود را ادا کنید.

مسلم در جامع الصحيح، و بیهقی در سنن خود از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) فرمود:

إذا بويع لخليفتين فاقتلوا الآخر منهما.<sup>۳</sup>

اگر با دو خلیفه بیعت شد، دومی را بکشید.

مسلم در جامع الصحيح از عرفجه روایت کرده که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:

إنه ستكون هنات و هنات، فمن أراد أن يفرق أمر هذه الأمة وهي جميع فاضربوه بالسيف كائناً من كان.<sup>۴</sup>

پس از من اتفاقاتی خواهد افتاد، پس هرگاه کسی بنخواهد اجتماع یکپارچه امت را پراکنده سازد، هر که باشد، گردن او را بزنید.

۱. صحيح مسلم (شرح نووی)، ج ۱۲، ص ۲۳۳-۲۳۴.

۲. همان، ص ۲۳۰.

۳. همان، ص ۲۴۱؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۴.

۴. همان منابع.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

لَأْتِيَا بَيْعَةً وَاحِدَةً لَا يَتَّبِعِي فِيهَا النَّظَرُ وَلَا يَسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارَ، الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَالْمُرَوِّي فِيهَا مَدَاهِنٌ.<sup>۱</sup>

چه خلافت یک بار بیعت کردن است و دوباره در آن نتوان نگرست، و برای کسی اختیار از سرگرفتن آن نیست، آن که از بیعت جمع مسلمانان بیرون رود عیبجویی است و آن، که در آن دودل باشد دورویی.

### دلیل دوم. سیره امیرالمؤمنین علی (ع)

سیره امیرالمؤمنین (ع) در این مسئله نیز هدایتگر است. آن حضرت در دوره کوتاه حکومت خود سه جنگ پی در پی داشت: جمل، صفین و نهروان.

حجت امام (ع) در این جنگها تمرّد و سرکشی گروهی از مسلمانان از امامت و ولایت حضرت بود. اگر از نظر شرعی تعدد امارت و امامت جایز بود، دلیلی وجود نداشت که امام (ع) در این سه جنگ ویرانگر فرو رود. بنابراین جنگهای سه گانه حضرت با ناکثین، قاسطین و مارقین، به نظر ما، دلیلی کافی در اثبات وحدت امارت و امامت است. زیرا در هر سه جنگ، این امام (ع) بود که بر ضد مخالفان خود مبادرت به جنگ کردند نه برعکس.

حتی اگر فرض کنیم که جنگ امام (ع) با ناکثین در جمل و مارقین در نهروان به سبب نقض بیعت ناکثان و مارقان بود نه به علت اقدام آنان در اعلان حکومت و نظام جدید در عرض ولایت و حکومت امام؛ چنین فرضی درباره جنگ صفین صحّت ندارد. زیرا معاویه و مردم شام، پیش از آن با امام (ع) بیعت نکرده بودند تا بتوان گفت: آنان نقض بیعت کردند و امام (ع) از این رو با آنان جنگید. چنان که بر حسب فرض، درباره ناکثان و مارقان چنین بود و به سبب نقض بیعت، با آنان جنگید و جز این سبب دیگری نداشت. امام (ع) معتقد بود که با برپایی حکومت شرعی در روی زمین، احدی حق ندارد عهده دار منصب ولایت و امارت شود. از دیدگاه آن حضرت، بیعتی که مهاجران و

۱ . نهج البلاغه، نامه ۷.

انصار در مدینه با او کرده بودند، هر مسلمانی را در روی زمین ملزم به پذیرش امامت و ولایت او می‌کرد و از این رو، پس از بیعت هر متمرّد و عصیانگری که از این ولایت سرپیچی می‌کرد، اهل بغی بود و خداوند فرمان می‌دهد که با او بجنگند تا بپذیرد یا کشته شود. سخن امام (ع) در این باره صریح و روشن است:

أَمَّا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنَّ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ أَمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى فَإِنَّ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٌ أَوْ بَدْعَةٌ رَدَّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ عَنْهُ فَإِنَّ أَبِي فَاقْتُلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى.<sup>۱</sup>

شورا از آن مهاجران و انصار است، پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام نامیدند، خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد یا بدعتی پدید آرد، او را به جمعی که از آن برون شده بازگردانند و اگر سرباز زد، با وی پیکار رانند که - راهی دیگر را پذیرفته‌اند - و جز به راه مسلمانان رفته، و خدا در گردن او آورد آن را که بر خود لازم دارد.

امام در جای دیگری فرمود:

لَأَتَّهَمُ بِيَعَةَ وَاحِدَةٍ لَا يَتَّبِعُ فِيهَا النَّظْرَ وَلَا يَسْتَأْنِفُ فِيهَا الْخِيَارَ، وَالْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَالْمُرَوِّىُّ فِيهَا مَدَاهِنٌ.<sup>۲</sup>

چه خلافت یک بار بیعت کردن است و دوباره در آن نتوانست نگرست، و برای کسی اختیار از سرگرفتن آن نیست. آن که از بیعت جمع مسلمانان بیرون رود عیبجویی است، و آن که در آن دودل باشد، دورویی.

۱ . نهج البلاغه، نامه ۶. پیش از شریف رضی (ره)، این سخن امام علی (ع) را جمعی از راویان و مورخان نقل کرده‌اند: نصر بن مزاحم منتقوی در کتاب: وقعة صفین، ص ۲۹؛ ابن قتیبه در: الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۹۳؛ ابن عبد ربّه در العقد الفريد، ج ۴، ص ۳۲۲؛ طبری در تاريخ الرسل والملوك، ج ۵، ص ۲۳۵؛ ابن عساکر در تاريخ مدينة دمشق، در شرح حال معاوية بن ابی سفیان؛ معتزله در مشروعات امامت از طریق انتخاب و بیعت به این سخن حضرت تمسک جستند. بنگرید: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۰۲.

۲ . نهج البلاغه، نامه ۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۴۳۱؛ الکامل فی الادب، ج ۱، ص ۱۹۳؛ وقعة صفین، ص ۶۴.



می‌توان سخن امام را در دو نقطه خلاصه کرد:

۱. مساحت (محدوده) ولایت و امارت به مساحت (محدوده) بیعت، محدود نمی‌شود.

۲. جنگ با سرکشان و متمرّدانی که از اطاعت از حکومت شرعی موجود سرپیچی می‌کنند.

در پی به توضیح این دو نکته می‌پردازیم.

۱. **مساحت (محدوده) ولایت** به مساحت (محدوده) بیعت، محدود نمی‌شود.

در این مطلب اشکالی نیست که امام علی (ع) معتقد بود که مساحت (محدوده) ولایت و امارت با مساحت (محدوده) بیعت محدود نمی‌شود و ممکن نیست که محدود شود؛ خصوصاً در آن روزگار که امکان نداشت مسلمانان همه مناطق جهان اسلام با نامزد امامت بیعت کنند.

بنابراین ضرورتی ندارد که مساحت ولایت و سیادت با مساحت بیعت منطبق باشد. بیعت شرعی همه مسلمانان در مناطق مختلف جهان را در برمی‌گیرد، حتی اگر بیعت در یک منطقه کوچک و محدود صورت گرفته باشد. البته مشروط بر آن که منطقه بیعت از نظر کمیت و کیفیت وضع مناسبی داشته باشد.

فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت به رغم اختلاف نظر در میزان و حجم مساحت بیعت، بر این مطلب اجماع دارند، تا آنجا که برخی گفته‌اند: «بیعت الزام آور است، اگرچه از سوی یک نفر انجام شده باشد.» آنان به سخن عباس بن عبدالمطلب تمسک می‌جویند که پس از درگذشت رسول خدا (ص) به علی (ع) گفت:

دستت را پیش دار تا با تو بیعت کنم. در این صورت خواهند گفت: عموی رسول خدا (ص) با پسرعموی رسول خدا (ص) بیعت کرد، و خاندانت با تو بیعت می‌کنند، اگر این کار صورت گیرد، کسی نخواهد گفت ...<sup>۱</sup>

قطعاً این سخن، سخن شاذی است اما آنچه در آن اختلافی وجود ندارد، اینکه اگر

---

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱.

بیعت در مساحت مناسبی انجام شود، همهٔ مسلمانان را ملزم به اطاعت می‌کند. فقهای اهل سنت بر این نکته اجماع دارند و در میان فقهای شیعه - تا آنجا که من تتبع کردم - اختلافی پیدا نکردم.

امام علی (ع) فرمود:

ولعمري لئن كانت الامامة لاتتعقد حتى يحضرها عامة المسلمين فما الى ذلك سبيل لكن اهلها يحكمون على من غاب عنها ثم ليس للشاهد ان يرجع ولا للغائب ان يختار ألا وانّي مقاتل رجلين: رجلاً ادعى ما ليس له وآخر منع الذي عليه.<sup>۱</sup>

به جانم سوگند! اگر کار امامت راست نیاید جز بدان که همهٔ مردم در آن حاضر آیند، چنین کاری ناشدنی نماید لیکن کسانی که حاضرند و حکم آن دانند بر آنان که حاضر نباشند، حکم رانند و آنگاه حاضر حق ندارد که سر باز زند و نپذیرد، و نه غایب را که دیگری را امام خود گیرد.

بدانید که من با دو کس می‌ستیزم: آن که چیزی را خواهد که حق آن را ندارد، و آن که حقی را که بر گردن اوست، نگذارد.

## ۲. جنگ با متمرّدان از حاکم شرعی

نکته دوم در سخن امام علی (ع) جنگ با متمرّدان از اطاعت است. هرکس از اطاعت از حکومت شرعی تمرد پیش گیرد، یاغی شمرده می‌شود و موضع اسلام در قبال یاغی، نصیحت و نهی از منکر است و اگر نپذیرفت و دست از تمرد برنداشت، کشته می‌شود.

دو سخن از امام در صفین با مسلمانان و معاویه:

امیرالمؤمنین علی (ع) را به هنگام حرکت به سوی صفین دو سخن شایستهٔ مطالعه و تأمل است: سخن اوّل خطاب به معاویه، و سخن دوم خطاب به عموم مسلمانان.  
امام (ع) خطاب به معاویه فرمود:

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱۷۳.

### ادخل فیما دخل فیہ الناس.<sup>۱</sup>

داخل شو در آنچه مردم در آن داخل شده‌اند.

خطاب آن حضرت به عموم مسلمانان، دعوت از آنان برای جنگ با معاویه به سبب بغی و تمرّد و خروج از اطاعت است. امام در این خطاب به صراحت می‌گوید:

### فان شعب شاغب استعتب فان اَبی قوتل.<sup>۲</sup>

اگر فتنه جویی فتنه آغازد، از او خواهند تا با جمع مسلمانان بسازد، و اگر سر باز زند، کشته شود.

### مناقشه سندی در خطاب امام (ع)

تشکیک در سند نهج البلاغه و در نتیجه در دو سخن امام (ع) به هنگام عزیمت به صفین، بی‌فایده است. زیرا مورّخان و سیره نگاران این دو خطبه و دیگر سخنان حضرت را چنان مستفیض روایت کرده‌اند که مجالی برای شک و تردید باقی نمی‌گذارد. روایت این خطبه‌های امام در حد تواتر معنوی است. نکته دیگر اینکه سیره قطعی امیرالمؤمنین (ع) این دو خطبه را تأکید و تأیید می‌کند و برحسب تعبیر شیخ مفید (ره) در داستان معروفش، این از درایت است نه از روایت. اگر اصل خطبه‌ها که شریف رضی (ره) در نهج البلاغه آورده، روایت است، اما سیره قطعی امیرالمؤمنین (ع) از درایت است و پژوهشگر را محتاج بررسی سند نمی‌سازد.

امام علی (ع) عموم مسلمانان را از حجاز و عراق و یمن و دیگر مناطق اسلامی برای جنگ با معاویه فرا خواند و شمار زیادی از دو طرف در این جنگ (جنگ صفین) کشته شدند.

### روح خطاب امام (ع) در صفین

اینک می‌پرسیم: آیا ممکن است که امام علی (ع) به آن جمع عظیم از سپاهیان مسلمان که او را در صفین همراهی کردند، سخنی نگفته باشد؟!!

۱ . همان، نامه ۶۴.

۲ . همان، خطبه ۱۷۳.

آیا پذیرفته است که امام (ع) آن سپاه بزرگ را به صفین ببرد اما خطاب به آنان چیزی نگوید؟

اگر امام (ع) را بناچار خطابی بوده، که هست، روح این خطاب چیست؟ آیا این خطاب چنین نیست که حضرت به آنان گفته باشد :

۱. او بحق امامت مسلمانان را برعهده گرفته و امام شرعی مسلمین است؛ و مهاجرین و انصار با او به امامت بیعت کرده‌اند، و احدی در این باره شک ندارد؟!
  ۲. معاویه و مردم شام که همراه اویند، بر امام بغی ورزیده‌اند و از طاعت حضرت که مسلمانان در آن داخل شده‌اند، بیرون رفته‌اند؟!
    ۳. حضرت مسلمانان را به جنگ او و همه کسانی فرا می‌خواند که از معاویه دفاع و همراه او بیرون آمده‌اند؟!

به نظر من همانگونه که اصل خطبه ضروری است و در آن شک نداریم، محتوا و روح خطاب، بدون تردید، همان است که بیان کردیم.

این تنها مسئله‌ای بود که امام (ع) می‌توانست مسلمانان آن روزگار را پیرامون آن گرد آورد. اگر آنچه امام (ع) می‌گفت، غیر از این بود، می‌بایست گروهی آن را بگیرند و شماری از آن دور شوند.

### بازگشت به خطاب امام (ع) در صفین

به منظور پرهیز از بحث بیشتر پیرامون این نکته، بار دیگر به اصل مطلب بر می‌گردیم و می‌گوییم: امام علی (ع) در این جنگ دو خطبه داشت: یک سخن خطاب به معاویه و یک سخن خطاب به مسلمانان.

در خطاب به معاویه از او می‌خواهد که به امری داخل شود که مسلمانان داخل شده‌اند و از تمرّد و عصیان دست بردارد.

و در خطاب به مسلمانان از آنان می‌خواهد که با معاویه و سپاه شام که همراه اویند، بجنگند و او را از تمرّد و عصیان باز دارند.

روح و جوهر این دو خطاب این است: هرگاه دولت و حکومت شرعی مسلمانان تشکیل شد و امامی در میانشان بحق حکومت کرد، احدی حق ندارد که عهده‌دار امامت

مسلمانان شود و مردم را در عرض ولایت شرعی حاکم - نه در طول آن - به سوی خود بخواند.

این روح بحث ما است و چیزی که می‌خواهیم در این مطالعه اثبات کنیم، یعنی: وحدت ولایت و امارت شرعی در جهان اسلامی.

### خطاب امام علی (ع)، جدال یا حقیقت؟!

ممکن است کسی بگوید: خطاب امام (ع) را ظاهری است و باطنی، و هر دو درست است. باطن خطاب امام (ع) به مسلمانان آن روز، دعوت برای جنگ با معاویه است. زیرا رسول خدا (ص) در روز غدیر بر امامت آن حضرت تأکید کرده است و امامت او مستند به نصّ غدیر است نه انتخاب و بیعت مسلمانان؛ واحدی حق ندارد از آنچه خداوند متعال بر عموم مسلمانان واجب کرده یعنی: اطاعت به موجب این نص، بیرون رود اما معاویه از طاعت امام (ع) بیرون رفته است. از این رو حضرت مسلمانان را به این دلیل، به جنگ او دعوت می‌کند نه به سبب بیعت. این باطن قضیه است.

اما از آنجا که مردم حاضر در سپاه امام (ع) در آن روز به نصّ غدیر ایمان نداشتند و معتقد بودند که امامت علی (ع) به سبب بیعت منعقد شده است، امام از باب جدل، آنان را بر پایه دیدگاه خودشان ملزم کرد. گویی امام (ع) به آنان می‌گوید که اطاعت از او به موجب نصّ غدیر بر همه مسلمانان واجب است و به همین سبب جنگ با کسانی که علیه او خروج کرده‌اند، نیز واجب است. پس هرگاه بر انکار نصّ غدیر اصرار ورزند و بر این نکته پافشارند که ولایت علی (ع) به سبب بیعت مهاجران و انصار است، باز هم بر آنان واجب است که با گروه باغی و کسانی که از طاعت او خارج شده‌اند، بجنگند.

این ظاهر قضیه است.

اما این ظاهر شرعاً بر ما حجّت نیست. ممکن است فقهای مکتب خلافت به این لوازم ایمان داشته و معتقد باشند اما امام نه چنین عقیده‌ای دارد و نه آن را صحیح

می‌داند جز اینکه آنان را به چیزی ملزم می‌سازد که خود را بدان ملتزم کرده‌اند. این خلاصه‌ای بود از شبهه‌ای که ممکن است پیرامون استدلال پیشین برانگیخته شود.

### پاسخ تشکیک، و تفسیر خطاب امام (ع) در صفین

در برهه‌ای که امیرالمؤمنین علی (ع) حکومت می‌کرد، جنگ صفین گسترده‌ترین و پرتلفات‌ترین جنگها بود. دشمن امام (ع) در این جنگ، نه ناگتین بودند که عهد و پیمان خود را شکسته و نقض بیعت کردند و در جنگ جمل با حضرت روبه‌رو شدند، و نه مارقین که از دین بدر شدند و در نهروان از اطاعت امام (ع) بیرون رفتند و در مقابل او صف‌آرایی کردند و جنگیدند بلکه خصم حضرت در صفین، قاسطین بودند که از ابتدای کار با او بیعت نکردند تا بیعت شکنند و در طاعت او در نیامده بودند تا از آن بیرون روند. جنگ صفین چنین روی دارد.

امکان ندارد که امام علی (ع) جنگی با این گستردگی و حجم را با دشمنانی آغاز کند که پیش از آن نه با او بیعت کرده بودند و نه به اطاعت او در آمده بودند، بدون اینکه حجت کامل را بر آنان القا کند و آنچه را از یاران خود که تا صفین او را همراهی کردند و نیز از دشمنان خود می‌خواهد، برای هر دو گروه بیان نماید؛ و بدون اینکه در این باره آشکارا آنان را مخاطب خود سازد و با آنان سخن گوید. این نکته هنگامی جدی می‌شود که بدانیم: امیرالمؤمنین علی (ع) بود که برای جنگ با قاسطین به صفین رفت.

### طرفهای خطاب امام در صفین

در صفین، لامحاله دو طرف حضور داشتند:

طرف نخست: سپاه حضرت که او را تا صفین همراهی کردند و امام برای جنگ با معاویه از آنان یاری طلبید.

طرف دوم: معاویه و سپاه وی از مردم شام که از ورود به اطاعت امام سرپیچی کردند.

بنابراین می‌بایست امام (ع) با هر دو طرف سخن گفته باشد و بناچار باید هر کدام از این دو خطاب برای هر دو گروه کاملاً روشن و واضح باشد. در پی هر کدام از سخنان امام خطاب به سپاه حضرت و دشمنان او را اندکی تفسیر می‌کنیم:

### الف. تفسیر خطاب اوّل امام (ع)

خطاب حضرت به سپاهش و کسانی از اهالی عراق، حجاز و یمن که از او اطاعت کردند، به دو نکته بر می‌گردد. هر کدام از این دو نکته با دیگری اختلاف دارد. نکته اوّل: دعوت از آنان برای جنگ با معاویه به موجب بیعتی که در مدینه با او کردند.

نکته دوم: بیعتی که گروه مهاجران و انصار - که نسبت به جمعیت آن روز مسلمانان گروه کوچک و محدودی بودند - در مدینه با حضرت کردند، عموم مسلمانان را ملزم به اطاعت می‌کند: چه کسانی که بیعت کرده‌اند و چه کسانی که بیعت نکرده‌اند و آلاً چگونه از مردم عراق و حجاز و یمن می‌خواهد که برای جنگ با معاویه از او اطاعت کنند و بیرون آیند، در حالی که بیشتر آنان در روز بیعت در مدینه نبوده‌اند؟! چگونه از آنان می‌خواهد که با معاویه بجنگند، در حالی که هرگز با آن حضرت بیعت نکردند؟! بنابراین می‌بایست بیعت برای همه مسلمانان در هر منطقه‌ای الزام‌آور باشد: چه کسانی از مسلمانان که بیعت کرده‌اند و چه کسانی که بیعت نکرده‌اند؛ و هر کس این بیعت را بشکند یا از دایره اطاعت خارج شود، سزاوار قتل است.

می‌بایست خطاب امام (ع) به سپاهانش متضمّن هر دو نکته باشد، و می‌بایست سپاهی که همراه امام برای جنگ با معاویه بیرون آمده بودند، هر دو نکته را از امام فهمیده باشند و آلاً خطاب امام ناقص خواهد بود.

### حجّت ظاهر و اراده جدّی در خطاب

اینک پس از مقدمه کوتاهی که چاره‌ای از آن نداریم، به تفسیر و تحلیل هر یک از این دو نکته در خطاب امام (ع) به سپاهانش می‌پردازیم. مقدمه کوتاه این است:

روش عقلاء در تفاهم مبتنی بر حجیت ظواهر است. هرگاه کلام گوینده ظاهر در چیزی باشد، مردم به آن عمل می‌کنند و به وسیله آن له یا علیه گوینده حجّت می‌آورند و هرگاه کلام نصّ قطعی در مراد گوینده نباشد، ظاهر سخن در میان مردم، حجّت در تفاهم است.

شارع مقدّس این اصل عقلایی را تأیید و امضا کرده است. دلیل امضای حجیت ظهور آن است که نه الغای این مسئله توسط شارع به ما رسیده و نه روش دیگری که در تعامل با ظاهر کلام پیموده است. همین نکته به تنهایی در حجیت ظاهر کافی است تا چه رسد به اینکه شارع مقدّس در موارد فراوانی با ظاهر کلام، معامله حجّت کرده است.

این یک اصل مهم در اجتهاد است؛ اگر حجیت ظاهر نبود، تمسک به ظواهر کتاب و سنت ناممکن بود و در نتیجه اجتهاد تعطیل می‌شد، مگر آن که قرینه روشنی وجود داشته باشد که کلام را از ظاهرش منصرف کند. از جمله مصادیق این قاعده این است که کلام در اراده جدی متکلم حجّت است. یعنی: کلام دلالت دارد که گوینده در سخن خود جدی است و شوخی نمی‌کند. این یکی از دو دلالت تصدیقی کلام است در مقابل دلالت تصویری که به طور قهری از کلام حاصل می‌شود. قطعاً شارع مقدّس این دلالت را پذیرفته است مگر جایی که قرینه آشکاری وجود داشته باشد که کلام را از دلالت بر اراده جدی متکلم منصرف سازد.

از این قبیل است: دلالت کلام بر اینکه قصد متکلم از کلام، حکم واقعی است نه تقیه مگر اینکه قرینه صارف‌های در کلام وجود داشته باشد که آن را از دلالت بر اراده حکم واقعی باز دارد و گرنه می‌توان در دلالت هر حکم وارد در روایات بر اراده متکلم برای احکام واقعی تشکیک کرد و احتمال دارد که گوینده تقیه کرده است. طبیعی است که احتمال خلاف، دلیل را از دلالت آن ساقط می‌کند و چیزی وجود ندارد که این احتمال را منصرف گرداند مگر حجیت ظاهر، و ظاهر کلام عبارتست از اراده حکم واقعی.



از این قبیل است: دلالت کلام بر اینکه مراد متکلم حقیقت است نه جدل. یعنی: کلام ظاهر در این است که متکلم به آنچه می‌گوید، ایمان دارد و ملتزم است و کلام را به عنوان جدل و برای الزام خصم (طرف مقابل) به آنچه بدان ملتزم است، و یا شکست وی بیان نکرده است.

مردم در تفاهم همدیگر بر اساس این ظهور عمل و به آن احتجاج می‌کنند و احتمال خلاف را نادیده می‌گیرند. شارع مقدس این ظاهر را از طریق تأیید و امضای سیره عقلاء در اخذ ظاهر و الغای احتمال خلاف اخذ کرده آن را حجّت دانسته و احتمال خلاف ظاهر را لغو نمود است.

بر اساس این مقدمه می‌گوییم:

بی‌تردید نمی‌توانیم بر دلالت نکته نخست از خطاب امام علی (ع) بر اراده جدی آن حضرت در این معنی حکم کنیم. زیرا قرینه‌ای وجود دارد که کلام را از این دلالت تصدیقی منصرف می‌کند. قرینه این است: به صورت قطعی برای ما ثابت شده که امامت آن حضرت بر مسلمانان با نصّ رسول خدا (ص) در روز غدیر ثابت شده بود نه با بیعت مسلمانان. در صفین از باب جدل با مردم چنین سخن گفت تا آنان را به چیزی ملزم سازد که خود را بدان ملتزم کرده بودند: امامت علی (ع) و وجوب اطاعت از او در اثر بیعت.

نکته دوم سخن امام در خطاب با مردم اینگونه نیست. امام در نکته دوم به مردم می‌گوید: هرگاه با کسی بیعت شد و از طرف گروهی از مسلمانان (مورد اهتمام و قابل توجه) پذیرفته گردید، همه مسلمانان: حاضران و غایبان از بیعت را ملزم به اطاعت می‌کند.

این معنای کلام امام در نکته دوم و حجّت در دلالت بر اراده حضرت در حکم بیعت است. از سوی دیگر قرینه‌ای وجود ندارد که کلام امام را از این دلالت منصرف سازد. چنان که در نکته نخست، قرینه صارفه وجود داشت و بیان کردیم.

احتمال تنها برای انصراف کلام از ظاهر آن کفایت نمی‌کند. همچنان که آن را از

دلالت بر ارادهٔ جدی متکلم باز نمی‌دارد و آلا از کتاب و سنت چیزی که بتوان بدان احتجاج کرد، باقی نمی‌ماند مگر اندکی بس قلیل.

تقیه هم همینگونه است. چنان نیست که هرگاه احتمال دهیم کلامی از باب تقیه صادر شده، کلام را آنجا که ظاهر یا نص در ارادهٔ جدی متکلم باشد، از دلالت بر این اراده منصرف سازیم و آلا جز در موارد بس اندک، احتجاج به روایات ممکن نبود. تنها هنگامی کلام را از دلالت بر ارادهٔ جدی متکلم منصرف می‌کنیم که به واسطه قرینه یا دلیل قطعی خلاف آن ثابت شود.

ما در نکته دوم خطاب امام علی (ع) به مردم آن روز قرینهٔ روشنی بر انصراف کلام از دلالت بر ارادهٔ جدی متکلم نداریم. در حالی که چنین قرینه‌ای در نکته نخست موجود بود.

با این توضیح، سیره امام علی (ع) در صفین دلیل بر یک حکم فقهی است؛ یعنی: وحدت امام و ولایت سیاسی در جهان اسلامی.

این خلاصه تفسیر خطاب نخست امام در صفین بود.

### ب. تفسیر خطاب دوم امام (ع) در صفین

سخن دوم امام (ع) در صفین خطاب به معاویه و مردم شام بود. آن حضرت برای جنگ با معاویه از کوفه به صفین آمد. بنابراین می‌بایست حجت را بر طرف مقابل تمام می‌کرد، و لابد این خطاب حضرت متضمن دو نکته بود:

امام علی (ع) از معاویه و مردم شام چه می‌خواست؟ چرا؟

این دو نکته مهمترین مطلب در خطاب امام به معاویه و مردم شام است و امکان ندارد که سخن حضرت از این دو نکته خالی باشد.

معقول نمی‌نماید که امام از کوفه برای جنگ با معاویه و سپاه شام بیرون آید اما به آنان نگوید که چه می‌خواهد و سبب آن را بر ایشان تبیین نکند. این دو در نهج البلاغه موجود است و به دلیل توضیحاتی که پیش از این بیان کردیم، تشکیک در نهج البلاغه با این ادعا که شریف رضی آن را به طور مرسل روایت کرده، به آنچه بیان کردیم، زبان

نمی‌رساند.

اینک از نکته نخست در خطاب امام علی (ع) می‌گذریم و از نکته دوم سخن می‌گوییم: چرا امام از معاویه و مردم شام می‌خواهد که در دایره اطاعت وی درآیند؟ پاسخ امام واضح است. مهاجران و انصار در مدینه با او بیعت کرده‌اند و این بیعت برای عموم مسلمانان الزام‌آور است. بنابراین آنان هم باید در آنچه سایر مسلمانان در آن وارد شده‌اند، یعنی: اطاعت از علی (ع) داخل شوند.

نصّ این خطاب در نامه‌ای که امام علی (ع) به معاویه نوشته، موجود است و شریف رضی (ره) در نهج البلاغه روایت کرده است:

أَنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعِثْمَانَ عَلِيٌّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَأَمَّا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَانْجَمَعُوا عَلِيٌّ رَجُلٌ وَسَمَّوْهُ أَمَامًا كَانِ ذَلِكَ لِلَّهِ رَضِيٌّ، فَانْخَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنَ أَوْ بَدَعَةَ رَدَّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَانْأَبَى قَاتِلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى.<sup>۱</sup>

مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدانسان با من بیعت کردند. پس کسی که حاضر است نتواند دیگری را خلیفه گیرد، و آن که غایب است نتواند کرده حاضران را نپذیرد. شورا از آن مهاجران و انصار است، پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام نامیدند، خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد یا بدعتی پدید آرد، او را به جمعی که از آن برون شده بازگردانند و اگر سرباز زد، با وی پیکار رانند که راهی دیگر را پذیرفته و جز به راه مسلمانان رفته، و خدا در گردن او آورد آنچه را که بر خود لازم دارد.

ما در اینجا درصدد مناقشه دیدگاه معاویه و سخن وی با مردم شام نیستیم که ادعای خونخواهی عثمان می‌کرد. همین طور نمی‌خواهیم از پاسخ امام (ع) به معاویه سخن بگوییم که این اتهام را متوجه آن حضرت کرد اما می‌خواهیم بگوییم: امکان ندارد امام سپاهی را برای جنگ با معاویه و مردم شام تجهیز کند اما به آنان نگوید که از طرف

۱. نهج البلاغه، نامه ۶.

مقابل چه می‌خواهد و توضیح ندهد که سبب این امر چیست؟  
 اندکی قبل این تشکیک را مورد مناقشه قرار دادیم که ممکن است گفته شود: دلالت این خطاب بر وجوب اطاعت بر عموم مسلمانان در صورتی که گروهی از اهل حل و عقد با آن حضرت بیعت کنند، از قبیل الزام جدلی اهل شام به چیزی است که خود را بدان ملتزم کرده بودند و در این خطاب، دلیلی بر حکم شرعی وجود ندارد.

آری، اندکی قبل ضمن بحث پیرامون این تشکیک گفتیم: این تردید در بخش نخست خطاب یعنی: دعوت از آنان برای ورود به دایره اطاعت از امام (ع) وارد است اما در بخش دوم خطاب، جایز نیست که آن را از دلالت تصدیقی بر اراده جدی متکلم و در نتیجه حکم شرعی منصرف کنیم. زیرا قرینه آشکاری بر این مطلب وجود ندارد. از سوی دیگر، سخن حضرت در بیان یک حکم شرعی معین، واضح و آشکار است و هیچ دلیلی بر انصراف کلام از این دلالت وجود ندارد.

با این شرح، استدلال به سیره امام علی (ع) در صفین بر وحدت امامت و ولایت سیاسی در جهان اسلامی، و نیز وجوب دخول عموم مسلمانان در دایره اطاعت از امام هرگاه گروهی از اهل حل و عقد قابل توجه از لحاظ کم و کیف با امام مسلمانان بیعت کردند، کامل و تمام است.

نیازی به توضیح این نکته نیست که مهاجران و انصار را در الزام بیعت خصوصیتی نباشد بلکه ملاک - پس از لغو این خصوصیت - آن است که بیعت با امام از طرف جمعی قابل توجه از اهل حل و عقد انجام شود.

### دلیل سوم. وحدت امت

قرآن کریم در دو جا به وحدت امت مسلمانان در تاریخ و روی زمین اشاره دارد:

اول. در سوره انبیاء:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (الانبیاء: ۹۲)

این امت شما است که امتی یگانه است، و من پروردگار شما هستم. پس مرا

پرستش کنید.

دوم. در سوره مؤمنون:

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (المؤمنون: ۵۲)

این امت شما است که امتی یگانه است، و من پروردگار شما هستم. پس از من بترسید.

وحدت از اصول مهم دعوت و سیاست در قرآن است. در دعوت، خداوند متعال پیامبری را برای همه مردم بدون استثنا فرستاده است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا (سبأ: ۲۸)

و ما ترا جز برای عموم مردم نفرستادیم تا بشارت دهی و بترسانی.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا (الأعراف: ۱۵۸)

بگو: ای مردم! همانا من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.

وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ (الأنعام: ۱۹)

و این قرآن را به من وحی کرد تا به وسیله آن شما و هرکس را به او برسد، بترسانم.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ (التوبة: ۳۳)

او است خدایی که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان تسلط و برتری دهد.

معنی این آیات این است که دین اسلام برای عموم بشریت است، نه یک دین قومی یا منطقه‌ای.

اما وحدت سیاسی امت و برطرف کردن موانع قومی و منطقه‌ای که شیرازه امت را در هم می‌ریزد و وحدتشان را به تفرقه بدل می‌کند.

وحدت عقیده در امت اسلامی فرض است و امت بدون وحدت عقیده، امت نیست. پس باید وحدت در چیزی غیر از عقیده باشد و آلا نمی‌توانست امت، امت باشد و در عین حال قرآن بگوید:

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ، و آنگاه که وحدت در عقیده نباشد، بی معنی است مگر آن که در

بنیه سیاسی امت باشد. بر این اساس وحدت امت یعنی وحدت در کیان سیاسی، و وحدت کیان سیاسی در وحدت ولایت و سیادت است و بس.

معیاری که خداوند برای ارزیابی در امت مسلمان قرار داده، تقوا است و اختلاف مردم در اقوام و عشایر و مناطق فقط و فقط برای آن است که همدیگر را بشناسند نه اینکه از هم جدا باشند و فاصله بگیرند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (الحجرات: ۱۳)

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را شعبه‌ها و قبیله‌های بسیار قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شما است.

شواهد فراوانی بر این حقیقت در قرآن و حدیث آمده است. در نامه‌ای که امیرالمؤمنین علی (ع) به کارگزار خود در مصر، مالک اشتر (ره) نوشت، او را به رعایت حال مردم سفارش کرد و فرمود:

ولاتكن عليهم سبعا ضارياً نعتنم اكلهم فانهم صنفان: اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق.<sup>۱</sup>

وهمچون جانوری شکاری مباش که خوردنشان را غنیمت شماری! چه رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند. رسول خدا (ص) در خطبه تاریخی خود به هنگام بازگشت از حجة الوداع به مردم گفت:

لا فضل لعربي على عجمي ولا لعجمي على عربي، ولا لابيض على اسود ولا لاسود على ابيض الا بالتقوى.<sup>۲</sup>

هیچ عربی را بر غیر عرب برتری نیست و هیچ غیرعربی را بر عرب، و نه سفید را

۱ . نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲ . زادالمعاد، ج ۲، ص ۲۲۶.

بر سیاه و نه سیاه را بر سفید مگر به تقوا.

در روایت دیگری فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَابَاكُمْ وَاحِدٌ، كَلِّمُوا لَادِمَ وَ آدَمَ مِنْ تَرَابِ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عِجْمِي فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى، إِلَّا فَلَئِلْيَغِ الشَّاهِدِ مِنْكُمْ الْغَائِبِ.<sup>۱</sup>

ای مردم! همانا خدای شما یکی است و پدرتان یکی، همه شما از آدم هستید و آدم از خاک؛ همانا برترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است. هیچ عربی را بر غیر عرب برتری نیست مگر به تقوا. آگاه باشید! حاضرانتان به غائبان برسانند.

آن حضرت (ص) فرمود:

إِلَّا أَنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بِأَبِ الْوَالِدِ، وَلَكِنَّهَا لِسَانُ نَاطِقٍ فَمَنْ قَصَرَهُ عَمَلُهُ لَمْ يَبْلُغْ بِهِ حَسْبَهُ.<sup>۲</sup>  
آگاه باشید! عربیت پدری نیست که انسان را بدنیا آورد اما زبانی است که با آن سخن می گویند. پس هر کس عملش کم باشد، حسبش فایده ای ندارد.

در جای دیگر فرمود:

إِلَّا أَنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللَّهِ اتِّقَاهُمْ.<sup>۳</sup>

آگاه باشید! بهترین بندگان خدا، پرهیزگارترین آنان است.

در روایت دیگری:

إِنَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلَ اسْنَانِ الْمَشْطِ لِأَفْضَلِ الْعَرَبِيِّ عَلَى الْعِجْمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى.<sup>۴</sup>

مردم از روزگار آدم تا امروز ما، همانند دانه های شانه با هم برابرند، هیچ عربی را بر غیرعرب برتری نیست و هیچ سرخی را بر سیاهی مگر به تقوا.

این سخن نیز از آن حضرت (ص) است که فرمود:

لِيَدْعَنَّ رِجَالٌ فِخْرَهُمْ بِأَقْوَامٍ، أَمَّا هُمْ فَحَمٌ مِنْ فَحْمِ جَهَنَّمَ أَوْ لِيَكُونَنَّ أَهْوَنَ عَلَى اللَّهِ مِنْ

۱ . العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۴۷-۱۴۹؛ سیرة المصطفی، ص ۶۹۱.

۲ . سنن ابی داود، ج ۲، ص ۶۲۵.

۳ . کافی، ج ۸، ص ۲۴۶، ح ۳۴۲.

۴ . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۸۹، ح ۶.

### الجعلان التي تدفع بانفها التن.<sup>۱</sup>

باید که مردانی افتخار به اقوامی را رها کنند، آنان سوخته‌های جهنم هستند؛ و آلا نزد خداوند از حشره‌ای که نجاست را با بینی‌اش می‌راند، پست‌تر خواهند بود. با تأمل در آیات و روایاتی که بیان شد و اندکی از بشمار است، به یک نتیجه قطعی و غیرقابل تشکیک می‌رسیم که:

اسلام پراکندگی و جدایی بین مردم را رد کرده همواره می‌کوشد فاصله‌ها و مرزهای طبقاتی، قومی و منطقه‌ای را از میان بردارد و مردم را امت واحدی در راه مستقیم به سوی خداوند یکتا قرار دهد.

با روشنی و وضوح این جهت‌گیری در دین خداوند، چگونه ممکن است که اسلام تعدد در نظام سیاسی، سیادت، دولت و ولایت در امت واحدی مسلمانان را بپذیرد؟ اگر به تاریخ اسلام بازگردیم، خواهیم دید که تعدد در نظام سیاسی، ولایت و سیادت بیشترین عامل اختلاف، درگیری و بریدگی مسلمانان از هم بوده است. رقابت و درگیری برای رسیدن به سلطنت، بیشترین عامل جنگ و خونریزی در تاریخ اسلام و بشریت بوده است.

دینی که در اصول تعالیم خود، معتقد است:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً (الانبیاء: ۹۲)

این امت شما است که امتی یگانه است.

تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ (آل عمران: ۶۴)

بیایید از آن کلمه که بین ما و شما یکسان است، پیروی کنیم.

نمی‌تواند تعدد در سیادت و نظام سیاسی را بپذیرد.

### امت و اطاعت

آنچه این معنی را تأکید می‌کند و بدان عمق می‌بخشد، اهتمام فراوان اسلام به اطاعت از اولیای امور است. این اطاعت غیر از اطاعت از خداوند متعال در احکام و

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۰۲.



تشریحات ثابتی است که در قرآن و سنت آمده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (النساء: ۵۹)

خدا را اطاعت کنید و رسول خدا و اولیای امرتان را اطاعت کنید.

برای آن که در این آیه به دقت بیندیشد، روشن و واضح است که اطاعت دوم غیر از اطاعت نخست است: اطاعت نخست، اطاعت از خداوند است، و اطاعت از خداوند به احکام ثابتی اختصاص دارد که در کتاب و سنت آمده است. مثل: روزه و نماز، و جزئیات آن دو. اما اطاعت دوم، اطاعت رسول و اولیای امور پس از آن حضرت، و در امور سیاسی و اداری است که مقتضای ضرورت‌های سیاسی، اداری و اقتصادی و امثال ذلک می‌باشد. این همان منطقه‌ای است که شهید سید محمد باقر صدر (ره) اصطلاح: منطقه الفراغ را برای آن وضع کرده است. این اطاعت غیر از اطاعت نخست است که آیه کریمه برای خداوند سبحان واجب کرده است.

ذکر این دو طاعت با هم در چند آیه قرآن آمده است. خداوند متعال می‌فرماید:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ (النساء: ۵۹)

خدا را اطاعت کنید و رسول خدا را فرمان برید.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ (النور: ۵۴)

بگو: خدا را اطاعت کنید و رسول خدا را اطاعت کنید.

### تقوا و اطاعت در سوره شعراء

این اطاعت پس از تقوا، اصل دوم در دعوت پیامبران است. خداوند در سوره شعراء، دعوت پیامبران را در دو کلمه خلاصه کرده است: «تقواي الهی» و «اطاعت از پیامبران».

تقوا، التزام به حدود خداوند متعال است؛ و اطاعت: پیروی از پیامبران و اولیای امور در امور سیاسی و اداری، و هر چیزی که به گونه‌ای به ولایت و سیادت سیاسی مربوط

می شود.

در این آیات مبارکه سوره شعراء به دقت بیندیشید:

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ  
وَأَطِيعُوا ... (الشعراء: ۱۰۶-۱۰۸)

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ  
وَأَطِيعُوا (الشعراء: ۱۲۳-۱۲۶)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ  
وَأَطِيعُوا (الشعراء: ۱۴۱-۱۴۴)

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ  
وَأَطِيعُوا (الشعراء: ۱۶۰-۱۶۳)

هنگامی که برادرشان نوح به آنها گفت: آیا پرهیزگار نمی‌شود؟ همانا من برای شما  
رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

قوم عاد رسولان را تکذیب کردند. هنگامی که برادرشان هود گفت: آیا پرهیزگار  
نمی‌شوید. من برای شما رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

قوم ثمود رسولان را تکذیب کردند. هنگامی که برادرشان صالح گفت: آیا پرهیزگار  
نمی‌شوید. من برای شما رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

قوم لوط رسولان را تکذیب کردند. هنگامی که برادرشان لوط گفت: آیا پرهیزگار  
نمی‌شوید. من برای شما رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

مجموع این آیات تأکید دارد که دعوت پیامبران (ع) پیرامون این دو محور  
می‌چرخد: «تقوا» و «اطاعت». این اطاعت، نمی‌تواند جز اطاعت سیاسی باشد ... اطاعت  
سیاسی عنصر مقوم و اساسی در ساخت امت بشمار می‌رود. در حالی که تعدد اطاعت،  
در حقیقت نوعی تمرّد و سرکشی، و خروج از ولایت و سیادت در امت، و چیزی در  
مقابل اطاعت، و بلکه ضدّ اطاعت است.

این آیات کریمه در مجموع تأکید دارد که امت واحده، پس از وحدت عقیده با  
وحدت اطاعت، و وحدت نظام تحقّق می‌یابد، و این دو، دو عنصر مقوم امت است:

«عقیده» و «نظام سیاسی».

تعدد اطاعت به معنی تعدد نظام سیاسی، و در حقیقت به معنی پراکندگی و تعدد اُمّت است. تعدد و پراکندگی در اُمّت معنایی جز این ندارد. وابستگی به عقیده‌ای جز توحید، صاحب خود را از اُمّت مسلمان بدر کرده در جرگه اُمّت کفر قرار می‌دهد. قرآن می‌گوید: اُمّت توحید، اُمّت واحده است:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ... (الانبیاء: ۹۲)

این اُمّت شما است که اُمّتی یگانه است ...

این معنی با اندک تأملی در دو آیه سوره‌های انبیاء و مؤمنون روشن می‌شود.

### دلیل چهارم. عموم منزلت در نیابت

در ساخت این دلیل نیازمند تمسک به دو نوع دلیل هستیم:

الف. ادله ولایت رسول خدا (ص) و ائمه (ع) پس از آن حضرت.

ب. ادله نیابت فقهاء از امام مهدی (عج) در ولایت در عصر غیبت.

با ضمیمه کردن این دو دلیل به هم و ضمیمه عموم منزلت در نیابت، این دلیل

ساخته خواهد شد. بنابراین عناصر این دلیل از سه نکته تشکیل می‌شود:

نکته نخست: ولایت از آن رسول خدا (ص) است و از اولیای امور پس از آن

حضرت - ائمه معصومین (ع) - در عصر حضور. بدون شک - چنان که توضیح این

مطلب خواهد آمد -، این ولایت عامّ است و همه مسلمانان را در بر می‌گیرد، واحدی

قائل به تفکیک و تجزّی آن نیست. بنابراین ولایت واحدی است و غیرقابل تعدّد و تجزّی.

نکته دوم: نیابت فقهاء از ائمه معصومین - علیهم السّلام - و نیز نیابت آنان از امام

مهدی (عج) در عصر غیبت در امر ولایت.

نکته سوم: عموم منزلت در نیابت فقهاء از امام مهدی (عج). لامحاله دلایل این نیابت

دلالت دارد که فقهاء در ولایت در جای (منزلت) امام مهدی (عج) قرار می‌گیرند.

اطلاق نیابت در ولایت مقتضی آن است که فقهاء همه شؤون ولایت را که امام

معصوم (ع) دارد، در اختیار گیرند مگر آنچه به موجب دلیل، مختص امام (ع) است.

همچنان که به موجب مقتضای اطلاق نیابت، مساحت و محدوده ولایت فقیه همان

محدوده‌ای است که خداوند برای امام معصوم (ع) قرار داده است. مگر آنچه به موجب دلیل، استثناء و مقید شده است. این معنای عموم منزلت در نیابت است و مقتضای آن وحدت ولایت و امارت در عصر غیبت. به نظر می‌رسد این میزان توضیح کافی نباشد. از این رو خود را ناچار می‌بینیم، این سه نکته را اندکی گسترده‌تر توضیح دهیم و با بسط بیشتری به تبیین آن پردازیم.

مسئله نخست: خداوند متعال مسلمانان را فرمان داده که از رسول خدا (ص) اطاعت کنند، و بدون تردید و اشکال، برای آن حضرت ولایت عام و شامل همه مسلمانان قرار داده است. امر به این اطاعت و ولایت در چند جای قرآن آمده است. از صریح‌ترین و آشکارترین آیات قرآن در این باره، این آیه است:

التَّيْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (الأحزاب: ۶)

مفسران در تفسیر این ولایت و دایره گسترده یا محدود آن اختلاف نظر دارند. قوی‌ترین و روشن‌ترین آراء در این باره چنین است: پیامبر (ص) در هر آنچه به شؤون سیاسی ولایت و حکومت مربوط می‌شود، بر مؤمنان ولایت دارد. دیدگاه دیگر، ولایت را به شؤون سیاسی ولایت و حکومت مقید نمی‌کند بلکه آن را توسعه داده مربوط به سایر شؤون انسان می‌داند. ولایت در این آیه یعنی: رسول خدا (ص) در این امور بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و اراده آن حضرت بر اراده آنان مقدم و حاکم است. این معنای فرموده خداوند متعال است:

التَّيْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (الأحزاب: ۶)

حذف متعلق در واژه «اولی» دلیل بر عموم ولایت و اشتغال آن بر همه شؤون داخل در دایره ولایت سیاسی است. این قدر متیقن این مسئله است.

اما محدوده این ولایت در جامعه؛ جمع محلی به «ال» در واژه «المؤمنین» اگر نص در عموم نباشد، لاقلاً ظاهر در آن است. در این مطلب هیچ بحثی نیست.

بنابراین، ولایت نبوی، متضمن دو نوع عموم و شمول است:

عموم در ابواب و گونه‌های ولایت؛ و شمول در محدوده جامعه و امت.

این ولایت با همه عموم و شمول، به موجب نص مشهور غدیر در آن روز به

امیرالمؤمنین علی (ع) منتقل شد. رسول خدا (ص) در غدیر خم فرمود:

**من كنت مولاه فهذا علي مولاه.**

آنگاه همین ولایت از امیرالمؤمنین (ع) به یازده نفر از فرزندان منتقل شد و امروز از آن امام دوازدهم از اهل بیت (ع)، یعنی امام مهدی (عج) است. تا این حد از مسئله نزد فقها و متکلمان امامیه اختلاف و تردیدی وجود ندارد. بنابراین ولایت نبوی، متضمن دو نوع عموم است: عموم در شؤون ولایت، و عموم در محدوده ولایت در جامعه. مسئله دوم، ولایت فقیه حاکم (متصدی) در عصر غیبت به نیابت از امام معصوم (ع): برخی از فقهای ارجمند معتقد به ولایت در همه امور به نیابت از امام زمان (عج) در عصر غیبت هستند. برخی دیگر به ولایت فقیه حاکم (متصدی) در عصر غیبت از راه انتخاب و بیعت مسلمانان عقیده دارند. من به این دیدگاه گرایش دارم. به هر حال، فقیه حاکم به نیابت از امام زمان (عج) ولایت دارد. این مسئله نیز تا این حد، مورد اختلاف چندانی نیست.

مسئله سوم، هرگاه نیابت فقیه از امام معصوم (ع) در عصر غیبت در شؤون سیاسی - این میزان قدر متیقن از ولایت امام معصوم و نیابت فقیه از او است - ثابت شود؛ عموم منزلت مقتضی آن است که هرآنچه به موجب دلیل برای امام معصوم (ع) در این زمینه ثابت شده، برای فقیه هم ثابت می شود مگر آنچه به موجب دلیل به امام معصوم (ع) اختصاص دارد.

وحدت ولایت و امارت از مواردی است که به ضرورت برای امام معصوم (ع) ثابت شده است. بنابراین به موجب دلیل عموم منزلت که معنای اطلاق نیابت است؛ برای فقهای حاکم در عصر غیبت نیز ثابت است.

### **دلیل پنجم. نهی از اختلاف**

در قرآن کریم در چندین آیه از اختلاف نهی و به دوری و پرهیز از نزاع و اختلاف فرمان داده شده است. در اینجا دو آیه را می آوریم:

۱. خداوند متعال در سوره انفال می فرماید:

وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ... (الأنفال: ۴۶)

و هرگز راه اختلاف و تنازع نیویید که قدرت و عظمت شما نابود شود... مقصود این آیه روشن است و حکم نهی از نزاع و درگیری چنین تعلیل شده که تنازع از اسباب سستی و ضعف است: «فتفشلوا و تذهب ریحکم».

۲. خداوند سبحان در سوره آل عمران می‌فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا  
(آل عمران: ۱۰۳)

همه با هم به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید.

این مقدمه نخست دلیل پنجم است اما مقدمه دوم: تعدد در نظامها و حکومتها از اسباب عادی اختلاف است. از قیام حاکم جدید و تشکیل ولایت و حکومت تازه به شوق عصای مسلمین تعبیر می‌شد.

این مقدمه را نمی‌توان با همزیستی مسالمت‌آمیز موجود در نظامهای جهان نقض کرد. این همزیستی خصوصاً در میان دولتهای همجوار و همسایه گاه و بی‌گاه در معرض خطر درگیری قرار می‌گیرد. تاریخ اسلام شاهد این حقیقت است. علاوه بر این معنای نهی از تفرقه و اختلاف بسی گسترده‌تر و شامل‌تر از جنگ و قتال است.

قرآن از همه وجوه اختلاف و تفرقه که وحدت، رشد و تکامل امت را از بین می‌برد، نهی کرده است. وجود نظامها و حکومتهای متعدد، اگر سبب جنگ و قتال‌های موجود بین نظامها نباشد، قطعاً از اسباب اختلاف و تفرقه هست. این مقدمه دوم است؛ مقدمه وجدانی.

نتیجه مترتب بر این دو مقدمه این است: حرمت تعدد در نظامها و حکومتها تا زمانی که عنوان ثانوی به عنوان اولی غالب نشود و تعدد حکومتها و نظامها را اقتضا نکند.

توجیه فقهی این نتیجه: تعدد نظامها موجب اختلاف و تفرقه از باب حرمت مقدمه حرام، حرام است: یا بنا بر قول به ملازمه بین مقدمه و ذی‌المقدمه در وجوب و حرمت. در این صورت مجالی برای تشکیک وجود ندارد. بنابراین قول به حرمت این مقدمه به دلیل تبعیت مقدمه از ذی‌المقدمه در حکم، تعیین می‌یابد.

و یا بنا بر قول به عدم ملازمه بین مقدمه و ذی‌المقدمه در حکم که غالب فقهای معاصر ما آن را پذیرفته‌اند. عقل به طور قطعی به وجوب اجتناب از مقدمه‌ای حکم

می‌کند که منجر به حرام می‌شود یا چیزی که در مظنه افضای به حرام است. عقل ارتکاب این مقدمه را قبیح می‌داند. حکم عقل در الزام مکلف به ارتکاب یا اجتناب کافی است. اگر حکم شرع هم یافت شود، از نوع ارشاد به حکم عقل است. بعلاوه حکم این مورد بخصوص با حکم سایر اقسام مقدمات حرام فرق می‌کند. محقق نائینی (ره) مقدمه حرام را سه قسمت کرده است: قسم اول آن است که بین مقدمه و ذی‌المقدمه اختیار فاعل واسطه نباشد. هرگاه فاعل مقدمه را انجام دهد، ذی‌المقدمه به طور قهری خواهد آمد، بدون اینکه فاعل اختیاری داشته باشد. چنان که هرگاه مکلف بداند: اگر وارد مکان معینی شود، قطعاً و قهراً به حرام خواهد افتاد و نخواهد توانست از ارتکاب حرام دوری کند. این قسم شامل موردی نیز می‌شود که مظنه قریب به قطع در وقوع حرام باشد.

محقق نائینی (ره) در این مورد به حرمت نفسی و نه غیري مقدمه حکم کرده است. زیرا در حقیقت نهی وارد بر ذی‌المقدمه، بر مقدمه هم وارد است. زیرا مقدمه در قدرت مکلف است نه ذی‌المقدمه.<sup>۱</sup> در حالی که محقق نائینی (ره) از کسانی است که به عدم ملازمه بین مقدمه و ذی‌المقدمه عقیده دارند.

من این دیدگاه را که استاد ما، محقق خوئی (ره) مورد مناقشه قرار داده، بعید نمی‌دانم: خداوند متعال ما را نه تنها به اجتناب از حرام بلکه به پیشگیری و حفظ خویشتن (وقایه) از حرام امر کرده است؛ می‌فرماید:

قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً (التحریم: ۶)

امر به حفظ خویشتن از حرام در این آیه کریمه، امر نفسی است نه امر غیري. بنابراین اجتناب از مقدمات حرام - که به صورت قهري انسان را در مظنه حرام قرار می‌دهد - از واجبات نفسی است. این آیه، ما را به حفظ و پیشگیری (وقایه) فرمان می‌دهد.<sup>۲</sup>

به هر حال، در وجوب اجتناب از این قسم از مقدمات حرام اشکالی وجود ندارد،

۱. بنگرید: المحاضرات، تقریرات درس آیت‌الله خوئی (ره)، شیخ اسحاق فیاض، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲. بنگرید: بحوث فی علم الاصول، تقریرات درس شهید صدر (ره)، نوشته سید محمود هاشمی، ج ۲، ص ۲۸۸.

خواه از باب تلازم بین حرمت مقدمه و ذی‌المقدمه، و خواه از باب مقدمات مفوتّه یا از باب پیشگیری (وقایه) از حرام.

بنابراین، پرهیز از تعدّد در حکومتها و نظامهای اسلامی در جهان اسلام به موجب عنوان اولی حکم تعین می‌یابد مگر اینکه عنوان ثانوی غالب بر عنوان اولی مقتضی تعدّد باشد اما این یک بحث دیگر است که در ادامه این پژوهش به بررسی آن خواهیم پرداخت.

### اجماع فقها و دانشمندان اهل سنت در وحدت ولایت و امارت

سید صدیق حسن در الروضة الندیة فی شرح الدرر البهیة می‌گوید:

اگر امامت سیاسی به یک نفر اختصاص داشته باشد و رتق و فتق امور با او باشد و مردم در کارها به او مراجعه کنند، چنان که در روزگار صحابه، تابعین و تابعین تابعین بود، حکم شرع در مورد نفر دوم که پس از ثبوت امامت اولی آمده، اگر از منازعه دست بردارد، قتل است.<sup>۱</sup>

ابویعلی، محمد بن حسین فراء حنبلی (۴۵۸ هـ) می‌گوید:

عقد امامت در یک زمان در دو شهر برای دو امام جایز نیست. پس هرگاه با دو نفر واجد شرایط امامت بیعت شود، اگر در یک عقد واحد باشد، عقد باطل است و اگر با هر یک جداگانه بیعت شده، در صورتی که معلوم شود با کدام یک زودتر بیعت شده، امامت دومی باطل است.<sup>۲</sup>

ابوالحسن علی بن محمد ماوردی (۴۵۰ هـ) می‌گوید:

اگر در دو شهر، برای دو نفر عقد امامت بسته شود، امامتشان منعقد نمی‌شود. زیرا جایز نیست که در یک زمان، دو نفر امام باشند. اگرچه افراد نادری وجود دو امام را در یک زمان جایز دانسته‌اند. فقها در اینکه کدام یک از این دو تن امام هستند، اختلاف

۱ . الروضة الندیة فی شرح الدرر البهیة، ص ۴۱۳.

۲ . الاحکام السلطانیة، ص ۲۵.



نظر دارند. آنچه از نظر ما صحیح است و فقها و محققان بر این عقیده‌اند، این است که امامت از آن کسی است که زودتر با او بیعت کرده‌اند و عقد امامت بسته‌اند... پس هرگاه امام سابق معین باشد، امامتش استقرار می‌یابد و بر دیگری فرض است که زمام کارها را به او سپارد و با او بیعت کند.<sup>۱</sup>

از جمله کسانی که به ممنوعیت تعدد ائمه تصریح کرده‌اند:

تفتازانی در شرح خود بر عقائد نسفی<sup>۲</sup> و امام شافعی در الفقه الاکبر<sup>۳</sup>، و احمد بن یحیی مرتضی در البحر الزخار<sup>۴</sup> و دیگران.

### ب. دلایل فقهاتی و اصول عملیه

اگر فرض کنیم که وحدت ولایت و امامت سیاسی با دلایل اجتهادی اثبات نمی‌شود، در این صورت باید به اصول عملیه مراجعه کرد. مقتضای اصل عملی، عدم ولایت یک شخص بر دیگری است مگر اینکه با دلیل ثابت شود. این نکته آشکار است و نیاز به توضیح ندارد.

پس هرگاه شخصی از راه صحیح و مشروع، امامت مسلمین را بدست گرفت، مقتضای اصل عملی، عدم مشروعیت امامت شخص دوم در عرض امامت شخص اول است مگر اینکه زیر عنوان ثانوی ثابت شود. این مطلب دیگری است که در پایان همین بحث ان‌شاءالله تعالی از آن سخن خواهیم گفت.

### ادله مشروعیت تعدد

برخی از بزرگان فقهاء به ظاهر روایات ولایت فقیه تمسک می‌کنند. ظاهر این روایات، عموم نصب است. یعنی نصب همه فقها به ولایت در عصر غیبت. این معنای ظاهر روایات و البته در صورتی است که به واژگان و حروف روایات تمسک جوئیم. این فقیه بزرگ، به این ظاهر (حرفی) روایات ملتزم، و معتقد است که در عموم نصب ظهور دارد و بر ثبوت ولایت برای همه فقهاء در یک سطح و در عرض هم که مقتضای

۱ . الاحکام السلطانیة (ماوردی)، ص ۹.

۲ . شرح العقائد النسفیة، ص ۱۳۸.

۳ . الفقه الاکبر، ص ۳۹.

۴ . البحر الزخار، ج ۵، ۳۸۶.

این روایات است. سپس عناوین ثانویه این تعدد ولایت را رد می‌کند. زیرا تعدد حاکمان و والیان در یک عرض به اخلال در نظام سیاسی امت منجر می‌شود. کسانی که به ظهور حرفی روایات معتقدند بناچار باید این مذهب را در پیش گیرند.

اینک نمونه‌ای از این روایات:

۱. مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق (ع):

من کان منکم ممن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً  
فانّی قد جعلته علیکم حاکماً.<sup>۱</sup>

هرکس از شما که راوی حدیث ما باشد، و در حلال و حرام ما بنگرد و صاحب نظر باشد و احکام ما را بشناسد، او را به عنوان داور بپذیرید. همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم.

۲. مشهوره ابی خدیجه... :

انظروا الی رجل منکم یعمل شیئاً من قضایانا... فانّی قد جعلته قاضیاً...<sup>۲</sup>

به مردی از میان خود بنگرید که به چیزی از قضایای ما عمل می‌کند... او را بر شما قاضی قرار دادم...

۳. روایت شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه از رسول خدا (ص):

اللّهم ارحم خلفائی. قیل: یا رسول الله! من خلفاءک؟ قال: الذین یأتون من بعدی و یروون حدیثی و سنتی.

خداوند! خلفای مرا رحمت فرما. گفتند: یا رسول الله! خلفای شما چه کسانی‌اند؟ فرمود: کسانی که پس از من می‌آیند، و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند.

روایات دیگری که در این مجال وارد شده نیز از این دلالت خالی نیست. التزام به ظاهر این روایات به التزام به مشروعیت تعدد ولایت و امامت سیاسی حتی در یک منطقه و یک کشور منجر می‌شود مگر اینکه - همانطور که گفتیم - عنوان ثانوی آن را رد کند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۴؛ باب ۲ از ابواب مقدمات العبادات، ح ۱۲.

۲. همان، ج ۱۷، ص ۱۳؛ باب ۱ از ابواب صفات القاضی، ح ۵.

### مناقشه برداشت تعدد از ظهور روایات ولایت فقیه

به نظر می‌رسد این روش در نصب حاکم، نزد عموم عقلاء و تقریباً بدون استثنا در طول تاریخ بشر بی‌سابقه و نامأنوس است. مسئله امارت و سیادت، مسئله قدیمی و ریشه‌دار در تاریخ است و چندین هزار سال سابقه دارد. در خلال این تاریخ طولانی سراغ نداریم که مردم حاکمیت یک طبقه یا یک گروه خاص از مردم را در یک عرض پذیرفته باشند.

قانونگذار اسلامی در همه تشریحات و احکام خود بدون استثنا حتی یک بار از اتفاق عقلاء و نیز حکم عقل خارج نشده است. همچنان که از روش، طریقه و عرف مورد اتفاق عقلاء هم پا بیرون نگذاشته است. این نکته نخست.

نکته دوم اینکه: به هنگام تعارض احکام صادره از سوی والیان، هرگاه حکم دوم ناقض حکم والی نخست باشد، اختصاص حکومت به والی دوم لازم می‌آید. این فرض دیگری غیر از تعدد ولایت و حکومت در عرض واحد است اما اگر حکم والی دوم ناقض حکم والی نخست نباشد، در این صورت حکم نخواهد بود.

آنجا که احکام والیان با هم تعارض نداشته باشد، اگرچه از نظر عقلی ممکن است اما مستلزم آشوبهای سیاسی و اداری است که نه عقل می‌پذیرد و نه شرع. البته چنین احکامی در کارهایی مثل: سرپرستی ایتم و اوقاف و امثال ذلک درست است.

بنابراین، لابد مقصود این روایات و امثال آن، شرط فقهت در ولایت است نه ولایت هر فقهی در یک سطح و عرض واحد. به تعبیر دیگر: این روایات دلالت دارد که حاکم باید فقیه باشد اما دلالت ندارد که فقیه باید حاکم باشد.

به نظر ما، توجیه معقول و عرفی روایات ولایت فقیه، همین است.

### ۲. حکم ثانوی

آنچه گذشت، حکم فقهی اولی مسئله ولایت و حکومت بود. اینک پیرامون حکم این مسئله بر مقتضای عنوان ثانوی سخن می‌گوییم.

مقصود ما از عنوان ثانوی: شرایط بین المللی و معادلات سیاسی حاکم بر جهان، و صف‌بندیهای سرزمینی، قومی و منطقه‌ای جهان اسلام است که بنابر حداقل بررسی‌ها، امروزه نمی‌توان نادیده گرفت. به عنوان مثال، اگر یک حکومت اسلامی در خاورمیانه برپا شد و یک دولت اسلامی دیگر در غرب آفریقا، بناچار می‌بایست تعدد نظام سیاسی،

و تعدد ولایت سیاسی را به حکم ضرورت‌های سیاسی پذیرفت. این مقتضای عنوان ثانوی است و با آنچه عنوان اولی در این مسئله اقتضا می‌کند، اختلاف دارد. امام الحرمین جوینی به همین مسئله اشاره دارد، جز اینکه تفکیک دو حکم و عنوان را در این مسئله توضیح نداده است. او می‌گوید:

اصحاب ما معتقدند که عقد امامت برای دو نفر در دو گوشه جهان ممنوع است. عقیده من در این مسئله این است: عقد امامت برای دو نفر در یک سرزمین کوچک جایز نیست. در این باره میان عالمان اجماع است اما هرگاه فاصله‌ها زیاد شد و دوری زیاد بین دو امام فاصله انداخت، مجالی برای احتمال صحت وجود دارد. این خارج از احکام قطعی است.<sup>۱</sup>

این دقیقاً حکم عنوان ثانوی است و بین دیدگاه امام الحرمین جوینی و اتفاق نظری که از فقهای اهل سنت نقل کرده، اختلافی وجود ندارد. لیکن حکم اولی که اجماع اعلام اهل سنت بر آن منعقد شده، حکم مسئله به موجب عنوان اولی است، و حکمی که امام الحرمین جوینی بیان کرده - در صورتی که دو حکومت از هم فاصله زیاد داشته باشند - حکم عنوان ثانوی به مقتضای ضرورت است. جز این که باید بدانیم احکام ثانوی از لحاظ زمان و مکان، و کمیت و کیفیت حکم، دایر مدار عناوین ثانوی است.

بنابراین، هرگاه ضرورت و مصلحت تشکیل دو حکومت و دو نظام اسلامی در جهان را ایجاب کند، و وجود یک مرکز سیاسی و ولایت واحد حاکم بر هر دو نظام ممکن باشد، و هر یک از دو حکومت از طریق دولت خودمختار، در سرزمین خود سیادت داشته و امور اداری، قضایی و قانونگذاری را انجام دهد، همین بر آنان واجب خواهد بود و می‌بایست در تعدد به مقداری که ضرورت و مصلحت در امور سیاسی، قضایی و قانونگذاری اقتضا می‌کند، بسنده نمایند.

معمولاً بعید است که یک مرکز سیادت واحد در معرض چنین خواسته‌ها و ضرورت‌هایی قرار گیرد. زیرا فرض بر آن است که ضرورت و مصلحت ناشی از ضرورت‌های جهانی و صف‌بندی‌های منطقه‌ای، سرزمینی و ملی است نه از ناحیه دو حکومت.

# خطوط کلی دولت اسلامی

۱. ولایت

۲. اطاعت

۳. شورا

۴. خیرخواهی (نصیحت)



## ۱. ولایت

در قرآن کریم به دو مفهوم درباره حاکمیت بر می خوریم: «ولایت» و «اطاعت». این دو مفهوم، رابطه متقابل حاکم و رعیت را در حاکمیت و سیادت معین می کنند.

ولایت در آیه:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (المائدة: ۵۵)

ولی شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز بپا می دارند و به فقیران، در

حال رکوع زکات می دهند.

اطاعت در آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...

(النساء: ۵۹)

ای اهل ایمان! فرمان خدا و رسول و والیان امر را اطاعت کنید...

ولایت و اطاعت در این دو آیه کریمه، خط نزولی و صعودی در رابطه بین حاکم و رعیت است. ولایت خط نزولی در رابطه حاکم با رعیت و اطاعت خط صعودی آن.

این دو مفهوم با هم دو رویه یک مسئله اند، مسئله حاکمیت. با این دو مفهوم دو اصل اساسی در اسلام محقق می شود و این دو عبارت است از: حاکمیت دین خدا در زندگانی مردم، و نظام جامعه اسلامی در زندگی و حرکت بر روی زمین. ما ابتدا از «ولایت» سخن می گوئیم و سپس به بررسی «اطاعت» می پردازیم. ان شاء الله.

معنی ولایت

ولایت از مهمترین مبانی فکری جامعه اسلامی، و تار و پود این جامعه است. همان جامعه‌ای که قرآن امت می‌نامد:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا  
(البقرة: ۱۴۳)

و این چنین شما را امت میانه قرار دادیم تا گواه مردم باشید همچنانکه پیغمبر (ص) را گواه شما کردیم (تا از او بیاموزید).

قصد نداریم به بررسی تفصیلی این بحث عمیق در اسلام بپردازیم بلکه می‌خواهیم به مطالعه رابطه بین امام و رعیت که آن را خط نزولی نامیدیم، بسنده کنیم. این رابطه براساس اندیشه‌ای کاملاً روشن و معین استوار است، اندیشه‌ای که در قرآن کریم دقیقاً توضیح داده شده است:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ... (الأحزاب: ۶)

پیامبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها...

این معنای «اولویت» که در آیات محکم قرآن برای رسول خدا (ص) ثابت شده برای امامان پس از او نیز ثابت است. ما ابتدا از معنای ولایت رسول خدا (ص) در این آیه سخن می‌گوئیم. سپس از انتقال این ولایت به امامان مسلمین و والیان امر پس از رسول خدا (ص) بحث خواهیم کرد.

این آیه مبارکه سوره احزاب در تشخیص و تحدید رابطه‌ای که رسول خدا (ص) را به امت اسلامی پیوند می‌دهد، یعنی رابطه اولویت پیامبر (ص) به مؤمنان از خودشان: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم؛ کاملاً آشکار است.

«اولویت» به معنای پیش داشتن اراده رسول خدا (ص) بر اراده مؤمنان درباره خودشان است. ما این پیش داشتن را از اسم تفضیل «اولی» که در آیه مبارکه آمده است، به خوبی استفاده می‌کنیم.

هنگامی این پیش داشتن درست است که دو اراده حاکم و محکوم، با هم تزاخم داشته باشند. در این حالت اراده پیامبر (ص) بر اراده مؤمنان پیش‌داشته می‌شود.



این اولویت، ولایت ثابت رسول خدا (ص) بر مردم از جانب خداوند است. معنای دیگری برای ولایت رسول خدا (ص) بر مؤمنان جز اولویت سراغ نداریم و احدی معنای دیگری بیان نکرده است. این معنای اولویت، جوهره و حقیقت حاکمیت است و حاکمیت یک نفر بر دیگری جز تقدیم و تحکیم اراده حاکم بر اراده محکومان به هنگام تراحم اراده‌ها، معنایی ندارد.

اولویت اراده حاکم بر اراده محکوم از مقولات قابل تشکیک نیست. حقیقت هر ولایتی عبارت است از تقدیم اراده حاکم بر محکوم و تحکیم اراده اولی بر دومی. با این حال ممکن است ولایتها در بین خود، اختلاف رتبه داشته باشند. بدین ترتیب که ولایت یک حاکم فوق ولایت حاکم دیگر باشد. چنانکه معمولاً در سلسله مراتب حاکمان و والیان به وفور مشاهده می‌کنیم که برخی مافوق عده‌ای و دیگران مافوق آنان هستند. اما همه این ولایتها در یک حقیقت واحد متفق و برابرند. یعنی: در اولویت ولی در تصرف در موالی علیه در محدوده‌ای که شرع مقدس برایش قرار داده است. ممکن است در محدوده ولایت هم با هم تفاوت داشته باشند. ولایت مدیر مدرسه محدود است به فعالیت در محدوده مدرسه و ولایت مدیر کارخانه محدود است به محدوده کارگاه، در حالی که ولایت والی شهر همه فعالیت‌های شهر را در بر می‌گیرد. بدین ترتیب در مراتب ولایت اختلافی وجود ندارد مگر در دو مورد: محدوده‌ای که ولی در آن حکم می‌راند و رتبه ولایت.

### خداوند سرچشمه ولایت در زندگی انسان

این یکی از اصول دین است و دقیقاً در «توحید» جای می‌گیرد. توحید دو گونه است: توحید نظری و توحید عملی. توحید عملی بر پایه توحید نظری استوار است. ولایت مطلقه از آن خداوند متعال است و اطاعت در توحید عملی، ملازم آن. توحید در مقوله «ولایت» و «اطاعت» یعنی: ولایت شرعی در زندگی انسان فقط از آن خداوند متعال است و جز خداوند احدی بر انسان ولایت ندارد مگر در امتداد ولایت خداوند و

منبعث از آن و به اذن و فرمان پروردگار اما بدون آن هیچیک از انسانها را بر دیگری ولایت نباشد.

در اطاعت نیز وضع همینگونه است. اطاعت روی دیگر ولایت است و همانطور که ولایت شرعی منحصر در خداوند متعال است، و احدی را بر دیگری ولایت نباشد مگر در امتداد ولایت خداوند و به فرمان پروردگار؛ هیچکس را بر دیگری اطاعت نباشد مگر در امتداد اطاعت خداوند و به فرمان حضرت حق.

این توحید نظری در مقابل توحید عملی است. منظور ما از توحید نظری، آن است که هیچ رابطه مستقیمی با عمل ندارد، و منظور از توحید عملی، آن است که رابطه مستقیم با عمل دارد.

توحید نظری در ایمان خلاصه می‌شود، ایمان به اینکه: خداوند متعالی، به تنهایی، خالق، حاکم و مدبّر، و مالک جهان هستی است و همه کون و مکان فرمانبردار و مستخّر او. این توحید نظری است.

توحید نظری به ضرورت عقل به توحید عملی منجر می‌شود که توحید ولایت و اطاعت از خداوند، و نفی هرگونه ولایت و اطاعت مشروع در زندگی انسان برای غیر خدا است مگر اینکه در امتداد ولایت و اطاعت خدا باشد.

توحید خلق و ملک و تدبیر و سلطنت خداوند متعال در این هستی ضرورتاً به توحید ولایت خداوند متعال بر انسان منجر می‌شود. همانگونه که گفتیم، توحید اطاعت روی دیگر توحید ولایت است.

### توحید نظری و عملی در قرآن

قرآن اهتمام شدیدی به ابراز توحید - نظری و عملی - دارد. در اینجا گوشه‌ای از آیات قرآن درباره توحید نظری و توحید عملی را می‌آوریم:

#### الف. توحید نظری در قرآن

در قرآن کریم ولایت در جهان، همه و همه از آن خداوند متعال است. قرآن کریم

این حقیقت را در یک مجموعه جالب و هماهنگ بیان کرده است. در اینجا این تسلسل فکری قرآن را درباره ولایت ذکر می‌کنیم:

۱. قرآن بیان می‌کند که تنها خداوند متعال آفریننده جهان است و هرچه در این جهان هست، آفریده او است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرِزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ  
(فاطر: ۳)

ای مردم! یاد آرید که چه نعمتها خدا به شما عطا کرد. آیا جز خدا آفریننده‌ای هست که از آسمان و زمین به شما روزی دهد؟ هرگز جز آن خدای یکتا خدایی نیست. پس چگونه از درگاه حق رو به بتان باطل می‌آورید؟

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

(الأنعام: ۱۰۲)

این است وصف پروردگار یکتای شما که جز او هیچ خدایی نیست و آفریننده هرچیز او است. پس او را پرستش کنید که نگهبان همه موجودات است.

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

(الأنعام: ۷۹)

من با ایمان خالص رو به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است و من هرگز با مشرکان موافق نخواهم بود.

خداوند به تنهایی مدیر و مدبر این جهان گذرا است. هرچه در این جهان هست در برابر تدبیر خداوندگاری تسلیم است:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوِّرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكُوِّرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ...  
(الزمر: ۵)

آسمانها و زمین را بحق ایجاد کرد و شب را به روز و روز را بر شب بپوشانید و خورشید و ماه را مسخر کرد تا هر یک به وقت معین گردش کند...

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ

(طه: ۴۹-۵۰)

فرعون گفت: ای موسی! خدای شما کیست؟ موسی پاسخ داد که خدای ما آن کسی است که همه موجودات عالم را نعمت و جود بخشیده و سپس به راه کمالش هدایت کرده است:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (الأعراف: ۵۴)

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز خلق کرد. آنگاه به خلقت عرش پرداخت. روز را به پرده شب در پوشاند که با شتاب در پی آن پوید، و خورشید و ماه و ستارگان به امر او مسخر گردید. آگاه باشید که ملک آفرینش خاص خدا است و حکم نافذ فرمان او است که منزّه و بلندمرتبه و آفریننده عالمیان است. سلطنت و سیطره بر جهان از آن خداوند سبحان است:

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (المؤمنون: ۸۸-۸۹)

ای رسول! بگو آن کیست که ملک و ملکوت همه عالم به دست او است و او به همه پناه می‌دهد و حمایت می‌کند و از او کس حمایت نتواند کرد، اگر می‌دانید باز گوئید. محققاً آنها خواهند گفت که آن خدا است. پس بگو چرا به فریب و فسوق مفتون گشتید.

مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا... (هود: ۵۶)

زمام اختیار هر جنبنده به دست مشیت او است.

هر چیزی مسخر فرمان خداوند، و سلیم و فرمانبردار او است:

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (الروم: ۲۶)

و هرکس در آسمانها و زمین است همه بنده او و با کمال خضوع و خشوع مطیع فرمان او است.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (النحل: ۴۹)

آنچه در آسمانها و زمین است، برای خدا سجده می‌کند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ (الحج: ۱۸)

آیا نمی‌بینی که هرکس در آسمانها و زمین است، فقط برای خداوند سجده می‌کند.

سجده در دو آیه سوره‌های حج و نحل به معنی خضوع کامل است.

مالکیت مطلق در این هستی از آن خداوند است و احدی نه مزاحم او است و نه

معارض او؛ و دیگران هیچ ندارند، و او را شریکی در مالکیت نیست:

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي

الْمُلْكِ ... (الفرقان: ۲)

آن خدایی که هرگز فرزندی نگرفته و شریکی در ملک هستی نداشته ...

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ ... (آل عمران: ۲۶)

بگو ای پیغمبر! بار خدایا، ای پادشاه ملک هستی! تو هرکه را خواهی عزت ملک و

سلطنت بخشی و از هر که خواهی بگیری و به هر که خواهی عزت و اقتدار بخشی و

هرکه را خواهی خوار گردانی ...

... ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (الزمر: ۶)

... این خدا است پروردگار شما که سلطان ملک وجود او است و هیچ خدایی جز

او نیست. پس از درگاه او به کجا می‌روید؟

### ب. توحید عملی در قرآن

بر اصل نظری پیش گفته، یک اصل عملی متریت می‌شود و آن، ولایت خداوند

متعال و حاکمیت مطلق او بر انسان، و نفی هرگونه ولایت و حاکمیت شرعی دیگر بر

او است، مگر اینکه در امتداد ولایت خداوند باشد. در قرآن می‌فرماید:

قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلَّيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (الأنعام: ۱۴)

بگو: آیا غیر خدا را به ولایت بر می‌گزینم، او آفریننده آسمانها و زمین است.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ

تُرْجَعُونَ (القصص: ۷۰)

او است خدای یکتا که جز او هیچ خدایی نیست. هم ستایش در اول و آخر عالم مخصوص او است و هم حکم و سلطنت جهان از آن او، و هم به سوی او باز می‌گردید.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (الأنعام: ۵۷)

حکم جز خداوند را نباشد که حق را بیان می‌کند و او بهترین حکم فرمایان است.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ ... (هود: ۱۲۳)

و هرچه در آسمانها و زمینها پنهان است همه برای خدا آشکار است و امور عالم همه به خدا باز می‌گردد...

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ ... (الزخرف: ۸۴)

و آن ذات یگانه خدا است که در آسمان و در زمین خدا است ...

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ

(الانبیاء: ۲۶-۲۷)

و گفتند که خدای رحمان دارای فرزند است خدا پاک و منزّه از آن است، بلکه کسانی را که فرزند خدا پنداشتند) همه بندگان مقرب خدا هستند که هرگز پیش از خدا کاری نخواهند کرد و هرچه کنند به فرمان او کنند.

... إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ... (یوسف: ۴۰)

... تنها حکمفرمای عالم وجود خدا است. او امر کرده که جز آن ذات پاک یکتا کسی را نپرستید. این آیین محکم است ...

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران: ۱۹)

همانا دین نزد خداوند فقط اسلام است.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

(التوبة: ۳۳)

او است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه دینها پیروز کند، اگرچه مشرکان ناخوش دارند.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ

(الأنفال: ۳۹)

با آنان بجنگید تا فتنه‌ای نباشد و دین، همه برای خدا باشد.

### ج. توحید نظری و عملی در قرآن

توحید نظری و عملی در آیات عدیده‌ای از قرآن با هم جمع می‌شوند. از جمله

می‌توان به این آیه مبارکه اشاره کرد:

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

(الأعراف: ۵۴)

همانا که خلق و امر خاص خداوند است. پربرکت است خدا، پروردگار عالمیان. اگرچه خلق و امر در این آیه به نحو عطف آمده‌اند اما واضح است که حق «امارت» و «حکومت» مترتب بر «خلق» است. هرکس بیافریند، حقّ او است که در خلق خود امارت و حکومت کند.

در این فرموده خداوند متعال به دقت بیندیش:

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِباً أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ

(النحل: ۵۲)

هرچه در آسمانها و زمین است، همه از آن خداوند است و دین همیشه مخصوص او است. آیا از کسی غیر از خداوند می‌ترسید؟

چه رابطه منطقی استوار بین این دو عبارت وجود دارد: «وله ما فی السموات والارض» و «له الدین واصباً»؟! کسی که مالک آسمانها و زمین، وهرکس و هرچه در آنها است، باید که هرکس در آسمانها و زمین است، از او اطاعت کند. کسی که خلق از آن او است، ضرورتاً دین هم از آن او است.

من رابطه‌ای منطقی بین مبادی و نتایج از این رابطه قوی‌تر نمی‌شناسم، خداوند

متعال می‌فرماید:

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

(آل عمران: ۸۳)

آیا غیر دین خداوند رامی‌طلبند، و حال آن که هرکه در آسمانها و زمین است، خواه

و ناخواه مطیع فرمان خدا است، و به سوی او باز خواهند گشت.

در اینجا، استفهام، انکاری است: چگونه دین و حکومتی غیر از دین و شریعت خداوند می‌جویند در حالی که هرآنچه در آسمانها و زمین است در برابر او سر تسلیم فرود آورده‌اند، خواه به سنتهای تکوینی خداوند متعال راضی باشند و خواه راضی نباشند (طوعاً و کرهاً)؟! سنتهای تکوینی خداوند متعال، در هر حال در میان آنها جاری است: بخواهند یا نخواهند؛ پس چگونه درست خواهد بود که در زندگی خود شریعت، دین و حکومتی غیر از شریعت، دین و حکومت خداوند بجویند؟!

این آیه کریمه در تبیین رابطه بین ولایت و حاکمیت تکوینی خداوند متعال بر انسان و هستی، و بین ولایت و سیادت تشریحی خداوند بر انسان، واضح است. همینطور است رابطه بین خضوع انسان و تسلیم تکوینی وی در قبال خداوند متعال، و کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بخواهند یا نخواهند؛ و بین خضوع و فرمانبرداری تشریحی از دین و حکومت خداوند.

### ردّ ولایت و حاکمیت غیر خدا بر انسان

حال که روشن شد ولایت شرعی نخواهد بود مگر آن که از آن خداوند یا در امتداد ولایت خداوند باشد، هر ولایتی بدون خداوند، نامشروع و گونه‌ای تجاوز و عدوان بر حق خداوند متعال بر انسان خواهد بود. صاحبان چنین ولایتی، همان کسانی هستند که خداوند آنان را طاغوت توصیف کرده و ما را امر نموده که به آنان کفر ورزیم. خداوند متعال می‌فرماید:

يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ (النساء: ۶۰)

می‌خواهند طاغوت را حاکم خود گردانند، در صورتی که امر شده‌اند که به او کفر ورزند.

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى (البقرة: ۲۵۶)

پس کسی که به طاغوت کفر ورزد و به خداوند یکتا ایمان آورد، همانا که به ریسمان مطمئن چنگ زده است.



قرآن کریم ولایت هرکسی از خلق خدا، از فرشتگان، جن و انسان را که بدون اذن و فرمان خداوند باشد، نفی می‌کند:

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ (الأعراف: ۳)

از آنچه از سوی خداوند به سوی شما فرستاده شده پیروی کنید و غیر از خدا، از اولیایی دیگر پیروی نکنید.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ (آل عمران: ۶۴)

بگو: ای اهل کتاب بیائید از کلمه‌ای پیروی کنیم که بین ما و شما یکسان است: جز خداوند را نپرستیم و چیزی را با او شریک نکنیم، و همدیگر را غیر از خدا، ارباب نگیریم.

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ (هود: ۲۰)

و آنان را غیر از خداوند، اولیائی نباشد.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِّن دُونِي أَوْلِيَاءَ (الکهف: ۱۰۲)

آیا کافران پندارند که غیر از من، بندگان مرا به دوستی خواهند گرفت؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ (الفرقان: ۱۸)

گفتند: تو منزهی! برای ما هرگز سزاوار نبود که جز تو ولی‌ای اختیار کنیم.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ (العنکبوت: ۴۱)

مثل آنان که غیر از خدا اولیائی اختیار کردند، مثل عنکبوت است.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ (الشوری: ۹)

آیا غیر از خداوند اولیایی اختیار کردند؟ فقط خداوند ولی است.

### مشروعیت ولایت از راه تعیین و نصب

این نکته به صورت منطقی در امتداد نکات سابق می‌آید. وقتی ولایت فقط از آن خداوند متعال باشد و ولایت احدی درست نباشد مگر در امتداد ولایت خداوند... باید

که نصب امام و حاکم عالی امت مسلمان توسط خداوند سبحان به نحو عام یا خاص باشد و بدون آن ولایت احدی از مردم مشروعیت نخواهد داشت. خداوند متعال، رسول خود، خاتم پیامبران (ص) را به عنوان امام و حاکم مردم نصب کرده و فرموده است:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (الأحزاب: ۶)

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

خداوند سبحان، مردم را به اطاعت از پیامبر (ص) فرمان داده است:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (النساء: ۵۹)

از خداوند اطاعت کنید و از رسول و والیان امورتان اطاعت کنید.

مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (الأحزاب: ۳۶)

هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و رسولش در کاری حکمی کردند، آنها را در کارشان اختیاری باشد.

پیش از آن، خداوند داود را به عنوان خلیفه، ابراهیم خلیل (ع) را به عنوان امام مردم، و ابراهیم، اسحاق و یعقوب را به عنوان هادیان به امر خداوند نصب کرده است. خداوند می‌فرماید:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (ص: ۲۶)

ای داود! ما ترا در زمین جانشین کردیم. پس بین مردم به حق داوری کن.

هنگامی که خداوند ابراهیم را امام مردم قرار داد، از خدا امامت را برای ذریه‌اش تمنا کرد. خداوند دعای خلیل خود را به شرط صلاح و عدل اجابت فرمود:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (البقرة: ۱۲۴)

هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود، و او از عهده بدر آمد، گفت:

من تو را به پیشوایی برگزینم. ابراهیم گفت: و از فرزندان من؟ فرمود: عهد من هرگز به مردم ستمکار نمی‌رسد.

خداوند متعال درباره ابراهیم و اسحق و یعقوب می گوید:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (الانبیاء: ۷۲-۷۳)

ما اسحق و یعقوب را افزون به او بخشیدیم و همه را از شایستگان قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به آنها نیکوکاری و اقامه نماز و پرداخت زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.

این آیات و شماری دیگر از آیات قرآن، همه یک حقیقت مهم را تبیین می کنند: امامت و ولایت عامه بر مردم فقط و فقط از طریق نصب و تعیین از جانب خداوند است. داستان پادشاهی طالوت این حقیقت را بیشتر تبیین می کند. این داستان توضیح می دهد:

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (البقرة: ۲۴۷)

و پیغمبرشان به آنها گفت: همانا خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت، گفتند: از کجا او را بر ما پادشاهی روا است، در صورتی که ما به پادشاهی از او شایسته تریم و مال زیادی به او داده نشده است؟ پیغمبرشان گفت: همانا خداوند او را بر شما برگزید و در دانش و توانایی بر شما فزونی بخشید، و خداوند ملک خود را به هر که بخواهد، می دهد که او گشایشگر توانا است.

هنگامی که مردم پادشاهی طالوت را انکار کرده گفتند: انّی یكون له الملك علينا و نحن احقّ بالملك منه، پیامبرشان این حقیقت مهم از سستیهای خداوند متعال در زندگی اجتماعی انسان را برایشان تبیین کرد و گفت: واللّٰه یؤتی ملکه من یشاء.

اگر در انکار پادشاهی طالوت توسط مردم به دقت بیندیشیم، خواهیم دید که این انکار متوجه حق خداوند در پادشاه کردن طالوت بر آنان، و حق پروردگار در انتخاب ملوک، ائمه و والیان امر است. بنابراین پاسخ پیامبرشان بدین معنی است که تنها

خداوند یکتا صاحب حق و تصمیم در انتخاب است و هر که را بخواهد امام، خلیفه یا پادشاه می‌کند و احدی غیر از خداوند را در این باره حق انتخاب و تصمیم‌گیری نیست. «ایتهاء»: دادن در اینجا به معنی نصب و جعل است نه به معنی رزق و روزی. اگر به معنی رزق و روزی بود، پرسش و پاسخ بی‌معنی می‌شد. معنای جمله این است که خداوند هر که را بخواهد به پادشاهی منصوب می‌کند. شواهد این مطلب در قرآن فراوان است و همه این نکته را تأکید می‌کنند که خداوند متعال ائمه و والیان امور بندگانش را نصب می‌کند، والیان و امامانی که آنان را به عنوان امامان و والیان مردم پسندیده است.

### امامت اهل بیت (ع) پس از رسول خدا (ص)

در این تسلسل منطقی که پیمودیم، می‌توانیم جایگاه «حدیث غدیر» را در دین اسلام بفهمیم. در موقعیت غدیر، رسول خدا (ص) در برابر آن جمع عظیم مردم که از سفر حجة الوداع برگشته بودند، پیش از آن که از هم جدا شوند و هر گروهی راه سرزمین خود را در پیش گیرد، از حاضران پرسید:

ألست اولی بکم من انفسکم؟

آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟

حضرت در این سخن به فرموده خداوند متعال در سوره احزاب اشاره دارد که می‌گوید:

التَّيْبِيُّ اُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ (الاحزاب: ۶)

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

این آیه مبارکه از واضح‌ترین آیات قرآن در امامت و ولایت رسول خدا (ص) است.

مردم پاسخ مثبت می‌دهند، رسول خدا (ص) به آنان می‌گوید:

من كنت مولاه فهذا علي مولاه

هر که من مولای او هستم، این علی مولای او است.

سپس برای کسانی که علی (ع) را یاری کنند و او را مولای خود بدانند، دعا فرمود:

اللّٰهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهَةِ وَانصُرْ مِنَ النَّصْرَةِ وَاخْذِلْ مِنَ الْخِذْلَةِ.<sup>۱</sup>

خدایا! هر که او را دوست بدارد، دوست مدار، و هر که او را یاری کند، یاری نما و هر که او را خوار گرداند، خوار گردان.

حدیث غدیر نزد شیعه و اهل سنت به تواتر نقل شده است و هر که به دانش و علم خویش احترام می‌گذارد، در صحت سند آن توقّف نمی‌کند. اسانید آن را گروهی از بزرگان حافظان و محدثان و رجال جرح و تعدیل مثل: حاکم در مستدرک الصحیحین، و ترمذی و طبری و ذهبی و دیگران صحیح خوانده‌اند.

امامت علی (ع) در این حدیث در امتداد امامت و ولایت رسول خدا (ص) می‌آید و امامت و ولایت رسول خدا (ص) در امتداد حاکمیت خداوند و ولایت او بر بندگانش. آنچه در امتداد این ولایت قرار می‌گیرد، در امتداد ولایت خداوند است.

### ولایت فقیه، امتداد ولایت اهل بیت (ع)

بر پایه این تسلسل منطقی، ولایت فقیه حاکم مطرح می‌شود. چنان که دلایلی را از احادیث اهل بیت (ع) در امتداد ولایت خداوند و رسول و اهل بیت (ع) آوردیم. ولایت فقیه یکی از حلقه‌های روشن در زنجیره ولایت شرعی است که از ولایت خداوند، و ولایت رسول خدا (ص) و ولایت اهل بیت (ع) گرفته می‌شود و ولایت طبقه بعدی مسئولین نظام اسلامی از آن.

فقهاء در این زنجیره، بر حسب روایات و احادیثی که پیش از این آوردیم، در ولایت و امامت از امام مهدی (عج) نیابت دارند. بدین ترتیب ولایت فقیه در امتداد

۱. در برخی روایات با این لفظ آمده: «من كنت وليه فعليّ وليه». بنگرید: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۸۷-۱۹۲؛ المصنّف ابن ابی شیبّه، ج ۷، ص ۴۹۴، ح ۲؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۴۵؛ المعجم الكبير طبرانی، ج ۵، ص ۱۶۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۸؛ در روایتی افزوده: «وعاد من عاداه». در روایت دیگری: «وارحمه وارحم به وانصره وانصر به، واعنه واستعن به، وادر الحقّ معه حيث دار». بنگرید: مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۲۹.

ولایت خداوند است و تبلور اصل توحید در ولایت، اصلی که در اسلام از اصول مهم بشمار می‌رود. بدون این تسلسل نمی‌توانیم اصل توحید را به طور کامل در اسلام بفهمیم.

### استناد ولایت به خداوند در مقام اثبات

یکی از اصول فقهی مسلم نفی ولایت و قیمومت انسان بر انسان است مگر اینکه با نص شرعی عام یا خاص از جانب خداوند و رسول خدا (در موضع اثبات)، ثابت شود. در دین خداوند، بدون این اثبات احدی را بر دیگری ولایت نباشد. خداوند متعال ولایت مردم بر همدیگر را نفی کرده است مگر به اذن عام یا خاص ذات باری تعالی. بدون اثبات استناد ولایت به خداوند، شرعی خواندن هرگونه ولایتی از هر کسی که باشد، افترای به خداوند متعال است:

قُلْ أَلِلَّهِ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (یونس: ۵۹)

بگو: آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندید.

این یک حقیقت فوق العاده مهم در اسلام است و نظریه «نصب» که شیعه امامیه در امر امامت و ولایت بدان معتقد است، بر پایه آن استوار می‌شود. نظریه «نصب» در مقابل نظریه «انتخاب» است که اهل سنت در مسئله امامت بدان عقیده دارد. بنابراین ضروری است که ولایت و امامت عامه به موجب حکم صریح خداوند متعال در کتاب یا سنت اثبات شود. بدون اذن و فرمان خداوند، هرگونه ولایتی نه صحیح است و نه مشروع. چنان که استناد به اذن و فرمان خداوند هم جز به امر بیّن و واضح درست نخواهد بود. خداوند می‌فرماید:

قُلْ أَلِلَّهِ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (یونس: ۵۹)

بگو: آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندید.

در اینجا در مقابل سه راه که چهارمی ندارد، قرار داریم:

راه نخست: دموکراسی و مردم را صاحب حق دانستن در هرگونه تصمیم‌گیری که

به آنان مربوط می‌شود: حقی ذاتی که هیچگونه ارتباطی با تفویض با تشریح از جانب خداوند ندارد. این دیدگاه طرفداران مذهب دموکراسی است. بر پایه این دیدگاه مردم حق دارند هیئت حاکمه را انتخاب کنند تا ضمن اعمال حاکمیت در قانونگذاری هم نماینده آنان باشند. در نظامهای دموکراتیک جهان چنین روشی اجرا می‌شود.

**راه دوم:** نفی این حق طبیعی از انسان و او را بنده مملوک خداوند دانستن به گونه‌ای که هیچگونه اختیاری درباره خود ندارد اما خداوند متعال کار انتخاب حاکم را به مردم تفویض کرده تا به اجماع یا اکثریت و از طریق بیعت او را حاکم خود کنند.

**راه سوم:** نفی نظریه «قرارداد اجتماعی» به عنوان مبنای فلسفی دموکراسی جدید، و نفی نظریه تفویض که خداوند کار انتخاب حاکم را به مردم واگذار کرده، و پناه بردن به نص در تعیین امام و ولی امر، خواه نص خاص باشد که فرد معینی را به امامت نصب می‌کند همانند نص غدیر؛ یا نص عام که در ادله ولایت فقیه در عصر غیبت آمده و بر مبنای آن، کسانی در ولایت امر و امامت امت از امام مهدی (عج) نیابت می‌کنند.

تا آنجا که ما می‌دانیم، دیدگاه چهارمی وجود ندارد.

اینک به نقد این آراء می‌پردازیم.

قطعاً راهی به پذیرش و تمسک به دیدگاه اول وجود ندارد. هیچ فقیهی از فقهای مسلمین، شیعه یا سنی، و با هر گرایش فقهی و اصولی، نمی‌تواند این رأی را بپذیرد. از دیدگاه اسلام، انسان بنده مملوک خداوند متعال است و هیچ اختیاری از خود ندارد، خواه معتقد به «اباحه» باشیم یا «حظر».

دموکراسی در جوهره خود یک مذهب مادی قائم بر عدم ایمان به خداوند است، اگرچه غرب که این نظریه را در دامن خود پرورش می‌دهد، به خدا ایمان دارد اما دانشمندان غربی قطعاً رابطه دموکراسی با ایمان به خدا را از نظر سلبی و ایجابی بررسی نکرده‌اند.

بنابراین، تا زمانی که فرد از ایمان به عبودیت انسان در مقابل خداوند، و ربوبیت، و ولایت مطلق خداوند بر انسان دست برد ندارد، انسان حق ذاتی در تعیین سرنوشت خود

ندارد. یعنی: اعتقاد به حق ذاتی انسان در تعیین سرنوشت برابر است با ترک عقیده و ایمان به عبودیت محض انسان و ولایت و ربوبیت مطلق خداوند بر انسان.

میل نداریم بیش از این در این نکته متوقف شویم اما راه دوم در دایره ایمان به خداوند متعال و شایستگی‌ها و صلاحیت‌های بنده است. امکان دارد که خداوند متعال کار انتخاب حاکم و والی را به بندگان خود تفویض کند. ادله تفویض را در یک پژوهش مستقل زیر عنوان «المدخل الی دراسة نصّ الغدير»: مقدمه‌ای بر مطالعه نصّ غدیر، به طور گسترده بررسی کرده‌ام اما یک دلیل پیدا نکردم که به صورت قطعی بتوان با استناد به آن تفویض را پذیرفت، خواه بر پایه دیدگاه فقهی «حظر» یا «اباحه».

مبنای «اباحه» نمی‌تواند دلیل بر تفویض باشد. زیرا خداوند در قرآن تصریح کرده که حکومت، و امارت، و ولایت، و دیانت با تمام ابعادش از آن او است:

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ (یوسف: ۴۰)

همانا حکم تنها از آن خداوند است، امر کرده که جز او کسی را نپرستید.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (یوسف: ۶۷)

همانا حکم تنها از آن خداوند است. من بر او توکل می‌کنم و همه متوکلان باید که بر او توکل کنند.

آیات فراوان دیگری با همین مضمون در قرآن آمده که تأکید می‌کند: حکم، امر و نهی، تکلیف، دین و تشریح در زندگی انسان منحصرأ از آن خداوند متعال است.

مبنای تفویض بامبنای انحصار و ولایت و حاکمیت در زندگی انسان که فقط از آن خداوند است، برخوردار دارد و همدیگر را قطع می‌کنند. در حالی که قرآن، ولایت و حاکمیت را به شکل مطلق در خداوند متعال منحصر می‌کند:

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ (الأعراف: ۳)

آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید و جز او از معبودان (دیگر) پیروی نکنید.

أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ (الشوری: ۹)



آیا غیر خدا را به ولایت پذیرفته‌اند و حال آن که ولی فقط خداوند است. ولایت، و حاکمیت، و سیادت، و تشریح، و تکلیف، و حکومت در این آیات فقط مخصوص خداوند متعال است. این کجا و دیدگاه تفویض کجا که معتقد است: خداوند متعال اختیارات و حقوق خود را در شؤون ولایت، و حاکمیت، و سیادت به بندگانش تفویض کرده است؟! دیدگاه تفویض چه ارتباطی با مبنای حصر ولایت، و حاکمیت، و سیادت در زندگانی انسان برای خداوند متعال دارد؟!<sup>۱</sup>

صغری و کبرای ادله تفویض را در مطالعه پیش گفته بررسی کردم اما هیچ دلیلی پیدا نکردم که بتواند مبنای اصل عریض، مهم و خطیری در اسلام همانند اصل انتخاب باشد. بنابراین راهی جز دیدگاه سوم یعنی: نصّ و نصب از جانب خداوند متعال نداریم. گوشه‌ای از آیات قرآن را آوردیم که بر نصب و جعل امام توسط خداوند صراحت کامل داشت. نصوص دیگری نیز از قرآن عرضه کردیم که تأکید دارد: خداوند متعال آن دسته از بندگانش را که بخواهد برای پادشاهی، و امامت، و خلافت بر می‌گزیند. چنان که در امامت ابراهیم (ع)، و خلافت داود (ع)، و پادشاهی طالوت (ع)، و ولایت رسول خدا (ص) و ... صورت گرفته است.<sup>۱</sup>

پناه بردن به نظریه نصّ - راه سوم - بدان معنی نیست که باید نصّ خاص برای شخص معینی باشد، چنان که در نص غدیر بود، بلکه ممکن است نص عام باشد. چنان که در نصوص ولایت فقیه در عصر غیبت است. اینک بحث به مرحله جدید یعنی بررسی نصوص عام یا خاص، و استناد به آنچه ممکن است، منتقل می‌شود.

### سه گرایش در مسئله امامت

از طریق بررسی و مطالعه دقیق تاریخ اندیشه اسلامی در می‌یابیم که در مسئله امامت سه گرایش کاملاً مشخص وجود دارد. این سه نظریه عبارت است از: «نظریه

۱ . بنگرید: صفحات قبل که آیاتی را درباره امامت ابراهیم (ع)، و خلافت داود (ع)، و پادشاهی طالوت و سپس ولایت رسول اعظم (ص) آوردیم.

خوارج»، «نظریه انتخاب» و «نظریه نص».

در اینجا به شرح اجمالی این نظریه‌ها می‌پردازیم:

### ۱. نظریه خوارج

خوارج، در عین حال که به حاکمیت خداوند متعال بر انسان عقیده داشتند، امارت و ولایت شرعی انسان بر انسان پس از رسول خدا (ص)، را نفی می‌کردند.

ابن ابی الحدید می‌گوید :

گفته شده: گویا خوارج در ابتدا چنین باوری داشتند. آنان معتقد بودند که هیچ‌گونه نیازی به امام نیست. سپس از این اعتقاد برگشتند.<sup>۱</sup>

شعار معروف خوارج پس از مسئله حکمیت در صفین «لا حکم الا لله» بود.

امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ به آنان می‌گوید:

كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ نَعْمَ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنْ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ. وَإِنَّهُ لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيَجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ وَيُقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَيُؤَخِّدُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بِهِ بَرٌّ وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ.<sup>۲</sup>

سخنی است حق که بدان باطلی را خواهند، آری حکم، جز از آن خدا نیست لیکن اینان گویند: فرمانروایی را، جز خدا روا نیست؛ حالی که مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه‌کار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند، و کافر بهره خود برد، تا آنگاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند و با دشمنان پیکار کنند، و راهها را ایمن سازند؛ و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رساند، و از گزند تبه‌کار در امان ماند.

یکی از خوارج وارد مسجد شد. دید عده‌ای از مردم گرد علی (ع) فراهم آمده‌اند؛

۱ . شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۴۰، حکمت ۱۹۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۷.

فرباد کشید: «لا حکم إلا لله ولو کره المشرکون». مردم برگشتند و به سوی او نگرستند. گفت: «لا حکم إلا لله ولو کره المتلفتون». علی (ع) سرش را به سوی او بالا گرفت. او گفت: «لا حکم إلا لله ولو کره أبو الحسن». علی (ع) فرمود: «أبو الحسن ناخوش ندارد که حکومت از آن خدا باشد.» سپس فرمود: «من منتظر حکم خدای درباره شما هستم.» مردم گفتند: یا امیرالمؤمنین! چرا بر آنان سخت نمی گیری و ایشان را نابود نمی کنی؟ فرمود: «آنان از بین نمی روند. آنان تا روز قیامت، در پشت مردان و رحم زنان هستند.»<sup>۱</sup> این یک نظریه افراطی است که اذن خداوند متعال به یک نفر برای حکومت و ولایت را نفی می کند و معتقد است که همه حاکمان در صفوف مسلمانان بدون اذن خداوند عهده دار حکومت شده اند. این نظریه مشروعیت همه حاکمان را رد می کند. نتیجه این نظریه این است که بگوییم: پس از رسول گرامی اسلام (ص) هیچ گاه حاکمیت خداوند متعال در جامعه اسلامی عینیت و واقعیت پیدا نمی کند. این یک گرایش بسیار غریب و افراطی در جهت عکس گرایش دوم است. این افراط، صاحبان نظریه را به نفی ضرورت حکومت اسلامی در میان مسلمانان می کشاند. این ملازمه ای است که خود بدان اقرار و اعتراف دارند.<sup>۲</sup>

## ۲. نظریه انتخاب

صاحبان نظریه انتخاب برآنند که امامت با انتخاب اهل حلّ و عقد منعقد می شود و این انتخاب به اذن خداوند متعال پیوند خورده است و آن را کاشف از اذن خداوند و انتخاب مردم را منبع مشروعیت ولایت و امامت دانسته اند. پیروان این نظریه در شمار اهل حلّ و عقد که خلافت به وسیله آنان منعقد می شود، با هم اختلاف دیدگاه دارند. برخی به بیعت پنج نفر بسنده کرده اند. در حالی که برخی سه نفر و گروهی فقط یک نفر را در انعقاد امامت کافی شمرده اند. گروهی دیگر از پیروان این مکتب معتقدند که امامت به قهر و غلبه و بدون نیاز به

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲. شرح المتأصل، ج ۲، ص ۲۷۳؛ شرح المواقف، ص ۷۲۹.

انتخاب اهل حلّ و عقد، منعقد می‌شود.

ابوالحسن ماوردی (۴۵۰ هـ) می‌گوید:

امامت به دو گونه منعقد می‌شود:

۱. انتخاب اهل حلّ و عقد، ۲. تعیین امام پیشین.

دانشمندان در شمار کسانی که امامت با بیعت آنان منعقد می‌شود، اختلاف نظر دارند، برخی معتقدند که امامت جز با بیعت اهل حلّ و عقد همه کشور منعقد نمی‌شود تا امامت مورد رضایت عمومی باشد و همه در برابر فرمانش تسلیم باشند... گروهی گفته‌اند: امامت، با پنج نفر که در عقد آن با هم اجماع دارند و یا یکی از آنان با رضایت چهار نفر دیگر با فردی بیعت می‌کند، منعقد می‌شود. آنان به دودلیل استدلال کرده‌اند. ۱: بیعت ابوبکر (رض) با اجماع پنج نفر منعقد شد. سپس مردم از آنان پیروی کردند... ۲: عمر (رض) شش نفر را به عنوان شورای انتخاب امام تعیین کرد تا به رضایت پنج نفر، یکی از آنان امام شود. این گفته بیشتر فقها و متکلمان است. گروهی از دانشمندان کوفه گفته‌اند: امامت با سه نفر که یکی از آنان با رضایت دو تن دیگر عهده‌دار آن شود، منعقد می‌شود. گروهی دیگر گفته‌اند: امامت با یک نفر منعقد می‌شود. زیرا عباس به علی - رضوان الله علیهما - گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم، مردم خواهند گفت: عموی رسول خدا (ص) با پسر عموی بیعت کرده است. پس دو نفر درباره تو اختلاف نخواهند کرد. و دیگر اینکه بیعت یک نفر یک حکم محسوب می‌شود و حکم واحد نافذ است.<sup>۱</sup>

ابویعلی فراء می‌گوید:

از او (احمد بن حنبل) روایت شده که امامت با قهر و غلبه ثابت (منعقد) می‌شود و نیازی به عقد بیعت ندارد. در روایت عبدوس بن مالک عطار گفت: هر که به زور شمشیر بر مردم چیره، و خلیفه آنان شد و امیرالمؤمنین نام گرفت، بر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست که روز را به شب برد و او را امام نداند، خواه

۱. الاحکام السلطانیة (ماوردی)، ص ۶-۷.

نیکوکار باشد و خواه بدکار.

همو (احمد) به روایت ابی الحرث گفت: هرگاه کسی بر امام حاکم خروج کند و خواهان پادشاهی باشد، و هر یک گروهی طرفدار داشته باشد، اقامه جمعه با کسی است که بر دیگری چیره شود. استدلال وی این است که پسر عمر در واقعه حره نماز را با مردم مدینه اقامه کرد و گفت: «ما با کسی هستیم که چیره شود»<sup>۱</sup>

هیچیک از این گفته‌ها به نص صریحی از خدا و رسول در اثبات ولایت کسانی که در نوشته‌های فقهی نامی از آنان برده شده، مستند نیست. به طور مثال در مورد آنچه در کتابهای الاحکام السلطانیه ماوردی و ابویعلی آمده، هیچ نص صریح یا نزدیک به صریحی از خدا و رسول (ص) در اذن به امامت کسی که پنج یا سه نفر یا بیشتر یا کمتر با او بیعت کردند یا از قهر و غلبه و زور و تزویر به حکومت دست یافته، بر نمی‌خوریم. بنابراین نمی‌توان این انتخاب را به دین خدای متعال نسبت داد:

... قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (یونس: ۵۹)

... بگو آیا این به دستور خدا است یا به حق افترا می‌بندید؟

خلاصه کلام اینکه این نظریه، حق انتخاب امام را به مردم واگذار کرده، انتخاب مردم را کافی و ولایت حاکم منتخب مردم را مشروع می‌داند. به تعبیر دیگر، انتخاب مسلمانان را منبع ولایت و حاکمیت می‌داند. این نظریه از دموکراسی به دور نیست و با دموکراسی ارتباطی آشکار دارد. این نظریه، نظریه گسترده‌ای است که جمعی از فقها و متکلمان اسلامی مشهور ارائه کرده و از آن دفاع می‌کنند.

ما در مطالعات و پژوهشهای فقهی و کلامی، تحقیقی علمی دقیق و مستندی برای این نظریه، سراغ نداریم تا به جستجوی سرچشمه آن پردازیم. لیکن در سخنان برخی از فقها اشاره شده که در صحّت و اگذاری انتخاب امام به مردم به آیه أُطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ تمسک جسته‌اند. بعلاوه به وجوب نصب امام بر مردم مسلمان به معنی و اگذاری انتخاب امام از جانب خدا به مسلمانان و تأیید یا مشروعیت بخشیدن

۱. الاحکام السلطانیه (ابویعلی)، ص ۲۲.

به انتخاب آنان است و وجوب اطاعت (از اولی الامر) به نحو عموم بدین معنی است که هر که واقعاً به ولایت دست یابد، سرچشمه ولایت او هر چه باشد، اطاعتش واجب است و ولایتش، ولایت مشروع. برای توضیح این دو شبهه، هر یک را با بیان فرق آن با دیگری بررسی می‌کنیم:

### ۱. حکم موضوع خود را مشخص نمی‌کند

شاید منشأ اشتباه، تداخل حکم و موضوع، در مسئله وجوب نصب امام است. بدین ترتیب که بین حکم؛ یعنی وجوب نصب امام، و موضوع؛ یعنی تعیین فرد شایسته امامت (امام) تداخل پیش آید.

از آنجا که کار نصب امام با مردم است شاید به ذهن تبادر کند که کار تعیین فرد شایسته امامت هم بر عهده مردم است.

بین حکم و موضوع تفاوت آشکاری است. خداوند نصب امام و به حکومت رساندن او را بر مردم واجب کرده است اما تعیین و تشخیص موضوع، فقط و فقط حق خداوند متعال است.

این اشتباه بر کسانی که سخنان فقها را در الاحکام السلطانیه ملاحظه کنند، پوشیده نخواهد ماند. فقها، هنگامی که این مسئله را به بحث می‌گذارند به بحث فقهی درباره وجوب نصب امام بسنده کرده، دلایل قوی و متینی در اثبات آن ارائه می‌کنند. این حق و صحیح است. اما این مطلب، حق مردم در انتخاب امام را اثبات نمی‌کند. زیرا اثبات وجوب نصب به معنی واگذاری و تفویض انتخاب امام نیست.

این یک اجتهادی است که اشکالات و ایرادات آن بر کسی پوشیده نیست. زیرا ادله وجوب نصب امام؛ یعنی اجماع و حکم عقل به ضرورت برپا داشتن حق و عدالت و انجام ضرورت‌های زندگی مردم و اجرای احکام الهی، اقتضا می‌کند که حکومت اسلامی تشکیل شود و امام منتخب خداوند برای حکومت بر مردم و سیادت و امامت جامعه به قدرت رسد. روشن است که حکم، موضوع خود را مشخص نمی‌کند و وجوب نصب امام بر مسلمانان، بدین معنی نیست که مردم هر که را می‌خواهند، به امامت برگزینند. زیرا عموم حکم وجوب، به معنی درگذشتن از شرایطی که شارع برای امامت تعیین

کرده، نیست.

همچنین، براساس همین معیار، وجوب نصب امام بر مسلمانان به معنی واگذار کردن حقّ انتخاب از جانب خداوند متعال به مردم، به گونه‌ای که بدون اذن خداوند هر که را خواستند به ولایت و حکومت بر خود برگزینند، نیست.<sup>۱</sup>

ولایت فقیه از آن خداوند متعال است و او منشاء ولایت است. ولایت هیچ کس جایز نیست مگر به اذن خداوند. ابراهیم (ع) از خداوند خواست که ولایت، پس از او، از آن ذریه‌اش باشد، خداوند فرمود:

... لَا يَنْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (البقرة: ۱۲۴)

... عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.

پس هرگاه خداوند متعال به نحو خصوص یا عموم اذن امامت داد، در این صورت به امامت رساندن مأذون از جانب خداوند و بیعت با او در اطاعت و فرمانبرداری از او واجب است. ادله شرعی وجوب نصب امام ضرورتاً متضمّن واگذاری انتخاب امام از جانب خداوند و رسول (ص) به مسلمانان نیست.

## ۲. عام، مصداقهای خود را معین نمی‌کند

اشتباه فقها (ی اهل سنت) در مسئله امامت، منشأ دیگری هم دارد. زیرا برخی از آنان در مشروعیت بخشیدن به ولایت حاکمی که مردم بدون اذن عام یا خاص پروردگار، انتخاب می‌کنند به آیه:

۱. علمای اصول می‌گویند: حکم موضوع خود را مشخص نمی‌کند و این مسئله کاملاً واضح است. زیرا اگر ما از کسی بخواهیم که راننده‌ای برای وسیله نقلیه‌ای انتخاب کند بدین معنی نخواهد بود که به او حقّ واگذاری صلاحیت رانندگی به هر که می‌خواهد داده شود، و همچنین اگر از رئیس یک بیمارستان خواسته شود که تعدادی پزشک برای بیمارستان انتخاب کند بدین معنی نخواهد بود که به او اجازه اعطای پروانه پزشکی به مردم داده شود بلکه باید برای بیمارستان، کسی را انتخاب کند که وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، صلاحیت او را تأیید کرده باشد. در مورد مسئله امامت نیز وضع به همین صورت است. زیرا وجوب نصب امام به معنی تشکیل دولت اسلامی و قدرت بخشیدن به امام منصوب خداوند متعال به نحو عموم یا به طور مشخص برای امر امامت و حاکمیت است، و این گونه نیست که حق ولایت و حاکمیت بدون اذن خداوند متعال به مردم داده شده باشد.

... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... (النساء: ۵۹)

... فرمان خدا و رسول و والیان امر را اطاعت کنید ...

تمسک جسته‌اند، بدین اعتبار که امر به اطاعت اولی‌الامر به نحو عموم متضمن به رسمیت شناختن ولایت آنان از جهت شرعی است. شگفت است که برخی از فقهای معاصر در مشروعیت سلطنت حاکمان و والیان کشورهای اسلامی به این آیه مبارکه استدلال می‌کنند.

این آیه کریمه فقط به نافذ بودن حکم خداوند و رسول او و اولیای امور مسلمانان حکم می‌کند، نه مصادیق حاکمان را تعیین می‌کند و نه راه شرعی تعیین حاکم را. در آیه مبارکه بیش از وجوب اطاعت از همه والیان امور، چیزی نیست. تعیین اولی‌الامر، تعیین مصادیق خارجی اولی‌الامر، شیوه‌ای که اولی‌الامر تعیین می‌شود و حق حاکمیت و ولایت بر مسلمانان پیدا می‌کند، از دایره دلالت این آیه کریمه بیرون است.

در اثبات مشروعیت ولایت والیانی که مشروعیت حکومت خود را از انتخاب مردم می‌گیرند، تمسک به وجوب اطاعت از همه اولی‌الامر جایز نیست.

این یک مورد مشکوک و مورد اختلاف در میان فقهاست. آنچه‌ان که علمای اصول فقه می‌گویند، در شبهات مصداقی تمسک به عموم جایز نیست.

بدین ترتیب معلوم شد که این آیه کریمه بر مشروعیت حکومت حاکمان و والیانی که بر مسلمانان حکمروایی دارند، دلالت نمی‌کند.

هرگاه به موجب دلیل شرعی قطعی، یعنی نص خاص یا عام ولایت یک شخص یا یک جناح، ثابت شد، در این صورت به مقتضای آیه شریفه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ اطاعت او بر همه مسلمانان واجب است.

اما اگر در مشروعیت ولایت حاکمی شک کردیم، در این صورت نمی‌توان برای اثبات مشروعیت ولایت و حکم به وجوب التزام به اطاعت و فرمانبرداری از حاکمان، به عموم اولی‌الامر تمسک کرد.

### ۳. نظریه نص



این نظریه، در میانه دو نظریه پیش گفته در مسئله امامت قرار می‌گیرد. نه همچون خوارج، واقعیت عینی و خارجی امامت را نفی می‌کند که در عهده‌دار شدن یک نفر از میان توده مردم برای امامت و حکومت تجسم یافته است و نه همچون فقها و صاحبان نظریه انتخاب، که گرچه تصریح نکرده‌اند ولی ملزم به این نظریه هستند، انتخاب مردم را ملاک مشروعیت ولایت می‌داند.

بر اساس این نظریه:

۱. بدون اذن عام یا خاص خداوند متعال، ولایت، امامت و حاکمیت هیچ انسانی بر دیگری صحیح نیست.
۲. بر همه مسلمانان واجب است که به منظور اجرای حدود الهی و حفظ امنیت مسلمانان و انجام ضرورت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زندگی مسلمانان، در راه برپایی حکومت اسلامی کوشش کنند.
۳. این وجوب مطلقاً بدان معنی نیست که خداوند متعال انتخاب حاکم و به قدرت رساندن او را به مردم واگذار کرده است، بلکه وجوب نصب امام و برپایی حکومت اسلامی بدین معنی است که مردم کسی را که خداوند اذن خاص یا عام به ولایت و حکومت او داده در جامعه اسلامی به امامت و سیادت برسانند.

### ولایت در عصر غیبت

دو گرایش در فهم ادله ولایت فقیه وجود دارد:

#### گرایش اول

گرایش حاکم نزد فقها که به نظر آنان این ادله بر فعلیت و تنجز ولایت کسی که عنوان فقیه داشته باشد به انضمام شرایط عمومی دیگر مثل عدالت و کفایت دلالت می‌کند. بیشتر قائلین به ولایت فقیه همچون محقق نراقی، محقق نائینی و دیگر بزرگان و محققان معاصر به این گرایش روی آورده‌اند.

براساس این دیدگاه مشکلی در خصوص فعلیت و تنجز ولایت فقیه باقی نمی‌ماند

و هر یک از فقها، بالفعل حاکم است و حاکمیت او بر مسلمانان تنجز دارد. او می‌تواند شرعاً امر و نهی کند، به قضاوت نشیند، اموال را جمع‌آوری کند، عهده‌دار امور اوقاف شود و حدود شرعی را اجرا کند.

لیکن مشکل دیگری بروز می‌کند که از مشکل فعلیت و تنجز ولایت مهم‌تر است: «مشکل تراحم». تراحم بین مجموعه‌ای از ولایت‌های در عرض هم در یک جامعه، به گونه‌ای که حکم هر یک از آنان بر همگان نافذ است. برای حل این تراحم باید قواعد تراحم یعنی: اولیت و اولویت را اجرا کنیم. این راه حل در بعد نظری بسیار ساده می‌نماید اما در مقام عمل و اجرا بسیار مشکل است.

به عقیده ما ادله ولایت فقیه به دو سبب نمی‌تواند ناظر به فعلیت ولایت هر یک از فقهاء باشد: یک سبب در شیوه تشریح و یک سبب در اصل تشریح.

سبب اول: شیوه شارح در تشریح چنین مسائلی، شیوه عقلایی مألوف است. شیوه عقلایی، اعتبار فقاہت به عنوان شرط اهلیت فقیه برای رسیدن به ولایت است نه سبب فعلیت و تنجز ولایت فقیه. این شیوه عقلا در امر ولایت و حکومت است.

ما شیوه شارح مقدس را در تشریح براساس آنچه گذشت، بدین‌گونه به دست می‌آوریم که می‌بینیم امروزه در میان مردم جهان در خصوص سازمان‌ها معمول نیست که مثلاً کارشناسان نفتی، وزیر نفت باشند یا پزشکان وزیر بهداشت و درمان، بلکه معمول و معقول چنین است که وزیر نفت، کارشناس مسائل نفتی، و وزیر اقتصاد و بازرگانی، کارشناس امور اقتصادی و بازرگانی باشد.

بر این اساس می‌توانیم بفهمیم که ادله ولایت فقیه، فقاہت را شرط اهلیت انسان برای ولایت دانسته نه سبب فعلیت و تنجز ولایت. به تعبیر دیگر: هر حاکمی باید فقیه باشد نه هر فقیهی حاکم.

سبب دوم: اصل تشریح، چنین قانونی به تراحم عجیب در خصوص ولایت و حکومت و نیز به تداخلهایی می‌انجامد که جداسازی آنها از هم امکان‌پذیر نیست. در چنین وضعی هیچ حکومت و نظامی در جامعه پایدار نمی‌ماند.

چگونه ممکن است در جامعه، نظام و حکومتی پایدار بماند در حالی که به لحاظ نظری هم، جامعه‌ای وجود ندارد که مجموعه‌ای از والیان در آن حکومت کنند و حکم هر یک اجرا شود و هر کدام، جداگانه به حکومت و مدیریت جامعه بپردازد، آن‌هم با توجه به اختلاف مواضع و دیدگاه‌های هر یک؟!

راه‌حلهایی که دانشمندان برای حل تزاخم ارائه کرده‌اند، نه تنها بحران تزاخم در حکومت را حل نمی‌کند بلکه با نظام الهی که می‌خواهد بر سراسر زمین و جامعه اسلامی حکم براند، سازگار نیست. بنابراین ما معتقدیم که این ادله از ظاهر خود - اگر ظاهر ادله، فعلیت حکومت باشد - به مفهوم شأنت حکومت و ولایت منحصر می‌شود تا با قوانین اسلام در جهت بنای جامعه اسلامی واحد، و با شیوه معمول مردم در انجام چنین کارهایی هماهنگی و انسجام داشته باشد.

### گرایش دوم

گرایشی که ما ارائه می‌دهیم؛ یعنی ادله ولایت فقیه را دال بر اعتبار فقاهت به عنوان شرط اهلیت و شأنت بدانیم نه سبب فعلیت و تنجیز ولایت. برغم اینکه، این گرایش به لحاظ فقهی ناشناخته است، من معتقدم که گرایش سالم‌تر در فهم ادله ولایت فقیه، همین است و بس.

در عین حال، این برداشت و فهم از ادله ولایت فقیه ما را با مشکل دیگری مواجه می‌سازد؛ یعنی مشکل فعلیت ولایت. در این گرایش به یک پرسش بر می‌خوریم که پاسخ دقیقی می‌طلبد. پرسش این است: فعلیت حکومت ولی امر، چگونه تحقق می‌یابد؟ این پرسش به یک راه حل فقهی دقیق نیاز دارد. ما در فصل بیعت، تصویری در حل این مشکل ارائه کرده‌ایم.

## ۲. اطاعت

### تعریف اطاعت

اطاعت عبارت است از پیروی و موافقت با اراده و یا خطاب دیگری در مقام عمل،

از روی آگاهی و اراده نه به گونه ابزاری و اجباری، هنگامی که دیگری او را از موضع ولایت و سیادت خطاب می‌کند یا چیزی از او می‌خواهد .

این تعریف اطاعت به رغم پیچیدگی، بیشتر نقاط مشترک در اطاعت را در بر می‌گیرد. در چند نقطه از تعریف اطاعت اختلاف وجود دارد. ما دو نقطه را به اجمال مطرح، و کسانی را که خواهان تفصیل مطلب هستند به مطالعه آن در مباحث گسترده حواله می‌دهیم.

نقطه نخست: آیا اطاعت تنها موافقت و پیروی در مقام عمل از خطاب است یا اراده دیگری را هم در بر می‌گیرد، اگرچه خطابی از او دریافت نکرده باشد اما بدانند که به عنوان ولایت، و سیادت، و قومیت، این کار را از او می‌خواهد؟!

برخی از محققان اصولی عقیده دارند که اطاعت با پیروی از اراده و خواست دیگری تحقق می‌یابد اگرچه آمر خواست خود را به صورت لفظی یا کتبی ابراز نکرده باشد بلکه کافی است که از موقعیت و جایگاه ولایت و سیادت، طلب نفسی داشته باشد و مکلف هم آن را بداند.

بنابراین هر گاه برای مکلف علم حاصل شد که کسی که اطاعتش بر وی واجب است، چنین خواسته‌ای دارد، بر او واجب است که اطاعت کند، اگرچه خطابی از او دریافت نکرده باشد.

سیدمرتضی (ره) می‌گوید:

اطاعت عبارت است از انجام فعل یا آنچه در حکم فعل است، موافق اراده و خواست دیگری که از وی بالاتر است اما نه به عنوان پناه بردن و الجاء.<sup>۱</sup>

شیخ مرتضی انصاری (ره) در تعریف اطاعت، خطاب را در تحقق آن شرط می‌داند. او می‌گوید:

طاعت و معصیت عبارت است از موافقت و مخالفت با خطابه‌های تفصیلی.<sup>۲</sup>

۱ . رسائل سید مرتضی (مجموعه سوم)، ص ۲۷۵-۲۷۶؛ بنگرید: الموسوعة الفقهية الميستره، شيدم محمدعلي انصاری، ج ۴، ص ۱۱.

۲ . فرائدالاصول، ج ۱، ص ۸۱.

نقطه دوم: آیا در اطاعت، تطابق در عمل و موافقت با اراده یا خطاب تفصیلی غیر شرط است یا اراده و خطاب اجمالی را هم در بر می‌گیرد؟ اگر خطاب و حکم خداوند متعال بین دو چیز مردد باشد و بدانیم که خداوند یکی از آن دو را از ما خواسته است، آیا امثال این خطاب اجمالی و حکم مردد بین آن دو، اطاعت است یا نه؟

شیخ انصاری (ره) این شرط یعنی «موافقت خطاب تفصیلی» را در تعریف اطاعت ضمن بیان چهار رأی در این مسئله آورده است.<sup>۱</sup>

از دیدگاه وی، معصیت عبارت است از مخالفت با خطاب تفصیلی. او می‌گوید:

اطاعت و معصیت عبارت است از موافقت و مخالفت با خطابه‌های تفصیلی.<sup>۲</sup>

محقق نائینی (ره) در اطاعت شرط کرده که مکلف از بحث تفصیلی و قطعی مولا برانگیخته شود نه از احتمال بعث.

آیه‌الله خویی (ره) در تقریر سخن استادش، محقق نائینی (ره) می‌گوید:

عقل حکم می‌کند که در تحقق اطاعت شرط است که عبد به واسطه بعث مولا به

سوی عمل تحریک شود نه به واسطه احتمال بعث.<sup>۳</sup>

محقق خویی (ره) این دیدگاه استاد خود را نقد کرده می‌گوید:

اشکال این رأی این است که اطاعت عبارت از این نیست که عبد آنچه رسول امر

کرده با تمام قیود و مضاف به مولا، انجام دهد. بارها گفته‌ایم که حکم عقل عبارت

است از ادراک آن. عقل حسن اطاعت را درک می‌کند و اینکه اطاعت موجب استحقاق

ثواب است و ترک آن موجب استحقاق عقاب.<sup>۴</sup>

به هر حال عناصر تشکیل دهنده اطاعت عبارتند از:

۱. پیروی و موافقت.

۲. اراده یا خطاب غیر.

۱. همان.

۲. همان.

۳. مصباح‌الاصول، ج ۲، ص ۸۱.

۴. همان، ص ۸۲.

۳. در مقام عمل و شبیه آن.
۴. هنگامی که غیر در موقعیت سیادت و ولایت و قومیت باشد.
۵. خطاب نیز از این موقعیت باشد.
۶. امتثال از روی آگاهی و اراده باشد نه به گونه ابزاری یا اجباری.

### مبانی اطاعت

یک جدال قدیمی پیرامون مبنای علمی مشروعیت اطاعت وجود دارد. علمی که به این جدال می‌پردازد، «فلسفه سیاسی» یا «فلسفه سیاست» است. نظریه‌های علمی پیرامون این مسئله متعدد است و دانش «فلسفه سیاسی» مطلقاً چیز قانع‌کننده‌ای در این باره نیاورده است. اطاعت از ضرورت‌های زندگی سیاسی و اجتماعی انسان است. بدون اطاعت، زندگی اجتماعی و سیاسی بشر سامان نمی‌گیرد. همانگونه که بدون اطاعت، نظام سیاسی و دولت نیز برقرار نمی‌شود.

شگفتی من از آن است که علوم سیاسی نتوانسته از مبنای علمی اطاعت، یک تفسیر علمی غیر قابل مناقشه ارائه دهد. به زودی خواهیم دید که قرآن تنها منبعی است که در آیه میثاق، تفسیر معقولی از اطاعت ارائه می‌دهد. ما در این پژوهش در صدد بحث از مبانی علمی اطاعت و مناقشه و ارزیابی آن نیستیم. در این باره به تفصیل در کتاب الميثاق: دومین کتاب از سری فی رحاب القرآن سخن گفته‌ایم. در اینجا فقط به مهم‌ترین مبانی مشروعیت اطاعت و بیان ملاحظات و مناقشه‌های علمی وارد بر هر کدام می‌پردازیم.

### الف. اصل قدرت

یکی از این مبانی، «اصل قدرت» است که قدرت را مبنای مشروعیت اطاعت می‌داند. نیازی به نقد این نظریه نداریم. چرا که سست‌تر از آن است که ما را به نقد محتاج سازد اما نقد ژان ژاک روسو را می‌آوریم که در کتاب قرارداد اجتماعی در ارزیابی این اصل گفته است:

قدرت، نیروی فیزیکی است. من نمی‌توانم قانع شوم که قدرت تأثیر اخلاقی (قانونی) داشته باشد. انقیاد و تسلیم در برابر قدرت تابع ضرورت است نه تابع اراده. بنابراین نمی‌توان این انقیاد و تسلیم وظیفه و مسئولیت دانست.

اگر از باب جدل فرض کنیم که قدرت به صاحبش حق سیادت می‌دهد، نتیجه این فرض یک نتیجه غریب و شگفت خواهد بود و هر گونه تمرّدی بر قدرت حاکم، اگر موفق شود قدرت سابق را شکست دهد، به انتقال حق از قدرت سابق به قدرت جدید منجر خواهد شد و هر تمرّدی پیروز بر نظام حاکم، حق جدیدی به وجود خواهد آورد و حق نظام سابق در سیادت و حاکمیت را باطل خواهد کرد.<sup>۱</sup>

هرگاه بپذیریم که حق تابع قدرت است، نتیجه آن خواهد بود که هر کسی در پی کسب قدرت باشد... من نمی‌دانم این چه حقی است که با زوال قدرت، از بین می‌رود؟<sup>۲</sup>

### ب. اصل مصلحت اجتماعی

شماری از اندیشمندان سیاسی معاصر مشروعیت اطاعت را با «مصلحت اجتماعی» تفسیر می‌کنند. از آن جمله است: دانشمند انگلیسی، هارولد ج. لاسکی در کتاب مقدمه‌ای بر علم سیاست. این کتاب به زبان عربی ترجمه شده و ما این عبارت را از همین ترجمه نقل می‌کنیم. لاسکی می‌گوید:

وظیفه دولت، تنظیم - ساماندهی - زندگی مردم است و وظیفه دولتمردان، الزام مردم به پیمودن یک راه معین. اقدام دولت در این باره یک الزام قانونی است که شهروندان حق مخالفت با آن را ندارند.

۱. گویی روسو می‌خواهد بگوید: از شگفتی‌های تفسیر اطاعت به وسیله قدرت این است که وقتی قدرت مخالف تمرّدی پیش می‌گیرد و بر ضدّ نظام حاکم خروج می‌کند، ضرورتاً این تمرّدی و خروج غیرقانونی و نامشروع است. زیرا خروج بر ضدّ نظام قانونی است که به حکم «قدرت» روی کار آمده است. پس هر گاه یک نظامی بر آن غالب آید، قدرت نامشروع و غیرقانونی به یک قدرت مشروع بدل می‌شود و مشروعیت از عدم مشروعیت متولد می‌شود. این امر متناقض و شگفتی است.

۲. قرارداد اجتماعی، کتاب اول، فصل سوم.

چرا دولت این قدرت را دارد و از چه منبعی می‌گیرد؟ پاسخ این پرسش سخت است مگر بر مبنای اصول علمی «مصلحت». ما فقط می‌توانیم به موجب اعمال و اهدافی که دولت برای تحقق آن تلاش می‌کند، مشروعیت آن را توجیه کنیم.

دولت بر مجموعه‌ای از مصالح حکومت می‌کند که شهروندان بر سر آن با هم رقابت و اختلاف دارند. مشروعیت دولت در الزام مردم به اطاعت فقط بر پایه تحقق این هدف (ساماندهی زندگی مردم) به صورت فزاینده است.<sup>۱</sup>

این تفسیر شگفتی است. احدی در نیاز انسان به «نظام» و «اطاعت» تردید ندارد اما در مبانی اطاعت با هم اختلاف دارند. این مسئله غیر از آن مسئله است و وضوح این یکی به معنای وضوح آن یکی نیست. مسئله نخست به نیاز انسان به اطاعت و نظام سیاسی مربوط می‌شود. در حالی که مسئله دوم به مشروعیت نظام و اطاعت تعلق دارد. وجود نیاز و وضوح آن به نظام حاکم مشروعیت اطاعت نمی‌بخشد.

نیاز به پزشک به هر انسانی که عهده‌دار معالجه و درمان شود، مشروعیت طبابت نمی‌دهد. نیاز به پژوهش‌های دانشگاهی به هر مؤسسه‌ای که عهده‌دار تحقیقات دانشگاهی شود، مشروعیت نمی‌دهد. چنان که هر کس عهده‌دار تدریس شود، مشروعیت کسب عنوان استاد دانشگاه را بدست نخواهد آورد. مسئله بحث و تحقیق درباره پوشش شرعی این مصلحت است.

به رغم ارزش علمی کتاب لاسکی، خلط مسئله «نیاز» با مسئله «مشروعیت» از جمله مسائل شگفتی است که در این کتاب می‌خوانیم.

### ج. قرارداد اجتماعی

برترین چیزی که عقل بشری بریده از وحی (لائیک - لامذهب) تا امروز در توجیه مشروعیت اطاعت در نظامهای سیاسی شناخته، بی‌تردید، مکتب دموکراسی در سیاست است. تلاش‌های علمی، و جنبش‌های سیاسی، و نهضت‌ها و انقلابهای مردمی فراوانی برای ساخت این نظریه صورت گرفته است تا انسان در پایان تاریخ سیاسی خود، نهایتاً

۱. مقدمه علم سیاست، فصل اول، بند سوم.



به این نظریه رسید.

ژان راک روسو فرانسوی، آخرین کسی است که این نظریه را متحوّل کرد و آن را در کتاب خود: *قرارداد اجتماعی* پیراست. این کتاب به زبان عربی (و فارسی) ترجمه شده است. خوانندگان عرب زبان (و فارسی زبان) در مراجعه به این کتاب برای شناخت مبنای علمی نظریه روسو در توجیه مشروعیت اطاعت، مشکلی نخواهند داشت.

خلاصه این نظریه که در کتاب *قرارداد اجتماعی* آمده چنین است:

۱. هیچ انسانی بر دیگری سیادت ندارد و قدرت به فرد قوی حق ولایت و سیادت بر فرد ضعیف نمی‌بخشد.
۲. هیچ فردی از مردم حق ولایت و سیادت بر دیگران ندارد مگر از راه اتّفاق و قرارداد بین حاکمان و مردم در روش حکومت و شیوه تصمیم‌گیری. این قرارداد اجتماعی تنها ابزاری است که در نظام دموکراتیک به حاکمان مشروعیت می‌بخشد.
۳. این قرارداد اجتماعی تا زمانی نافذ است که هیچ‌کدام از طرف‌های قرارداد شروط و تعهداتی را که در قرارداد پذیرفته، نقض نکند.
۴. احدی تصوّر نمی‌کند که «قرارداد اجتماعی» یک حادثه تاریخی است که در برهه‌ای از تاریخ بین مردم واقع شده و مردم طی آن درباره برپایی حکومت نیایی منتخب از سوی مردم به عنوان نماینده خود در سیادت، تصمیم‌گیری و اجرای آن مطابق اصول قانون اساسی قرارداد بسته باشند. قطعاً چنین حادثه‌ای در تاریخ واقع نشده است بلکه این قرارداد در هر نظام نیایی و انتخابی به صورت ضمنی بین مردم و حاکمان انجام می‌شود. بدین ترتیب، هیئت حاکمه نماینده مردم در تصمیم‌گیری و اجرا مطابق اصل دوم به گونه‌ای است که به اصل اوّل یعنی «نفی سیادت انسان بر دیگری» ضربه نزند.

هرگاه حاکم استبداد پیش گیرد و مصلحت مردم را نادیده انگارد، ولایت و سیادت خود را از دست می‌دهد. بنابراین هرگاه از اراده و مصالح مردم درگذرد، مطابق اصل

سوم، مشروعیت خود را از دست می‌دهد.

بدین ترتیب دولت به یک قدرت عظیم به عنوان نماینده ارادهٔ همهٔ مردم تبدیل می‌شود و به صورت مداوم با مراجعه به آرای ملت از راه هیئت‌های نمایندگی به عنوان نماینده ارادهٔ مردم، یا با مراجعه به افکار عمومی دست به دست می‌شود. این مباحث به تفصیل و به طور دقیق در قانون اساسی تدوین می‌شود.

خلاصه‌ای بس مختصر از مکتب سیاسی‌ای بود که آخرین دستاورد عقل بشری پس از تحمل رنج فراوان در طول زندگی سیاسی انسان به شمار می‌رود.

### نقد نظریهٔ «قرارداد اجتماعی»

دانشمند انگلیسی، هارولد ج. لاسکی در کتاب خود: مقدمه علم سیاست می‌گوید: این نظریه با موانع عمده‌ای مواجه است که عبور از آنها سخت است. از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. ما یک «قرارداد اجتماعی» اصیل و واضحی به معنایی که صاحبان این نظریه بیان می‌کنند، نمی‌شناسیم...

۲. دولت به یکباره ساخته نشده بلکه همانند هر پدیده اجتماعی به تدریج رشد کرده است.

۳. همواره نمی‌توان کارهای دولت را با رضایت همه شهروندان پیش برد. مشکل فقط وجود اقلیت ناراضی نیست تا با وجود این اقلیت ناراضی در جهت توجیه مشروعیت دولت تلاش کنیم بلکه مشکل حقیقی در کارکرد دولت نهفته است، هنگامی که دایره دولت توسعه پیدا می‌کند، پیچیده می‌شود و از حدود شهر و شهروندان فراتر می‌رود. در چنین حالتی اداره امور دولت جز از طریق ظهور و بروز اراده سلطه و هیئت حاکمه ممکن نیست.

صاحبان این نظریه غالباً از وجود عقد ضمنی و رضایت شهروندان به صورت ضمنی در تعامل با دولت سخن می‌گویند اما واقعاً مشکل است که در توجیه مشروعیت دولت از طریق قرارداد اجتماعی بتوان به این رضایت اعتماد کرد... قرارداد و رضایت

مسئله‌ای است ناشی از آگاهی و شعور به معنی قبول آگاهانه و ارادی دولت. چگونه می‌توان مشروعیت دولت را بر پایه «قرارداد اجتماعی» به معنی قبول آگاهانه و ارادی شهروندان از دولت و عملکرد آن، توجیه کرد... بدون تردید در توجیه مشروعیت دولت به اساسی متین‌تر از این نیازمند هستیم.<sup>۱</sup>

ملاحظات و نقدهای لاسکی بر نظریه «قرارداد اجتماعی» هرچه باشد اما او جایگزینی برای این نظریه ندارد که بتواند در مقابل نقد ایستادگی کند. دیدیم که لاسکی در بیان مشروعیت دولت به نظریه «مصلحت» پای‌بند است، نظریه‌ای که در مقابل نقد از نظریه «قرارداد اجتماعی» بسی ضعیف‌تر است. پیش‌تر نظریه «مصلحت» را نقد کردیم. دوباره به نقد آن باز نمی‌گردیم.

#### دو نقد اساسی بر مکتب دموکراسی

در کتاب الميثاق دو نقد بر مکتب دموکراسی در حکومت بیان کرده‌ام. در اینجا این دو نقد را می‌آورم.

##### ۱. صبغه مادی دموکراسی

نخستین نقد به مسئله محوری دموکراسی یعنی «حکومت مردم» باز می‌گردد. دموکراسی قاطعاً بر مبنای «حکومت مردم» در مقابل «استبداد سیاسی» و «دیکتاتوری» استوار است و نظریه «قرارداد اجتماعی» را در راه انتقال حکومت از مردم به دولت مطرح می‌کند.

پرسشی که در اینجا، دقیقاً درباره اصل «حاکمیت مردم» مطرح می‌کنیم، پیرامون سرچشمه‌ای است که مردم حکومت و ولایت بر خود و دیگران را از آن کسب کرده است.

این اصل در صورتی درست است که به خداوند متعال به عنوان مالک و پروردگار جهان و انسان معتقد نباشیم. در این صورت انسان ولی خویش خواهد بود و همه امور به او باز خواهد گشت و حق خواهد داشت که در خویشتن، وضعیت و زندگی خود به

۱ . مقدمه علم سیاست، فصل اول، بند سوم.

گونه‌ای که خوش دارد، تصرف کند و حق خواهد داشت این حاکمیت را به هر کس از هیئت حاکمه و دیگران که بخواهد، واگذار کند و یا آن را در مسیر «قرارداد اجتماعی» بکار گیرد.

اما در مورد مؤمنان به خداوند متعال، چگونه می‌توان این حاکمیت را تفسیر کرد؟ از نظر مؤمنان خداوند متعال مالک، پروردگار و مدبّر حقیقی جهان هستی و از جمله انسان است و به طبیعت حال حاکم حقیقی که کار انسان و جهان را بر عهده دارد. بنابراین جدایی حاکمیت از مالکیت و ربوبیت ممکن نیست و باید که به صورت حتمی و ضروری، ولایت و حاکمیت در پی ربوبیت و مالکیت حرکت کند. ما به هنگام شرح نظریه «میثاق در قرآن» به این نکته اشاره کرده‌ایم.

بنابراین تصور چگونه انسان بر خویش سلطنت دارد؟!

براین اساس، ما نه تنها سلطنت دیگران بر انسان را چنان که در نظریه «قرارداد اجتماعی» آمده نفی می‌کنیم بلکه سلطنت انسان بر خویش<sup>۱</sup> را نیز ردّ می‌کنیم. زیرا در

۱. یکی از مسائلی که مسلمانان در علم اصول درباره آن اختلاف دارند، مسئله «حظر و اباحه» است. منشأ اختلاف در این مسئله در این است که اصل اولی در تصرف در اشیاء، با چشم‌پوشی از دلیل شرعی، و از حیث اینکه تصرف در ملک و سلطنت خداوند است، آیا اباحه است یا حظر؟ این مسئله غیر از مسئله «برائت و احتیاط» است. بحث در مسئله دوم از حکم مکلف است در حالت شک در تکلیف از حیث غموض و ابهام دلیل یا فقدان نصّ یا سایر عواملی که موجب شک در تکلیف الزامی ایجابی یا تحریمی می‌شود. در حالی که بحث در مسئله نخست (اباحه و حظر) از اباحه تصرف در اشیاء به هنگامی است که دلیل شرعی بر «حظر» وارد نشده یا بحث از «حظر» در جایی که دلیل شرعی بر اباحه تصرف نداریم. مبنا در «اباحه اولیه»، حکم شرع یا عقل به اباحه عمومی در ملک خداوند است، مگر آن که دلیل شرعی یا عقلی بر حظر و منع وجود داشته باشد. چنان که مبنا در «حظر اولی» حظر از تصرف در ملک خداوند است مگر آن که اذن شرعی از جانب خداوند در اباحه تصرف وارد شود. بنابراین، پیش از ورود دلیل شرعی بر حرمت، از نظر قائلان به اباحه، حکم «اباحه اولیه» است و بنابر عقیده قائلان به حظر، حکم اولی، پیش از ورود دلیل شرعی بر اباحه، «حظر» است. این درباره مسئله نخست اما مسئله دوم: «برائت و احتیاط»، بحث و مناقشه در این مسئله، بحث در حکم شک در تکلیف به سبب فقدان نص یا اجمال و ابهام آن است.

بنابراین مناقشه در مسئله نخست: «حظر و اباحه اولیه» هنگامی است که بدانیم در یکی از موارد، حکم شرعی در ایجاب یا تحریم یا اباحه وارد نشده است. در حالی که مناقشه در مسئله دوم: «برائت و

احتیاط» هنگامی است که در وجود حکم شرعی در ایجاب یا حرمت شک داشته باشیم. همانطور که می‌بینید، بین این دو مسئله اختلاف زیادی وجود دارد و کاملاً با هم فرق می‌کند. بیشتر مسلمانان در این مسئله معتقد به اباحه هستند. در حالی که قائلان به حظر از تصرف خودداری می‌کنند تا اینکه از جانب خداوند متعال اذن خاص وارد نشود. جز اینکه این اباحه اولیه - که انسان را نیز در بر می‌گیرد. زیرا او هم مانند سایر اشیاء در ملک خداوند قرار می‌گیرد - با اصل «حاکمیت انسان بر خود» که دموکراسی و نظریه «قرارداد اجتماعی» بر آن مبتنی است؛ تطابق ندارد. زیرا اصل اباحه که مسلمانان مطرح می‌کنند، ملک و سلطنت خداوند متعال بر انسان و اشیاء را نفی نمی‌کند بلکه مسلمانان از دلیل عقلی و شرعی اذن عام خداوند متعال به بندگانش در تصرف در اشیاء و انسان را تا زمانی که از جانب خداوند نهی وارد نشده، کشف می‌کنند. این امر با اصل «حاکمیت انسان» و «حاکمیت مردم بر خویشتن» که دموکراسی جدید بدان معتقد است، تفاوت آشکاری دارد.

نظریه «قرارداد اجتماعی» بر اصل «حق ذاتی انسان در تعیین سرنوشت خود» مبتنی است و اصل «اباحه اولیه» بر اصل تفویض الهی به انسان در تصرف در خویشتن و آنچه خداوند برای انسانها آفریده مگر آن که دلیلی بر حظر وارد شود. بین این دو مسئله تفاوت فراوانی وجود دارد. اینک می‌پرسیم: آیا اختلاف در مسئله «ولایت انسان بر خویشتن» که اساس نظریه «قرارداد اجتماعی» است، یک مسئله لفظی بین اسلام و دموکراسی جدید است. بدین ترتیب که انسان سرنوشت سیاسی خویش را به موجب اصل اباحه اولیه در اسلام، و بر مبنای نظریه «قرارداد اجتماعی» در دموکراسی جدید بر عهده می‌گیرد جز اینکه: این کار در دموکراسی جدید بر مبنای «حق ذاتی انسان بر خویشتن» انجام می‌شود و در اسلام بنا بر «تفویض الهی به انسان در امور خویشتن». بنابراین مسئله بیشتر به اختلاف لفظی شبیه است یا اینکه مسئله چنین نیست و اختلاف بین دو نظریه عمیق‌تر از این است؟

در پاسخ می‌گوییم:

قرآن کریم، ولایت انسان بر خویشتن در شؤون سیادت و ولایت و حاکمیت را به صراحت در آیات محکم نفی می‌کند. بنابراین حتی بر مبنای دیدگاه قائلان به اباحه اولیه هم ولایت انسان بر خویشتن در شؤون سیادت و حاکمیت و ولایت صحیح نمی‌باشد. خداوند متعال این حق را به طور مطلق از انسان سلب و به اراده خود منوط کرده است. با وجود این سلب مطلق، ولایت انسان بر خویشتن صحیح نیست؛ خواه به عقیده قائلان به اباحه اولیه معتقد شویم و خواه به نظر قائلان به حظر.

خداوند متعال می‌فرماید: **ان الحكم الا لله** (یوسف: ۴۰)

**ولا تتبعوا من دونه اولياء** (الاعراف: ۳)

آیه نخست به گونه حصر (ان - الا) آمده است. بنابراین انسان حق ندارد در امور حکومتی و سیادت اعمال حاکمیت کند بلکه همه این امور به خداوند متعال باز می‌گردد. این فرموده خداوند است: **ان الحكم الا لله**.

آیه دوم مشروعیت هر گونه ولایت و سیادت در زندگی انسان برای غیر از خداوند را نفی می‌کند مگر اینکه به اذن و فرمان خداوند باشد. خدا می‌فرماید: **ولا تتبعوا من دونه اولياء**.

آیات فراوانی به همین مضمون در قرآن آمده است. بنابراین توضیح مسئله «ولایت انسان بر خویشتن»

ملک خداوند متعال داخل می‌شود و انسان هیچ مالکیتی بر خویشتن ندارد.

هر چند «دموکراسی» به صورت مبنایی در غرب مسیحی پا به عرصه وجود گذاشت که به وجود خداوند متعال ایمان دارد اما در جوهره خود یک نظریه مادی مبتنی بر الحاد، و نفی وجود خداوند، و عدم اعتراف به مالکیت باری تعالی بر انسان و هستی، و سلطنت او بر جهان و انسان است.

بنابراین دموکراسی یک نظریه مادی مبتنی بر الحاد است و آن را نمی‌توان از دیدگاه مؤمنان به خداوند متعال، از هر گرایشی که باشند، توجیه و تفسیر کرد.

ممکن است این شبهه به ذهن خواننده خطور کند که این نقد شامل هر دو نظریه «میثاق» - که ما هم بدان معتقد هستیم - و «قرارداد اجتماعی» می‌شود، و هر دو نظریه بر اساس ولایت انسان بر خویشتن استوار است با این تفاوت که یکی کار را به خداوند متعال، و پیامبران و اولیای الهی منوط می‌کند و دیگری به دولت منتخب.

بنابراین «ولایت انسان بر خویشتن» اساس هر دو نظریه است، جز اینکه در نظریه «میثاق» انسان این حق را به خداوند منوط می‌کند و در نظریه «قرارداد اجتماعی» به دولت.

به منظور پیشگیری از خطور چنین شبهه‌ای در ذهن خواننده می‌گوییم: نظریه «میثاق» نه بر اساس ولایت انسان بر خویش استوار است و نه انسان چیزی از ملک خود به خداوند می‌دهد بلکه در این نظریه، انسان به ربوبیت خداوند متعال اقرار دارد و این اقرار حاصل از فطرت و عقل است که انسان را به اطاعت و انقیاد، و واگذاری کار به خداوند متعال ملزم می‌کند.

در اینجا یک اقرار نظری وجود دارد که از راه فطرت و عقل بوجود می‌آید و انسان نمی‌تواند منکر آن شود. این اقرار نظری یک موضعگیری عملی با اطاعت و تسلیم در قبال خداوند متعال، و کسانی که خداوند به اطاعت آنان فرمان می‌دهد، در پی می‌آورد که انسان راهی برای رهایی از این یا آن ندارد.

این مسئله با ولایت انسان بر خویشتن که نظریه دموکراسی مطرح می‌کند، اختلاف کامل دارد.

## ۲. ایرادهایی بر نظریه «قرارداد اجتماعی»

نقد دوم نظریه «قرارداد اجتماعی» به مسئله رضایت و موافقت شهروندان با تشکیل دولت و کارهای آن مربوط می‌شود که این نظریه، در تفسیر مشروعیت دولت بر آن تأکید می‌ورزد.

آیا ممکن است این رضایت و موافقت در تشکیل دولت همه شهروندان را در برگیرد؟ آیا دولت و حکومتی وجود دارد که بتواند رضایت همه شهروندان را کسب کند؟

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: مشارکت شهروند در انتخابات به معنی موافقت با رأی اکثریت، و پذیرش نتایج انتخابات مطابق رأی اکثریت شهروندان است اما چه چیزی آنان را به اعطای رضایت غیرمشروط و غیر قابل استرداد به دولت ملزم می‌کند؟ تا زمانی که مشروعیت دولت مبتنی است بر رضایت و میزان رضایت شهروندان، شهروند حق دارد که رضایت خود برای تشکیل دولت را به صورتی که می‌خواهد، و نیز به التزام و پایبندی دولت به اهداف و خواسته‌های شهروند مشروط سازد و احدی حق ندارد این حق را از شهروند سلب کند. در صورت عدم تشکیل دولت به گونه‌ای که شهروند می‌خواهد، و عدم تحقق اهداف و خواسته‌های شهروند، حتی اگر به سبب وجود اکثریت مخالف باشد، این حق شهروند است که رضایت خود را به مقتضای شرطی که در ابتدای کار اعلام کرده، پس بگیرد.

اما دموکراسی در مواجهه با این حالت به چه چیز متوسل خواهد شد جز قدرت، و اینکه رضایت اقلیت مخالف را نادیده انگارد و به رضایت اکثریت بسنده کند! ممکن است ضرورت مقتضی چنین تصرفی در اعتماد به رضایت اکثریت و اجبار اقلیت ناراضی به اطاعت، و نادیده انگاشتن رضایت آنان باشد لیکن این ضرورتی که ما می‌پذیریم و آن را نفی نمی‌کنیم به محو کامل نظریه «قرارداد اجتماعی» که دموکراسی

جدید بر آن استوار است، منجر و از این پس این نظریه صلاحیت لازم برای توجیه مشروعیت دولت را نخواهد داشت.

حال چه چیزی مشارکت همه شهروندان در قرارداد اجتماعی، و حضور در انتخابات را تضمین خواهد کرد؟ اگر گروهی از شهروندان از شرکت در قرارداد و حضور در انتخابات خودداری کنند، چه چیزی آنان را به قرارداد و حضور در انتخابات ملزم خواهد کرد؟ آیا راهی برای الزام آنان برای شرکت و حضور وجود دارد؟ در صورت عدم مشارکت و امتناع از حضور در انتخابات، آیا راهی برای الزام مردم به اطاعت از دولتی که در تشکیل آن مشارکت نداشته و رضایت خود را با روی کار آمدن آن اعلام نکرده‌اند، وجود دارد؟ قطعاً چنین اتفاقی در هر جامعه‌ای می‌افتد. چنان نیست که همه مردم رضایت خود را با تشکیل دولت به صورت غیرمشروط اعلام کنند و نیز چنان نیست که همه مردم موافق ورود به قرارداد اجتماعی و شرکت در انتخاباتی باشند که نتایج آن را از پیش در پیروزی اکثریت می‌دانند. این فرضیات نوعی خیال‌پردازی غیر واقعی نیست.

معدلک یک حقیقت دیگر هم هست که انکار آن نیز در سایه هر نظامی ممکن نیست و آن پیوستن کسانی است که در زمان انتخابات به دلیل نرسیدن به سن قانونی حق شرکت در این قرارداد اجتماعی را نداشتند اما پس از تشکیل دولت به سن قانونی رسیده و با یک کار انجام شده و نظام روی کار آمده رو به رو گشته‌اند که مطلقاً رأی آنان را اخذ نکرده است و بالاجبار باید بدون هرگونه موافقت یا رأی قبلی به دولت، از این امر واقع اطاعت کنند.

این یک حقیقت غیرقابل انکار است نه یک فرض غیر واقعی. گروهی که این مجموعه را تشکیل می‌دهد، محدوده گسترده‌ای از هر جامعه را زیر پوشش خود می‌گیرد، حال دموکراسی با این مردم چه می‌کند جز اینکه آنان را بدون کسب رضایتشان وادار به اطاعت از دولت کند و رضایت و موافقت آنان را به حساب نیاورد و آنها را در مقابل یک امر واقع به پذیرش آن ملزم سازد؟!



بار دیگر می‌گوییم: ما در این نکته مناقشه نداریم که این حالت یک ضرورت است و اینکه دموکراسی از روی ناچاری و اضطرار به این راه حل پناه می‌آورد لکن می‌پرسیم: با وجود این اضطرارها، چه چیزی از نظریه «قرارداد اجتماعی» باقی می‌ماند؟ پس از این اضطرارهای گسترده و فراوان که دموکراسی در آن به اسقاط رضایت و موافقت بخش بزرگی از جامعه پناه می‌برد، چگونه می‌توان به نظریه «قرارداد اجتماعی» اعتماد کرد؟!

شاید روسو متوجه این موانع عمده که نظریه «قرارداد اجتماعی» با آن مواجه است، شده بود و در کتاب خود: *قرارداد اجتماعی* تلاش کرد تا از این موانع بگذرد اما نتوانست کاری از پیش ببرد.

روسو می‌گوید:

اگر مخالفانی به هنگام عقد «قرارداد اجتماعی» وجود داشته باشند، مخالفت آنان قرارداد را باطل نخواهد کرد. این مخالفت فقط یک تحوّل صرف است بدون اینکه در این قرارداد اجتماعی وارد شوند. مخالفان در میان شهروندان، بیگانه‌اند و آنگاه که دولت تشکیل شد، اقامت آنان در این دولت، نشانه رضایت آنان است. زیرا سکونت در یک منطقه به معنی پذیرش حکومت آن است.<sup>۱</sup>

این پاسخ از اصل نظریه سست‌تر است. مگر چه چیزی شهروند را بین ترک کشور و اطاعت از دولت ملزم می‌کند؟ اگر به عدم سیادت انسان بر دیگران معتقد باشیم - که از نظر ما همین درست است -، چگونه دولت حق خواهد داشت که شهروندان را به مهاجرت یا اطاعت ملزم کند؟! آیا نظامهای دیکتاتوری جز محدوده و میزان اجبار، چیزی بر آن می‌افزایند؟!

این نظامها نیز شهروندان را به چیزی بیشتر از این ملزم و مجبور نمی‌کنند که از وطن و سرزمین خود خارج شوند یا در کشور بمانند و از نظامی که بدان رضایت دارند یا ندارند، اطاعت کنند. گستردگی دایره اجبار در نظامهای دیکتاتوری و تنگی آن در

۱. *قرارداد اجتماعی* (متن عربی)، ص ۷۳.

نظامهای دموکراتیک چیزی را از حقیقت تغییر نمی‌دهد. حتی پناه بردن به قانون «حکومت اکثریت» در چنین حالتی نیز کمکی به حلّ مشکل نمی‌کند. زیرا کسانی که در این قرارداد اجتماعی حضور نداشته‌اند، از ابتدا در آن وارد نشده‌اند تا آنان را به پذیرش چیزی که خود را بدان ملتزم کرده‌اند، یعنی رأی اکثریت ملزم سازیم.

مشکل دیگری که دموکراسی در تداوم همین مشکل با آن مواجه است، این است که دولت فقط به نسل شرکت کننده در انتخابات تعلق ندارد بلکه در شئون نسلهای دیگر که به سن قانونی نرسیده یا دولت منتخب را درک نکرده‌اند یا نسلهایی که بعداً خواهند آمد، نیز تصرف می‌کند.

دولت در ثروتهای طبیعی و معادن یک منطقه به گونه‌ای تصرف می‌کند. این ثروتها، فقط حقّ نسل حاضر نیست و دولت حق ندارد درباره مصالح نسلهای آینده به نفع مصالح نسل حاضر که در قرارداد اجتماعی شرکت داشته، زیاده‌روی کند.

گاهی اوقات دولت تصمیم به جنگ می‌گیرد و هزینه‌های جنگ را به نسلهای آینده تحمیل می‌کند. چنان که برای مخارج مصرفی خود وامهایی می‌گیرد و نسلهای آینده را به پرداخت این دیون ملزم می‌کند... و تصرفهایی از این قبیل که بس فراوان است.

بنابراین باید برای تحدید، ضبط و تقیید آرای نمایندگان مردم ضوابطی وضع شود تا به مصالح کشور و نسلهای دیگر زیان نرسانند. دولت نوین به این مسئله توجه نموده مجموعه‌ای از ضوابط برای حفظ مصالح نسلهای آینده تدوین کرده است. از آن جمله است: محدود کردن سنّ انتخاب‌کنندگان، اعطای حقّ اعتراض، تعلیق مصوّبات قوه مقننه برای قوه مجریه، تشکیل مجلس سنا در کنار مجلس نمایندگان که اعضای آن را مردم به صورت مستقیم انتخاب نمی‌کنند تا مصوّبات قوه مقننه را زیر نظر داشته باشند... و دیگر قوانینی که صلاحیت و سیطره نسل معاصر و نمایندگان آن را محدود می‌کند.

همه این مسائل علامتهای سؤال بزرگ و موانع عمده‌ای در مقابل نظریه «قرارداد اجتماعی» قرار می‌دهند. اگر آنچنان که روسو می‌گوید - و البته خود به این مشکلات و

پیامدهایی که در اجرا برای دولت جدید پیش می‌آید، توجه ندارد - بر پایه موافقت و رضایت نسل حاضر دولتی تشکیل شد، نسلهای آینده را از بسیاری از حقوقشان محروم و به تکالیفی ملزم خواهد کرد که قبلاً با آن موافقت نکرده‌اند و بدون رضایت آنان، در شؤن و حقوقشان تصرف خواهد نمود. این نقض صریح، و خروج آشکار از نظریه «قرارداد اجتماعی» است.

اگر بنا بر تحولات نوینی که به حکم ضرورت در دموکراسی جدید صورت گرفته، دولتی تشکیل شود، شهروندان به موجب قوانین، ضوابط و حدودی در روند قرارداد اجتماعی شرکت کرده‌اند که پیش از این رأیشان درباره آن گرفته نشده است. این قوانین و ضوابط حاکمیت دولت و قانون را به دنبال دارد که پیش از ورود شهروند به «قرارداد اجتماعی» و بدون اخذ رأی و موافقت وی، او را محدود و مقید می‌کند.

حال مشروعیت این حاکمیت و قانون که قیود و حدودی بدون اخذ رأی شهروند بر او تحمیل می‌کند، از کجا است؟

اگر مشروعیت دولت ناشی از رضایت ملت باشد، مشروعیت ضوابط و حدودی را که دولت پیش از اخذ رأی ملت و ورود مردم در روند انتخابات، بر انتخاب‌کنندگان تحمیل می‌کند، چگونه تفسیر کنیم؟ مگر اینکه آن را با «مصلحت اجتماعی» و «ضرورت‌های زندگی اجتماعی» تفسیر کنیم. این تفسیر اگرچه معقول است لکن «قرارداد اجتماعی» را از اساس ویران می‌کند و همانگونه که گفتیم، پرسش از مشروعیت حاکمیت دولت، در نظریه دموکراسی بی‌پاسخ می‌ماند. همچنان که پرسش از مشروعیت این اطاعت و ولایت - که هر دو مقتضای مصلحت است - نیز بی‌پاسخ می‌ماند. زیرا - همانگونه که پیش‌تر گفتیم - نیازمندی و مصلحت چیزی است و مشروعیت چیزی دیگر. نتیجه‌ای که می‌خواهیم به آن برسیم، این است: اطاعت و سیادت دو ضرورت در زندگی انسان است و بدون آن زندگی بشر سامان نمی‌گیرد.

به رغم تلاشهای علمی گسترده‌ای که عالمان فلسفه سیاسی تا امروز انجام داده‌اند، نتوانسته‌اند نظریه‌ای ارائه دهند که از ایرادهای علمی درباره مبنای علمی مشروعیت اطاعت در امان باشد. منظور ما از ایرادها، آن دسته از ایرادهای علمی نیست که هیچ

نظریه علمی از آن مصون نیست بلکه مقصود ما ایرادهای واضح و آشکاری است که با وجود آن، نظریه ثابت نمی‌شود.  
اینک از مبنایی سخن می‌گوییم که قرآن قاعده و بنای اطاعت قرار داده است: قاعدهٔ میثاق.

### میثاق

پایه و اساس این قاعده فرموده خداوند متعال در سوره اعراف است :

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ  
شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ

(الأعراف: ۱۷۲)

و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این امر غافل بودیم.

در کتاب: الميثاق به تفصیل پیرامون این آیه سخن گفته‌ایم. در آنجا ضمن بیان آرای مفسران در تفسیر آیه، دیدگاه خود را نیز درباره آن بیان کرده‌ایم. در همانجا گفته‌ایم که میثاقی که این آیه مبارکه یاد می‌کند، در فطرت همه انسانها بدون استثنا جاری است. مرحله نخست میثاق، ایمان به خداوند متعال، و اقرار به ربوبیت خدا و عبودیت انسان است:

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ

(الأعراف: ۱۷۲)

خداوند با این اقرار، آنها را علیه خودشان گواه گرفت تا روز قیامت نگویند که غافل بودیم:

وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا

(الأعراف: ۱۷۲)

غَافِلِينَ

و این مرحله دوم میثاق است.

این ایمان و اقرار از احکام ضروری عقل نظری است و هیچ عقلی در هیچیک از مراحل زندگی تا زمانی که درهای فطرت انسان گشوده است، از این ایمان و اقرار

خالی نیست.

مرحله سوم میثاق، التزام و تعهد به اطاعت از خداوند متعال در مقام عمل است. این التزام و تعهد از احکام ضروری عقل عملی است.

این رابطه تشریحی بین انسان و خداوند متعال است و از ایمان به رابطه تکوینی بین خدا و انسان می‌جوشد و قوام آن ربوبیت و عبودیت است.

به مقتضای حکم ضروری عقل عملی و بنابر ایمان و اقرار به ربوبیت و عبودیت، انسان متعهد و ملتزم به اطاعت از خداوند است. این ایمان و تعهد به اطاعت، به حکم عقل نظری و عملی به صورت قهری در عمق فطرت انسان جریان دارد. این «تعهد» همان میثاقی است که آیه مبارکه سوره اعراف از آن یاد می‌کند؛ و «اطاعت» از این «تعهد» گرفته شده است.

هیچ انسانی از این «ایمان» و از این «تعهد» خالی نیست، هر دو در داخل فطرت همه انسانها بدون تفاوت جریان دارد. کسانی که از مسیر فطرت منحرف می‌شوند، پس از آگاهی و ایمان به این حقیقت در عمق فطرت خویش، و التزام به اطاعت در هر امر و نهی... منحرف می‌شوند. هیچ انسانی از این امر مستثنی نیست، حتی اگر از خداوند منحرف و الحاد پیش گرفته باشد.

به همین دلیل روز قیامت حق نخواهند داشت بگویند: *أَنَا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ*. زیرا این ایمان و اقرار و تعهد و میثاق را در یکی از برهه‌های زندگی خویش، هنگامی که درهای فطرتشان گشوده بود، و پیش از آن که از بین برود و نابود شود، به خوبی به یاد می‌آورند.

این تعهد و التزام به حکم ضروری عقل جریان دارد و فطرت هیچ انسانی از آن خالی نیست. زیرا از خواسته‌های عمومی فطرت انسانی است. البته این تا زمانی است که انسان از فطرت فاصله نگیرد و فطرتش تباہ نگردد. امکان ندارد احدی از پذیرش خواسته‌های این ایمان و اقرار و تعهد و التزام و میثاق طفره رود. زیرا به مقتضای حکم

ضروری عقل نظری و عملی انجام می‌شود.<sup>۱</sup> عقل نمی‌تواند به جز این حکم کند. زیرا وقتی عقل به وجود رابطه تکوینی بین انسان و خداوند یعنی رابطه عبودیت و ربوبیت، و ملک، و خلق و تکوین، و ابداع، و رزق، و حفظ و ستر، ایمان دارد، نمی‌تواند جز به اطاعت انسان از خداوند متعال به منظور ادای حق ربوبیت و عبودیت حکم کند. همانگونه که حکم نظری نخست (اقرار به ربوبیت و عبودیت) ضروری و واجب بود، حکم ثانوی دوم (تعهد و طاعت) نیز می‌بایست ضروری و واجب باشد. این میثاق که در درون فطرت هر انسانی جریان دارد، پایه و اساس اطاعت، و مبنای علمی مشروعیت اطاعت در اسلام است. هنگامی که وجوب اطاعت انسان از خداوند متعال به صورت علمی، و عقلی، و فطری تقریر می‌شود، می‌توانیم اطاعت مشروع را تعریف و آن را از اطاعت‌های نامشروع تشخیص دهیم. از خلال آیه مبارکه سوره اعراف، وجوب اطاعت از خداوند متعال را به مقتضای میثاق و عهد شناختیم. اینک از همین نقطه برای شناخت هر اطاعت مشروع و تشخیص آن از اطاعت نامشروع حرکت می‌کنیم. بنابراین هر اطاعتی که به فرمان خدا و در امتداد اطاعت از خداوند باشد، اطاعت مشروع و الزام‌آور است، و هر اطاعتی که در امتداد اطاعت از خداوند و به فرمان باری تعالی نباشد، نامشروع و باید از آن پرهیز کرد. بدین ترتیب می‌توانیم در پرتو آیه میثاق در سوره مبارکه اعراف تفسیر روشن و دقیقی از مبنای علمی مشروعیت اطاعت ارائه دهیم.

### حکم عقل به اطاعت خداوند

اوامر متعلق به اطاعت خداوند نمی‌تواند همانند سایر اوامر مربوط به احکام شرعی،

۱. دو عقل نداریم: عقل نظری و عقل عملی بلکه عقل یکی است لیکن مصطلح است که وقتی حکم عقل به امور نظری تعلق می‌گیرد، آن را عقل نظری، و هنگامی که به امور عملی مربوط می‌شود، آن را عقل عملی می‌گویند.

مولوی و شرعی باشد. بنابراین فرموده خداوند: اطیعوا الله (الانفال: ۲۰) چیزی جز ارشاد به حکم عقل در اطاعت از خداوند نیست. زیرا: اگر امر به اطاعت از خداوند در آیه: اطیعوا الله شرعی مولوی بود، می‌بایست از دلیلی پرسش کنیم که به موجب آن ملزم به امتثال حکم وارد در آیه انفال هستیم و به طاعت از خداوند فرمان می‌دهد. اگر این دلیل بر وجوب امتثال امر خداوند: اطیعوا الله همان فرموده خدا: اطیعوا الله باشد، دور لازم می‌آید. چرا که توقّف شیء بر خود است؛ و اگر دلیل بر وجوب امتثال امر خداوند: اطیعوا الله، امر دیگری به اطاعت باشد که در کتاب یا سنت آمده، همین سؤال را درباره آن امر می‌پرسیم، سپس از دلیلی خواهیم پرسید که در نصّ دیگری امتثال امر به اطاعت را واجب می‌کند... در این صورت پرسش و پاسخ مسلسل‌وار ادامه خواهد داشت که البته ممتنع است. بنابراین چاره‌ای نداریم جز اینکه آیه مبارکه سوره انفال: اطیعوا الله را از ظاهر آن که امر مولوی شرعی است به ارشاد و تنبیه به حکم عقل در وجوب اطاعت از خداوند منصرف گردانیم.

### توحید اطاعت

بر پایه هر اصل و نظریه‌ای در حکم عقل، قطعاً عقل به وجوب اطاعت از خداوند متعال حکم می‌کند. بر این اساس، می‌دانیم که خداوند متعال حکم می‌کند که اطاعت فقط از آن او است و فقط خداوند در زندگی انسان حکومت دارد و بس؛ و احدی را بر دیگران اطاعت مشروع نیست مگر به فرمان خداوند متعال. باری متعال می‌فرماید:

أَفَعَبَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (آل عمران: ۸۳)

آیا جز دین خدا را می‌جویند با آنکه هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه

سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوند.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (یوسف: ۴۰)

فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ (الأعراف: ۳)

آنچه را از سوی پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید، و جز او از معبودان پیروی نکنید.

این آیه کریمه، حاکمیت و سیادت را منحصر در خداوند متعال می‌کند و فقط مثبت حاکمیت خداوند نیست تا کسی بگوید که بین وجوب اطاعت از خداوند و اطاعت دیگران منافاتی وجود ندارد.

بنابراین احدی بر دیگران حق اطاعت و ولایت ندارد مگر اینکه در امتداد ولایت و اطاعت خداوند باشد. هر ولایت مشروع، و هر اطاعت مشروع در دین اسلام می‌بایست در امتداد ولایت و اطاعت خداوند باشد، حتی ولایت انسان بر خویشتن تابع ولایت خداوند است. بنابراین انسان حق ندارد، آنجا که خداوند اجازه نداده در شؤون خود تصرف کند.

«ولایت» و «اطاعت» در اسلام داخل در مقوله توحید است. غیر از خداوند، احدی را بر دیگری ولایت نیست مگر در امتداد ولایت خداوند. همچنان که احدی را بر مردم حق اطاعت نیست مگر در امتداد اطاعت خداوند.

این مسئله از مسائل اساسی و مهم در فرهنگ اسلامی است. بر این اساس ولایت اولیای امور می‌بایست از جانب خداوند باشد و سرچشمه مشروعیت آنان، خداوند؛ و احدی را بر دیگران ولایت نیست مگر به فرمان خدا، خواه ولایت حاکمان و خواه ولایت پدران و مادران، و خواه ولایت قیّم. انسان بر خویشتن هم ولایت ندارد، چنان که دیگران هم بر او ولایت ندارند مگر به فرمان خداوند.

## ارزش اطاعت

امام باقر (ع) فرمود:

قال رسول الله (ص): ما نظر الله عزوجلّ الى وليّ له يجهد نفسه بالطاعة ولامامه بالنصيحة

الأكان معنا في الرفيق الأعلى.<sup>۱</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۰۴، کتاب الحجّة، باب ما امر النبي (ص) بالنصيحة، ح ۳.



رسول خدا (ص) گفت: خدای عزوجلّ به سوی دوستش که جان خود را در فرمانبرداری و خیرخواهی امامش به زحمت افکند، نظر نکند جز اینکه در رفیق اعلیٰ با ما باشد.

محمد بن فضیل می‌گوید: از حضرت درباره برترین چیزی که بندگان به وسیله آن به خداوند عزوجلّ تقرّب می‌جویند، پرسیدم، فرمود:

افضل ما يتقرّب به العباد الى الله عزوجلّ طاعة الله وطاعة رسوله وطاعة اولي الامر.<sup>۱</sup>

برترین چیزی که بندگان به وسیله آن به خداوند عزوجلّ تقرّب می‌جویند، اطاعت خداوند است و اطاعت رسول او، و اطاعت والیان امور.

### نقض اطاعت

امام صادق (ع) فرمود:

من فارق جماعة المسلمين ونكث صفقة الامام جاء الى الله عزوجلّ اجزم.<sup>۲</sup>

کسی که از جماعت مسلمانان جدا شود و بیعت امام را بشکند، دست بریده در بارگاه خداوند عزوجلّ حاضر شود.

### اطاعت در هر حال

حقیقت اطاعت پیروی و امتثال دستور و فرمان کسی است که خداوند متعال به پیروی و اطاعت از او امر کرده است: در اقدام و فروگذاری، در تقدیم و تأخیر، در قیام و قعود، در نشاط و کسلی، در پنهان و پیدا، و در سختی و آسانی.

امیرالمؤمنین (ع) چون مالک اشتر (ره) را بر مردم مصر والی ساخت به آنان نوشت:

أما بعد، فقد بعثت إليكم عبداً من عباد الله لا ينأى عنكم الخوف، ولا ينكسر عن الأعداء ساعات الرّوع، أشدّ على الفجّار من حريق النار، وهو مالك بن الحارث أخو مذحج، فاسبموا له وأطيعوا أمّره فيما طابح الحقّ، فإنه سيفٌ من سيوفِ الله، لا كليل الطّبة، ولا نايي الصّربة، فإنّ إمرکم أن تنفروا فأنفروا، وإنّ أمرکم أن تقيموا فاقیموا، فإنه لا یقدم ولا یحجم، ولا یؤخر ولا یقدم

۱ . همان، ص ۱۸۷، باب فرض طاعة الائمه، ح ۱۲.

۲ . همان، ص ۴۰۵، باب ما امر النبی (ص) بالنصيحه، ح ۵.

### إِلَّا عَنْ أَمْرِي.<sup>۱</sup>

اما بعد، من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای بیم نخواهد و در ساعت‌های ترس از دشمن روی برتابد، بر بدکاران تندتر بود از آتش سوزان، او مالک پسر حارث مُذَجِجی است. آنجا که حق بود سخن او را بشنوید و او را فرمان برید که او شمشیری از شمشیرهای خداست، نه تیزی آن کند شود و نه ضربت آن بی‌اثر بود. اگر شما را فرمان کوچیدن دهد، کوچ کنید و اگر گوید بایستید، بر جای مانید که او نه بر کاری دلیری کند و نه باز ایستد و نه پس آید نه پیش رود جز که من او را فرمایم.

ابو هریره می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود:

عليك السمع والطاعة في عُسرِكَ ويسرِكَ ومنشطِكَ ومكرهِكَ.<sup>۲</sup>

بر تو باد که در سختی و آسانی، و در شادمانی و کراهت سخن امامت را بشنوی و فرمانش را اطاعت کنی.

عبادة بن صامت گفت:

بايعنا رسول الله (ص) على السمع والطاعة في العسر واليسر، والمنشط والمكره على ان لانزع الامر اهلته، وعلى ان نقول الحق اينما كان، ولانخاف في الله لومة لائم.<sup>۳</sup>  
 با رسول خدا (ص) بیعت کردیم که در سختی و آسانی، و در شادمانی و کراهت، سخنش را بشنویم و فرمانش را اطاعت کنیم و با صاحبان امر منازعه نکنیم و در همه جا حق را بگوییم و در راه خدا از ملامت سرزنشگران نه‌راسیم.

### پیش داشتن اطاعت خداوند و ردّ اطاعت طاغوت

امام علی بن الحسین، زین العابدین (ع) فرمود:

فَقَدِّمُوا أَمْرَ اللَّهِ وَطَاعَتَهُ وَطَاعَةَ مَنْ أَوْجَبَ اللَّهُ طَاعَتَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ الْأُمُورَ كُلَّهَا وَلَا تُقَدِّمُوا الْأُمُورَ الْوَارِدَةَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَاعَةِ الطَّوَاغِيتِ وَفِتْنَةِ زَهْرَةَ الدُّنْيَا بَيْنَ يَدَيْهِ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَطَاعَتَهُ وَطَاعَةَ أَوْلِي

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۸.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۶۷، کتاب الاماره، باب ۸، ح ۳۵.

۳. همان، ص ۱۴۷، ح ۴۱.

الأمر منكم. واعلموا انكم عبيد الله ونحن معكم، يحكم علينا وعليكم سيد حاكم غداً وهو موقفكم ومسائلكم.<sup>۱</sup>

فرمان و اطاعت خدا، و اطاعت آنها را که واجب الاطاعه دانسته، بر همه چیز مقدم دارید، کارهای دیگر چون اطاعت گردنکشان، و شیفتگی زیور دنیا را بر امر و اطاعت خدا و اطاعت اولی الامر مقدم ندارید. بدانید که همه شما بندگان خدائید و ما هم با شما هستیم، حاکم فردای (قیامت)، آنجا که شما را باز می‌دارند و از شما پرسش می‌کنند، بر ما و شما حکومت و داوری خواهد کرد.

### اطاعت اولی الامر، اطاعت خداوند

اطاعتی جز اطاعت خداوند متعال نیست و هر اطاعتی در عرض و متقابل اطاعت خداوند، باطل است؛ هیچ اطاعتی بر حق و صحیح نیست مگر در امتداد اطاعت خداوند باشد و جز آن هر چه هست، اطاعت‌های باطل است. زیرا ولایت مطلق در هستی از آن خداوند متعال است. پس ضرورتاً اطاعت مطلق بندگان هم از آن او است و اطاعت احدی دیگر درست نیست مگر اینکه به اذن خدا باشد.

در قرآن می‌فرماید:

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (یوسف: ۴۰)

فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست. بنابراین ولایت و حکومت فقط و فقط از آن خداوند متعال است.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ (الشوری: ۹)

آیا به جای او، اولیایی برای خود گرفته‌اید؟ خداوند ولی حقیقی است.

براین اساس، ولایت و اطاعت در زندگی انسان برای احدی غیر از خداوند درست نیست مگر اینکه به فرمان و اذن او باشد.

ابن ابی لیلی از امام صادق (ع) روایت کرد:

۱ . تحف العقول، ص ۱۸۲.

وصل الله طاعة وليّ امره بطاعة رسوله، وطاعة رسوله بطاعته، فمن ترك طاعة ولاة الامر لم يطع الله ولا رسوله.<sup>۱</sup>

خداوند اطاعت ولی امرش را به اطاعت رسولش پیوند زده و اطاعت رسولش را به اطاعت خودش. پس هر که از والیان امر اطاعت نکند، نه از خداوند اطاعت کرده و نه از رسول خدا.

### اطاعت در نظام اسلامی

رسالت اسلام در زندگی انسان، ساماندهی امور دنیا و آخرت مردم است و این نظام جز از راه اطاعت برپا نمی‌شود. شیخ مفید (ره) از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود:

اسمعوا واطيعوا لمن ولاة الله فانه نظام الاسلام.<sup>۲</sup>

سخن کسی که خداوند او را امارت داده بشنوید و از او فرمان برید که این نظام اسلام است.

### اطاعت در ادیان الهی

اطاعت مختص اسلام نیست بلکه یکی از دو رکن دین در همه رسالت‌های الهی است. هر دین الهی دو رکن دارد: «ایمان» و «اطاعت»، و اطاعت بر دو قسم است: اطاعت از خداوند در حلال و حرام و احکام ثابت شرعی، و اطاعت از پیامبران و جانشینان، نمایندگان و کارگزاران آنان در امر و نهی و تکالیفی که نظام زندگی انسان می‌طلبد. این اطاعت، نظام زندگی انسان و یکی از ارکان دین در همه مکاتب الهی یعنی دعوت همه پیامبران است. فراخوانی مردم به اطاعت در رسالت پیامبران را در سوره مبارکه شعراء به صورت سلسله‌وار، پیامبر پس از پیامبر، می‌خوانیم. آیاتی چند از این سوره مبارکه را به عنوان شاهد و به میزان احتیاج می‌آوریم؛ خداوند متعال می‌فرماید:

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۲، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الردّ الیه، ح ۶.

۲. امالی شیخ مفید، ص ۷، مجلس دوم.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

(الشعراء: ۱۰۵-۱۱۰)

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتَنْتُونُ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ

(الشعراء: ۱۲۳-۱۳۲)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتَنْتُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ فِي جَنَاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعَتْ هَاضِمَةً وَتَنْحَثُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

(الشعراء: ۱۴۱-۱۵۲)

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

كَذَّبَ أَصْحَابُ لَأَيَكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

(الشعراء: ۱۷۶-۱۸۰)

قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند. چون برادرشان نوح به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای امین هستم. از خدا پروا دارید و اطاعت کنید و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. پس، از خدا پروا دارید و اطاعت کنید.

قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند. چون برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای امین هستم. از خدا پروا دارید و اطاعت کنید و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست.

آیا بر هر تپه‌ای بنایی می‌سازید که دست به بیهوده‌کاری زنید؟ و کاخهای استواری گیرید به امید آن که جاودانه بمانید، و چون حمله‌ور می‌شوید (چون) زورگویان حمله‌ور می‌شوید. پس از خدا پروا دارید و اطاعت کنید، و از آن کس که شما را به آنچه می‌دانید مدد کرد، پروا دارید.

قوم ثمود پیامبران را تکذیب کردند، آنگاه که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای امین هستم. از خدا پروا دارید و اطاعت کنید، و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. آیا شما را در آنچه اینجا دارید آسوده رها می‌کنند؟ در باغها و در کنار چشمه‌ساران، و کشتزارها و خرمابنایی که شکوفه‌هایش لطیف است؟ و هنرمندانه برای خود از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید. از خدا پروا دارید و اطاعت کنید و فرمان افراط‌گران را پیروی نکنید: آنان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند، آنگاه که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا از خدا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای امین هستم، پس، از خدا پروا دارید و اطاعت کنید، و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست.

اصحاب ایکه پیامبران را تکذیب کردند. آنگاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای امین هستم. از خدا پروا دارید و اطاعت کنید، و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست.

پیامبران الهی در این آیات امتهای خود را به دو چیز فرا می‌خوانند: «تقوای الهی»: فاتقوا الله؛ و «اطاعت از پیامبرشان»: واطیعون. این اطاعت مختص پیامبر (به عنوان ولی امر) و پس از او از آن خلفاء، نائبان و کارگزاران او است. در این آیات مبارکه، دعوت پیامبران در دو کلمه خلاصه شده است: «تقوای الهی» و «اطاعت پیامبران».

تقوای الهی، التزام به حدود خداوند متعال، و اطاعت پیامبران، انقیاد و موافقت با

فرامین آنان در آنچه ضرورت‌های زندگی و دعوت می‌طلبد.

به سبب اهمیت این دو کلمه، این دعوت در سوره شعراء، از سوی نوح (ع) دوبار تکرار شده است:

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَمَا أَسَأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَسَأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

(الشعراء: ۱۰۸-۱۱۰)

چنان که در دعوت هود و صالح (ع) نیز تکرار شده است.

### اطاعت در احکام ثابت و متغیر

اطاعت در اسلام بر دو قسم است: اطاعت در احکام ثابت شرعی که همان اطاعت خداوند متعال است و اطاعت در احکام متغیر، و هر کدام را حکمی است و هر یک را اطاعتی.

اطاعت نخست از خداوند متعال در احکام ثابت شرعی است. از قبیل: نماز، روزه، حج، زکات، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تحریم ربا و قمار و فحشا، تحدید حدود شرعی، و قصاص در جنایات.

این احکام و امثال آن، احکام ثابت شریعت است و تشریح آن مختص خداوند متعال، و اطاعت در آن، طاعت از خداوند متعال، خواه بیان و ابلاغ آن در قرآن آمده باشد یا در حدیث و سنت رسول خدا (ص). چه رسول خدا (ص) احکام خدا را ابلاغ می‌کند؛ و امر و تشریح از نزد خداوند است و اطاعت، اطاعت او.

قسم دوم، اطاعت در احکام متغیر است. این احکام، چیزهای متغیر زندگی بشر در جنگ و صلح، اقتصاد، حالت فوق العاده، شؤون حکومت و مدیریت، و امثال ذلک را در بر می‌گیرد.

انسان به ناچار در این متغیرها نیازمند حکم است و این حکم بالضروره تغییر می‌کند و بر حسب اوضاع و احوال متفاوت می‌شود. با این وجود، این احکام نیز همانند احکام ثابت شرعی اند و اطاعت آن واجب و مخالفت با آن حرام. جز اینکه به

دست ائمه مسلمین و اولیای امور یعنی: رسول خدا (ص) و پس از آن حضرت، خلفای او و در ادامه نایبان ائمه در ولایت امور مسلمانان است. شاید آیه مبارکه قرآن به همین نکته اشاره داشته باشد، آنجا که می‌فرماید:

**اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم** (النساء: ۵۹)

تکرار امر به اطاعت در این آیه کریمه خالی از دلالت بر این نکته نیست که اطاعت بر دو قسم است:

۱. اطاعت در احکام ثابت شریعت که اطاعت از خداوند متعال است، این بخش آیه: **اطيعوا الله**.

۲. اطاعت در احکام متغیّر که امر آن به دست رسول خدا (ص) و جانشینان حضرت و نایبان ائمه به عنوان پیشوایان مسلمین است، بخش دوم آیه: **واطيعوا الرسول و اولی الامر منكم**.

این دسته از احکام است که در اصطلاح فقهاء مسلمانان، «احکام سلطانیه» یا «احکام ولائی» نامیده می‌شود و شهید سید محمدباقر صدر (ره) با اصطلاح «منطقة الفراغ» از آن نام می‌برد.

### تبادل حق و مسئولیت

بی‌تردید، اطاعت حقّ امام بر رعیت است لیکن همواره در مقابل حق، مسئولیت قرار دارد، به گونه‌ای که نمی‌توان حق را از مسئولیت پیراست. بر این اساس، هر جا خداوند متعال برای احدی بر دیگری حقّی قرار داده، در مقابل این حق، مسئولیتی نیز در قبال دیگری بر او مقرر کرده است. بنابراین حق و مسئولیت رابطه متقابل و دوسویه دارند. این قانون در همه حقوق در زندگی بشر جاری است. از آن جمله است: حقّ اطاعت که خداوند متعال برای اولیای امور بر عموم مردم مقرر کرده است. شریف رضی (ره) در نهج البلاغه می‌گوید:

امیرالمؤمنین (ع) در صفین خطبه خواند و فرمود:

اقما بعد فقد جعل الله سبحانه لي عليكم حقاً بولاية امرکم ولكم عليّ من الحقّ مثل الذي لي



### علیکم.<sup>۱</sup>

اما بعد، همانا خداوند برای من بر شما حقی قرار داد، چون حکمرانی شما را به عهده‌ام نهاد، و شما را نیز حق است بر من، همانند حق من که بر گردن شما است. آن حضرت در خطبه دیگری فرمود:

ایها الناس ان لی علیکم حقاً ولکم علیّ حقّ. فاما حقکم علیّ فالنصیحة لکم، وتوفیر فیئکم، وتعلیمکم کی لاتجهلوا وتأدیکم کیما تعملوا واما حقّی علیکم فالوفاء بالبیعة والنصیحة فی المشهد والمغیب والاجابة حین ادعوکم، والطاعة حین آمرکم.<sup>۲</sup>

مردم! مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم، و حقی را که از بیت‌المال دارید بگذارم، شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید، و آداب آموزم تا بدانید. اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا حق خیرخواهی ادا کنید. چون شما را بخوانم بیایید و چون فرمان دهم بپذیرید و از عهده برآیید.

از ابو حمزه روایت است که گفت: از ابو جعفر [امام باقر (ع)] پرسیدم: حق امام بر مردم چیست؟ فرمود:

حقّه علیهم ان یسمعوا له ویطیعوا.

حق امام بر مردم آن است که سخن او را بشنوند و از فرمانش اطاعت کنند.

گفتم: حق آنان بر امام چیست؟

فرمود:

یقسم بینهم بالسویة، ویعدل فی الرعیة.<sup>۳</sup>

(حق مردم بر امام) آن است که سهم آنان را از بیت‌المال به طور مساوی بینشان تقسیم کند و در میان رعیت به عدالت رفتار کند. در مسند زید از علی (ع) روایت شده:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۲. همان، خطبه ۳۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۰۵؛ کتاب الحجّة، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیة، ح ۱.

حقّ علی الامام ان یحکم بما انزل الله وان یعدل فی الرعیة فاذا فعل ذلك فحقّ علیهم ان یسمعوا وان یطیعوا، و ان یجیبوا اذا دُعوا و ایما امام لم یحکم بما انزل الله فلاطاعة له.<sup>۱</sup>

حقّ بر امام است که به آنچه خدا نازل کرده، حکم نماید و در میان رعیت به عدالت رفتار کند. پس هرگاه چنین کرد، بر مردم است که به او گوش فرا دهند و فرمانش را اطاعت کنند، و هرگاه دعوت شوند، اجابت کنند، و هر امامی که به آنچه خدا نازل کرده، حکومت نکند، او را حقّ اطاعت نباشد.

چنان که در نهج البلاغه آمده، امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ای فرمود:

واعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق: حق الوالی علی الرعیة وحق الرعیة علی الوالی. فریضة فرضها الله سبحانه لكل علی كل، فجعلها نظاماً لألفتهم وعزّاً لدينهم. فلیست تصلح الرعیة الاً بصلاح الولاة ولا تصلح الولاة الاً باستقامة الرعیة. فاذا ادّت الرعیة الی الوالی حقّه وادّى الوالی الیها حقّها عزّ الحقّ بینهم وقامت مناهج الدین واعتدلت معالم العدل، وجرت علی اذلالها السنن فصلح بذلك الزمان، وطمع فی بقاء الدولة وینست مطامع الاعداء واذا غلبت الرعیة والیها، وأجحف الوالی برعیته اختلفت هنالك الكلمة، وظهرت معالم الجور، وكثر الادغال فی الدین و تركت محاح السنن. فعمل بالهوی، وعطلت الاحكام وكثرت علل النفوس.<sup>۲</sup>

و بزرگترین حقها که خداوند سبحانه واجب کرده، حقّ والی بر رعیت است و حقّ رعیت بر والی که خدای سبحانه آن را واجب نمود، و حق هر یک را به عهده دیگری واگذار فرمود، و آن را موجب برقراری پیوند آنان کرد، و ارجمندی دین ایشان. پس حال رعیت نیکو نگردد جز آنگاه که والیان نیکوکار باشند و والیان نیکو رفتار نگردند جز آنگاه که رعیت درستکار باشند. پس چون رعیت حقّ والی را بگذارد، و والی حقّ رعیت را به جای آرد، حق میان آنان بزرگ مقدار شود و راههای دین پدیدار، و نشانه‌های عدالت برجا، و سنّت چنانکه باید اجرا. پس کار زمانه آراسته گردد و طمع در پایداری دولت پیوسته، و چشم از دشمنان بسته، و اگر رعیت بر والی چیره شود و

۱ . مسند زید، ص ۳۲۲، کتاب السیر، باب طاعة الامام.

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

یا والی بر رعیت ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار شود، و نشانه‌های جور آشکار، و تبهکاری در دین بسیار. راه گشاده سنت را رها کنند، و کار از روی هوا کنند، و احکام فروگذار شود و بیماری جانها بسیار.

### پاداش رعیت برای اطاعت

از حقوق رعیت بر والی در قبال اطاعت از او آن است که دره‌ایش را بر روی آنان گشوده دارد و خود را از آنان پوشیده ندارد و رازی را از آنها پنهان نکند مگر در اسرار دولت که از حفظ آن چاره‌ای نباشد، و آنان را در تصمیم‌گیری شرکت دهد و بر آنها جفا نکند و خود را از آنان بالاتر نگیرد، و مردم نزد او برابر و مساوی باشند.

شریف رضی (ره) در نهج البلاغه روایت کرده که امیرالمؤمنین (ع) به فرماندهان

سپاه خود نوشت:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَنْ لَا يُعَيِّرَهُ عَل رَعِيَّتِهِ فَضْلًا نَالَهُ وَلَا طَوْلَ خُصٍّ بِهِ... أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ لَا أُحْتَجَزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أُطَوَى دُونَكُمْ إِلَّا فِي حُكْمٍ وَلَا أُؤَخَّرَ لَكُمْ حَقًّا عَنِ مَحَلِّهِ وَلَا أَقْفَ بِه دُونَ مَقْطَعِهِ وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِي عَلَيْكُمْ النِّعْمَةُ، وَلِي عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ وَأَنْ لَا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ وَأَنْ تَخَوْضُوا الْعَمْرَاتِ إِلَى الْحَقِّ.<sup>۱</sup>

اما بعد، بر والی است که اگر به زیادتی - از مال - رسید، یا نعمتی مخصوص وی گردید، موجب دگرگونی او نشود... بدانید که حق شماست بر من که چیزی را از شما نپوشانم جز راز جنگ، و کاری را جز - در حکم - شرع بی رأی زدن با شما انجام ندهم، و حق شما را از موقع آن به تأخیر نیفکنم، و تا آن را نرسانم وقفه‌ای در آن روا ندانم، و همه شما را در حق برابر دانم. و چون چنین کردم نعمت دادن شما بر خدا است و طاعت من بر عهده شما است، و چون شما را خواندم درنگ ندارید، و در آنچه صلاح است پای پس مگذارید، و در سختی‌ها در شوید.

۱. همان، خطبه ۵۰.

اطاعت حقّ والی بر رعیت است اما در قبال این حقّ، بر والی است که با مردم زندگی کند، خود را از رعیت پوشیده ندارد، و رازی را از آنان پنهان نکند، و مردم در حقوق نزد او مساوی باشند، و خود را از رعیت بالاتر نگیرد و بر آنان تعدی و تجاوز نکند.

### لغو تبعیض نژادی در اطاعت

ابوذر (ره) گفت:

خلیل من مرا سفارش کرد که سخن امام را بشنوم و فرمانش را اطاعت کنم اگرچه برده‌ای دست و پا بریده باشد.<sup>۱</sup>

یحیی بن حصین گفت: شنیدم که جده‌ام می‌گفت: از پیامبر (ص) شنیده که در حجة‌الوداع در خطبه‌ای فرمود:

لو استعمل علیکم عبدٌ یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له و اطیعوا.<sup>۲</sup>

اگر بنده‌ای بر شما گماشته شد که شما را بر اساس کتاب خداوند هدایت می‌کند، سخنش را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید.

### اطاعت مخلوق در معصیت خالق

این یک اصل مهم در ترسیم حدود اطاعت در اسلام است که احدی را در معصیت خداوند متعال، حقّ اطاعت نباشد. متون اسلامی در این باره فراوان است. به مواردی اشاره می‌کنیم:

رسول خدا (ص) فرمود:

لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.<sup>۳</sup>

در نافرمانی خدا، از هیچ مخلوقی نباید اطاعت کرد.

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۶۷؛ کتاب الامارة، باب ۸، ح ۳۰.

۲. همان، ص ۱۴۶۸، ح ۳۷.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۲، کتاب الامر بالمعروف، باب ۱۱، ح ۷.

عبدالله بن عمر از پیامبر (ص) روایت کرد که آن حضرت فرمود:  
**على المرء المسلم السمع والطاعة فيما أحبَّ وكره إلا أن يُؤمَرَ بالمعصية فإن أمر بمعصية فلا  
 سمع ولا طاعة.**<sup>۱</sup>

بر مسلمان است که در آنچه دوست دارد و آنچه کراهت دارد، سخن امام را بشنود  
 و فرمانش را اطاعت کند مگر اینکه به نافرمانی خدا امر شود. پس هرگاه به نافرمانی  
 خدا امر شود نباید سخن او را بشنود و فرمانش را اطاعت کند.

امام علی (ع) فرمود:

**إن رسول الله بعث جريشاً وأمر عليهم رجلاً، فأوقد ناراً وقال: أدخلوها، فأراد ناسٌ أن  
 يدخلوها، وقال الآخرون: إننا قد فررنا منها. فذكر ذلك لرسول الله فقال للذين أرادوا أن يدخلوها  
 لو دخلتموها لم تزالوا فيها إلى يوم القيامة وقال للآخرين قولاً حسناً وقال: لا طاعة في معصية الله  
 إنما الطاعة في المعروف.**<sup>۲</sup>

رسول خدا (ص) سپاهی را به سربهای فرستاد و مردی را فرمانده آنان کرد. فرمانده  
 آتش روشن کرد و (به سپاهیان) گفت: وارد آتش شوید. گروهی خواستند وارد آتش  
 شوند. دیگران گفتند: ما از آتش فرار کردیم. جریان را به رسول خدا (ص) گزارش  
 دادند. آن حضرت به کسانی که میخواستند وارد آتش شوند، گفت: اگر وارد آتش  
 می شدید، همواره تا روز قیامت در آن می ماندید، و با دیگران به نیکی سخن گفت.  
 آنگاه فرمود: در نافرمانی خدا نباید از کسی اطاعت کرد. همانا اطاعت در کار معروف  
 است.

فضل بن شاذان از امام رضا (ع) روایت می کند که در نامه ای به مأمون نوشت:

**ویر الوالدين واجبٌ وإن كانا مشركين ولا طاعة لهما في معصية الخالق ولا لغيرهما فإنه  
 لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.**<sup>۳</sup>

۱ . صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۶۹، کتاب الامارة، باب ۸، ح ۳۸.

۲ . همان، ح ۴۰.

۳ . وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۲-۴۲۳، کتاب الامر بالمعروف، باب ۱۱، ح ۱۰ به نقل از: عیون اخبار

الرضا (ع).

نیکی به پدر و مادر واجب است، اگرچه مشرک باشند. اما در نافرمانی خداوند نباید از آن دو و دیگران فرمان برد. زیرا در نافرمانی خدا، از هیچ مخلوقی نباید اطاعت کرد. لازم می‌دانیم در توضیح این اصل اندکی بیشتر بحث کنیم.

### اطاعت از معصیت‌کار

پیش از این دانستیم که در معصیت (نافرمانی) خداوند متعال نباید از هیچ کس اطاعت کرد. بلکه اطاعت فقط در کارهای معروف است. احادیثی در این باره برای شما آوردیم، اینک از حکم اطاعت از معصیت‌کار - کسی که از خداوند متعال نافرمانی می‌کند - می‌پرسیم، اگرچه در غیر معصیت خداوند باشد. مسلمانان در روزگار امویان به حاکمانی مبتلا شدند که معصیت خدا می‌کردند و از مردم خواهان اطاعت و فرمانبرداری بودند.

دیدگاه معروف شماری از فقهای صحابه و تابعین، مثل: عبدالله بن عمر، و عبدالله بن عمرو بن عاص این بود: تا زمانی که حاکم به معصیت خداوند متعال فرمان ندهد، اطاعت واجب است اما هرگاه به ارتکاب معصیت فرمان دهد، او را حق اطاعت نباشد. این یعنی: وجوب اطاعت از حاکم ستمگری که آشکارا ظلم و تباهی و معصیت می‌کند، در آنچه معصیت نیست، و وجوب حضور در نماز جمعه، جهاد و کارهای معروف دیگری از این قبیل.

### حرمت اطاعت از ائمه جور

ما معتقدیم که اطاعت از ائمه جور حتی در غیر معصیت خداوند متعال حرام است و خروج بر آنان در حد امکان واجب. همچنان که ردّ و کفرورزی به آنان و اعلان براءت از امامان ستمگر در حد امکان واجب است. این عقیده همه فقهای امامیه و جمع زیادی از فقهای اهل سنت است.

مجله الحیاة الطیبة گفتگویی در این موضوع با من داشت که در همان زمان منتشر کرد. سپس در کتابی زیر عنوان حوار حول التسامح و العنف منتشر شد. من در این

گفتگو دیدگاه آن دسته از فقها را که به وجوب اطاعت از حاکم ستمگر معتقدند، نقد و در حرمت اطاعت از ائمه جور و طاغوت‌های ستمگر که در زمین فساد و تباهی می‌کنند و حدود خداوند را می‌شکنند، به کتاب و سنت - حدیث و سیره - رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع) احتجاج کردم.

همچنین در وجوب خروج، ردّ و تمرّد بر حاکمان ستمگر، و اعلان براءت از آنان، و حرمت همکاری با آنها، و نیز وجوب مقابله و رویارویی، و امر به معروف و نهی از منکر به کتاب و سنت تمسک جستیم.

در این بحث گوشه‌ای از ادله حرمت اطاعت از ائمه جور و حاکمان معصیت‌کار مفسد، و وجوب خروج، و حرمت همکاری با آنان، و وجوب ردّ و اعلان براءت از آنها را از کتاب پیش گفته بازگو می‌کنم.

### الف. احتجاج به قرآن

#### ۱. آیه کفرورزی به طاغوت

خداوند متعال می‌فرماید:

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ (النساء: ۶۰)

می‌خواهند که داوری میان خود را به نزد طاغوت برند با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند.

#### طاغوت کیست؟

در تفسیر «طاغوت» در شأن نزول این آیه آمده: میان مردی یهودی و مردی از منافقان خصومتی بود. مرد منافق او را به نزد یهود می‌خواند. زیرا می‌دانست که یهودیان رشوه می‌پذیرند. در مقابل، مرد یهودی او را به نزد مسلمانان می‌خواند. چون می‌دانست مسلمانان رشوه نمی‌گیرند. در نهایت توافق کردند که نزد کاهنی از جهینه طرح دعوا کنند. خداوند این آیه را نازل فرمود:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا

إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (النساء: ۶۰)

آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده‌اند، می‌خواهند داوری میان خود را به نزد طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری در اندازند.

انهم آمنوا بما انزل اليك يعنى: منافقين؛ وما انزل من قبلك يعنى: يهود؛ و: يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت يعنى: كاهن.<sup>۱</sup>

ثعلبی و ابن ابی حاتم از طریق عبدالله بن عباس (ره) روایت کرده‌اند که «مردی از منافقان به نام بسر با یک نفر یهودی اختلاف کرد. یهودی او را به نزد پیامبر (ص) دعوت کرد و او یهودی را به نزد کعب بن اشرف خواند...» بر این اساس طاغوت، کعب بن اشرف است.<sup>۲</sup>

بنابراین «طاغوت» از طغیان بر ضد خداوند و رسول او گرفته شده است. آلوسی می‌گوید: «اطلاق طاغوت بر او (کعب بن اشرف) در حقیقت به معنای کثیرالطغیان است.»<sup>۳</sup>

بروسوی در تفسیر این آیه می‌گوید:

طاغوت، کعب بن اشرف است. او به سبب افراط در طغیان و دشمنی با رسول خدا(ص)، طاغوت نامیده شده است. به همین معنی است: هرکس به باطل حکم کند و به خاطر باطل، برتری بخشد.<sup>۴</sup>

سیوطی از طریق ابن عباس روایت کرده که گفت:

طاغوت، مردی از یهود به نام کعب بن اشرف است. هرگاه آنان را به آنچه خداوند فرو فرستاده و به رسول خدا می‌خواندند تا در میانشان حکم نماید، می‌گفتند: بلکه آنها را نزد کعب بن اشرف می‌بریم تا در میانمان حکم کند. این سخن خداوند است که

۱ . تفسیر طبری، ج ۵، ص ۶۷، تفسیر آیه ۶۰ سوره نساء.

۲ . تفسیر روح المعانی، ج ۵، ص ۶۷؛ بنگرید: الکشف و البیان (تفسیر ثعلبی)، ج ۳، ص ۳۳۷.

۳ . همان.

۴ . تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۲۳۰، در تفسیر آیه ۶۰ سوره نساء.



فرمود: *یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت*.<sup>۱</sup>

### کفرورزی به طاغوت

کفر به طاغوت یعنی: دوری جستن و ردّ و انکار طاغوت. راغب اصفهانی در کتاب *مفردات الفاظ القرآن* می گوید:

از آنجا که کفران مقتضی انکار نعمت است، این واژه در انکار (جحد) بکار رفت؛ خداوند فرمود: *ولا تکنوا اول کافر به یعنی: جاحد له: منکر آن نباشید... گاهی اوقات از تبری - دوری جستن - به کفر تعبیر می شود. مثل: ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض؛ و این آیه: انّی کفرت بما اشركتمون من قبل... گفته می شود: کفر فلان بالشیطان، هنگامی که به سبب شیطان کفر ورزد، گاهی اوقات وقتی گفته می شود که فرد به خدا ایمان آورد و با شیطان مخالفت کند. مثل این فرموده خداوند متعال: فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله...<sup>۲</sup>*

بنابراین کفر در اینجا به معنی رد، و انکار، و دوری جستن از طاغوت است و به صرف روی گردانی و انکار قلبی تحقق نمی یابد بلکه با جبهه گیری و رویارویی با طاغوت انجام می شود. این دیدگاه علامه سید محمد حسین طباطبائی (ره) در *المیزان* است.<sup>۳</sup>

در آیه سوره نحل، از این حالت به اجتناب از طاغوت تعبیر شده است؛ خداوند متعال می فرماید:

*وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ* (النحل: ۳۶)

و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم که خدا را پرستید و از طاغوت بپرهیزید.

اجتناب، آن است که انسان مسلمان جایگاه و حساب خود را از جایگاه، صف، نظام و نفوذ طاغوت جدا کند و دوری و بریدگی، و برائت خویش را از او آشکارا علنی سازد.

۱. الدرالمثور، ج ۲، ص ۱۷۹ در تفسیر آیه ۶۰ سوره نساء.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۵۱-۴۵۳، ماده کفر.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۰۲، تفسیر آیه ۶۰ سوره نساء.

## عبادت طاغوت

در مقابل کفرورزی به طاغوت و برائت و اجتناب از او، مفهوم عبادت طاغوت مطرح می‌شود. عبادت طاغوت یعنی اطاعت از او. خداوند متعال می‌فرماید:

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى (الزمر: ۱۷)

و آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا باز گشته‌اند، آنان را مژده باد.

عبادت طاغوت، اطاعت و فرمانبرداری از او است. در تفسیر مجمع البیان از ابوبصیر روایت شده که امام صادق (ع) فرمود:

من اطاع جبّاراً فقد عبده.<sup>۱</sup>

کسی که از ستمگری اطاعت کند، همانا او را عبادت کرده است.

امام صادق (ع) فرمود:

مرّ عیسی بن مریم علی قریة قدمات اهلها فاحیا احدهم وقال له: ویحکم ما کانت اعمالکم؟ قال: عبادة الطاغوت وحب الدنيا. قال: کیف کانت عبادتکم للطاغوت؟ فقال: الطاعة لاهل المعاصی.<sup>۲</sup>

عیسی بن مریم از قریه‌ای گذشت که اهالی آن مرده بودند. یکی از آنان را زنده کرد و به او گفت: وای بر شما! چه کار می‌کردید؟! گفت: عبادت طاغوت و دوستی دنیا. گفت: طاغوت را چگونه عبادت می‌کردید؟ گفت: از معصیت کاران اطاعت می‌کردیم. بنابراین خداوند متعال اعتماد و اطمینان (رکون) و طرح دعوا نزد طاغوت را حرام، و به برائت و اجتناب از او، در حقّ یا باطل، فرمان داده است. اعتماد و اطاعت از طاغوت حتّی در غیر معصیت خدا نیز حمایت و پشتیبانی از او، و مسلط کردن وی برگرد مسلمانان است.

۱ . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۴۳۲.

۲ . نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۳۰-۵۳۱، تفسیر آیه ۷ سوره مطفّفین، بنگرید، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۵۴۳.

در مقبوله عمر بن حنظله آمده :

سألت ابا عبدالله (ع) من رجلين من اصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان والى القضاة، ايحل ذلك؟ قال: من تحاكم اليهم في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت و ما يحكم له فانما يأخذ سحتاً و ان كان حقاً ثابتاً له، لأنه اخذه بحكم الطاغوت وما امرالله ان يكفر به، قال تعالي: يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به.<sup>۱</sup>

از امام صادق (ع) درباره دو نفر از یارانمان پرسیدم که دربارهٔ دین یا میراثی با هم اختلاف دارند و نزد سلطان یا قضاة طرح دعوا می‌کنند و از آنان می‌خواهند که بین این دو حکم کنند. آیا این کار حلال است؟ حضرت (ع) فرمود: هرکس از آنان در حق یا باطل درخواست حکم کند، همانا از طاغوت درخواست حکم کرده است و هرآنچه به نفع او حکم شود، آن را به حرام برداشته است، اگرچه حق ثابت (و مسلم) او باشد. زیرا آن را به حکم طاغوت و کسی دریافت کرده که خداوند فرمان داده به او کفر ورزند. خداوند متعال می‌فرماید: یريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به.

## ۲. آیه نهی از اعتماد (رکون) به ستمگران

خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ

(هود: ۱۱۳)

و شما مؤمنان هرگز به ستمگران اعتماد نوزید که آتش کیفر آنان، شما را می‌گیرد. آنچه آنچنان که لغت شناسان می‌گویند، رکون: مدارا و سازگاری، محبت، مودت، اطاعت، رضایت، تمایل و گرایش، استعانت و نزدیکی است.

زمخشری در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید:

ارکنه: هنگامی که او را متمایل گرداند. نهی از رکون در این آیه، فرو رفتن در هواداری و پیوستن به ستمگران، مصاحبت، مجالست، زیارت، و مدارا و سازش، و رضایت و خشنودی از کارهای آنان، و خود را شبیه آنان کردن و همچون ستمگران زندگی کردن، و مرعوب شکوه و جلال آنان شدن، و یاد کردن از اینان به گونه‌ای که تعظیم به شمار آید؛ را شامل می‌شود.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸-۹۹؛ کتاب القضاء، باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی، ح ۱.

حکایت کرده‌اند که موفق پشت سر امام جماعت نماز گزارد. امام این آیه را در نماز خواند:

وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ

(هود: ۱۱۳)

موفق بی‌هوش شد. وقتی به هوش آمد، علت را از او پرسیدند. گفت: این حال کسی است که به ستمگر اعتماد و اطمینان (رکون) کند. پس ستمگر چه حالی خواهد داشت؟<sup>۱</sup>

قرطبی در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید:

رکون در حقیقت تکیه کردن، اعتماد ورزیدن و آرمیدن در کنار چیزی و رضایت داشتن از آن است. قتاده گفت: یعنی آنان را دوست نداشته باشید و از آنان اطاعت نکنید. ابن جریر گفت: به سوی آنان گرایش نداشته باشید. ابوالعالیه گفت: از کارهایشان خشنود نباشید. همه این دیدگاهها به هم نزدیک است. ابن زید گفت: رکون، مدارا و سازش است.<sup>۲</sup>

او در تفسیر الذین ظلموا می‌گوید:

گفته‌اند: اهل شرک؛ برخی گفته‌اند: این واژه عام است و مشرکان و معصیت کاران را در بر می‌گیرد. مثل این فرموده خداوند متعال: **وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا ...** در معنای این آیه، همین گفته صحیح است و اینکه دلالت دارد بر دوری از اهل کفر و معاصی یعنی بدعتگزاران و دیگران.<sup>۳</sup>

ابن کثیر در تفسیر آیه: **وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا** می‌گوید:

از ابن عباس نقل است که گفت: با آنان مدارا و سازش نکنید... ابوالعالیه گفت: از کارهایشان خشنود نباشید. ابن جریر گفت: از ابن عباس است که گفت: به کسانی که ستم کرده‌اند، میل نکنید. این گفته، سخن نیکی است. یعنی: از ستمگران یاری مجوید تا چنان باشد که گویی از کارهایشان خشنود و راضی هستید، **فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ**: آنگاه آتش

۱ . الکشاف، ج ۲، ص ۴۳۳.

۲ . الجامع لاحکام القرآن، ج ۹، ص ۱۰۸.

۳ . همان.

شما را در برگیرد.<sup>۱</sup>

سید قطب در تفسیر آیه **وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ** می گوید:

به ستمگران و جباران و طاغوت‌های ظالم، صاحبان قدرت در روی زمین، آنان که بندگان خدا را با قدرت خود در هم می‌کوبند، و بنده دیگر بندگان می‌سازند، تکیه و اعتماد نکنید. زیرا اعتماد و اطمینان به آنان یعنی تأیید منکر بزرگی که مرتکب می‌شوند و نیز مشارکت با آنان در گناه این منکر بس بزرگ.<sup>۲</sup>

این گوشه‌ای ناچیز از سخنان مفسران در تفسیر نهی از رکون و اعتماد به ستمگران بود که **لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا** را چنین تفسیر کرده‌اند: به آنان میل نکنید، به آنان آرامش نیابید، از آنان کمک نگیرید، از کارهایشان راضی نباشید، با آنان سازش و نرمش نکنید، آنان را دوست نداشته باشید، از آنان اطاعت نکنید، از آنان خشنود نباشید و آنان را تأیید نکنید. ظالمان همان عاصیان معصیت کار هستند.

اگر آنچه درباره آنان گذشت، بنا به تصریح قرآن کریم حرام است، پس چگونه تأیید و اقرار به سیادت و ولایت، و پذیرش حاکمیت، و نیز همراهی و همگامی با جماعت آنان جایز خواند بود؟!

خداوند متعال می‌فرماید:

**وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ**

(الشعراء: ۱۵۱-۱۵۲)

و فرمان افراطگران را پیروی مکنید، آنان که در روی زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

**فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا**

(الانسان: ۲۴)

پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی کن و از آنان، گناهکار یا ناسپاسگزار را فرمان مبر.

۱ . تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۴۶۱.

۲ . فی ظلال القرآن، ج ۱۲، ص ۱۴۷.

### ب. وجوب جهاد با طاغوت در احادیث

روایات در این موضوع فراوان است. گوشه‌ای از این روایات را به عنوان شاهد می‌آوریم:

ثقة الاسلام کلینی (ره) به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری، در حدیثی از امام باقر (ع) روایت کرده:

فَأَنْكِرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَبِأَلْسِنَتِكُمْ وَصُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنَّمْ فَإِنْ اتَّعَطُوا وَإِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ. إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَأَبْغِضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَلَا بَاغِينَ مَالًا وَلَا مَرِيدِينَ بِالظُّلْمِ ظَفَرًا حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَيَمُضُوا عَلَى طَاعَتِهِ.<sup>۱</sup>

بدیهایشان را در دل زشت شمارید و بر زبان آرید... و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای مه‌راسید. اگر پند گرفتند و به حق بازگشتند ایرادی بر آنان نیست. ایراد بر آنانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین ستمگرانه فتنه می‌انگیزند. عذابی دردناک در انتظار ایشان است. پس به تن با آنان بجنگید و به دل دشمنشان دارید و در این کار نه طالب قدرت و مال باشید و نه خواهان پیروزی ستم تا به امر خدا باز گردند و به طاعت او گردن نهند.

شاهد ما در این روایت، این سخن امام (ع) است:

أَمَّا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، هُنَا لَكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ.

ایراد بر آنانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین ستمگرانه فتنه می‌انگیزند. عذابی دردناک در انتظار ایشان است. پس به تن با آنان بجنگید.

ابن ابی عمیر از یحیی طویل از امام صادق (ع) روایت می‌کند:

مَا جَعَلَ اللَّهُ بَسَطَ اللِّسَانِ وَكَفَّ الْيَدِ وَلَكِنْ جَعَلَهُمَا يَبْسُطَانِ مَعًا وَيَكْفَانِ مَعًا.<sup>۲</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۳، کتاب الامر بالمعروف، باب ۳ از ابواب الامر و النهی، ج ۱.

۲. همان، ص ۴۰۴، ح ۲.

خداوند فرمان نداده که زبان گشوده باشد و دست بسته بلکه مقرر فرموده با هم گشوده شوند و با هم بسته.

شریف رضی (ره) در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که در صفین فرمود:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ! إِنَّ مَنْ رَأَى عُدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبِرٍّ وَمَنْ أَنْكَرَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَمَنْ أَنْكَرَ بِالسِّيفِ، لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَنَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ.<sup>۱</sup>

ای مؤمنان! هرکس بیند ستمی روا داشته می‌شود و یا مردم به منکری خوانده می‌شوند و او به دل آن را نپسندد هیچ گناهی بر او نیست و کسی که آن را به زبان انکار کند پاداشی برای او خواهد بود و او بهتر از کسی است که به دل انکار کرده است و آن که با شمشیر به انکار برخیزد تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه رستگاری را یافته بر آن ایستاده است و نور یقین در دلش تابیدن گرفته است.

روایات به این مضمون فراوان است و به حد تواتر می‌رسد. از این رو نیازی به مراجعه به اسناد و بررسی آن نمی‌بینیم.

از طریق اهل سنت هم روایاتی در این باره وجود دارد. ترمذی از طارق بن شهاب آورده که گفت:

نخستین کسی که خطبه را بر نماز مقدم داشت، مروان بن حکم بود. مردی برخاست و به مروان گفت: با سنت مخالفت کردی... ابو سعید گفت: این مرد، وظیفه خود را انجام داد. از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:

مَنْ رَأَى مَنْكَرًا فَلْيَنْكَرْ بِيَدِهِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَوْعَفُ الْإِيمَانِ.

هرکس منکری دید باید که با دست آن را انکار کند و آن که نتوانست به زبان، و آن که نتوانست در قلبش، و این سست‌ترین مراتب ایمان است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳.

ابوعیسی گفت: این حدیث، حسن و صحیح است.<sup>۱</sup>  
 احمد بن حنبل این روایت را در دو جا از مسند خود آورده است.<sup>۲</sup>  
 مسلم نیز با لفظی نزدیک به همین عبارت، آن را در صحیح خود روایت کرده  
 است.<sup>۳</sup>

ابن ماجه و نسائی هم آن را در سنن خود روایت نموده‌اند.<sup>۴</sup>  
 ما نمی‌خواهیم همهٔ احادیث وارده در این معنی را عرضه کنیم. زیرا خیلی زیاد است  
 و به حد تواتر معنوی می‌رسد. این بحث را با روایتی از سبط شهید، امام حسین بن  
 علی (ع) به پایان می‌بریم که به نقل مورخان در منطقه البیضاء از جد خود رسول  
 خدا (ص) نقل کرد. آن حضرت در کتبه حر بن یزید تمیمی به خطبه ایستاد و گفت:  
 أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: مَنْ رَأَى مِنْكُمْ سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ، نَاكِثًا  
 لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يَغَيِّرْ مَا عَلَيْهِ بِفِعْلٍ  
 وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ.<sup>۵</sup>

ای مردم! رسول خدا (ص) فرمود: هرکس از شما سلطان ستمگری را دید که حرام  
 خدا را حلال کرده، پیمان خداوند را شکسته، با سنت رسول خدا (ص) مخالفت  
 می‌کند، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوزگری عمل می‌کند اما با عمل و یا گفتار  
 با او مخالفت نکند، بر خداوند حق است که او را وارد جایگاه (آتش) کند.

### ج. وجوب جهاد با طاغوت در سیره اهل بیت (ع)

آشکارترین موضع در این باره سیره امام حسین (ع) در قبال طاغوت زمان خود،  
 یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان است که حضرت قیام کرد و همراه فرزندان، و خاندان، و  
 یاران برگزیده‌اش با او جنگید. سیدالشهداء (ع) در کربلاء، در میان مردم و یارانش

---

۱ . سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۶۹-۴۷۰؛ کتاب الفتن، باب ۱۱ ماجاء فی تغییر المنکر بالید، ح ۲۱۷۲.  
 ۲ . مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۰ و ۵۴ در مسانید ابوسعید خدری.  
 ۳ . صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۹؛ کتاب الایمان، باب ۲۰، ح ۷۸.  
 ۴ . سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۰، کتاب الفتن، باب ۲۰ الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، ح ۴۰۱۳؛  
 سنن نسائی (شرح سیوطی)، ج ۸، ص ۱۱۱-۱۱۲، کتاب الایمان، تفاضل اهل الایمان.  
 ۵ . تاریخ الرسل و الملوک، ج ۴، ص ۳۰۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۸۰.



خطبه‌ای ایراد کرد. از جمله فرمود:

الا ترون الى الحق لا يعمل به، والى الباطل لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً  
فانني لا ارى الموت الا السعادة والحياة مع الظالمين الا برما.<sup>۱</sup>

آیا به حق نمی‌نگرید که به آن عمل نمی‌شود و به باطل نظاره نمی‌کنید که از آن نهی نمی‌کنند تا مؤمن در راه حق مشتاق دیدار پروردگار باشد. من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز خواری نمی‌بینم.

هنگامی که پس از هلاکت معاویه، مروان بن حکم از امام حسین (ع) خواست تا با یزید بیعت کند، حضرت فرمود:

انا لله وانا اليه راجعون وعلى الاسلام السلام، اذ قد بليت الامة براعٍ مثل يزید، ولقد سمعت  
جدّي رسول الله (ص) يقول: الخلافة محرمة على آل ابي سفيان.<sup>۲</sup>

ما از خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم، و با اسلام وداع باید کرد که امت به حاکمی چون یزید مبتلا شده است، و از جدّم رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است.

هنگامی که در کربلا از آن حضرت خواستند با یزید بیعت کند، فرمود:

لا والله، لا اعطيهم بيدي اعطاء الذليل ولا افرّ فرار العبيد.<sup>۳</sup>

نه بخدای سوگند! نه دست خودم را چونان خوار و ذلیل به آنان می‌دهم، و نه چونان بردگان می‌گریزم.

## دیدگاه دیگر

دیدگاهی که در قبال طاغوت بیان کردیم، از تعالیم اسلام، و معارف و احکام آشکار آن است. ابوعبدالرحمن عبدالله بن عمر، و عبدالله بن عمرو بن عاص را در این زمینه دیدگاهی دیگر است: تأیید ظالم و پذیرش حکومت و سلطنت او تا زمانی که به زور

۱ . تاریخ الرسل و الملوك، ج ۴، ص ۳۰۱، حوادث سال ۶۱ هـ .

۲ . المقتل الحسيني، سيد محسن امين، ص ۲۴ .

۳ . تاریخ الرسل و الملوك، ج ۴، ص ۳۳۰؛ الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۲۸۷ .

شمشیر و قدرت فرمان می‌راند، و حرمت خروج بر ضدّ او. این دیدگاه حاکمان اموی را بسی خوشایند آمد و از آن حمایت کردند. همچنان که در طول تاریخ، سلاطینی این دیدگاه را در حمایت خود گرفتند که در سایه آن آرمیدند و به استناد آن شورشها و انقلابهای مخالفان را در هم کوبیدند.

بر پایه این دیدگاه اطاعت از حاکمان ستمگر، و انقیاد و پیروی از آنان واجب است، هرچند در روی زمین ستمگری و تباهی کنند، و اسلام را به بازی گیرند، و حدود و حرمت‌های الهی را در هم شکنند، و اموال بیت المال را با اسراف و تبذیر حیف و میل کنند، حتی اگر آشکارا شراب بنوشند، مستی نمایند و دیگر منکرات را مرتکب شوند، و جانهای بی‌گناه را بگیرند، و انسانهای شایسته و صالح را بکشند، و تا زمانی که کفر خالص آشکار نسازند، و به ارتکاب معصیت فرمان ندهند، اطاعت و انقیاد - فرمان‌پذیری - از آنان واجب، و خروج بر آنها حرام است.

از این حاکمان ستمگرند: یزید بن معاویه، حجاج بن یوسف ثقفی، ولید بن یزید که سرش را به سوی ظرف شراب می‌برد و چونان چارپایان از آن می‌نوشید. بر اساس این فتوا، خروج بر یزید بن معاویه حرام است ...

این دیدگاه دوم است که در عصر اموی ظهور و بروز کرد و در روزگار عباسی ادامه یافت. شماری از علماء و فقهای معروف اهل سنت و جماعت در این دیدگاه به دیده مثبت نگریستند و به آن فراخواندند و مدعی شدند که مخالفت با آن بدعت در دین است. این فتوا تداوم پیدا کرد و ریشه دوانید تا آنجا که نزدیک بود در روزگار امویان و عباسیان دیدگاه و فتوای رسمی فقهای اهل سنت باشد.

ما نمونه‌هایی از سخنان این فقهاء و محدثان را در وجوب اطاعت از حاکمان ستمگر تا زمانی که کفر خالص آشکار نکرده و به ارتکاب معصیت فرمان نداده‌اند، و تحریم و بدعت حرام دانستن خروج بر ضدّ آنان، می‌آوریم.

### دیدگاه عبدالله بن عمر

مسلم از زید بن محمد از نافع روایت کرده که گفت:

عبدالله بن عمر در واقعه حرّه در روزگار یزید بن معاویه نزد عبدالله بن مطیع آمد.

عبدالله بن مطیع گفت: برای ابو عبدالرحمن متکایی بیاورید تا تکیه زند. عبدالله بن عمر گفت: نزد تو نیامده‌ام که بنشینم، آمده‌ام که حدیثی را به تو بگویم. شنیدم رسول خدا(ص) می‌گفت:

من خلع یداً من طاعة لقي الله عزوجل يوم القيامة لا حجة له ومن مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية.<sup>۱</sup>

هرکس دست از اطاعت (از امام) بردارد، روز قیامت در حالی خداوند عزوجل را ملاقات می‌کند که او را حجّتی نیست، و هرکس در حالی بمیرد که بیعتی بر گردن ندارد، به مرگ جاهلی مرده است.

### دیدگاه عبدالله بن عمرو بن عاص

عبدالله بن عمرو بن عاص نیز همین عقیده را داشت و این دیدگاه از او معروف است و مردم را به آن دعوت می‌کرد.<sup>۲</sup>

من نمی‌دانم: آیا این روایت از آن دو است یا از زبانشان ساخته‌اند اما به قطع می‌دانم که این روایت نمی‌تواند حدیث رسول خدا (ص) باشد.

### دیدگاه حسن بصری

این دیدگاه از حسن بصری نیز معروف است. از او نقل کرده‌اند که گفت: امراء پنج مورد از امور ما را بر عهده دارند: جمعه، و جماعت، و عید، و مرزها، و حدود. بخدای سوگند! دین جز به وسیله آنان راست نمی‌شود اگرچه جور پیش گیرند و ستم روا دارند. بخدای سوگند! بیش از آن که فساد می‌کنند، به اصلاح می‌آورند.

### دیدگاه سفیان ثوری

سفیان ثوری هم بر این دیدگاه اصرار می‌ورزید و آن را یکی از ستونهای ایمان می‌خواند. او به شعیب - یکی از شاگردانش - می‌گوید:

۱ . صحیح مسلم، ۴، ص ۱۴۷۸، کتاب الاماره، باب ۱۳ وجوب ملازمة الجماعة، ح ۵۸.

۲ . بنگرید: مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۴۴، مسند عبدالله بن عمرو.

ای شعیب! آنچه نوشته‌ای ترا سود نبخشد مگر اینکه به نماز پشت سر هر نیکوکار و بدکاری، معتقد باشی، و به جهاد تا روز قیامت، و صبر زیر پرچم سلطان، ستمگر باشد یا عادل.

### دیدگاه علی بن المدینی

او می‌گوید:

پس شنیدن سخن، و اطاعت از فرمان امامان و امرای مؤمنان، نیکوکار باشند یا بدکار، و کسی که به اجماع مردم و رضایت آنان به خلافت رسد. برای احدی از آنان که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، جایز نیست که شب بخوابد مگر اینکه امامی داشته باشد، نیکوکار یا بدکار. او امیر مؤمنان است! احدی حق ندارد بر آنان ایراد بگیرد و به منازعه برخیزد، پرداخت صدقات به آنان جایز و نافذ است. هرکه صدقات را به آنان پرداخت کند، بری الذمه می‌شود و از او پاداش می‌گیرد، نیکوکار باشد یا بدکار. ... و نماز جمعه پشت سر او، و کسی که او می‌گمارد، جایز است و برپا می‌شود، دو رکعت است، و هرکه آن را اعاده کند، بدعتگزار است و تارک ایمان، و مخالف، و اگر به صحّت نماز جمعه پشت سر ائمه - هرکه باشند، نیکوکار و بدکار - عقیده نداشته باشد، ذره‌ای از فضیلت نماز جمعه را درک نکرده است، و سنت آن است که پشت سر آنان نماز بخوانند و در سینه‌ها اشکالی از این نبینند. هرکس بر یکی از امامان مسلمین خروج کند که مردم بر گرد او جمع شده‌اند و خلافت او را پذیرفته‌اند، به هر صورتی که باشد، با رضایت یا غلبه؛ چنین کسی جمع مسلمانان را پراکنده ساخته و با آثار رسول خدا (ص) مخالفت ورزیده است. اگر در حال خروج بر امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است، و برای احدی از مردم نه جنگ با سلطان حلال است و نه خروج بر ضد او؛ هرکس چنین کند، بر خلاف سنت بدعت گذاشته است.

لالکایی (۴۱۸ هـ) و بخاری

شیخ لالکایی در کتاب خود: *السنة*، فصلی گشوده و شماری از عقاید اهل سنت را در آن آورده است. او می گوید:

و از آن جمله است: اعتقاد آنان به وجوب شنیدن سخن و اطاعت از فرمان والیان امور، نیکوکار باشند یا بدکار.

وی آنگاه گفته بخاری را نقل کرده که گفت:

بیش از هزار مرد از اهل علم را ملاقات کردم: اهل حجاز از مکه و مدینه، و کوفه و بصره، و واسط، و بغداد، و شام، و مصر. بارها با آنان ملاقات کردم و از بیش از چهل و شش سال پیش نزد من می آمدند، و همه به این عقیده پای بند بودند (چنین عقیده داشتند).

### دیدگاه نووی در شرح صحیح مسلم

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم می گوید:

اما خروج بر آنان - یعنی خلفاء - و جنگ با آنها به اجماع مسلمانان حرام است، اگرچه فاسقان ستمگری باشند. اهل سنت اجماع دارند که سلطان به موجب فسق عزل نمی شود.

### ابن حجر در شرح صحیح بخاری

ابن حجر در کتاب: *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری* از ابن بطال نقل می کند: فقها بر وجوب اطاعت از سلطان - که از راه غلبه به حکومت رسیده - و جهاد همراه وی اجماع دارند و اینکه اطاعت از او بهتر از خروج است. زیرا اطاعت موجب جلوگیری از خونریزی و آرامش مردمان است. فقها چیزی از آن استثنا نکرده اند مگر هنگامی که از سلطان، کفر صریح به وقوع پیوندد.

### دیدگاه ابوبکر اسماعیلی ( ۳۷۱ هـ )

شیخ ابوبکر اسماعیلی در کتاب خود: *اعتقاد اهل الحدیث* می گوید:  
و به نماز و جمعه و غیر آن پشت سر امام مسلمان - نیکوکار باشد یا بدکار - عقیده دارند. چه خداوند عزوجل نماز جمعه را واجب و امر کرده که در هر حال آن را به عنوان واجب بجای آورند. در حالی که می دانست در میان امامانی که آن را به پای خواهند داشت، فاسق و فاجر وجود دارد و آن را در هیچ زمانی استثنا نکرده است. و به جهاد همراه آنان عقیده دارند، اگرچه والیان جور باشند.

### طحاوی و شارح العقیده الطحاویه

شیخ طحاوی می گوید:

ما به خروج بر ضد ائمه و والیان امورمان عقیده نداریم، اگرچه ستم و جور روا دارند و بر ضد آنان دعا نمی کنیم و دست از اطاعت آنان نمی کشیم، و اطاعت آنان را تا زمانی که به معصیت امر نکنند، از اطاعت خداوند عزوجل و واجب می دانیم و برایشان صلاح و عافیت می خواهیم.

شارح العقیده الطحاویه بعد از بیان ادله و جوب شنیدن سخن و اطاعت فرمان والیان

امور می گوید:

کتاب و سنت بر وجوب اطاعت از اولی الامر، تا زمانی که به معصیت فرمان ندهند، دلالت دارد.

در این فرموده خداوند متعال به دقت بیندیش:

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، چگونه گفت: و اطیعوا الرسول، و نگفت: و اطیعوا اولی الامر منکم. زیرا اولی الامر در اطاعت جدا نمی شوند بلکه در آنچه اطاعت خداوند و رسول است، اطاعت می شوند، و فعل **اطیعوا** را دوباره با رسول آورد تا دلالت کند که هر که از رسول خدا اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است. زیرا رسول جز به اطاعت خداوند فرمان نمی دهد. بنابراین از او اطاعت نمی شود مگر در آنچه که اطاعت خدا و رسول است. اما لزوم اطاعت حاکمان، اگر چه جور و ستم کنند، از این رو است که در خروج بر ضد آنان مفاسدی است چند برابر آنچه از جور و ستم آنان حاصل می شود و بلکه صبر بر جور والیان، کفاره گناهان است و پاداشها را چند

برابر می‌کند. خداوند متعال آنان را بر ما مسلط نکرده مگر برای اینکه اعمال ما را تباه کنند، جزای عمل از جنس عمل است. پس بر ما است که در استغفار و توبه و اصلاح عمل خود بکوشیم.

خداوند متعال می‌فرماید:

أَوْلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ

(آل عمران: ۱۶۵)

آیا چون به شما مصیبتی رسید، با آن که دو برابرش را (به دشمن خود) رسانیدید، گفتید: این از کجا به ما رسید؟ بگو: آن از خود شما است.

وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (الأنعام: ۱۲۹)

و این گونه برخی از ستمگران را به آنچه بدست می‌آوردند، سرپرست برخی دیگر می‌گردانیم.

پس اگر رعیت خواهان رهایی از ستم امیر باشند باید که خود، ستم را رها کنند. مالک بن دینار گفت:

در یکی از کتابهای خدا آمده: من خداوند مالک ملک هستم، قلوب شاهان در دست من است، هر که از من اطاعت کند، آنان را بر او رحمت قرار می‌دهم، و آن که نافرمانی من کند، آنان را بر او نقت قرار می‌دهم. پس خود را به ناسزاگویی شاهان مشغول ندارید لیکن توبه کنید تا دلشان را به شما معطوف گردانم.

### شیخ صابونی (۴۹۹ هـ)

شیخ ابوعثمان صابونی در کتاب خود: عقیده اصحاب الحدیث می‌گوید:

اصحاب حدیث نماز جمعه و عید فطر، و عید قربان، و دیگر نمازها را پشت سر امام مسلمان، نیکوکار باشد یا بدکار، صحیح می‌دانند، و عقیده دارند که باید برای توفیق و صلاح آنان دعا کرد، و به خروج بر ضد آنان عقیده ندارند، اگرچه شاهد عدول آنان از عدالت به جور و ستم باشند.

## دیدگاه و هایت

در رساله شیخ عبدالله بن عبداللطیف آمده:

شیخ گفت: اصحاب رسول خدا (ص) به این احادیث و امثال آن عمل کرده‌اند، و دانستند که این کار از اصولی است که اسلام جز بر پایه آن راست نمی‌شود، و از یزید بن معاویه، و حجاج (بن یوسف ثقفی) و خلفای پس از آنها - جز خلیفه راشد: عمر بن عبدالعزیز - کارهای آشکاری را دیدند که بر کسی پنهان نبود، و در عین حال از خروج، و ایراد بر آنان جلوگیری کردند و معتقد بودند که هرکس بر آنان خروج کند از دعوت مسلمانان به طریقه خوارج بیرون رفته است.

جمعی از مشایخ و علمای آل شیخ محمد بن عبدالوهاب: شیخ محمد بن عبداللطیف، و شیخ سعد بن حمد بن عتیق، و شیخ عبدالله بن عبدالعزیز العنقری، و دیگران در رساله‌ای در همین باره، می‌گویند:

اگر آنچه را از نصوص قرآنی، و احادیث نبوی، و کلام علمای محقق درباره وجوب شنیدن سخن و اطاعت از ولی امر، و تحریم نزاع با او گذشت، فهمید، پس اگر از قیام به برخی واجبات کوتاهی کرد، احدی از رعیت حق ندارد در این باره با او به نزاع برخیزد مگر آن که کفر صریحی از او ببینند.

شیخ محمد بن عبداللطیف می‌گوید:

شیخ - محمد بن عبدالوهاب - و شیخ عبدالله بن عبدالعزیز العنقری گفته‌اند: ادله کتاب و سنت در وجوب شنیدن سخن و اطاعت از فرمان ولی امر فراوان و پشت در پشت است، حتی گفت: بشنو و اطاعت کن، اگرچه مالت را بگیرد و پشتت را بزند، پس نافرمانی و اعتراض به او را حرام می‌کنیم.

شیخ عبدالله بن عبدالعزیز العنقری در رساله‌ای پس از بیان ادله‌ای بر وجوب شنیدن و اطاعت، سخن برخی از علماء را در این باره نقل کرده است:

پس آنچه را از نصوص قرآنی، و احادیث نبوی، و کلام علمای محقق در وجوب



شنیدن سخن و اطاعت از ولی امر، و تحریم منازعه و خروج بر ضد او گذشت، دریاب. اما معاصی و مخالفتهایی که گاهی اوقات از والیان امور واقع می‌شود موجب کفر و خروج از اسلام نیست، واجب آن است که والیان را بر وجه شرعی و با مدارا نصیحت کرد و از سلف صالح پیروی کرد که در مجالس و جمع مردم از آنان بدگویی نکردند؛ و این اعتقاد که این کار انکار منکری است که انکار آن بر بندگان واجب است، غلط آشکار است و جهل ظاهر، صاحب این دیدگاه نمی‌داند که چه مفسد بزرگی در دین و دنیا، بر این عقیده مترتب می‌شود. این نکته را کسی می‌فهمد که خداوند قلبش را نورانی کرده و طریقه سلف صالح را می‌شناسد. این عقیده ما است و بدان پای بند هستیم و از کسی که با این عقیده مخالفت، و از هوای نفس خود پیروی کند، به خداوند برائت می‌جوییم.

شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز می‌گوید:

اولوالامر، عالمان و امیران هستند، از امرای مسلمانان و علمای آنان در اطاعت خداوند، اطاعت می‌شود، هنگامی که به اطاعت خداوند فرمان دهند و فرمانشان به معصیت خداوند نباشد. زیرا با این اطاعت است که احوال راست می‌شود، و امنیت حاصل، و اوامر اجرا؛ و داد مظلوم گرفته و ستمگر بازداشته می‌شود. اما هرگاه از آنان اطاعت نشود، کارها تباه گردد و قوی ضعیف را بخورد.

هم او گوید:

خروج بر ائمه، اگرچه عصیان ورزند، جایز نیست بلکه شنیدن سخن و اطاعت به معروف از او واجب است اما در معصیت از آنان اطاعت نمی‌کنیم، و دست از اطاعت نخواهیم کشید.

سپس شماری از احادیث را دال بر این دیدگاه آورده، می‌گوید:

پس مقصود این است که آنچه واجب است، شنیدن سخن و اطاعت در معروف از والیان امور یعنی امراء و علماء است. از این طریق است که احوال اصلاح شود، و مردم امنیت پیدا کنند، و داد مظلوم گرفته و ستمگر از ظلم بازداشته شود، و راهها امن گردد.

خروج بر والیان امور، و ایجاد اختلاف جایز نیست مگر اینکه کفر صریح از آنان دیده شود. در این صورت کسانی که بر آنان خروج می‌کنند، برهانی از خداوند دارند و بر آن توانایند، به گونه‌ای که نتیجه‌ای بر آن مترتب نشود که منکرتر باشد و فسادش بیشتر.

شیخ محمد بن عبدالله بن سبیل، امام و خطیب مسجدالحرام می‌گوید:

مذهب اهل سنت و جماعت که عدول از آن جایز نیست، این است: وجوب شنیدن سخن و اطاعت از ائمه مسلمین و حاکمان و امرایشان در غیر معصیت خدا و رسول خدا، اگرچه از آنان جور، و ظلم، و فسق ظاهر شود، البته به اندازه‌ای که از دایره مسلمانی خارج نشوند، و به کفر بی‌شبهه آنان حکم نشود. چنان که رسول خدا (ص) فرمود: مگر آن که کفر صریحی ببینید که در این صورت برهانی از خداوند دارید. پس صبر بر جور و ظلم ائمه، اگر چه شرعاً واجب است، اما از خروج و دست کشیدن از اطاعت آنان زیان کمتری دارد و سبک‌تر است. زیرا خروج بر ضد آنان، مفاسد بزرگی در پی دارد. شاید این خروج موجب فتنه‌ای شود که اثر آن ادامه یابد، و زیانش بدتر و به موجب آن، خونها ریخته شود...

### ادله پرهیز از خروج بر ائمه جور

صاحبان این عقیده در پرهیز از خروج بر حاکم ستمگر به دو چیز تمسک

می‌جویند:

#### اول. تمسک به اطلاق کتاب

ابوبکر اسماعیلی (۳۷۱ هـ) در کتاب خود: اعتقاد اهل الحدیث می‌گوید:

خداوند عزوجل نماز جمعه را واجب، و امر کرده که در هر حال آن را به عنوان واجب (فرض) بجای آورند. در حالی که می‌دانست در میان امامانی که آن را به پای خواهند داشت، فاسق و فاجر وجود دارد، و آن را در هیچ زمانی و هیچ موردی استثنا نکرده است.

### خلاصه استدلال

امر به اطاعت از اولیای امور مطلق است همانند امر به تلاش برای حضور در نماز جمعه. بنابراین اطاعت واجب است مگر در امر به معصیت و نافرمانی خداوند؛ و خروج بر امام حرام است مگر هنگامی که امام کفر صریح آشکار کند.

محمد بن عبدالله بن سبیل امام مسجد الحرام می گوید:

این آیه کریمه، اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (النساء: ۵۹) به منطوق صریح خود بر وجوب اطاعت از اولی الامر دلالت دارد؛ وجوب اطاعت از آنان مستلزم نهی از نافرمانی آنان است.

### نقد

تمسک به اطلاق آیه کریمه شگفت‌ترین چیزی است که در احتجاج به کتاب خدا (قرآن) می‌شناسیم. در پی به توضیح این نکته می‌پردازیم:

اولاً: خداوند متعال برای فاسق ولایت یا امامتی بر مسلمانان قرار نداده است؛ در پاسخ ابراهیم خلیل (ع) که خواهان امامت برای فرزندانش بود، فرمود: ولاینال عهدی الظالمین. به آیه کامل توجه کنید:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (البقرة: ۱۲۴)

وچون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیاموزد و وی آن همه را به انجام رسانید، فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. پرسید: و از دودمانم؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَىٰ الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ (هود: ۱۱۳)

و به کسانی که ستم کرده‌اند، متمایل مشوید که آتش دوزخ به شما رسد. هرگاه رکون (اعتماد و اطمینان) به ظالم حرام باشد چگونه ظالم را بر مسلمانان

امامت و ولایت خواهد بود؟

آیه کریمه سوره نساء به اطاعت از اولی الامر فرمان می‌دهد، و به تصریح آیات سوره‌های بقره و هود، ظالم را امامت و ولایتی بر مسلمانان نیست. دانشمندان اصول فقه در ردّ چنین استدلالهای غیرعلمی سخن خوبی دارند. آنان می‌گویند: حکم، موضوع خود را ثابت نمی‌کند. در اینجا نیز امر به اطاعت ثابت نمی‌کند که حاکمی که به زور مسلط شده، بر مسلمانان ولایت و امامت دارد.

ثانیاً: جدایی بین مخالفت و خروج - که در سخنان مشایخ و علمای وهابی آمده - یک فرضیه غیرواقعی است و نمی‌توان در واقعیت سیاسی و اجتماعی پیاده کرد. در آرای آنان آمده: هرگان این حاکمان به گناه و معصیت فرمان دهند، در غی و سبکسری، و بی‌پروایی به احکام فرو روند، و از آن دست بر ندارد، اطاعت از آنان در معصیت جایز نباشد. زیرا از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود:

لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق<sup>۱</sup>

در نافرمانی خدا، از هیچ مخلوقی نباید اطاعت کرد.

اما بنا به روایاتی که نقل می‌کنند، و فساد و خونریزی مترتب بر خروج، خروج بر این حاکمان حرام است!

می‌گویم: جدایی بین مخالفت و خروج، و عقیده به وجوب مخالفت در معاصی، و حرمت خروج یک فرضیه غیرواقعی است. زیرا اگر این حاکمان از خروج مردم ایمن باشند و از این ناحیه احساس امنیت کنند، و بدانند که مردم از خروج بر ضدّ آنان پرهیز می‌کنند، مردم را به اطاعت از خویش در معاصی وادار خواهند ساخت. چنان که در دوره‌های متأخر در کشورهای اسلامی روی داد. وقتی حاکمان و فرمانروایان حکومت را قبضه کردند و از خروج و شورش مردم ایمن شدند، آنان را در اطاعت از خود در معصیت و نافرمانی خدا مجبور کردند. این اتفاق در علم افتاد و مردم به رغم میل باطنی، به علت توسل حاکمان به عنف و خشونت، در ارتکاب کارهای حرام از آنان

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۲.

پیروی و اطاعت کردند.

این یک حقیقت واقعی در بسیاری از کشورهای جهان اسلام است و راه خروجی از معاصی و منکراتی که این حاکمان ستمگر انجام می‌دهند، فرا روی مسلمانان وجود ندارد جز خروج، و تهدید امنیت، و سلطنت و حکومت آنان.

**ثالثاً:** خداوند متعال ما را از رکون به ستمگران نهی کرده است. رکون به ظالم فقط به اطاعت نیست بلکه پذیرش امامت او را نیز در بر می‌گیرد. پذیرش امامت و رهبری، و پیوستن به حکومت و زعامت ظالم از روشن‌ترین مصادیق رکون است. خداوند متعال می‌فرماید:

**وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمْ النَّارُ** (هود: ۱۱۳)

و به کسانی که ستم کرده‌اند، متمایل مشوید که آتش دوزخ به شما رسد. اگر فرض کنیم که آیه مبارکه سوره نساء: اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، مطلق است و حالت عصیان و نافرمانی را نیز در بر می‌گیرد، آیه مبارکه سوره هود، آن را تخصیص می‌زند. بنابراین «ولایت» مورد نظر در آیه ۵۹ سوره نساء، مخصوص زمانی است که حاکم به حدود و احکام الهی پای‌بند باشد و در صراط خداوند گام بردارد اما هنگامی که از این مسیر منحرف شد و ستم پیشه کرد، او را بر مسلمانان ولایت و امامت نباشد.

**رابعاً:** همانگونه که مخالفت با حاکم ستمگر در معصیت و نافرمانی خداوند واجب است، اطاعت از او در غیر معصیت خداوند نیز حرام است. زیرا ورود به حوزه اطاعت حاکم ستمگر از مصادیق رکون است و خداوند متعال ما را از رکون به ستمگران نهی کرده است.

تعجب من از سخن ابن تیمیه در کتاب منهاج السنة المحمدیه است که می‌گوید: هرگاه کافر و فاسق به چیزی فرمان دهند که اطاعت خداوند است، نه اطاعت از او حرام است، و نه وجوب اطاعت از فرمان فاسق به طاعت خداوند ساقط می‌شود. همچنان که هرگاه به حق سخن گفت، نه تکذیب او جایز است، و نه وجوب پیروی حق به دلیل اینکه فاسق آن را بر زبان آورده، ساقط می‌شود.

این سخن عجیبی است. پیروی از حق با پیروی از فاسق در حق فرق دارد. ما از حق پیروی می‌کنیم اما در حق از فاسق پیروی نمی‌کنیم. زیرا خداوند ما را از رکون به وی نهی کرده است، و پیروی و اطاعت از فاسق، رکون به او است؛ و نیز خداوند ما را فرمان داده که به طاغوت کفر ورزیم و او را رد کنیم، و حاکم ستمگر، مصداق طاغوت است. ما در این نکته تردید نداریم. چنان که شک نداریم که کفر به طاغوت به معنی ردّ اطاعت او است.

ابن تیمیه می‌خواهد اطاعت از خداوند، و اطاعت از طاغوت را هنگامی که به چیزی فرمان می‌دهد که خداوند به آن امر می‌کند، برابر بداند. در حالی که بین این دو فرق آشکاری است. همانگونه که ردّ اطاعت از طاغوت، وقتی به چیزی فرمان می‌دهد که خداوند به آن امر می‌کند، به معنای معصیت و نافرمانی خداوند نیست.

همه اینها «معادلات» و «نامعادلات» آشکاری است و نیاز به توضیح بیشتر ندارد. خداوند متعال می‌خواهد که طاغوت را بر مؤمنان سلطنت و سیطره‌ای نباشد، اگرچه طاغوت تلاش کند سیطره خود بر مؤمنان را از طریق قضاوت، و دعوت مردم به طرح دعوا نزد وی یا از طریق دعوت مردم به اقامه جمعه در حوزه سلطنت خود، اعمال کند. خداوند متعال می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا  
إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (النساء: ۶۰)

آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده‌اند، می‌خواهند داوری میان خود را به نزد طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری در اندازد.

چه زیبا است شعوری که در روایت عمر بن حنظله آمده است، روایتی که نزد فقها به مقبوله شهرت دارد:

من تحاكم اليهم في حقّ او باطلٍ فانّما تحاكم الى الطاغوت وما يحكم له فانّما يأخذة سحتاً

وان كان حقاً ثابتاً له لانه اخذه بحكم الطاغوت و ما امرالله به ان يكفروا به.<sup>۱</sup>

هرکس از آنان در حق یا باطل درخواست حکم کند، همانا از طاغوت درخواست حکم کرده است و هر آنچه به نفع او حکم شود، آن را به حرام برداشته است، اگرچه حق ثابت (و مسلم) او باشد. زیرا آن را به حکم طاغوت و کسی دریافت کرده که خداوند فرمان داده به او کفر ورزند.

خداوند متعال به ما فرمان داده که به طاغوت کفر ورزیم و او را رد کنیم اگرچه به حق حکم کند. زیرا پذیرش حکم طاغوت حتی در حق، مؤمنان را در حوزه سلطنت طاغوت داخل و سیطره‌اش را بر آنان تحکیم می‌کند و راه سلطه‌اش را هموار... و این همه از مواردی است که خداوند ما را از آن نهی، و به رد آن امر کرده است.

خامساً: خداوند متعال ما را از اطاعت مسرفان، و مفسدان، و غافلان، و هواپرستان،

و گناهکاران در معصیت و اطاعت، نهی کرده است؛ می‌فرماید:

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

(الشعراء: ۱۵۱-۱۵۲)

و فرمان افراطگران را پیروی نکنید، آنان که در روی زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

وَلَا تُطِيع مَنْ أَعْمَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً

(الکهف: ۲۸)

و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا

(الانسان: ۲۴)

پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی کن و از آنان، گناهکار یا ناسپاسگزار را فرمان مبر.

صحیح نیست که بگوییم: خداوند متعال ما را فرمان داده که در ظلم و اسراف با ستمگران و مسرفان قطع رابطه کنیم. زیرا نهی از اطاعت آنان، نهی مطلق است، و دلیلی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸، کتاب القضاء، باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی، ح ۱.

بر مقید ساختن این اطلاق به اسراف و ظلم نداریم. بنابراین قطع رابطه با آنان در صلاح و فساد، با هم است.

در این نکته، شگفتی نیست که خداوند متعال ما را فرمان می‌دهد که با ظالمان و مفسدان و مجرمان حتی در غیر فساد و ستم قطع رابطه کنیم. زیرا اطاعت از آنان در این باره موجب تحکیم سیطره بر مؤمنان، و تقویت موقعیت، دولت و سلطنت آنان است و خداوند از این کار در غضب است و آن را نمی‌پسندد.

### دوم. احتجاج به روایات

صاحبان این دیدگاه در تأیید عقیده خود در وجوب اطاعت و پیروی از حاکمان ستمگر و مسلط بر حکومت از طریق ظلم و خشونت، به دسته‌ای از روایات استناد می‌کنند. مؤلف در اسارت فی ولایة الفقیه بخشی از این روایات را در کتاب خود آورده است. ما شماری از این احادیث را در پی می‌آوریم:

مسلم در صحیح به سند خود از حذیفة بن یمان روایت کرده که گفت:  
گفتم: یا رسول الله! ما در شرّ گرفتار بودیم، خداوند برای ما خیر آورد. آیا پس از این خیر، شرّی خواهد بود؟ گفتم: بلی. گفتم: آیا پس از آن شرّ، خیری خواهد بود؟ گفتم: بلی. گفتم: آیا پس از آن خیر، شرّی خواهد بود؟ گفتم: بلی. چگونه؟ گفتم: پس از من، امامانی خواهند بود که به هدایت من، هدایت نمی‌شوند و به سنت من عمل نمی‌کنند، و به زودی در میانشان مردانی بپا خواهند خواست که دل‌هایشان، دل‌های شیاطین در پیکره انسان است. گفتم: یا رسول الله! اگر این زمان را درک کردم، چه کنم؟ گفتم: سخن امیر را می‌شنوی و فرمانش را اطاعت می‌کنی، اگر چه بر پشتت بزند و مالت را ببرد، پس بشنو و اطاعت کن.<sup>۱</sup>

در همین کتاب به سند خود روایت کرده که سلمة بن یزید جعفی از رسول خدا (ص) سؤال کرد:

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۶، کتاب الامارة، باب ۱۳ وجوب ملازمة الجماعة عند ظهور الفتن، ح ۱۸۴۷/۵۲.



ای پیامبر خدا! به نظر شما، اگر امرایی بر ما حاکم شوند که حق خود را از ما بخواهند و حق ما را از ما دریغ دارند، ما را چه فرمان می‌دهی؟ رسول خدا (ص) از او روی گرداند. سلمه سؤال خود را دوباره پرسید. باز هم از او روی گرداند. سپس بار دوم یا سوم پرسید، اشعث بن قیس او را گرفت و گفت: بشنوید و اطاعت کنید، همانا بر آنان است آنچه بر عهده آنان گذاشته شده و بر شما است آنچه بر عهده شما گذاشته شده است.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری است که اشعث بن قیس او را گرفت. پس رسول خدا (ص) فرمود:

بشنوید و اطاعت کنید. همانا بر آنان است آنچه بر عهده آنان گذاشته شده، و بر شما است آنچه بر عهده شما گذاشته شده است.<sup>۲</sup>  
در همین کتاب از عبادة بن صامت است که گفت:

رسول خدا (ص) ما را دعوت کرد. پس با او بیعت کردیم. در آنچه از ما تعهد گرفت این بود: با او بیعت کردیم بر شنیدن و اطاعت در شادمانی و کراهت، و در سختی و آسانی، ... و اینکه درباره امارت با اهل آن منازعه نکنیم. گفت: مگر آن که کفر صریحی ببینید که در این صورت شما را از خداوند برهانی است.<sup>۳</sup>

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم می‌گوید:  
در بیشتر نسخه‌ها، بواحاً آمده و در برخی: براحاً و باء در هر دو مفتوح است و هر دو به معنای کفر آشکار.<sup>۴</sup>

در همین کتاب از عوف بن مالک از رسول خدا (ص) روایت شده که گفت:  
بهترین پیشوایان کسانی هستند که آنان را دوست می‌دارید و آنان شما را دوست می‌دارند، و بر شما درود می‌فرستند و شما بر آنان درود می‌فرستید؛ و بدترین امامان

۱. همان، ص ۱۴۷۴، باب ۱۲ طاعة الامراء و ان منعوا الحق، ح ۴۹.

۲. همان، ح ۵۰.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۴۷۰، کتاب الامارة، باب ۸ وجوب طاعة الامراء فی غیر معصیه، ح ۴۲.

۴. شرح صحیح مسلم در حاشیه ارشاد الساری، ج ۸، ص ۳۴.

کسانی هستند که از آنان بغض و کینه دارید و آنان از شما بغض و کینه دارند، و شما آنان را لعنت می‌کنید و آنان شما را لعنت. گفتند: ای رسول خدا! آیا با شمشیر به جنگشان نرویم؟ گفت: نه، تا زمانی که نماز را در میانتان اقامه کنند، پس هرگاه از والیانتان چیزی دیدید که آن را خوش نمی‌دارید، کارش را ناخوش دارید و دست از اطاعت نکشید.<sup>۱</sup>

در همین کتاب از ام سلمه روایت کرده که رسول خدا (ص) گفت: به زودی امیرانی خواهند بود که می‌شناسید و تکذیب می‌کنید. پس هرکه شناخت بری شد و آن که تکذیب کرد، در امان ماند لیکن کسی که رضایت داد و پیروی کرد. گفتند: آیا با آنان بجنگیم؟ گفت: نه، تا زمانی که نماز می‌خوانند.<sup>۲</sup> گفته‌اند:

منظور از این جمله که فرمود: هرکه شناخت، بری شد؛ این است که هرکه منکر را شناخت، راهی برای برائت از گناه و عقوبت آن دارد. بدین ترتیب که آن را با دست یا زبان یا قلب خود تغییر دهد.<sup>۳</sup>

در روایت دیگری است: پس هرکه کراهت داشته باشد، بری شده است.<sup>۴</sup> بدین ترتیب معنی روشن است.

در همین کتاب از ابن عباس از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: کسی که چیزی از امیرش ناخوش بدارد، باید که صبر پیشه کند. احدی از مردم حق ندارد یک وجب از سلطان دور شود. اگر کسی خروج کرد و بر آن مرد به مرگ جاهلی مرده است.<sup>۵</sup>

در همین کتاب از نافع آورده که گفت:

- 
- ۱ . صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۸۱، کتاب الاماره، باب ۱۷ خیار الائمة...، ح ۶۵.
  - ۲ . همان، ص ۱۴۸۰، کتاب الاماره، باب ۱۶ وجوب الانکار علی الامراء فیما یخالف الشرع، ح ۶۲.
  - ۳ . بنگرید: حاشیه محقق بر صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۸۰، پاورقی ۳.
  - ۴ . صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۸۱، کتاب الاماره، باب ۱۶، وجوب الانکار علی الامراء...، ح ۶۴.
  - ۵ . همان، ص ۱۴۷۷، باب ۱۳ وجوب ملازمة جماعة المسلمین، ح ۵۵.

عبدالله بن عمر در واقعه حرّه در روزگار یزید بن معاویه نزد عبدالله بن مطیع آمد. عبدالله بن مطیع گفت: برای ابو عبدالرحمن متکایی بیاورید تا تکیه زند. عبدالله بن عمر گفت: نزد تو نیامده‌ام که بنشینم، آمده‌ام که حدیثی را به تو بگویم. شنیدم رسول (ص) می‌گفت: هرکس دست از اطاعت امام بردارد، روز قیامت در حالی خداوند عزوجل را ملاقات می‌کند که او راحجتی نیست، و هرکس در حالی بمیرد که بیعتی بر گردن ندارد، به مرگ جاهلی مرده است.<sup>۱</sup>

در کتاب الخراج نوشته ابویوسف قاضی از حسن بصری روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) گفت: والیان را ناسزا نگویند، اگر به نیکی رفتار کنند، آنان را پادشاه است و باید شکر کنید، و اگر بد رفتاری کردند، عقوبت خواهند شد و باید صبر کنید. همانا والیان نعمت‌اند و خدا به وسیله آنان از هر که بخواهد انتقام می‌گیرد. پس با حمیت و خشم از انتقام خداوند استقبال نکنید بلکه با فروتنی و تضرع به استقبال انتقام الهی بروید.<sup>۲</sup>

در سنن ابی داود از ابوهریره نقل شده که رسول خدا (ص) گفت: جهاد همراه هر امیری، نیکوکار یا بدکار، بر شما واجب است، و نماز پشت سر هر مسلمانی، نیکوکار یا بدکار، اگر چه مرتکب گناهان کبیره شود، بر شما واجب است.<sup>۳</sup>

#### نقد

این روایات با دو دسته دیگر از روایات که در دلالت قوی‌تر است و در روایت بیشتر و صحیح‌تر، تعارض دارد. این دو دسته عبارتند از:  
 ۱. روایاتی که به امر به معروف و نهی از منکر، و نابودی و ریشه‌کنی منکرات فرمان می‌دهد.

۲. روایاتی که از یاری و معاونت حاکمان ستمگر نهی می‌کند.

این دو دسته با روایات پیش گفته به صراحت تعارض دارد. در اینجا این روایات را

۱. همان، ص ۱۴۷۸، باب ۱۳، ح ۵۸.

۲. کتاب الخراج، ص ۱۰.

۳. سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۸، کتاب الجهاد، باب فی الغزو مع ائمة الجور، ح ۲۵۳۳.

می‌آوریم.

### ۱. وجوب امر به معروف و ریشه کنی منکر

این دسته بخش گسترده‌ای از روایات است که تصریح دارد: مرتبه نخست امر به معروف و نهی از منکر، تغییر عملی است، و مرتبه دوم زبانی، و مرتبه سوم، انکار قلبی و این سست‌ترین مراتب ایمان باشد. مقصود از تغییر عملی (التغییر بالید)، ریشه کنی و نابودسازی منکر از طریق بکارگیری قدرت است.

ترمذی در سنن خود از طارق بن شهاب روایت کرده که گفت:

نخستین کسی که خطبه را بر نماز مقدم داشت، مروان بن حکم بود. مردی برخاست و به مروان گفت: با سنت مخالفت کردی. ابوسعید گفت: این مرد، وظیفه خود را انجام داد. از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:

من رأی منکراً فلینکر بیده ومن لم یستطع فیلسانه، ومن لم یستطع فیلقبه وذلك اضعف الایمان.

هرکس منکری دید باید که با دست آن را انکار کند و آن که نتوانست به زبان، و آن که نتوانست در قلبش، و این سست‌ترین مراتب ایمان است.

ابو عیسی گفت: این حدیث، حسن و صحیح است.<sup>۱</sup>

در این حدیث، «شمارش تصاعدی» امر به معروف و نهی از منکر را می‌بینیم که ضعیف‌ترین مراتب، انکار قلبی، و قوی‌ترین آن انکار و ازاله ظلم و ستم با دست است. در مقابل روایاتی است که بیانگر «شمارش نزولی» امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و «نشسته در آن را بهتر از ایستاده» می‌داند تا نوبت به خوابیده در بستر می‌رسد و این قوی‌ترین مراتب ایمان است تا امور ستمگران راست، و دل‌هایشان آرام شود، و مردم و کشور با آنان همراه گردند!!

ترمذی در سنن از ابوسعید خدری روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود:

انّ من اعظم الجهاد کلمة عدلٍ عند سلطان جائر.<sup>۱</sup>

۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۶۹-۴۷۰، کتاب الفتن، باب ۱۱ ماجاء فی تغییر المنکر بالید، ح ۲۱۷۲.

همانا از بزرگترین جهاد، سخن عدل است نزد سلطان ستمگر.

منذری از نعمان بن بشیر روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) به سوی ما که پس از نماز عشاء در مسجد بودیم، بیرون آمد، چشم به آسمان دوخت، سپس چنان چشم فرو بست که گمان بردیم، در آسمان حادثه‌ای روی داده است، آنگاه فرمود:

ألا ستكون بعدي امراء يظلمون ويكذبون، فمن صدقهم بكذبهم ومالأهم على ظلمهم فليس مني ولا انا منهم ومن لم يصدقهم بكذبهم ولم يمالئهم على ظلمهم فهو مني وانا منه.<sup>۲</sup>

آگاه باشید! به زودی پس از من امرایی خواهند بود که ستم می‌کنند و دروغ می‌گویند. پس هر که آنان را در دروغشان تصدیق کند، و در ظلم به آنان بگراید، نه او از من است و نه من از او، و هر که آنان را در دروغشان تصدیق نکند و در ظلم به آنان نگراید، پس او از من است و من از او.

مسلم در صحیح به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

من رأى منكراً فليغيره بيده، فان لم يستطع فليسانه فان لم يستطع فليقلبه وذلك اضعف الايمان.<sup>۳</sup>

هر کس منکری دید باید که با دست آن را انکار کند و آن که نتوانست به زبان، و آن که نتوانست در قلبش، و این سست‌ترین مراتب ایمان است.

مسلم در همین کتاب به سند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود:

لا تزال طائفة من امتي يقاتلون على الحق ظاهرين الى يوم القيامة.<sup>۴</sup>

همواره گروهی از امت من آشکارا در راه حق تا روز قیامت می‌جنگند.

هم او به سند خود از جابر بن سمره از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمود:

۱ . همان، ص ۴۷۱، باب ۱۳، ح ۲۱۷۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۹، کتاب الفتن، باب ۲۰، ح ۴۰۱۱.

۲ . الترغيب و الترهيب، ج ۳، ص ۱۹۵.

۳ . صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۹، کتاب الايمان، باب ۲۰، ح ۷۸.

۴ . همان، ج ۳، ص ۱۵۲۴، کتاب الاماره، باب ۵۳، ح ۱۷۳.

لن یرح هذا الدین قائماً یقاتل علیه عصابة من المسلمین حتی تقوم الساعة.<sup>۱</sup>  
 همواره این دین - اسلام - برپا خواهد بود و گروهی از مسلمانان در راه آن خواهند  
 جنگید تا قیامت برپا شود.

ابوداود به سند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود:  
 انّ اول ما دخل النقص علی بنی اسرائیل کان الرجل یلقى الرجل فیقول: یا هذا، اتق الله و دع  
 ماتصنع فانه لایحل لك، ثم یلقاه من الغد فلا یمنعه ذلك ان یرکون اکیله و شریبه و قعبده، فلما  
 فعلوا ذلك ضرب الله قلوب بعضهم ببعض ثم قال: لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان  
 داود و عیس بن مریم الی قوله فاسقون. ثم قال: کلاً والله لتأمرنّ بالمعروف و تتهون عن المنکر  
 و لتأخذنّ علی یدی الظالم و لتأطرنّه علی الحقّ اطراً و لتقصرنّه علی الحقّ قصراً.<sup>۲</sup>

نخستین نقص که در میان بنی اسرائیل پدید آمد، چنین بود که هرگاه مردی دیگری  
 را می دید، می گفت: ای فلانی! دست از این کارهایت بردار که ترا حلال نباشد اما فردا  
 که او را می دید، از این کار باز نمی داشت تا با او بخورد، و بنوشد، و بنشیند. وقتی  
 چنین کردند، خداوند دل‌هایشان را از همدیگر زد. سپس فرمود: «از میان فرزندان  
 اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند به زبان داود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند.  
 این (کیفر) به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و (از فرمان خدا) تجاوز کردند. (و) از  
 کار زشتی که آن را مرتکب می شدند، یکدیگر را باز نمی داشتند. راستی، چه بد بود  
 آنچه می کردند.

بسیاری از آنان را می بینی که با کسانی که کفر ورزیده‌اند، دوستی می کنند. راستی  
 چه زشت است آنچه برای خود پیش فرستادند که (در نتیجه) خدا برایشان خشم گرفت  
 و پیوسته در عذاب می مانند. و اگر به خدا و پیامبر و آنچه که به سوی او فرود آمده  
 ایمان می آوردند، آنان را به دوستی نمی گرفتند لیکن بسیاری از ایشان فاسقان‌اند.»  
 آنگاه فرمود: هرگز، مگر اینکه به خدای سوگند! امر به معروف و نهی از منکر کنید،

۱ . همان، ح ۱۷۲.

۲ . سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۲۱، کتاب الملاحم، باب الامر و النهی، ح ۴۳۳۶.

و دستان ستمگر را بگیرید و او را با حق آشنا کنید و در مسیر حق به سختی محدودش  
بدارید.

هم او به سند خود از قیس روایت کرده که ابوبکر، پس از حمد و ثنای خداوند،  
گفت:

ای مردم! شما این آیه را می‌خوانید و آن را نابجا (در غیر موضع آن) بکار می‌برید:  
علیکم انفسکم لایضرکم من ضل اذا اهدیتکم.

از خالد روایت کرد که گفت: و ما از پیامبر (ص) شنیدیم که فرمود:  
ان الناس اذا رأوا الظالم فلم يأخذوا علی یدیہ اوشک ان یرمهم الله منه بعقاب.  
هرگاه مردم ظالم را ببینند اما دستانش را نگیرند (مانع ستمگری او نشوند)، نزدیک  
باشد که به واسطه او، خداوند همه را عقاب کند.

عمر بن هشیم گفت: و من شنیدم که رسول خدا (ص) می‌گفت:  
ما من قوم يعمل فیہ بالمعاصی ثم یقدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیروا الا یوشک ان یرمهم الله  
منه بعقاب.<sup>۱</sup>

هیچ قومی نیست که در میانشان نافرمانی و معصیت خدا کنند، و آنان بتوانند تغییر  
دهند اما تغییر ندهند مگر اینکه نزدیک باشد که خداوند همه را به واسطه او عقاب کند.  
در همین کتاب به سند او از جریر آمده که گفت: شنیدم رسول خدا (ص)  
می‌فرمود:

ما من رجل یكون فی قوم يعمل فیهم بالمعاصی، یقدرون علی ان یغیروا علیه فلا یغیروا الا  
اصابهم الله بعذابٍ من قبل ان یموتوا.<sup>۲</sup>

هیچ مردی نیست که در میان مردمی باشد که در آن نافرمانی و معصیت خدا کنند،  
و آنان بتوانند تغییر دهند اما تغییر ندهند، مگر اینکه خداوند آنان را پیش از مرگ به  
عذاب مبتلا کند.

۱. همان، ص ۱۲۲، ح ۴۳۳۸.

۲. همان، ح ۴۳۳۹.

ابن ماجه در سنن به سند خود از ابوهریره، از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

لا تزال طائفة من امتي قوامه على امر الله لا يضرها من خالفها.<sup>۱</sup>

همواره گروهی از امت من امر خداوند را بپا می‌دارند و مخالفت دیگران به آنان زیانی نمی‌رساند.

در تفسیر الدر المنثور از معاذ بن جبل از رسول خدا (ص) آورده :

ان رحى الاسلام ستدور فحيث ما دار القرآن فدوروا به، يوشك السلطان والقرآن ان يقتتلا ويتفرقا. انه سيكون عليكم ملوك يحكمون لكم بحكم ولهم غيره، فان اطعموهم اضلوكم وان عصيتموهم قتلوكم. قالوا: يا رسول الله، فكيف بنا ان ادركنا ذلك؟ قال: تكونوا كاصحاب عيسى، نشروا بالمناشير، ورفعوا على الخشب. موت في طاعة خير من حياة في معصية الله.<sup>۲</sup>

چرخ اسلام خواهد چرخید. پس آنجا که قرآن بچرخد، پیرامونش بچرخید. زود باشد که سلطان و قرآن با هم به جنگ برخیزند و از هم فاصله گیرند. بزودی شاهانی بر شما سلطنت رانند که بر شما حکمی کنند و برای خود حکمی دیگر. اگر از آنان فرمان برید، شما را گمراه کنند و اگر نافرمانی کنید، شما را بکشند. گفتند: یا رسول الله! اگر این زمان را درک نمودیم، چه کنیم؟ فرمود: همانند یاران عیسی باشید که با اژه‌ها بریده شدند و بر چوبها به دار آویخته. مرگ در اطاعت بهتر است از زندگی در معصیت خداوند.

در کتاب نهج السعادة (مستدرک نهج البلاغه) آمده:

ابوعطاء گفت: امیرالمؤمنین علی (ع) در حالی که غمگین بود و به تندی نفس می‌کشید، به سوی ما بیرون آمد و گفت: چگونه خواهید بود در زمانی که بر شما سایه افکند و حدود خداوند در آن تعطیل شود، و اموال عمومی را برای خود بردارند، و با اولیای خداوند دشمنی کنند، و با دشمنان خداوند، دوستی؟ گفتیم: ای امیر مؤمنان! اگر

۱ . سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵، مقدمه، باب ۱ اتباع سنة رسول الله، ح ۷.

۲ . الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۱، در تفسیر آیه ۷۸ مائده.



چنین زمانی را دریابیم، چه کنیم؟ فرمود:

كونوا كاصحاب عيسى (ع) نُشروا بالمناشير وُضُلبوا على الخشب، موتٌ في طاعة الله عزوجل خیر من حياة في معصية الله.<sup>۱</sup>

همانند یاران عیسی (ع) باشید که با ارّه‌ها بریده شدند و به چوبها به دار آویخته. مرگ در اطاعت خداوند عزوجل بهتر است از زندگی در معصیت خداوند.

کلینی به سند خود از جابر از امام باقر (ع) روایت کرده که در حدیثی فرمود:  
فانكروا بقلوبكم والفظوا بالسنتكم و صكّوا بها جباههم، ولا تخافوا في الله لومة لائم. فان اتعظوا والى الحق رجعوا فلا سبيل عليهم؛ انما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون في الارض بغير الحق اولئك لهم عذاب اليم. هنا لك فجاهدوهم بابدانكم و ابغضوهم بقلوبكم غير طالبين سلطاناً ولا باغين مالاً ولا مریدين بظلم ظفرأ حتى يفيتوا الى امر الله و يمضوا على طاعته.<sup>۲</sup>  
بدیهایشان را در دل زشت شمارید و بر زبان آرید، و آن را به پیشانی‌شان بکوبید، و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای مه‌راسید. اگر پند گرفتند و به حق بازگشتند ایرادی بر آنان نیست. ایراد بر آنانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین ستمگرانه فتنه می‌انگیزند. عذابی دردناک در انتظارشان است. پس به تن با آنان بجنگید و به دل دشمنشان دارید و در این کار نه طالب قدرت و مال باشید و نه خواهان پیروزی ستم تا به امر خدا بازگردند و به طاعت او گردن نهند.

این حدیث به وضوح دلالت دارد که خداوند مؤمنان را بر ظالمان سیطره داده تا اینکه به حق بازگردند. یعنی: خداوند به مؤمنان اجازه داده پس از نصیحت ستمگران، در مواجهه با آنان به زور و قدرت متوسل شوند تا اینکه دست از ستمگری بردارند و به حق بازگردند.

شریف رضی در نهج البلاغه از امام علی (ع) روایت کرده که فرمود:

فمنهم المنكر للمنكر بقلبه ولسانه ویده فذلك المتسكمل لخصال الخیر ومنهم المنكر

۱ . نهج السعادة، ج ۲، ص ۶۳۹، خطبة ۳۴۵.

۲ . کافی، ج ۵، کتاب الجهاد، باب الامر بالامر بالمعروف و النهی عن المنكر، ح ۱.

بلسانه وقلبه والتارك بيده فذلك الذي متمسك بخصلتين من خصال الخير ومضيق خصلةً ومنهم المنكر بقلبه والتارك بيده ولسانه فذلك الذي ضيق اشرف الخصلتين من الثلاث و تمسك بواحدة و منهم تارك لانكار المنكر بلسانه وقلبه ويده فذلك ميت الاحياء. وما اعمال البر كلها، والجهاد في سبيل الله عند الامر بالمعروف والنهي عن المنكر الا كنفثة في بحر لجي وان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر لا يقربان من اجل، ولا ينقصان من رزق. وافضل من ذلك كله كلمة عدل عند امام جائر.<sup>۱</sup>

از مردمان کسی است که کار زشت را ناپسند شمارد و به دست و زبان و دل خود آن را خوش نمی‌دارد، چنین کسی خصلتهای نیک را به کمال رسانیده؛ و از آنان کسی است که به زبان و دل خود انکار کند و دست به کار نبرد، چنین کسی دو خصلت از خصلتهای نیک را گرفته و خصلتی را تباه ساخته؛ و از آنان کسی است که منکر را به دل زشت می‌دارد، و به دست و زبان خود بر آن انکار نیارد، چنین کسی دو خصلت را که شریف‌ترین است ضایع ساخته و به یک خصلت پرداخته، و از آنان کسی است که منکر را باز ندارد به دست و دل و زبان. چنین کسی مرده‌ای است میان زندگان. و همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا برابر امر به معروف و نهی از منکر چون دمیدنی است به دریای پرموج پهناور. و همانا امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک کند و نه از مقدار روزی بکاهد، و فاضل‌تر از همه اینها سخن عدالت است که پیش روی حاکمی ستمگر گویند.

در تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) آمده: رسول خدا (ص) فرمود:

من رأى منكم منكراً فلينبهه بيده ان استطاع فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه،

فحسبه ان يعلم الله من قلبه انه لذلك كاره.<sup>۲</sup>

هر که از شما منکری دید باید که اگر توانست با دست آن را انکار نماید و اگر نتوانست در دلش آن را انکار کند؛ همین او را بس که خداوند بداند در دلش از این

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

۲. تفسیر امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۰۸؛ به نقل از آن: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۶-۴۰۷، باب ۳،

منكر، ناخشنود است.

امام حسين (ع) در باب امر به معروف و نهى از منكر فرمود:

اعتبروا أيها الناس بما وعظ الله به أوليائه من سوء ثنائه على الأحرار إذ يقول: «لَوْ لَا يَنْهَيْهِمُ الرَّبِّيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ»<sup>١</sup> و قال: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - إِلَى قَوْلِهِ - لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»<sup>٢</sup> وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَبَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَخْذِرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْا»<sup>٣</sup>.

و قال: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>٤</sup> فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ، لِعَلِّمَهُمُ أَنَّهَا إِذَا أُدِّيَتْ وَ أُقِيمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئَهَا وَ صَعِبَهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْقِيَمِ وَالْغَنَائِمِ وَأَخِذَ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضِعِهَا فِي حَقِّهَا، ثُمَّ أَنْتُمْ أُيِّتُهَا الْعِصَابَةُ عِصَابَةً بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ، وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ، وَبِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَبِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ، يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ، وَ يُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ، وَ يُؤْتِرُكُمْ مَنْ لَافِضٌ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتُنِعَتْ مِنْ طَلَابِهَا، وَ تَمَشُّونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمَلُوكِ، وَ كِرَامَةِ الْأَكْبَارِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا نَلْتُمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تُقْصِرُونَ فَاسْتَحْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأَنْمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعْفَاءِ فَضَيِّعْتُمْ، وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِرُغْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ. فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ، وَ لَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِذِي خَلْقِهَا، وَ لَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ. أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ مُجَاوِرَةَ رُسُلِهِ وَأَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ.

لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَحُلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نِقْمَاتِهِ لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَةً فَضَلَّيْتُمْ بِهَا، وَمَنْ يُعْرِفُ بِاللَّهِ لِأَنَّكُمْ تَكْرُمُونَ، وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تَكْرُمُونَ، وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ، وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّمِ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ، وَ ذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَحْفُورَةٌ،

١ . المائة: ٦٣.

٢ . همان: ٧٨-٧٩.

٣ . همان/٤٤.

٤ . التوبة: ٧١.

والعُمِّي والبُكْم والزَمْنِي في المدائِن مُهْمَلَةٌ لا تُرْحَمُونَ، ولا في مَنبِزَلَيْكُمْ تَعْمَلُونَ، ولا مَن عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ وبالإدْهَانِ والمُصانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ، كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكَ اللهُ بِهِ مِنَ السُّبْحِيِّ والتَّهَائِي، وَأَنْتُمْ عَنَيْهِ غَافِلُونَ. وَأَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ العُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ. ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِي الأُمُورِ والأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي العُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الأَمْنَاءِ عَلَى خِلَالِهِ وَحَرَامِهِ، فَأَنْتُمْ المَسْئُولُونَ تِلْكَ المَنْزِلَةَ، وَمَا سَأَلْتُمْ ذَلِكَ إِلاَّ بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الحَقِّ، وَاختِلافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ البَيِّنَةِ الواضِحَةِ، وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الأَذَى، وَتَحَمَّلْتُمْ المُوَونَةَ فِي ذَاتِ اللهِ كَانَتْ أُمُورُ اللهِ عَلَيْكُمْ تَرُدُّ، وَعَنْكُمْ تَصْدُرُ، وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ وَلِكِنِّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنبِزَلَيْكُمْ، وَاسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ بِالسُّبُهِاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي السُّهَوَاتِ، سَلَّطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارَكُمْ مِنَ المَوْتِ، وَإِعْجَابِكُمْ بِالحِياةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ، فَأَسْلَمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ، وَبَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ، يَتَقَلَّبُونَ فِي المُلْكِ بآرَائِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الحِزْبِيَّ بِأَهْوَائِهِمْ، إِقْتِدَاءً بِالأَشْرَارِ، وَجُرْأَةً عَلَى الجَبَّارِ، فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مَنبَرِهِ خَطِيبٌ يَصْفَعُ، فَالأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ، وَأَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ، وَالنَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ، لا يَدْفَعُونَ يَدَ لا مِسِّ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٍ لا يَعْرِفُ المُبِيدِيَّةَ المُعِيدَةَ. فَيَا عَجَباً، وَمَالِي [لا] اعْجَبُ والأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ، وَمُتَصَدِّقٍ ظُلُومٍ، وَعَامِلٍ عَلَى المُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ، فَاللهُ الحَاكِمُ فِيهِما فِيهِ تَنَازَعْنَا والقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيهِما شَجَرَ بَيْنَنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ ما كانَ مِمَّا تَنافَساً فِي سُلْطَانِ، وَلا التماساً مِنْ فُضُولِ الحِطَامِ، وَلَكِنْ لِنُورِي المَعالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الإِصْلاحَ فِي بِلادِكَ، وَيَأْمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِكَ، وَيُعْمَلَ بِفِرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكامِكَ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرْنَا وَتَنْصِفْنا قَوِي الظُّلْمَةَ عَلَيْكُمْ، وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَحَسَبنا اللهُ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنا وَإِلَيْهِ أُنَبِّنا وَإِلَيْهِ المَصيرُ.<sup>۱</sup>

مردم! از آن نکوهشها که خداوند به منظور پند دوستانش از علمای یهود کرده عبرت گیرید، که می فرماید: «چرا روحانیون و علمای آنان، یهود را از سخنان گناه آمیز باز نداشتند؟» و فرمود: «آن گروه از اسرائیلیان که کافر شدند (به زبان داود و عیسی بن مریم) لعنت شدند (این بدان جهت بود که معصیتکار و متجاوز بودند و از کارهای

ناپسندی که داشتند جلوگیری نمی‌کردند) چه ناپسند کارها که می‌کردند.» بدین جهت خدا بر آنان عیب گرفت که از ستمگرانی که در برابرشان بودند از عواقب اعتراضها بیم داشتند با اینکه خداوند فرموده: «از مردم نترسید، از من بترسید» و نیز فرموده: «مردان و زنان مؤمن یار و یاور یکدیگرند خلق را به کار نیک وادار و از کار زشت منع می‌کنند، نماز می‌گزارند، زکات می‌دهند و اطاعت خدا و رسول می‌نمایند.» خداوند نخست امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک واجب ذکر کرده، چه او آگاه است که اگر این وظیفه انجام گیرد و اجرا شود، وظائف دیگر، چه سخت و چه آسان سامان یابد. زیرا امر به معروف فراخوانی به اسلام است و حقوق ستمدیدگان را باز می‌ستاند، با ستمگر به مخالفت بر می‌خیزد، غنیمتها را عادلانه به اهلس قسمت می‌کند، زکات را از آنجا که باید می‌گیرد، و در آنجا که باید، صرف می‌کند. سپس شما کسانی هستید که به علم شهره‌اید، نامتان به نیکی بر سر زبانها است، به نصیحت و خیرخواهی معروفید، به نام علمای ربّانی در نظر مردم احترام دارید، شریفان از شما حساب می‌برند، ضعیفان احترامتان می‌کنند، کسانی شما را بر خود ترجیح می‌دهند که احسانی به آنها نکرده‌اید، و حق نعمتی بر آنها ندارید، آنجا که حاجتها برآورده نشود، شما وساطت می‌کنید و پذیرفته می‌شود، در راه با هیبت سلاطین و عزت بزرگان حرکت می‌کنید. مگر این همه احترام برای این نیست که انتظار دارند شما وظیفه الهی را انجام دهید و به حق خدا قیام کنید؟ پس چرا در بیشتر وظائف کوتاهی می‌کنید، حق امامان را سبک می‌شمارید، حق طبقه زیردست و ضعیف را پایمال می‌نمایید، ولی حقوق خیالی خود را مطالبه می‌کنید؟ شما که نه مالی در راه خدا داده‌اید، نه جانی در راه جان آفرین نثار کرده‌اید، نه با قوم و قبیله‌ای برای خدا در افتاده‌اید، چگونه آرزوی بهشت و همنشین پیمبران و ایمنی از عذاب دارید؟ من از آن می‌ترسم که شما به آرزو و عمل ناکرده تکیه داده‌اید، از خدا توقعها دارید، به عذاب و انتقام خدا گرفتار شوید. چه به لطف و کرم خداوند از مزایا و امتیازاتی برخوردارید. اما آنها را که به خداپرستی معروفند ارج نمی‌گذارید، و خود به نام خدا و حق‌پرستی در میان بندگانش محترمید. به چشم خود می‌بینید که عهد

و پیمانهای الهی به دست قدرتمندان شکسته شده و هیچ باک ندارید، اما اگر میثاق پدران را زیر پا نهند هراسان می‌شوید، تعهدها و قراردادهای پیامبر نقض شده، کوران، لالان و زمینگیران در شهرها نه سرپرستی دارند نه پناهی، و شما نه بر آنان ترخم می‌کنید نه با استفاده از مقام خود به نفع آنها قدم بر می‌دارید و نه به آنها که کاری می‌کنند توجهی دارید و با سازش با ستمکاران خود را آلوده کرده‌اید، همه این رفتارها همان منکراتی است که خدا دستور داده از آنها جلوگیری کنید ولی شما غافلید. مصیبت شما از همه مردم بیشتر است، زیرا بر مسند علم تکیه زده‌اید و ای کاش، حس و حرکتی و یا گوش شنوایی داشتید. این مصیبتها بدان جهت است که جریان کارها و احکام باید به دست دانشمندان خداشناس باشد که بر حلال و حرام خدا امینند، اما این مقام را از دست شما ربوده‌اند، و این عقب‌نشینی هیچ موجب و باعشی ندارد جز تفرقه و کناره‌گیری شما از حق و اختلاف کلمه در سنت پیغمبر با وجود دلیلهای آشکار و واضح. اگر شما مردمی بودید که در برابر اذیت و آزار دشمن مقاومت داشتید و در راه خدا از بذل مال دریغ نمی‌کردید، کارهای خدا و اداره امور مسلمانان به دست شما بود، و منشأ و مرجع هر کار شما بودید، اما افسوس که ستمکاران را بر مقام خود مسلط کرده‌اید و امور الهی را به دست آنها سپرده‌اید تا کورکورانه کار کنند و در راه شهوترانی و کامجویی گام نهند. آنچه جبّاران را بر مقام شما مسلط ساخته، این است که شما از مرگ گریزانید و به این زندگی ناپایدار دلخوش. خلق ضعیف را تسلیم آنها کرده‌اید. جمعی برده‌وار بی‌اراده و مقهورند و گروهی گرسنه و مغلوب، ستمگران به دلخواه در امور مملکت تصرف می‌کنند، به هوسرانی رسواییها بار می‌آورند، سیرت اشرار پیش می‌گیرند و بر خدای جبّار دلیری می‌کنند و در هر شهر گوینده‌ای سخنور بر فراز منبر دارند. همه مملکت را قبضه کرده‌اند، دستشان همه جا باز است و مردم چون برده در برابرشان نیروی دفاع ندارند. این بیدادگران برخی جبّار و سرکشند. برخی باکمال سختگیری همه قدرتشان را به رخ ناتوانان می‌کشند. فرمانروا و خدای آفریننده و بازگرداننده را نمی‌شاسند، به مبدأ و معاد ایمان ندارد. شگفتا! و چگونه در شگفت

نباشم که سرزمین اسلام قبضهٔ کسانی است که یا خائن و ستمکارند، یا باجگیر و نابکار، یا حکمران بی‌رحم و بی‌انصاف. میان ما و شما در آنچه کشمکش داریم داور خداوند است و قاضی اختلافاتمان هم او.

خداوندا! تو آگاهی که آنچه (از جنبش و نهضت بر ضد مفسد و منکرات) به دست ما صورت گرفت نه بر طمع پادشاهی و جاه بود و نه در طلب ثروت و مال، ما خواستیم تا نشانه‌های راه دینت را ارائه دهیم، (مفسد را) در شهرهای تو اصلاح کنیم. باشد که بندگان مظلوم تو روی آسایش و امنیت ببینند و آسوده‌خاطر به طاعت تو برخیزند. ما می‌خواهیم فرائض اسلام و سنن پیغمبر (ص) و احکام تو را اجرا کنیم. شما باید به کمک ما برخیزید و در حق ما انصاف دهید که ستمگران بر شما مسلط شده‌اند و در خاموش کردن نور پیغمبرتان کوشیده‌اند. خدا ما را بس است، بر او توکل داریم، به درگاهش توبه آورده‌ایم و بازگشت همه به او است.

این احادیث بسی فراوان است و در وجوب امر به معروف و نهی از منکر با دست (اقدام عملی)، و نابودی ظلم و ظالم به وسیله قدرت و زور، و نهی از رکون و گرایش و همدلی با ستمگران، و امر به مقاومت در مقابل ظالم، و ریشه کنی وی با شمشیر (مبارزه مسلحانه)، و برپایی دولت عدل و حق تصریح دارد.

این دسته از روایات با کتاب خدا (قرآن) مطابقت دارد. فرمان داریم که روایات را به قرآن عرضه کنیم: اگر با آیات قرآن تعارض داشت، به آن دسته که با کتاب خدا مطابقت دارد، عمل کنیم و روایاتی را که مطابقت ندارد، بدور ریزیم. پیش از این بحث، آیات قرآن کریم را در این باره عرضه کردیم. دوباره تکرار نمی‌کنیم.

## ۲. تحریم کمک به حاکم ستمگر

این دسته دوم از روایاتی است که در تحریم کمک به حاکم ستمگر، اگرچه به اندازه کشیدن قلم یا آماده کردن پنبه (پشم) دوات باشد، و انکار شدید و پرهیز از آن وارد شده است. این روایات فراوان و از طریق شیعه و سنی نقل شده و بر حرمت رکون به ستمگران که در قرآن آمده، تأکید دارد.

به هنگام تعارض این دسته از روایات، و روایات پیش گفته درباره سکوت در قبال ستمگران، و پذیرش ولایت و حکومت آنان، و تحریم خروج بر ضد آنها، مرجع قرآن

است. بدون شک قرآن مسلمانان را شدیداً از رکون به ستمگران برحذر داشته است. در اینجا بخشی از روایات دسته دوم را می‌آوریم.

بیهقی در سنن خود از کعب بن عجره از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمود:

سیکون بعدی امراء فمن دخل علیهم فصدّقهم واعانهم علی ظلمهم فلیس منّی ولست منه، ولیس وارد علی الحوض.<sup>۱</sup>

به زودی پس از من امرایی خواهند بود. پس هرکه بر آنان وارد شود و آنان را تصدیق نماید و بر ستم یاری کند، نه او از من است و نه من از او، و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد.

در مسند احمد از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که پیامبر (ص) به کعب بن عجره فرمود: «خداوند ترا از امارت سفهاء در پناه خود دارد.» گفت: امارت سفهاء چیست؟ فرمود:

امراء یكونون بعدی لا یقتدون بهدی، ولا یستنون بستّی، فمن صدّقهم بکذبهم واعانهم علی ظلمهم فاولئك لیسوا منّی ولست منهم، ولا یردوا علی الحوض، ومن لم یصدّقهم بکذبهم ولم یعنهم علی ظلمهم فاولئك منّی وان منهم، وسیردوا علی الحوض.<sup>۲</sup>

امرایی پس از من خواهند بود که به هدایت من اقتدا نمی‌کنند و از سنت من پیروی. پس هرکه آنان را در کذبشان تصدیق کند و بر ستمشان یاری نماید، نه آنان از من هستند و نه من از آنان. و در حوض کوثر بر من وارد نمی‌شوند، اما کسی که آنان را در کذبشان تصدیق نکند، و بر ستمشان یاری نرساند، پس آنان از من هستند و من از آنان، و در حوض کوثر بر من وارد می‌شوند.

محمد بن یعقوب کلینی به سند خود از ابو حمزه از علی بن الحسین، زین العابدین (ع) روایت کرده که در حدیثی فرمود:

ایاکم وصحبة العاصین ومعوثة الظالمین.<sup>۳</sup>

۱. سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۶۵.

۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۱، مسند جابر بن عبدالله.

۳. کافی، ج ۸، ص ۱۶، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۸، ح ۱.



از مصاحبت معصیت‌کاران و یاری ستمگران پرهیزید.  
 طلحة بن زید از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:  
 العامل بالظلم، والمعین له، والراضی به، شرکاء ثلاثهم.<sup>۱</sup>  
 کسی که ستم کند، و کسی که او را یاری نماید، و کسی که از آن راضی باشد، هر  
 سه با هم شریک‌اند.

محمد بن عذافر از پدرش روایت کرد که امام صادق (ع) فرمود:  
 ای عذافر! باخیر شدم که با ابویوب و ربیع همکاری داری. چه حالی خواهی  
 داشت، هنگامی که ترا در میان اعوان ستمگران بخوانند؟  
 گوید: زبان پدرم از شرمندگی بند آمد. وقتی ابو عبدالله (امام صادق (ع)) حال پدرم  
 را دید، به او فرمود:

ای عذافر! ترا به چیزی بیم دادم که خدای عزوجل مرا به آن بیم داده است.  
 محمد گفت: پدرم حرکت کرد و تا وقتی مرد، همواره ناراحت و غمگین بود.<sup>۲</sup>  
 از حزیر روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق (ع) فرمود:

اتَّقُوا اللَّهَ وَصُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ، وَقَوُّوا بِالتَّقِيهِ وَالِاسْتِغْنَاءِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى  
 صَاحِبِ السُّلْطَانِ، إِنَّهُ مِنْ خَضَعٍ لِمُصَاحِبِ السُّلْطَانِ، وَ لِمَنْ يَخَالِفُهُ عَلَى دِينِهِ، طَلِباً لِمَا فِي يَدَيْهِ مِنْ  
 دُنْيَا، أَخْمَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، وَمَقْتَةً عَلَيْهِ، وَوَكَلَهُ إِلَيْهِ، فَانْ هُوَ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ دُنْيَا فَصَارَ إِلَيْهِ مِنْهُ  
 شَيْءٌ، نَزَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اسْمَهُ الْبُرْكَةَ مِنْهُ، وَلَمْ يَأْجِرْهُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ يَنْفِقُهُ فِي حَجٍّ وَلَا عَتِقٍ وَلَا بَرٍّ.<sup>۳</sup>

از خدا پروا دارید و دینتان را با پرهیزکاری صیانت کنید، و با تقیه نیرومند سازید، و  
 با روی‌آوری به درگاه خداوند عزوجل، خود را از طلب نیاز به دربار صاحب سلطنت  
 بی‌نیاز دارید. همانا هر که در پیشگاه صاحب سلطنت، و آن که مخالف دین او است،  
 برای رسیدن به آنچه از دنیا در دست او است، فروتنی کند، خداوند عزوجل او را نابود

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۸، ح ۲.

۲. همان، ح ۳.

۳. همان، ح ۴.

کند و بر همین بمیراند، و او را به خودش واگذارد. اگر او به چیزی از دنیای صاحب سلطنت دست یافته، از وی نیز به او چیزی رسیده است. خداوند عزوجل، برکت را از نام وی بردارد، و هیچ پاداشی در این کار به او ندهد تا به حج رود یا بنده‌ای آزاد کند یا در کار نیکی مصرف کند.

ابوبصیر گفت: از ابوجعفر، امام باقر (ع) درباره اعمال آنان پرسیدم، فرمود: ابومحمد! نه، حتی به اندازه کشیدن قلم. به احدی از دنیای آنان چیزی نمی‌رسد مگر به همان اندازه از دین او بگیرند.<sup>۱</sup>

ابویعفر گفت:

نزد ابوعبدالله، امام صادق (ع)، بودم که مردی از یاران ما بر او وارد شد و گفت: فدایت شوم! شاید مردی از ما دچار تنگدستی یا سختی شود، از او برای ساخت بنایی، یا کندن نهری یا تعمیر سدّی دعوت می‌شود. نظر شما در این باره چیست؟ امام صادق (ع) فرمود:

ما احبّ ائی عقدت لهم عقدةً او وکیت لهم وکاءً وانّ لی ما بین لابنیهما، لا ولا مدّة قلم. ان اعوان الظلمة یوم القیامة فی سراق من نار حتی یحکم الله بین العباد.<sup>۲</sup>

دوست ندارم که برایشان گرهی بزنم یا بند مشکی ببندم و آنچه در میان زمین و آسمان است، مرا باشد، نه و حتی به اندازه کشیدن قلم. همانا روز قیامت اعوان ستمگران در پرده‌هایی از آتش هستند تا خداوند بین بندگان حکم کند.

جهم بن حمید گفت:

امام صادق (ع) فرمود: آیا سلطان اینان را نمی‌پوشانی؟ گفتم: نه. فرمود: چرا؟ گفتم: برای حفظ دینم. فرمود: تصمیم تو در این باره جدی است؟ گفتم: بلی. فرمود: الآن دینت سالم است.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۱۲۹، ح ۵.

۲. همان، ح ۶.

۳. همان، ح ۷.

یونس بن یعقوب گفت: امام صادق (ع) به من فرمود:

آنان را در ساخت مسجد یاری مرسان.<sup>۱</sup>

از صفوان بن مهران جمّال نقل است که گفت: بر ابوالحسن اوّل (امام کاظم (ع))

وارد شدم، به من فرمود:

ای صفوان! همه کارهایت نیکو و زیبا است جز یک چیز. گفتم: فدایت شوم! کدام چیز؟ فرمود: اینکه شترانت را به این مرد - یعنی هارون - کرایه داده‌ای. گفتم: بخدای سوگند! از روی گستاخی و بی‌پروایی، یا برای صید، و لهُو کرایه نداده‌ام بلکه برای این راه - یعنی راه مکه - کرایه داده‌ام، و خودم این کار را انجام نمی‌دهم بلکه غلامم را همراه او می‌فرستم.

به من فرمود: ای صفوان! آیا کرایه‌ات بر عهده آنان است؟ گفتم: بلی، فدایت شوم. فرمود: آیا دوست داری زنده باشند تا کرایه‌ات را بپردازند؟ گفتم: بلی. فرمود: هرکه دوستدار بقای آنان باشد، از آنان است، و آن که از آنان باشد، وارد آتش (جهنم) شود.

صفوان گفت: رفتم و همه شترانم را فروختم. این خبر به هارون رسید. مرا خواست و به من گفت: ای صفوان! به من خبر رسیده که شترانت را فروخته‌ای؟ گفتم آری. گفت چرا؟ گفتم: من پیرمردی هستم و غلامان به کارها نمی‌رسند. گفت: هیئات! هیئات! من می‌دانم که چه کسی این راه را به تو نشان داده است، موسی بن جعفر ترا راهنمایی کرده است. گفتم: مرا به موسی بن جعفر چه؟ گفت: حرف نزن، بخدای سوگند! اگر حسن صحبت و همراهی‌ات نبود، ترا می‌کشتم.<sup>۲</sup>

شیخ صدوق (ره) در عقاب الاعمال به سند خود از سکونی از جعفر بن محمد از پدرانش (ع) روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

إذا كان يوم القيامة نادی مناد: این اعوان الظلمة، ومن لاق لهم دواةً او ربط كيساً او مدّ لهم

مدّة قلم فاحشروهم معهم.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۱۲۹-۱۳۰، ح ۸.

۲. همان، ص ۱۳۱-۱۳۲، ح ۱۷.

۳. همان، ح ۱۱.

روز قیامت منادی فریاد زند: کجایند اعوان ستمگران، و کسی که برایشان دواتی فراهم آورده یا کیسه‌ای بسته یا قلمی کشیده، آنان را با ستمگران محشور کنید. ابن حجر در کتاب الزواجر باب: ظلم السلاطین و الامراء والقضاة، روایت کرده: مرد خیاطی نزد سفیان ثوری آمد و گفت: من برای سلطان لباس می‌دوزم، آیا به نظر تو از اعوان ظلمه هستم؟ سفیان به او گفت: تو از خود ستمگران (ظلمه) هستی لیکن اعوان ظلمه کسانی هستند که از تو سوزن و نخ می‌خرند.

این قبیل روایات از طریق شیعه و سنی فراوان است، و اگرچه در تحریم یاری و کمک به ستمگر، و پرهیز از او حتی اگر به اندازه کشیدن یک قلم باشد، و انکار شدید این کار وارد شده اما دقت در این روایات می‌رساند که رکون به ستمگر و همراهی با او حرام است و از پذیرش سیادت، و سلطنت، و به رسمیت شناختن وی، و پیوستن به سپاه وی در جنگ و صلح نهی شده است. برای رسیدن به چنین نتایجی، نیاز به دقت و تأمل زیاد در امثال این روایات نیست.

### اجماع و نقد آن

صاحبان این دیدگاه مدعی‌اند که همراهی و اطاعت از حاکم ستمگر در غیرمعصیت خداوند از جمله مباحثی است که همه فقهاء پذیرفته‌اند و بدون خلاف بر آن اجماع دارند. گوشه‌ای از سخنان این گروه را پیش از این شنیدیم. نووی در شرح خود بر صحیح مسلم در ادامه روایت عبادة بن صامت که پیش از این آمد، می‌گوید:

معنی حدیث این است: با والیان امور در ولایتشان منازعه نکنید و بر آنان اعتراض ننمایید مگر اینکه منکر محقق از آنان ببینید که می‌دانید (برخلاف) قواعد اسلام است. پس هرگاه چنین دیدید، بر آنان انکار (اعتراض) کنید و هرجا باشید، حق را بگویید، و اما خروج و جنگ با آنان، به اجماع مسلمان حرام است، اگرچه فاسقان ستمگری باشند. احادیث در این معنی که بیان کردم، پشت در پشت و فراوان است. و اهل سنت اجماع دارند که سلطان به موجب فسق معزول نمی‌شود. و اما وجه مذکور در کتب فقهی برخی از یاران، که گفته‌اند: معزول است، و از معتزله هم حکایت شده، غلط و

مخالف اجماع است.<sup>۱</sup>

ابن حجر در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری از ابن بطلال نقل کرده که گفت: فقهاء به وجوب اطاعت از سلطان غالب و جهاد همراه او اجماع دارند، و اینکه اطاعت از او بهتر از خروج بر ضد او است... و چیزی را از آن استثنا نکرده‌اند مگر آن که کفر صریح از سلطان به وقوع پیوندد.<sup>۲</sup>

### نقد خروج سید الشهداء (ع) بر ضد یزید

در نقض این اجماع خروج سبط شهید رسول خدا (ص)، سرور جوانان اهل بهشت، امام حسین (ع) بر ضد یزید بن معاویه، و جنگ با سپاه بنی امیه، و شهادت او، و خانواده، و اصحاب و انصارش در این واقعه کافی است. سیره آن حضرت در خروج بر یزید، بر همه مسلمانان حجّت است. حسین (ع) یکی از اهل بیت است که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و پاکیزه گردانیده است، و آنگونه که در حدیث معروف و مشهور ثقلین آمده، همتای کتاب خداوند، قرآن است.

طبری در تاریخ خود و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ روایت کرده‌اند که حسین (ع) در میان یاران خود و یاران حرّ خطبه خواند، پس از حمد و ثنای الهی گفت:

ایّها الناس، انّ رسول الله (ص) قال: من رأى منکم سلطاناً جائراً مستحلاًّ لحرم الله، ناکثاً لهدیّ الله، مخالفاً لسنة رسول الله (ص)، یعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان، فلم یغیر ما علیه بفعل ولا قول، کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله، الا وانّ هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان وتركوا طاعة الرحمن واطهروا الفساد وعطلوا الحدود واستأثروا بالفیء، واحلّوا حرام الله وحرموا حلاله و انا احقّ من غیر.<sup>۳</sup>

ای مردم! رسول خدا (ص) فرمود: هرکس از شما سلطان ستمگری را دید که حرام خدا را حلال کرده، پیمان خداوند را شکسته، با سنت رسول خدا (ص) مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا بر پایه گناه و تجاوزگری عمل می‌کند امّا به کردار و گفتار آن را تغییر ندهد، بر خداوند حق است که او را به جایگاهش وارد کند. آگاه

۱. شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۸، ص ۳۴.

۲. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۱۰۴، کتاب الاحکام، باب السمع و الطاعة للامام...

۳. تاریخ الرسل و الملوک، ج ۷، ص ۳۰۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۸.

باشید! اینان فرمان شیطان را بر خود ملازم دانسته و طاعت خدای رحمان را ترک نموده‌اند، و فساد آشکار ساخته و حدود را تعطیل کرده‌اند، و اموال مردم را ویژه خود نموده و حرام خدا را حلال، و حلال خدا را حرام کرده‌اند و من سزاوارترین تغییر دهندگان هستم.

**سخنان بزرگان و فقهای اهل سنت در تأیید خروج حسین (ع) و تکفیر و تفسیق یزید بن معاویه، و جواز خروج بر حاکم ظالم**

### ۱. ابن خلدون

ابن خلدون در کتاب معروف خود: المقدمه می‌گوید:

قاضی ابوبکر بن العربی مالکی اشتباه کرده که در کتاب خود: العواصم و القواصم می‌گوید: حسین با شمشیر جدش کشته شد. این غفلت از اشتراط امام عادل در خلافت اسلامی است. چه کسی عادل‌تر از حسین در زمان او، و امامت و عدالت وی در جنگ با هواپرستان؟!<sup>۱</sup>

وی اجماع فقها بر فسق یزید را نقل کرده و یادآور شده که با این فسق، شایسته امامت نبود و به همین سبب حسین (ع) معتقد بود که خروج بر ضد او متعین است.<sup>۲</sup>

### ۲. ابن جوزی

ابن مفلح حنبلی می‌گوید:

ابن عقیل و ابن جوزی به دلیل خروج حسین بر ضد یزید برای اقامه حق، خروج بر ضد امام غیر عادل را جایز دانسته‌اند. ابن جوزی در کتاب خود: السّر المصون بیان کرده که از جمله اعتقادات عامیانه‌ای که بر جماعتی از علمای منسوب به اهل سنت غلبه نموده این است که می‌گویند: یزید بر جاده صواب بود و حسین در خروج بر ضد او اشتباه کرد. اگر در کتابهای سیره نظر می‌کردند می‌دانستند که چگونه با او بیعت، و مردم بر آن ملزم شدند؛ او در این کار، هرگونه فعل قبیحی با مردم انجام داد وانگهی اگر

۱. مقدمه، ص ۲۵۵.

۲. همان، ص ۲۵۴.

صحت خلافت یزید را به فرض بپذیریم، کارهای ناشایستی انجام داد و چیزهایی از او به ظهور پیوست که هر یک می‌توانست موجب فسخ عقد بیعت او شود: غارت مدینه، و کوبیدن کعبه با منجنیق، و قتل حسین و خاندان او، و زدن با نی بر دندانهای حسین، و حمل سر او بر روی چوب ... تنها جاهل به سیره، عامی المذهب و کسی به این دیدگاه گرایش پیدا می‌کند که گمان برد با این عقیده، خشم خود را با رافضیان نشان داده است.<sup>۱</sup>

### ۳. تفتازانی

سعد الدین تفتازانی می‌گوید:

حق این است که رضایت یزید از قتل حسین، و شادمانی وی از آن، و توهین به اهل بیت پیغمبر (ص) از مواردی است که به تواتر معنوی رسیده است اگر چه در بیان جزئیات آن، اخبار واحدی هم هست. ما در کار یزید و بلکه در ایمان او که لعنت خدا بر او، و انصار و اعوانش باد، متوقف نمی‌شویم.<sup>۲</sup>

### ۴. ابن حزم و شوکانی

ابن حزم می‌گوید:

قیام یزید بن معاویه فقط به غرض دنیا بود، بنابراین قابل تأویل نیست و بغی مجرّد است.<sup>۳</sup>

شوکانی می‌گوید:

برخی از اهل علم افراط ورزیده و حکم کرده‌اند که حسین سبط (رضی الله عنه و ارضاه) باغی بر شراب خوار همیشه مست، و هتک کننده حرمت شریعت مطهره، یزید بن معاویه (لعنهم الله) بود. شگفتا از سخنانی که از شنیدن آن موی بر بدن سیخ و هر صخره‌ای متلاشی می‌شود.<sup>۴</sup>

### ۵. جاحظ

۱. مقتل الحسين مفرّم، ص ۹.

۲. شرح العقائد النسفیة، ص ۱۸۱.

۳. المحلّی بالآثار، ج ۱۱، ص ۹۸.

۴. نیل الاوطار، ج ۷، ص ۱۴۷.

جاحظ می‌گوید:

منکراتی که یزید مرتکب شد؛ یعنی: قتل حسین، و به اسارت بردن دختران رسول خدا (ص) و با چوب زدن بر دندانهای حسین، و به وحشت انداختن اهالی مدینه، و انهدام کعبه... بر قسوت و غلظت، و ناصبی‌گری، و سوء رأی، و حقد و کینه، و نفاق، و خروج از ایمان دلالت دارد. فاسق، ملعون است، و کسی که از ناسزای به ملعون نهی کند، او هم ملعون است.<sup>۱</sup>

### ۶. حلبی و کیا هراسی

برهان حلبی می‌گوید:

استادش شیخ محمد بکری به پیروی از پدرش یزید را لعن می‌کرد و می‌گفت: خداوند در پستی و فرومایگی او بیفزاید و در پایین‌ترین طبقه جهنم قرارش دهد.<sup>۲</sup>  
ابوالحسن علی بن محمد کیهراسی هم یزید را لعن می‌کرد و می‌گفت:

لومددت ببياض لمددت العنان في مخازي الرجل<sup>۳</sup>

اگر می‌خواستم قلم بدست گیرم و چیزی بنویسم، قطعاً عنان قلم را در بیان زشت‌کاری‌های این مرد می‌کشیدم.

### ۷. ذهبی

شمس الدین ذهبی در کتاب: سیر اعلام النبلاء می‌گوید:

یزید مردی ناصبی، خشن، غلیظ و خشک بود، شراب می‌نوشید و مرتکب منکرات می‌شد، دولت خود را با قتل حسین شهید آغاز کرد و با واقعه حرّه به پایان برد. مردم از او متنفر بودند و در عمرش برکت ندید، پس از حسین چندین نفر علیه او خروج کردند. مثل مردم مدینه که برای خدا قیام کردند. از نوفل بن فرات نقل است که گفت: نزد عمر بن عبدالعزیز بودم، مردی گفت: قال امیرالمؤمنین یزید، دستور داد که او را

۱. رسائل جاحظ، ص ۲۹۸.

۲. مقتل الحسین، مقررّم، ص ۱۰.

۳. وفیات، ج ۱، ص ۳۵۵، شرح حال کیهراسی.



بیست ضربه تازیانه زدند.<sup>۱</sup>

## ۸. آلوسی

شیخ آلوسی در تفسیر خود: روح المعانی در تفسیر آیه: **فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا في الارض و تقطعوا ارحامکم**، در این باره می گوید:

برزنجی در کتاب الاشاعه، و هیثمی در الصواعق المحرقة نقل کرده اند که وقتی عبدالله فرزند امام احمد بن حنبل از او درباره لعن یزید پرسید، پاسخ داد: چگونه، کسی که خداوند او را در کتابش لعنت کرده، لعن نمی شود؟ عبدالله گفت: من کتاب خدای عزوجل را خوانده ام اما لعن یزید را در آن ندیدم. امام احمد گفت: خداوند متعال می گوید: **فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا في الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله**، چه فساد و قطع پیوند خویشاوندی شدیدتر از آنچه یزید کرد؟ ...

بر اساس این سخن، در لعن یزید توقّف نکن که اوصاف خبیث فراوان دارد و در همه روزگار تکلیفش مرتکب گناهان کبیره شد، و آنچه در روزگار استیلای خود با اهالی مدینه و مکه انجام داد، کافی است.

طبرانی به سند حسن روایت کرده: **اللهم من ظلم اهل المدينة واخافهم فأخفه وعلیه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین، لا یقبل منه صرف ولا عدل.**

مصیبت بزرگ، برخورد وی با اهل بیت و رضایت از قتل حسین (علی جدّه وعلیه الصلاة والسلام) و شادمانی اش از شنیدن آن، و اهانت به اهل بیت حسین است که به تواتر معنوی رسیده اگرچه در جزئیات آن اخبار آحاد هست. در حدیث آمده: شش نفرند که خداوند و همه پیامبران مستجاب الدعوه آنان را لعنت کرده اند: تحریفگر کتاب خداوند - در روایتی: کسی چیزی در کتاب خدا بیفزاید - و تکذیب کننده قدر خدا، و کسی که با جبروت بر مردم مسلط شده تا آن را که خداوند خوار کرده، عزیز گرداند و آن که خداوند عزیز کرده، خوار سازد، و کسی که خون خانواده ام را حلال شمارد، و کسی که سنت مرا ترک کند...

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۸۲-۸۴.

گروهی از علماء به کفر یزید جزم، و به لعن وی تصریح کرده‌اند. از آن جمله: حافظ ناصر السنه ابن الجوزی و پیش از او قاضی ابویعلی، علامه تفتازانی گوید: در کار او بلکه در ایمان او توقّف نکنیم، لعنت خدا بر او و انصار و اعوانش. از کسانی که به لعن یزید تصریح کرده‌اند، جلال‌الدین سیوطی (علیه الرحمه) است. در تاریخ ابن الوردی، و کتاب الوافی بالوفیات آمده: هنگامی که اسیران را از عراق برای یزید آوردند، بیرون آمد و کودکان و زنان خاندان علی و حسین (رضی الله تعالی عنهما)، و سرهای روی نیزه‌ها را که به ثنیه جیرون رسیده بودند، ملاقات کرد. وقتی آنان را دید، کلاغی قارقار کرد، یزید سرود:

لَمَّا بَدَتْ تَلْكَ الْحَمُولِ وَ اشْرَفَ تَلْكَ الرَّوْءِ سَ عَلِي شَفَا جِيْرُونِ

نَغِبَ الْغَرَابُ فَقَلَّتْ قُلُ أَوْلَا تَقُلُ فَقَدْ اقْتَضَيْتَ مِنَ الرَّسُولِ دِيُونِي

یعنی: آنان را در مقابل کسانی کشته که رسول خدا (ص) در جنگ بدر کشت، مثل جدّش عتبه، و دایی‌اش فرزند عتبه و دیگران. این کفر صریح است. اگر این روایت صحیح باشد، با این سخن کافر شده است. مثل این شعر، شعری است که از گفته عبدالله بن زبیری پیش از اسلام تقلید کرد و گفت: لیت اشیاخی بیدر شهدوا... غزالی (غفا الله عنه) به حرمت لعن یزید فتوا داده است. ابوبکر بن العربی مالکی - که بر او باد از خداوند متعال آنچه سزاوار او است - بزرگترین تهمت را زده و گمان برده که حسین (ع) به وسیله شمشیر جدّش (ص) کشته شد. او را در این باره موافقانی از مردم جاهل است:

كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ افْوَاهِهِمْ اِنْ يَقُولُوا اِلَّا كَذِبًا

ابن جوزی (علیه الرحمه) در کتاب خود: السّرّ المصنوع می‌گوید: یکی از اعتقادات عامیانه‌ای که بر جماعتی از علمای منسوب به اهل سنّت غلبه نموده این است که می‌گویند: یزید بر جاده صواب بود، و حسین (رضی الله تعالی عنه) در خروج بر ضدّ او اشتباه کرد. اگر در کتابهای سیره نظر می‌کردند، می‌دانستند که چگونه با او بیعت، و مردم بر آن ملزم شدند؛ او در این کار هرگونه کار قبیحی با مردم کرد. وانگهی اگر

صحت خلافت یزید را به فرض بپذیریم، کارهای ناشایستی انجام داد و چیزهایی از او به ظهور پیوست که هر یک می‌توانست موجب فسخ عقد بیعت او شود... تنها جاهل به سیره، عامی المذهب و کسی به این دیدگاه گرایش پیدا می‌کند که گمان برد با این عقیده، خشم خود را با رافضیان نشان داده است.

از آنچه در باره یزید بیان می‌شود، معلوم می‌گردد که مردم درباره او اختلاف دارند. کسانی می‌گویند: او مسلمان است و در اثر برخوردی که با عترت طاهره کرد، معصیت‌کار لیکن لعن او جایز نباشد. و کسانی می‌گویند: او همانگونه است، لعن او با کراهت یا بدون کراهت جایز است. و کسانی می‌گویند: او کافر و ملعون است. و کسانی می‌گویند: او با این برخورد معصیت نکرد و لعنش جایز نیست. گوینده این سخن، سزاوار است که در شمار انصار یزید ردیف شود.

من می‌گویم: آنچه بر ظنّ من غالب است اینکه: این خبیث رسالت پیامبر (ص) را تصدیق نمی‌کرد و مجموع کارهایی که با اهل حرم خداوند متعال، و اهل حرم پیغمبر (ص) و عترت طیبین و طاهرین او در حیات و پس از ممات انجام داد، و اعمال شرم‌آور و ننگینی که از او سر زد، در دلالت ضعیف‌تر از عدم تصدیق وی در انداختن ورقه‌ای از مصحف شریف در نجاست نیست! گمان نمی‌کنم که کار او بر اجله مسلمانان آن روزگار پوشیده بود لیکن مغلوب و مقهور بودند و راهی جز صبر نداشتند تا قضای الهی کاری را که باید، کرد. اگر به فرض بپذیریم که این خبیث مسلمان بود، باید دانست: مسلمانی بود که آنقدر مرتکب گناهان کبیره شد که زبان آن ناتوان است.

من به جواز لعن کسانی مثل وی به صورت معین معتقد هستم، اگرچه تصور نشود که در میان فاسقانمانندی داشته باشد. ظاهراً توبه نکرد و احتمال توبه‌اش ضعیف‌تر از ایمانش است. ابن زیاد و ابن سعد، و گروهی دیگر به او ملحق می‌شوند. پس لعنت خداوند عزوجل بر همه آنان و بر اعوان و انصار، و پیروانشان، و کسانی که به آنان تمایل دارند، تا روز قیامت، و هرگاه چشمی برای ابی عبدالله الحسین (ع) اشک بریزد.

گفته شاعر عصر، صاحب فضل آشکار، عبدالباقی افندی عمری موصلی مرا بس  
خوش آمد که وقتی از او درباره لعن یزید لعین سؤال کردند، سرود:

یزید علی لعنی عریض جنابه فاعذو به طول المدى العن اللعنا

کسی که از تصریح به لعن این ضلیل از قال و قیل می ترسد، باید بگوید: لعن الله عزوجل من رضی بقتل الحسین، و من آذى عتره النبی (ص) بغیر حق، و من غصبهم حقهم، با این سخن یزید را هم لعن کرده است. چه او نیز در همین مسئله به صورت اولی تحت عموم لفظ قرار می گیرد و احدی در جواز لعن با این الفاظ و مانند آن مخالفت نکرده مگر ابن العربی و موافقانش.

آنان، بنابر ظاهر آنچه از آنان نقل شده، لعن کسی را که به قتل حسین (رضی الله تعالی عنه) رضایت دارد، جایز نمی دانند. این، به جانم سوگند! گمراهی بعیدی است که تقریباً از گمراهی یزید فزونی دارد.<sup>۱</sup>

#### ۹. شیخ محمد عبده

محمد عبده می گوید:

علمای مسلمین درباره مسئله خروج بر حاکم جور، و حکم کسی که خروج می کند، اختلاف دارند. علت اختلاف ظواهر نصوصی است که در مورد اطاعت، و جماعت، و صبر، و تغییر منکر، و مقاومت در مقابل ظلم و بغی وارد شده است. من سخنی از احدی ندیده‌ام که بین همه آیات و احادیثی که در این باب رسیده، جمع کرده باشد و هر کدام را به مقتضای ورود، و با مراعات اختلاف حالات در این باره، و بیان مفهوم الفاظ بر حسب آنچه در زمان نزول استعمال می شده نه در روزگاران بعد، در جای خود قرار داده باشد. مثل لفظ «جماعت» که مراد جماعت مسلمانانی بود که با اقامه تعالیم کتاب و سنت پیغمبر (ص)، اسلام را بپا می داشتند. لیکن هر دولت یا امارتی از دولتهای مسلمانان این واژه را برای خود بکار برد، اگرچه در عمل، سنت را نابود کرد و در دین بدعت گذاشت، و حدود را تعطیل کرد، و فجور را مباح ساخت. از مسائلی که در گفتار

۱ . تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۲-۷۴، در تفسیر آیه ۲۲ سوره محمد.

و اعتقاد بر آن اجماع دارند، این است که: در نافرمانی و معصیت خداوند نباید از هیچ مخلوقی اطاعت کرد و اطاعت فقط در کارهای معروف است، و خروج بر حاکم مسلمان، آنگاه که مرتد شود، واجب؛ و اباحه آنچه در تحریم آن اجماع دارند مثل زنا، و شراب، و مباح کردن ابطال حدود، و تشریح آنچه خداوند اجازه نداده، کفر و ارتداد است، و هرگاه در دنیا دو حکومت بود: حکومتی عادل که شرع را به پا می‌دارد، و حکومتی جائز که شرع را تعطیل می‌کند، یاری حکومت نخست بر هر مسلمانی در حدّ توان واجب است، و هرگاه گروهی از مسلمانان بر گروهی دیگر شوریدند و علیه آنان شمشیر کشیدند، و صلح بین دو گروه ممکن نبود، بر مسلمانان واجب است که با گروه یاغی و متجاوز بجنگند تا تسلیم فرمان خدا شود و بدان گردن نهد.

آنچه درباره صبر بر ائمه جور جز هنگامی که کفر ورزند، وارد شده با نصوص دیگر تعارض دارد و منظور از آن پیشگیری از فتنه، و پراکندگی جمع مسلمانان است. قوی‌ترین این نصوص، حدیث: **وان لا تنازع الامر اهله الا ان تروا کفراً بواحاً** است. نووی گوید: مراد از کفر در اینجا، معصیت است. مثل این مورد فراوان است و ظاهر حدیث این که: منازعه با امام حق در امامت برای گرفتن امامتش واجب نیست مگر هنگامی که کافر آشکار، پیشه کند. همین طور است والیان و کارگزارانش اما ظلم و معاصی، واجب است که او را از آن باز دارند و امامتش باقی می‌ماند و در معروف از او اطاعت می‌کنند اما در منکر اطاعت نمی‌شود، و اّلا او را خلع کنند و دیگری را به جایش نصب، از همین باب است: خروج امام حسین، سبط رسول خدا (ص) بر ضدّ امام جور و بغی، کسی که امور مسلمانان را با زور و مکر در اختیار گرفته بود، یزید بن معاویه که خداوند او و یارانش از کرامیه و ناصبیان را که هنوز عبادت ملوک ستمگر را به خاطر مبارزه با اقامه عدل و دین مستحب می‌دانند، خوار گرداند. رأی غالب امتها در این روزگار وجوب خروج بر ملوک مستبد و مفسد است، امت عثمانی بر سلطان خود، عبدالحمید خروج کرد و سلطنت را از او گرفت و به موجب فتوای شیخ الاسلام او را

از خلافت خلع کرد. تحریر این مسائل به تصنیف جداگانه‌ای نیاز دارد.<sup>۱</sup>

### ۱۰. سید قطب

سید قطب مفسر معاصر در تفسیر خود: *فی ضلال القرآن*، در تفسیر آیه: *أنا لنصر* رسلنا والذین آمنوا *فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهداد* می‌گوید:

و مردم اینگونه معنی نصر را به گونه معین و شناخته شده‌ای که با چشم خود می‌بینند، محدود می‌سازند اما گونه‌های نصر مختلف است، و گاهی اوقات برخی از این گونه‌ها در نظر نخست با شکست و هزیمت اشتباه می‌شود...

و حسین - رضوان الله علیه - که به آن صورت بس عظیم از یک طرف، و فاجعه هولناک از طرف دیگر به شهادت می‌رسد، آیا این پیروزی است یا شکست؟ در صورت ظاهر و با مقیاس کوچک هزیمت و شکست بود اما در حقیقت خالص و مقیاس بزرگ، پیروزی. چه بسیارند شهدایی که سینه‌ها از محبت و عطوفت برایشان به طپش می‌آید و دلها در هوایشان پر می‌کشد، و باغیرت و فداکاری همچون حسین (ع) به جوش و خروش می‌آید و در این باره، مسلمانان شیعه و غیر شیعه، و بسیاری از غیرمسلمانان برابرند. چه بسیارند شهدایی که اگر هزار سال عمر می‌کردند، نمی‌توانستند عقیده و دعوت خود را چنان یاری رسانند که با شهادت خود یاری‌اش کردند، و از آنان ساخته نبود که معانی بزرگی را در دلها به ودیعه گذرانند، و هزاران نفر را با یک خطبه مثل آخرین خطبه‌ای که با خونشان می‌نویسند، به حرکت وادارند، و همواره محرک فرزندان و نوادگان باشند، و چه بسا همین خطبه محرک مسیر تاریخ در طول نسلها باشد.<sup>۲</sup>

### نمونه‌های دیگر از سیره مسلمانان در خروج بر ضد حاکمان ستمگر

در واقعه حرّه که یزید بن معاویه حرم رسول خدا (ص) را در آن مباح کرد، برگزیده‌های مسلمانان و تابعان و فرزندان صحابه همچون: عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه، و عبدالله بن ابی عمرو بن حفص، و منذر بن زبیر، و عبدالله بن مطیع بر ضد

۱. المنار، ج ۶، ص ۲۶۷-۲۶۸.

۲. فی ضلال القرآن، ج ۲۴، ص ۷۹-۸۰، در تفسیر آیه ۵۲ سوره غافر.

یزید خروج کردند. عبدالله بن حنظله می‌گفت:  
به خدای سوگند! ما بر ضدّ یزید خروج نکردیم. تا اینکه ترسیدیم از آسمان بر ما  
سنگ ببارد؛ مردی که مادران، و دختران، و خواهران را به نکاح می‌آورد و شراب  
می‌نوشد، و نماز نمی‌خواند و فرزندان پیغمبران را می‌کشد.<sup>۱</sup>

### مخالفت فقها با دعوی اجماع

بزرگان فقها از این اجماع خارج شده‌اند. از آن جمله: ابوحنیفه به نقل ابوبکر  
جصاص در: احکام القرآن. جصاص می‌گوید:  
مذهب ابوحنیفه در جنگ با ستمگران و ائمه جور مشهور بود. از این رو اوزاعی  
گفت: ابوحنیفه را در هر چیزی تحمل کردیم تا اینکه با شمشیر به سراغ ما آمد، یعنی:  
جنگ با ستمگران، دیگر او را تحمل نکردیم.  
او می‌گفت: بر اساس آنچه از پیغمبر (ص) روایت شده، وجوب امر به معروف و  
نهی از منکر به زبان فرض است. و اگر مؤثر نبود، باید شمشیر کشید.

ابراهیم صائغ - یکی از فقهای مردم خراسان و راویان اخبار و زاهدان آنها - درباره  
امر به معروف و نهی از منکر از او پرسید، گفت: فرض است، و حدیثی از عکرمه از  
ابن عباس برایش نقل کرد که پیغمبر (ص) گفت: «برترین شهداء حمزة بن عبدالمطلب  
است و مردی که در برابر امام ستمگری بایستد و او را به معروف امر، و از منکر نهی  
کند و کشته شود.» ابراهیم به مرو بازگشت و در برابر ابومسلم صاحب دولت، پپا  
خواست، و او را امر و نهی کرد، و ستمگری و خونریزی بناحق او را انکار نمود،  
ابومسلم بارها او را تحمل کرد. سپس کشت.

داستان وی در کار زید بن علی مشهور است که برایش پول فرستاد و در پنهان به  
وجوب نصرت و جنگ همراه وی فتوا داد. همین طور است موضع وی با محمد و  
ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن. وقتی ابواسحاق فزاری به او گفت: چرا برادرم را

۱ . بنگرید: تذکرة الخواص، ص ۲۸۹.

اجازه دادی که با ابراهیم خروج کرد و کشته شد، گفت: خروج برادرت برایم دوست داشتنی‌تر است از خروج تو. ابواسحاق به سمت بصره خارج شده بود. این کار را ساده لوحان اهل حدیث بر او خرده گرفتند که به واسطه آنان امر به معروف و نهی از منکر از بین رفت تا آنکه ستمگران بر امور مسلمانان سیطره یافتند.<sup>۱</sup>

ماوردی در الاحکام السلطانیه می‌گوید:

هرگاه کسی که امامت او منعقد شده، فاسق شود، از امامت بیرون رود، اگر به عدالت بازگردد، به امامت باز نخواهد گشت.<sup>۲</sup>

ابن حزم اندلسی در کتاب: *الفصل فی الملل والاهواء والنحل* می‌گوید:

اگر حاکم از اجرای بخشی از واجبات بر خود امتناع ورزد و از این امتناع برنگردد، واجب است که او را خلع کنند و دیگری را که حق را پیا دارد، حاکم سازند. زیرا خداوند متعال فرمود: *وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان*. تباه ساختن چیزی از واجبات احکام جایز نیست.<sup>۳</sup>

### استدلال به عناوین ثانویه

صاحبان این دیدگاه در حرمت خروج بر ظالم به فتنه‌های سیاسی و آشوبها و اغتشاشهایی استناد می‌کنند که غالباً در اثر خروج و تمرّد از فرمان حاکم ظالم به وقوع می‌پیوندد و اینکه ممکن است حاکمی که جای ستمگر فعلی را می‌گیرد، ستم، فساد و تباهی بیشتری مرتکب شود. این آخرین دلیلی است که صاحبان این رأی در اثبات دیدگاه خود مبنی بر انقیاد و اطاعت از حاکمان ستمگر، و تحریم خروج بر ضدّ آنان می‌آورند.

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم می‌گوید:

علماء گفته‌اند: سبب عدم عزل، و تحریم خروج علیه حاکم جور، فتنه‌ها و

۱. احکام القرآن، ج ۱، ص ۸۱.

۲. الاحکام السلطانیه، ص ۷.

۳. الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج ۴، ص ۱۷۵.



خونریزیها و تباهی رابطه‌ها است که در اثر آن به وقوع می‌پیوندد. بنابراین مفسده ناشی از عزل او بیشتر از مفسده بقای او است. اگر فسقی بر خلیفه عارض شد، برخی گفته‌اند: خلع وی واجب است مگر آنکه موجب فتنه و جنگ باشد. جماهیر اهل سنت از فقهاء و محدثان و متکلمان گفته‌اند: خلیفه به سبب فسق و ظلم و تعطیل حقوق نه عزل می‌شود و نه خلع، و خروج بر ضد او به این علت جایز نیست بلکه واجب است او را موعظه کنند و بیم دهند؛ دلیل این سخن، احادیثی است که در این باره وارد شده است.<sup>۱</sup>

شارح العقیده الطحاویه می‌گوید:

واما لزوم اطاعت از حاکمان، اگرچه مرتکب جور شوند، به این دلیل است که در اثر خروج از اطاعت اینان مفسدی چند برابر تباهی‌های ناشی از جور و ستم آنان، به وقوع می‌پیوندد.

شیخ محمد بن عبدالله بن سیل، امام مسجد الحرام، در تحریم خروج بر حاکمان جور و دست کشیدن از اطاعت آنان می‌گوید:

... خواه امامانی عادل و صالح باشند و خواه ائمه جور و ظلم... صبر بر ظلم و جور ائمه از خروج بر ضد آنان زیان و خطر کمتری دارد و سبک‌تر است.<sup>۲</sup>  
هم او می‌گوید:

... صبر بر ظلم و جور ائمه، اگرچه شرعاً واجب است اما از خروج و دست کشیدن از اطاعت آنان، زیان کمتری دارد. زیرا خروج بر ضد آنان، مفسد بزرگی در پی دارد. شاید این خروج موجب فتنه‌ای شود که اثر آن ادامه یابد، و زیانش بدتر باشد، و به موجب آن، خونها ریخته و اعراض هتک، و اموال ربوده شود، و دیگر زیانهای فراوان و مصیبت‌های بی‌شمار که بر عباد و بلاد وارد خواهد شد.<sup>۳</sup>

۱. شرح صحیح مسلم، ج ۸، ص ۳۴، کتاب الاماره، باب وجوب طاعة الامراء فی غیر المعصیه.

۲. الادلة الشرعية فی بیان حق الراعی عن الرعیه، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۶۵-۶۶.

### نقد

در نقد این استدلال به چند نکته اشاره می‌کنم:

**اولاً:** بازگشت این استدلال از نظر فنی به تقدیم اهم بر مهم در باب تراحم است. بدون اینکه بخواهیم وارد جزئیات فنی باب تراحم شویم، می‌گوئیم: در اینجا دو حکم داریم که عبارتند از:

۱. حکم اول: وجوب نهی از منکر و نابودی، تغییر و مبارزه با منکر حتی اگر مستلزم خونریزی و تحمّل مشکلات و مصائب باشد.

۲. حکم دوم: پرهیز از فتنه‌های اجتماعی که منجر به خونریزی و هتک اعراض و اضرار به مردم است.

هر یک از این دو حکم در وضعیت اولی خود مطلق است، یعنی: نهی از منکر واجب است حتی اگر مستلزم ریختن خونها باشد؛ و پرهیز از فتنه‌های اجتماعی واجب است حتی در موضع نهی از منکر.

این دو حکم مطلق متعارض است که ممکن است در یک مورد با هم جمع شوند. چنان که در انکار، مبارزه و نهی حاکمان ستمگر از ظلم و ستم، و بر کناری آنان از سلطنت و نفوذ در جامعه اتفاق می‌افتد. این مبارزه به درگیری و نبرد با حاکمان ستمگر و در نتیجه به خونریزی، و هتک اعراض، و وارد آمدن زیانهای عمده به مردم منجر خواهد شد. خداوند این کار یعنی خونریزی، هتک اعراض و وارد آوردن زیان به مردم را حرام کرده است.

بنابراین، در اینجا دو حکم جمع می‌شود: یکی وجوب نهی از منکر، و تغییر، و نابودی، و مبارزه با آن، و دیگری وجوب پرهیز از فتنه‌های اجتماعی و سیاسی که به خونریزی و هتک اعراض مردم منجر می‌شود. از آنجا که مکلف نمی‌تواند هر دو حکم را با هم امثال کند، بنا به حکم عقل، باید اهم را بر مهم مقدم دارد. به زبان فنی، چاره‌ای جز مقید کردن یکی از دو حکم نداریم. هرگاه یکی از دو حکم مهم‌تر باشد، لامحاله دیگری را مقید خواهد کرد. بنابراین مدار در این مسئله تشخیص اهم از مهم است.

این یک مسئله متغیر است و از یک حالت تا حالت دیگر، و از یک حاکم تا حاکم دیگر، و از یک منکر تا منکر دیگر، و از یک جامعه تا جامعه دیگر فرق می‌کند. لذا در چنین مسائلی نمی‌توان حکم ثابت کرد. ممکن است جامعه، جامعه‌ای صالح، قوی و پای‌بند و متعهد به احکام و حدود الهی، و امر به معروف و نهی از منکر باشد، و حاکم ستمگر، حاکمی ضعیف و ناتوان که برکناری او بدون تحمل مشکلات و زیانهای بزرگ امکان‌پذیر است. در چنین حالتی، امر به معروف و نهی از منکر بر امر به حفظ جان و اموال مردم از فتنه‌ها و هلاکت مقدم است.

گاهی اوقات، مسئله برعکس است. در چنین حالتی، حفظ جان و اموال و اعراض مردم بر امر به معروف و نهی از منکر مقدم خواهد بود.

به هر حال، کار تعیین اهم و تشخیص آن از مهم در دو حکم مذکور، بر حسب مورد فرق می‌کند و نمی‌توان، بر اساس این دلیل، یک حکم عام در این مسئله داد. بسیار اتفاق افتاده که حاکم بدترین و زشت‌ترین منکرات را انجام داده، و احکام و حدود الهی را زیر پا گذاشته و حرمت‌های خداوند سبحان را در هم کوبیده است. چنان که در مورد یزید بن معاویه مصداق دارد. به روایت طبری، امام حسین (ع) درباره او فرمود:

الأترون انّ الحق لا يعمل به وان الباطل لا يتناهى عنه؟ ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً فاني لا ارى الموت الا السعادة ولا الحياة مع الظالمين الا برماً.<sup>۱</sup>

مگر حق را نمی‌بینید که به آن عمل نمی‌شود، و از باطل باز نمی‌دارند تا مؤمن به دیدار پروردگارش مشتاق شود. همانا که من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را جز خواری.

آن حضرت جای دیگر درباره یزید فرمود:

ألا وانّ هؤلاء (يعني بني امية) قد لزموا طاعة الشيطان وتركوا طاعة الرحمن، واطهروا الفساد،

۱. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۷، ص ۳۰۱، حوادث سال ۶۱ هـ.

وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْتَرُوا الْفِيءَ، وَاحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَمُوا حَلَالَهُ، وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ.<sup>۱</sup>  
 آگاه باشید! اینان (بنی امیه) اطاعت شیطان در پیش گرفته‌اند و اطاعت خدای  
 رحمان را رها کرده‌اند، و فساد و تباهی آشکار نموده‌اند، و حدود را تعطیل کرده‌اند، و  
 فیء (اموال عمومی) را به خود اختصاص داده‌اند، و حرام خدا را حلال، و حلال او را  
 حرام کرده‌اند، و من سزاوارترین کسی هستم که این را تغییر دهم.

اولاً: در چنین احوالی امر به معروف و نهی از منکر، و مبارزه با منکرات، و اقدام  
 برای نابودی آن واجب است، هرچند مستلزم ریخته شدن خونها، و بروز مشکلات، و  
 وارد شدن زیان به جان و مال مردم باشد. صدور احکام ثابت و قطعی در تحریم خروج  
 بر حاکمان ستمگر، و تحریم بر هم زدن آرامش و برانگیختن فتنه در مواجهه با آنان، و  
 تحریم نبرد و مقاومت در برابر ستمگران موجب می‌شود که با خیال آسوده به ارتکاب  
 منکرات، و ظلم و فساد بیشتر پردازند.

برای حاکمانی که مرتکب گناهان کبیره می‌شوند و زشت‌ترین انواع ظلم و ستم را  
 انجام می‌دهند، چیزی پسندیده‌تر از امثال این فتواها که متأسفانه موارد فراوانی از آن در  
 تاریخ اسلام سراغ داریم، نیست!

ثانیاً: این حکم، اگر هم در برخی موارد تراحم صحیح باشد، مثلاً هنگامی که پرهیز  
 از فتنه، از امر به معروف و نهی از منکر مهم‌تر است، یک حکم ثانوی فوق‌العاده است  
 اما حکم اولی، امر به معروف و نهی از منکر، و اقدام برای نابودی منکر، و مبارزه با  
 منکرات و نهی از اطاعت ستمگران و مسرفان، و امر به روی گردانی و ردّ آنان، و  
 کفرورزی به این حاکمان است. اعراض از حکم اولی ثابت در شریعت و علم به احکام  
 ثانوی فوق‌العاده صحیح نیست مگر در موارد منصوص در شریعت اسلامی.

حکم اولی ثابت در اسلام این است که خداوند می‌فرماید:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ ... (هود: ۱۱۳)

و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید که آتش دوزخ به شما می‌رسد ...  
 أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا

إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (النساء: ۶۰)

آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده‌اند، می‌خواهند داوری میان خود را به نزد طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری در اندازند.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

(الشعراء: ۱۵۱-۱۵۲)

و فرمان افراطگران را پیروی نکنید، آنان که در روی زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا (الانسان: ۲۴)

پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی کن و از آنان، گناهکار یا ناسپاسگزار را فرمان مبر.

و وجوب امر به معروف و نهی از منکر، و تلاش برای ناپودی و مبارزه با منکرات، و اقدام عملی برای تغییر آن که در روایات متواتر معنوی آمده است:

در مسند احمد بن حنبل به سند خود او از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود:  
ان الله عزوجل لا يعذب العامة بعلم الخاصة حتى يروا المنكر بين ظهرانيهم، وهم قادرون على ان ينكروه فلا ينكروه، فاذا فعلوا ذلك عذب الله الخاصة والعامة.<sup>۱</sup>

خداوند عزوجل عامه مردم را به واسطه عمل خواص عذاب نمی‌کند تا اینکه منکری را در میانشان ببینند و بتوانند آن را انکار کنند اما انکار نکنند. پس هرگاه چنین کردند، خداوند عامه مردم و خواص را (باهم) عذاب کند.

در نهج البلاغه آمده: علی (ع) در صفین برای مردم خطبه خواند، از جمله فرمود:  
أيها المؤمنون! إنّه من رأى عدواناً يعمل به و منكراً يدعى اليه فانكره بقلبه فقد سلم و برئ، و من انكره بلسانه فقد اجر، وهو افضل من صاحبه، و من انكره بالسيف لتكون كلمة الله هي العليا و كلمة الظالمين هي السفلى فذلك الذي اصاب سبيل الهدى و قام على الطريق و نور في قلبه

۱ . مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۲، مسند انس بن مالک.

### الیقین.<sup>۱</sup>

ای مؤمنان! آن که بیند ستمی می‌رانند یا مردم را به منکری می‌خوانند و او به دل خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نورزیده، و آن که آن را به زبان انکار کرد، مزد یافت و از آن که به دل انکار کرد، برتر است، و آن که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خداوند بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه رستگاری یافت و بر آن ایستاد و نور یقین در دلش تافت.

در نهج البلاغه است که علی (ع) فرمود:

ولعمري ما عليّ من قتال من خالف الحقّ وخابط الغيّ من ادهان ولا ايهان. فاتقوا الله عبادالله  
وفزوا الى الله من الله وامضوا في الذي نهجه لكم وقوموا بما عصبه بكم. فعليّ ضامن لفلجكم  
آجلاً ان لم تمنحوه عاجلاً.<sup>۲</sup>

به جانم سوگند! در جنگ با کسی که در راه حق قدم نگذارد و در گمراهی گام بردارد، سستی نپذیرم و راه نفاق پیش نگیرم. پس بندگان خدا! از خدا بپرهیزید، و از خدا، هم به سوی خدا بگریزید. راهی را که برای شما نهاده پیش گیرید، و پی ادای تکلیف خویش گیرید، که پیروزی شما در آن است؛ و اگر نه در این جهان، در آن جهان است و علی این پیروزی را پایبندان است.

شیخ صدوق (ره) به سند خود از مسعدة بن صدقه، از جعفر بن محمد، (امام صادق(ع)) روایت کرده :

قال اميرالمؤمنين (ع): انّ الله لا يعذب العامة بذنب الخاصة بالمنكر سرّاً من غير ان تعلم  
العامة فاذا عملت الخاصة بالمنكر جهاراً فلم تُغيّر ذلك العامة استوجب الفريقان العقوبة من الله  
عزّوجلّ وقال: وقال رسول الله (ص): ان المعصية اذا عمل بها العبد سرّاً لم يضرّ الا عاملها فاذا  
عمل بها علانيةً ولم يغير عليه، اضرتّ بالعامة. قال جعفر بن محمد (ع): وذلك انه يذلّ بعمله  
دين الله ويقتدي به اهل عداوة الله.<sup>۳</sup>

۱ . نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳.

۲ . همان، خطبه ۲۴.

۳ . علل الشرايع، ص ۱۷۷؛ عقاب الاعمال، ص ۳۵؛ وسائل الشيعه، ج ۱۱، ص ۴۰۷.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: همانا خداوند عامه مردم را به گناهی که خواص در پنهان مرتکب می‌شوند و عامه از آن بی‌خبرند، عذاب نمی‌کند اما هرگاه خواص منکری را آشکارا انجام دهند و عامه مردم آن را تغییر ندهند، هر دو گروه مستوجب عقوبت خداوند عزوجل خواهند بود. فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه بنده در پنهان معصیت کرد، جز به مرتکب آن زیانی نرسد اما هرگاه آشکارا معصیت کرد و کسی آن را تغییر نداد، به همه زیان می‌رساند. امام صادق (ع) فرمود: علت آن است که با این عمل خود، دین خداوند را خوار کرده و دشمنان خداوند در این کار به او اقتدا می‌کنند. این حکم اوّلی خداوند متعال در مواجهه و مقابله با ائمه جور، و جبّاران و طاغیان سرشکی است که در زمین فساد می‌کنند اما موازنه بین اهم و مهم در احکام، یک امر ثانوی فوق‌العاده است و صحیح نیست که احکام اوّلی را به احکام ثانوی بدل کنیم مگر در مواقع لازم و محدودی که در فقه معین شده است.

### نقش سلبی این فتوا

امثال این فتواها در تاریخ اسلام نقش منفی داشته است. اولاً در حمایت از حاکمان ستمگر، و تشویق آنان به زیاده‌روی در ظلم و تباهی‌گری، و ثانیاً در سرکوبی و فرونشاندن انقلاب ستم‌دیدگان و رنج‌دیدگان، و در هم کوبیدن جنبشهای انقلابی و مقاومت مردم مستضعف و مظلوم، نمود پیدا کرده است.

حکومتگرانی چون معاویه و یزید و ستمگرانی از این قبیل هیچ‌گاه نفسی به راحت نکشیده‌اند چنان که در سایه این فتواها آرام گرفتند و هرچه بیشتر ظلم و فساد کردند و مرتکب گناهان و معاصی بزرگ و هتک حرمت‌های بی‌شمار شدند و راحتی و آسایش خود را در این فتواها یافتند.

این فقیهان در تأکید و تعمیق این دیدگاه در جامعه اسلامی بسی مبالغه کردند تا خاطر حاکمان جبّار و ستمگران را از ناحیه انقلابها و جنبشهای مردم ستم‌دیده هرچه بیشتر مطمئن کنند.

سفیان ثوری به یکی از شاگردانش گفت:

ای شعیب! آنچه نوشته‌ای ترا سود نبخشد مگر اینکه به نماز پشت سر هر نیکوکار و بدکاری معتقد باشی، و به جهاد تا روز قیامت و صبر زیر پرچم سلطان، ستمگر باشد یا عادل!

سبحان الله! گویی تأیید ظالمان در ستمگری، و سکوت در قبال آنان، و تحمل اسراف و حیف و میل بیت‌المال، و فسادگری و تباه ساختن مردم از سوی آنان، ... از اصول دین است و عمل و سعی بنده پذیرفته نمی‌شود مرگ به سبب آن!

علی بن المدینی می‌گوید:

برای احدی از آنان که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، جایز نیست که شب بخوابد مگر اینکه امامی داشته باشد، نیکوکار یا بدکار. او امیر مؤمنان است! احدی حق ندارد بر آنان ایراد بگیرد و به منازعه برخیزد، پرداخت صدقات به آنان جایز و نافذ است. هرکه صدقات را به آنان پرداخت کند، بری‌الذمه می‌شود و از او پاداش می‌گیرد، نیکوکار باشد یا بدکار. نماز جمعه پشت سر او، و کسی که او می‌گمارد، جایز است و بر پا می‌شود، دو رکعت است، و هرکه آن را اعاده کند، بدعتگزار است و تارک ایمان، و مخالف، و اگر به صحت نماز پشت سر ائمه - هرکه باشند، نیکوکار و بدکار - عقیده نداشته باشد، ذره‌ای از فضیلت نماز جمعه را درک نکرده است، و سنت آن است که پشت سر آنان نماز بخوانند و در سینه‌ها اشکالی از این نبینند. هرکس بر یکی از امامان مسلمین خروج کند که مردم برگرد او جمع شده‌اند و خلافت او را پذیرفته‌اند، به هر صورتی که باشد، با رضایت یا غلبه، چنین کسی جمع مسلمانان را پراکنده ساخته و با آثار رسول خدا (ص) مخالفت ورزیده است...

سبحان الله العظیم! این نهایت آرزوی جبّاران فرورفته در منجلاب گناهان است که حرمت‌های الهی را می‌شکنند و در زمین به فساد و تباهی می‌پردازند. صاحب این فتوا به همین اندازه بسنده نمی‌کند بلکه بالاترین خواسته این ظالمان مستکبر را که همه سعیشان فساد و تباهی در روی زمین است، بر آورده می‌سازد؛ می‌گوید: «و در سینه‌ها



اشکالی از این نبینند!» شارح العقیده الطحاویه بر این افزوده می‌گوید:

بلکه صبر بر جور والیان، کفاره گناهان است و پاداش‌ها را چند برابر می‌کند. خداوند متعال آنان را بر ما مسلط نکرده مگر برای اینکه اعمال ما را تباه کنند؛ جزای عمل از جنس عمل است. پس بر ما است که ...

من نمی‌دانم این فتاوا چه ارتباطی با آیات محکم قرآن دارد که به امر به معروف و نهی از منکر، و ردّ ظالمین، و کفر به طاغوت، و نافرمانی از دستور گناهکاران و ستمگران، و دوری از رکون به آنان فرمان می‌دهد؟ و چه نسبتی با این فرموده خداوند متعال دارد:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا  
(النساء: ۹۷)

کسانی که بر خویشان ستمکار بوده‌اند، وقتی فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه حالی بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید ...

خداوند متعال این مستضعفان را «ظالمین» نامیده و با کسانی که بر آنان ستم کرده‌اند برابر دانسته است. زیرا در برابر ظلم سر تسلیم فرود آورده‌اند. مالک بن دینار روایت می‌کند: در یکی از کتابهای خدا آمده:

من خداوند، مالک پادشاهان هستم، دلهای شاهان به دست من است... پس خود را به ناسزاگویی از شاهان مشغول ندارید، ولیکن توبه کنید تا آنان را نسبت به شما مهربان کنم ...

آنچه مالک بن دینار از یکی از کتابهای خدا روایت می‌کند، با آنچه در آیات قرآن آمده، تعارض صریح و آشکار دارد. مالک بن دینار کدام را انتخاب می‌کند: آیات ۱۲۴ بقره، ۶۰ و ۹۷ نساء، ۱۵۱ و ۱۵۲ شعراء، و ۲۴ انسان، یا آنچه را گفته‌اند و از یکی از کتابهای خدا روایت شده است؟! اگر به دلیل برخی مصالح سیاسی، در روزگار ما هم مسئله همین است، البته چنین نیست، پس چرا جنایات جبّاران و طواغیت تاریخ را

می‌پوشانیم؟!)

یکی از آنان در قالب دفاع از این دیدگاه، به سکوت صحابه، و تابعین از فجور یزید، مروان، ولید، حجاج، و عبدالملک احتجاج کرده، می‌گوید: «برخی از خلفاء که در آنان قدری ظلم و جور، یا فسق دیده می‌شود، مثل: یزید بن معاویه و مروان...»<sup>۱</sup> آری! در یزید فقط قدری از ظلم و جور است؟! سبحان الله! اگر آنچه ما از یزید بن معاویه می‌دانیم فقط قدری از ظلم و جور است، پس به نظر شما تمام ظلم و جور، و فسق و فجور کدام است؟!)

این فتاوا همیشه در آرام کردن جنبشها و انقلابهای مردمی که در اثر ظلم و استبداد سیاسی، و اسراف و تبذیر حاکمان ستمگر به وقوع می‌پیوندد، نقش نداشته است بلکه چنین انقلابها و شورشهایی گاه و بیگاه در گوشه و کنار جهان اسلام روی می‌داد و آثار بد و تخریبی گسترده‌ای بر جای می‌گذاشت. مثل جنبش زنگیان در عصر عباسی. طبیعی است: وقتی که فقهاء از نقشی که خداوند متعال در رهبری و توجیه حرکت مظلومان و مستضعفان بر ضد ستمگران و مستکبران، و منع ظالمان از ستمگری به آنان عطا کرده، دست بر دارند، چنین انقلابهای بی‌ثمری به وقوع پیوندد. سلام خداوند بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که در تعریف «عالم: دانشمند» فرمود:

... وما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم...<sup>۲</sup>

... و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را بر نتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، ...

هرگاه دانشمند عالم از نقش رهبری خود در توجیه و هدایت این حرکت دوری کند، بی‌تردید مردمان آشوب طلب آن را به دست خواهند گرفت، و مسلماً آثار تخریبی گسترده‌ای در پی خواهد داشت. چنان که بارها در تاریخ مدون اسلام، روی داد.

۱ . الادلة الشرعية في بيان حق الراعي والرعية، ص ۳۹.

۲ . نهج البلاغه، خطبة ۳.

### کتاب: الأدلة الشرعية فی بیان حقوق الراعی و الرعیه

شیخ محمد بن عبدالله بن سبیل امام مسجد الحرام رساله مستقلى در این باره تألیف، و بر حرمت خروج بر حاکمان ستمگری که در روی زمین به فسق و فجور، و فساد و تباهی گری می‌پردازند، و حدود و حرمت‌های الهی را در هم می‌کوبند، به شدت تأکید کرده است. در اینجا گوشه‌ای از سخنان او را می‌آوریم.

شیخ محمد بن عبدالله بن سبیل در این رساله می‌گوید:

و تحریم خروج بر آنان، و دست کشیدن از اطاعت آنان، خواه امامانی عادل و صالح باشند، و خواه ائمه جور و ستم، تا زمانی که از دایره اسلام بیرون نرفته‌اند، زیان و خطر کمتری دارد. به همین علت شارع به وجوب شنیدن و اطاعت، و تحریم خروج بر ائمه و والیان، اگرچه جور و ستم پیش گیرند، امر کرده است مگر اینکه مرتکب کفر صریح شوند.<sup>۱</sup>

در جای دیگری از این رساله می‌گوید:

همچنان که بر مسلمان است که بیاد آورد که اطاعت از والیان امور از بهترین طاعتها و برترین قربات است، خواه امامانی عادل و صالح باشند و خواه از ائمه جور و ستم، تا زمانی که از دایره اسلام بیرون نرفته‌اند، اطاعت از آنان در آنچه امر ونهی می‌کنند، اطاعت خدا و رسول است.<sup>۲</sup>

هم او در جای دیگری از رساله‌اش می‌گوید:

این احادیث صحیح - که جز آن فراوان است - بر وجوب شنیدن و اطاعت از والیان امور در غیر معصیت، و تحریم خروج، و دست کشیدن از اطاعت آنان، اگرچه جور و ستم پیش گیرند، دلالت دارد مگر اینکه کفر صریحی از آنان دیده شود. همچنان که واجب است به این نکته توجه شود که عدم اطاعت از آنان در معصیت به معنی عدم

۱ . الأدلة الشرعية فی بیان حق الراعی والرعیه، ص ۲۷-۲۸.

۲ . همان، ص ۳۱.

اطاعت مطلق از آنان نیست، بلکه منظور عدم اطاعت در امری است که مشتمل بر معصیت معینی است و آلا در سایر موارد شنیدن و اطاعت واجب است. این ظاهر احادیث است... اعتقاد و عمل سلف صالح (رضوان الله علیهم) از صحابه و تابعین، و پس از آنان، ائمه اسلام که مردم از آنان پیروی کرده‌اند، و غیر آنان از علمای مشهور بر پایه آنچه بیان شد، جاری بوده است.<sup>۱</sup>

در جای دیگری می‌گوید:

عبدالله بن عمر (رضی الله عنه)، خروج عبدالله بن مطیع بر یزید بن معاویه را تکذیب کرد، با اینکه یزید بن معاویه مرتکب کارهایی شده بود. همچنان که در روزگار صحابه، خلافت و امارت بر برخی از سرزمینهای اسلامی را برعهده گرفت. صحابه به حضور برخی از خلفا و امرایی می‌رسیدند که در آنان قدری ظلم و ستم، یا فسق و فجور دیده می‌شود، مثل: یزید بن معاویه، و مروان بن حکم، و ولید بن عقبه، و حجاج بن یوسف ... و دیگران. با این وجود صحابه (رضوان الله علیهم)، مثل: ابن عمر و ابن مسعود و انس بن مالک - که از برترین و نیکان صحابه بودند - سخانشان را می‌شنیدند و از فرمانشان در معروف اطاعت می‌کردند و نمازهای جمعه و اعیاد را پشت سرشان می‌خواندند، و مردم را به خروج، و دست کشیدن از اطاعت آنان به سبب جور و ظلم یا فسقی که آنان را از دایره اسلام خارج نمی‌کرد، فرمان نمی‌دادند بلکه مردم را به شنیدن و اطاعت در معروف، و صبر در مقابل ظلم و ستم آنان تشویق می‌کردند. چه می‌دانستند که شنیدن و اطاعت از والیان امور مسلمانان، اگرچه جور و ستم کنند، واجب است!<sup>۲</sup>

و دیگر فتاوایی که این شیخ در پشتیبانی و حمایت از ستمگران داده است. ما آرزو می‌کنیم که علماء مسائل حساس و خطیری از این قبیل را بیشتر مورد بررسی فقهی قرار دهند و دیدگاههای دیگر در این مسئله و ادله آن را از نظر دور ندارند. امیدواریم

۱. همان، ص ۳۴-۳۵.

۲. همان، ص ۳۹-۴۰.

علما در این مسئله و امثال آن با دقت، جدیت و همت تجدید نظر کنند.

### دو گرایش در نهی از منکر

دو گرایش و دیدگاه درباره برخورد با حاکمان ستمگر و ائمه جور وجود دارد: گرایش نخست که صاحبان این دیدگاه بر آن گام بر می‌دارند، اطاعت، و حضور در نمازهای عید و جمعه، و تأیید و انقیاد، و پیروی، و تحریم خروج است. شیخ عنقری می‌گوید:

معاصی و مخالفتی که از والیان امور واقع می‌شود اما موجب کفر و خروج از اسلام نیست، واجب است که والیان را بر وجه شرعی و با مدارا نصیحت، و از سلف صالح پیروی کرد که در مجالس و جمع مردم از آنان بدگویی نکردند... این اعتقاد که بدگویی، انکار منکری است که انکار آن بر بندگان واجب است، غلط آشکار است و جهل ظاهر.<sup>۱</sup>

می‌گویم: هیئات که طاغوت‌های روزگار ما، امثال پهلوی، صدام و دیگران که بس فراوان هستند، با چنین نصایح مهربانانه‌ای دست از ستم‌گری و فساد بردارند. گرایش دوم، عکس اولی و به نبرد با ائمه ستم و بدگویی از ستمگران، و ردّ و کفرورزی به آنان، و نهی از رکون و اعتماد و اطمینان به آنان، مطابق آنچه خداوند متعال فرمان داده، معتقد است.

در خبر جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر (ع) است:

فانكروا بقلوبكم، والفظوا بالسنتكم، و صكّوا بها جباههم، ولا تخافوا في الله لومة لائم.<sup>۲</sup>

بدیهایشان را در دل زشت شمارید و بر زبان آرید و آن را به پیشانی‌شان بکوبید، و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای مه‌راسید.

در خبر یحیی الطویل از امام صادق (ع) آمده:

۱. همان، ص ۶۲-۶۳؛ گفته می‌شود: شیخ عنقری یکی از علمای برجسته وهابی است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۳.

ماجعل الله بسط اللسان وكفّ اليد ولكن جعلهما يبسطان معاً ويكفّان معاً.<sup>۱</sup>

خداوند فرمان نداده که زبان گشوده باشد و دست بسته بلکه مقرر فرموده که با هم گشوده شوند و با هم بسته.

امیرالمؤمنین (ع) در صفین برای مردم خطبه خواند :

ايها المؤمنون! انه من رأى عدواناً يعمل به، ومنكراً يدعى اليه فانكره بقلبه فقد سلم و برئ،  
ومن انكره بلسانه فقد اجر و هو افضل من صاحبه، و من انكره بالسيف لتكون كلمة الله هي  
العليا وكلمة الظالمين هي السفلى فذلك الذي اصاب سبيل الهدى وقام على الطريق ونور في قلبه  
اليقين.<sup>۲</sup>

ای مؤمنان! آن که بیند ستمی می‌رانند یا مردم را به منکری می‌خوانند و او به دل خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نوززیده، و آن که آن را به زبان انکار کرد، مزد یافت و از آن که به دل انکار کرد، برتر است، و آن که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خداوند بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه رستگاری را یافت و بر آن ایستاد و نور یقین در دلش تافت.

\* \* \*

---

۱ . همان، ص ۴۰۴، ح ۲.

۲ . نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳.

# شورا

- شورا در قرآن
- شورا در سیره رسول خدا (ص)
- شورا در سیره اهل بیت (ع)
- شورا در حدیث
- فقه شورا





شورا دومین عنصری است که اساس نظریه اسلامی در حکومت را تشکیل می‌دهد. در قرآن یک سوره کامل «شوری» نامیده شده است و چند آیه نیز درباره شورا نازل شده است. در اینجا این آیات را با ترجمه آن می‌آوریم:

### شورا در قرآن

۱. فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ  
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران: ۱۵۹)

مرحمت خدا تو را با خلق مهربان و خوشخوی گردانید و اگر تندخو و سخت‌دل بودی مردم از گرد تو متفرق می‌شدند. پس چون امرت به نادانی درباره تو بد کنند از آنان درگذر و از خدا برای آنها طلب آموزش کن و برای دلجویی آنها در کار جنگ مشورت نما، لیکن آنچه خود تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد و یاری کند.

بدون تردید خطاب در این آیه کریمه متوجه رسول خدا (ص) است. خداوند، پیامبر (ص) را به شورا و مشورت با مسلمانان فرمان می‌دهد. اگر پیامبر (ص) از سوی خداوند مکلف به مشورت است، قطعاً دیگر والیان و حاکمان اسلامی در مورد مشورت با دیگران تکلیف بیشتری دارند. بدون شک تکلیف پیامبر که خداوند او را از اشتباه مصون داشته در مراجعه به آرای مردم برای اهداف دیگری است. از جمله: به دست آوردن دل مردم و واداشتن آنان به مشارکت در امور حکومت و ولایت. دیگر اینکه

رفتار پیامبر اکرم (ص) سرمشق سایر حاکمان و والیان باشد.  
ابن عدی و بیهقی به سند حسن از ابن عباس آورده‌اند که گفت: وقتی آیه *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* نازل شد، رسول خدا (ص) فرمود:  
*أَمَا إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَغَنِيَانُ عَنْهَا وَلَكِنْ جَعَلَهَا اللَّهُ رَحْمَةً لِّأُمَّتِي، فَمَنْ اسْتَشَارَ مِنْهُمْ لَمْ يَعدِمِ رَشْدًا وَمَنْ تَرَكَهَا لَمْ يَعدِمِ عِلْمًا*<sup>۱</sup>.

خداوند و رسولش از مشورت بی‌نیاز هستند اما خداوند آن را رحمتی بر امت من قرار داده است. هرکه مشورت کند، راه هدایتی را از دست نداده و هرکه آن را ترک کند، دانشی را از دست نداده است.

قتاده و ربیع بن انس و محمد بن انس اسحاق گفته‌اند:  
خداوند، پیامبر (ص) را به مشورت با مسلمانان فرمان داد تا جانهای آنان را پاکیزه سازد و آنها را از ناپاکیها و آلودگیها بپیراید، این در صورتی است که آنان، مورد اعتماد و مرجع فکری باشند.<sup>۲</sup>

سفیان بن عینیه گفت:  
خداوند، پیامبرش را به مشورت فرمان داده تا امتش به او اقتدا کنند و آن را نقیصه خود ندانند، چنانکه خداوند در مدح آنان گفته: *وَأمرهم شُورَى بَيْنَهُمْ*<sup>۳</sup>.  
«امر» در این آیه کریمه به معنی ولایت و امور حکومت و سیاست در جنگ و صلح است. این یک تعبیر رایج در این معنی است. چنانکه امیر المؤمنین (ع) فرمود: *فَلَمَّا نَهَضت بِالْأمرِ نَكثت طَائِفَةٌ...*<sup>۴</sup>

و در حدیثی از امام حسین (ع) روایت شده:  
*مَجَارَى الْأُمُورِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ*<sup>۵</sup>

۱. الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۰ در تفسیر آیه ۱۵۹ سوره آل عمران.

۲. احکام القرآن، ج ۲، ص ۳۰.

۳. همان.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۵. تحف العقول، ص ۳۷۴.

آیه کریمه سپس می‌گوید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ». این بخش آیه صریح است که رأی شورا در اسلام ارزش تصمیم‌گیری ندارد بلکه عزم و تصمیم در حیات رسول اکرم (ص) با آن حضرت و پس از او، با امامان مسلمین است و اگر اولیای امور ملزم به شورا باشند، باید دانست که الزام به شورا به معنی التزام به رأی اکثریت در شورا نیست. آشکار است که این دو با هم فرق دارد. آیه مبارکه سوره آل عمران فقط متکفل نکته اول است.

۲. ... فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ  
أُولُو الْأَلْبَابِ (الزمر: ۱۸)

... بندگان را به لطف و رحمت من بشارت ده. آن بندگان که چون سخن حق بشنوند نیکوتر آن را عمل کنند. آنان هستند که خدا آنها را به لطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت خردمندان عالمند.

گوش فرا دادن به سخنان دوست یا دشمن یک حسنه (کار نیکو) است که بندگان صالح و شایسته خداوند بدان از دیگران متمایز هستند. گوش فرا دادن غیر از پیروی کردن، است. پیروی از گفتار برتر امکان پذیر نیست مگر پس از گوش فرا دادن و شنیدن گفتار دوست و دشمن و دور و نزدیک. انسان وقتی می‌تواند گفته‌ها را با هم مقایسه و آنها را از هم جدا سازد و سپس گفتار برتر را انتخاب کند که به همه گفته‌ها گوش فرا دهد.

این حالت نسبت به همه مردم، و تلاش در فهم آنان و آمادگی برای گوش دادن و شنیدن از ویژگیهای مؤمنان است. مؤمن در یک گفته، در دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها - هرچه باشد - تعصب نمی‌ورزد مگر اینکه به آن گوش فرا دهد، در آن بیندیشد و آن را به محاکمه دقیق فکری بکشد، سپس نسبت به آن موضع مثبت یا منفی بگیرد و بپذیرد یا رد کند. حالت پیروی یا رد پس از حالت گوش فرادادن به گفته‌های دیگران است. این گوش فرا دادن به گفته‌ها، افکار و ایرادهای دیگران حقیقت و جوهره مشورت است.

۳. وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ  
(الشوری: ۳۷-۳۹)

و آنان که از زشت کاری و گناهان بزرگ می‌پرهیزند و چون بر کسی خشم و غضب کنند بر او می‌بخشند و آنان که امر خدا را اجابت و اطاعت کردند و نماز بپا داشتند و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام دهند و از آنچه روزی آنها کردیم به فقیران انفاق می‌کنند و آنان که چون ظلمی بر آنها رسد از مؤمنان یاری می‌طلبند.  
خداوند در این آیه کریمه بندگان خود را به گونه‌ی اخبار در تأیید ویژگیها و احوال مؤمنان و با بیان ویژگیها و صفات آنان، همچون آیه پیشین، به شورا فرا می‌خواند.  
آیه کریمه و أمرهم شوری بینهم مطلق است و همه امور عام و خاص را در بر می‌گیرد.

### شورا در سیره رسول خدا (ص)

در سیره رسول خدا (ص) نمونه‌های فراوانی آمده که آن حضرت با یاران خود مشورت کرده است. در اینجا چند نمونه را می‌آوریم:  
۱. ابن اسحاق می‌گوید:

چون سید، علیه‌السلام، به سرچشمه بدر نزول فرمود، یکی از صحابه که نام وی حباب بن المنذر بود، پیش سید آمد، علیه‌السلام،... و گفت: یا رسول الله! اگر در این منزل که فرود آمده‌ای به وحی فرود آمده‌ای، سمعاً و طاعةً، و اگر نه هنگام قتال است و ائتمار کید و رأی ضرورت بکار می‌باید، پس مرا سخنی هست، اگر دستوری می‌دهی تا بگویم. سید، علیه‌السلام، گفت: بلکه هنگام قتال است و ضرورت کید و رأی بکار می‌باید، بگو هر سخنی که دانی. گفت: چون چنین است، این منزل که فرود آمده‌ایم نه جایی است که ما فرود آورده‌ایم. مصلحت آن است که بفرمایی تا لشکر همه کوچ کنند و پاره‌ای دیگر به دشمن نزدیک شویم، چنانکه چاه‌های بدر همه به دست فرو گیریم و چاهها همه از بالای ما باشد و نیز هرچاهی که از ما پیشتر بود بفرمایی تا سر آن بگیرند و خاک و رمل بر سر آن کنند، چنانکه ناپیدا شود و دشمن راه بدان نبرد... و بر سر هر

چاهی حوضی بزیم و پر آب کنیم، هرگاه که تشنه باشیم و ما را به آب حاجت افتد، آب خوریم، دشمنان از بالا آب بینند و نتوانند آمد... پس سید، علیه السلام، گفت: رأی این است که حباب گفت، و در حال بفرمود تا کوچ کردند و به نزدیک دشمن آمدند و آن جایگاه که چشمه بود، فرود آمدند...<sup>۱</sup>

۲. واقعی در حوادث جنگ احد آورده که رسول خدا (ص) برای مردم خطبه‌ای ایراد فرمود. از جمله گفت:

مردم! من خوابی دیده‌ام. در خواب دیدم که گویی در زره‌ای محکم هستم و شمشیرم، ذوالفقار، از قبضه شکسته و شکاف برداشته است، دیدم گاو نری کشته شد و من قوچی را از پی خود می‌کشیدم. مردم گفتند: آن را چگونه تعبیر می‌فرمایی؟ فرمود: آن زره محکم شهر مدینه است، پس در همانجا بمانید؛ اما شکستن شمشیرم، اندوه و مصیبتی است که به من می‌رسد؛ گاوی هم که کشته شد، کشته شدن برخی از اصحاب من است؛ قوچی که از پی خود می‌کشیدم، دشمن و لشکر است که به خواست خدا آن را خواهیم کشت.

پیامبر فرمود: آرای خود را بر من بگویید. پیامبر (ص) خود تصمیم داشت که به مناسبت همین خواب هم که شده از مدینه بیرون نرود و هم دوست داشت که با او موافقت کنند که حتی الامکان مطابق همان خواب و تعبیری که فرموده بود، عمل کند. عبدالله بن ابی پیا خاست و گفت: ای رسول خدا! در جاهلیت ما در داخل مدینه جنگ می‌کردیم، زنان و کودکان را در این حصارها قرار می‌دادیم و همراه آنها مقدار زیادی سنگ می‌گذاشتیم ... خانه‌های اطراف مدینه را هم طوری متصل به هم می‌ساختیم که از هر طرف چون حصار باشد. زنها و بچه‌ها از بالای دژها و کوشکها سنگ می‌پرانند و ما در کوچه‌ها با شمشیر جنگ می‌کردیم. ای رسول خدا! شهر ما دست نخورده است، هرگز علیه ما از هم پاشیده نشده است.

رأی پیامبر (ص) و بزرگان مهاجران و انصار هم همین بود. پیامبر (ص) فرمود: در

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ سیرت رسول الله (ص)، ج ۱، ص ۵۵۳.

مدینه بمانید، زنها و بچه‌ها را در کوشکها بگذارید. اگر دشمن بر ما وارد شد در کوجه ها با آنها جنگ می‌کنیم. ما به مدینه از آنها واردتریم. بعلاوه از بالای حصار و ایوانها تیربارانشان کنید... نوجوانانی که در بدر حضور نداشتند و از پیامبر (ص) خواسته بودند که آنها را به جنگ ببرد و رغبت به شهادت داشتند و برخورد با دشمن را دوست می‌داشتند، گفتند: ما را به سوی دشمن ببر. برخی از کامل مردان و خیرخواهان چون حمزة بن عبدالمطلب، سعد بن عباد، نعمان بن مالک بن ثعلبه و برخی دیگر از اوس و خزرج هم گفتند: ای رسول خدا! می‌ترسیم دشمن تصور کند که ما از ترس برخورد با آنها بیرون نرفته‌ایم و این موضوع سبب گستاخی ایشان نسبت به ما گردد. شما روز بدر همراه سبید مرد بودی و خداوند پیروزت فرمود و حال آنکه امروز مردم زیادی هستیم، ما آرزوی چنین روزی را داشتیم و از خداوند آن را مسئلت می‌کردیم. اکنون خداوند این را در کنارمان فراهم ساخته است. ایشان جامه جنگ پوشیده و شمشیر بسته بودند و همچون پهلوانان می‌نمودند. مالک بن سنان، پدر ابوسعید خدری هم گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم، ما میان دو عمل خیر قرار داریم، یا خداوند ما را بر آنها پیروز می‌کند که همان است که می‌خواهیم و خداوند آنها را در برابر ما خوار خواهد فرمود و این واقعه هم مثل واقعه بدر خواهد بود و جز گروهی پراکنده کسی از ایشان باقی نخواهد ماند، یا آنکه خداوند شهادت را روزی ما خواهد فرمود. ای رسول خدا! برای ما مهم نیست که کدام باشد. به ما خبری نرسیده است که پیامبر (ص) چه پاسخی به او فرموده‌اند و او سکوت کرد. حمزة بن عبدالمطلب گفت: سوگند به کسی که قرآن را بر تو نازل فرموده است، امروز هیچ خوراکی نخواهم خورد مگر آنکه بیرون از مدینه با شمشیر خود به دشمن بتازم. گویند: حمزه روزهای جمعه و شنبه را روزه بود و هنگامی که با دشمن هم برخورد کرد، همچنان روزه داشت.

گویند: چون مردم فقط خواهان خروج بودند، پیامبر (ص) نماز جمعه را با مردم خواند و آنها را موعظه و امر به تلاش و کوشش فرمود و به آنها خبر داد که اگر صبر و شکیبایی داشته باشند، پیروزی و نصرت از آن ایشان خواهد بود. چون پیامبر (ص) به

آنها اعلام فرمود که به سوی دشمن بیرون خواهند رفت، خوشحال شدند و آنان را فرمود که برای رویارویی با دشمن آماده شوند. تعداد زیادی هم بیرون رفتن از مدینه را دوست نمی‌داشتند. پیامبر (ص) نماز عصر را با مردم گزارد. مردم و اهالی بالای مدینه (العوالی) همه گرد آمده بودند، زنان بالای پشت بامها رفته بودند... در این هنگام پیامبر(ص) به خانه خود رفت... مردم از در خانه تا منبر صف کشیده و منتظر خروج آن حضرت بودند. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر پیش مردم آمدند و گفتند: هرچه که خودتان می‌خواستید به رسول خدا گفتید و او را به اکراه وادار به خروج از مدینه کردید و حال اینکه امر الهی از آسمان بر او فرو می‌آید، اکنون هم کار را به خود آن حضرت واگذارید و به آنچه فرمان می‌دهد عمل کرده و طاعتش کنید و به هرچیز که او می‌خواهد یا امر می‌کند تن در دهید. همان موقع که مردم مشغول گفتگو بودند و برخی می‌گفتند: گفتار صحیح همین است که سعد می‌گوید و برخی دیگر می‌گفتند: بیرون رفتن به مصلحت است و برخی هم بیرون رفتن را دوست نمی‌داشتند، پیامبر (ص) در حالی که جامه‌های جنگی پوشیده بود بیرون آمد. رسول خدا (ص) زرهی بر روی لباس پوشیده و وسط آن را با حمایل چرمی شمشیر خود بسته بود - این حمایل بعدها در دست خاندان ابورافع، خدمتگزار رسول خدا (ص) بود - عمامه‌ای بر سر پیچیده و شمشیر بر دوش آویخته بود. چون پیامبر (ص) بیرون آمد همه مردم از اصراری که کرده بودند پشیمان شدند و کسانی که اصرار ورزیده بودند، گفتند: شایسته و درست نبوده که ما بر کاری که پیامبر خدا (ص) خلاف آن را اراده فرموده است، اصرار بورزیم. خردمندانی که معتقد به اقامت در مدینه بودند، آنها را پشیمان کرده بودند، این بود که گفتند: ای رسول خدا! در حدّ ما نیست که با شما مخالفت کنیم و در خور ما نیست که تو را به کاری واداریم در صورتی که فرمان و امر به دست خدا و سپس به دست شما است. بنابراین هرچه می‌خواهید انجام دهید. پیامبر (ص) فرمود: من شما را به آن کار فراخواندم و سرپیچی کردید. اکنون سزاوار نیست که پیامبر جامه جنگی خود را از تن بیرون آورد تا اینکه خداوند میان او و دشمنانش حکم فرماید. پیامبران پیش از

آن حضرت هم هرگاه جامه جنگ و سلاح می پوشیدند، جامه را از تن بیرون نمی آوردند تا اینکه خداوند میان ایشان و دشمن حکم می فرمود. سپس رسول خدا (ص) فرمود: به آنچه فرمان می دهم توجه کنید و آن را پیروی کنید، در پناه نام خدا راه بیفتید. در صورتی که شکیبایی کنید نصرت از آن شما خواهد بود.<sup>۱</sup>

۳. واقدی در حوادث جنگ خندق (احزاب) می گوید:

پیامبر (ص) در مورد جنگ خندق با مسلمانان مشورت کرد. آن حضرت هنگام جنگ با مردم زیاد مشورت می فرمود. پیامبر (ص) فرمود: آیا برای مبارزه از مدینه بیرون رویم یا در مدینه باقی بمانیم و گرداگرد آن را خندق بسازیم یا در فاصله نزدیک مدینه باشیم و این کوه را پشت سر خود قرار دهیم؟ مسلمانان اختلاف نظر پیدا کردند. گروهی گفتند: ما در فاصله میان منطقه بُعات و ثنیة الوداع تا جُرُف قرار می گیریم. گروهی دیگر گفتند: مدینه را پشت سر خود قرار می دهیم. سلمان گفت: ای رسول خدا! روزگاری که در سرزمین فارس بودیم، هرگاه از سواران بیم داشتیم بر گرد خود خندق می کشیدیم، آیا صلاح می دانید که اکنون هم خندق درست کنیم؟ این پیشنهاد و رأی سلمان مسلمانان را خوش آمد و این مطلب را هم به یاد آوردند که پیامبر (ص) در جنگ احد دوست می داشت که مسلمانان در مدینه بمانند و از آن بیرون نروند. بدین جهت مسلمانان بیرون رفتن از مدینه را دوست نداشتند و ترجیح دادند که در مدینه بمانند.

۴. جنگ احزاب پس از نبرد بنی نضیر بود. سبب آن بود که گروهی از یهودیان از جمله: سلّام بن ابی الحقیق نصیری، و حی بن اخطب، و کنانة بن الربیع، و هودة بن قیس وائلی، و ابوعمار و البی (در سیره: ابوعمار وائلی)، همراه گروهی از مردم بنی وابه بیرون شدند تا به مکه رسیدند. پس به نزد ابوسفیان صخر بن حرب رفتند که می دانستند با رسول خدا (ص) دشمنی دارد و برای جنگ با او زود آمده می شود؛ آنچه

۱. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۴ (با تصرف و تلخیص)؛ بنگرید: ترجمه مغازی، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۶.



از حضرت به آنان رسیده بود، به ابوسفیان گفتند و از او برای جنگ با پیامبر (ص) درخواست کمک کردند. ابوسفیان به آنان گفت: هر جا بخواهید همراه شما می‌آیم. به نزد قریش بروید و آنان را برای جنگ با او دعوت کنید و تضمین کنید که تا ریشه‌کن کردن وی آنان را یاری دهید و ثابت بمانید.

یهودیان به نزد سران قریش رفتند و از آنان برای جنگ با پیامبر (ص) دعوت کردند و به آنان گفتند: دستان ما در دستان شما است و خود همراهمان تا او را نابود کنیم. قریش گفتند: ای مردم یهود! شما اهل کتاب نخست، هستید و دینی را که محمد آورده و دین ما را می‌شناسید. آیا دین ما بهتر است یا او به حق از ما سزاوارتر؟ یهودیان گفتند: بلکه دین شما از دین او و پیروانش بهتر است. در این موقع تصمیم آنان برای جنگ با پیغمبر (ص) تقویت شد.

سپس یهودیان از مکه بیرون آمدند و نزد غطفان و قیس عیلان رفتند و آنان را برای جنگ با رسول خدا (ص) دعوت کردند و تعهد نمودند که آنها را یاری رسانند و خبر دادند که قریش در این باره از یهود پیروی می‌کنند. پس گرد آمدند و با هم جمع شدند. قریش با رهبر خود که در آن زمان ابوسفیان صخر بن حرب بود، بیرون آمد و غطفان با رهبرانسان: عینة بن حصن همراه بنی فزاره، و حارث بن عوف همراه بنی مره، و وبرة بن طریف همراه قومش از مردم اشجع؛ قریش نیز به آنان پیوست.

هنگامی که رسول خدا (ص) از اتحاد احزاب و عزم و تصمیم آنان برای جنگ با خود، خبردار شد، با اصحاب مشورت کرد. رأیشان بر این قرار گرفت که در مدینه بمانند و اگر احزاب آمدند در راهها با آنان بجنگند. سلمان فارسی (ره) به رسول خدا (ص) اشاره کرد که پیرامون مدینه خندق بکنند. رسول خدا (ص) دستور حفر خندق را صادر کرد و خود همراه مسلمانان کار می‌کرد.

احزاب رو به رسول خدا (ص) کردند. مسلمانان از اتحاد احزاب وحشت کردند و از کثرت و جمع آنان ترسیدند. احزاب آن سوی خندق فرود آمدند و بیست و چند شب ماندند و بدون اینکه بینشان جنگی باشد جز تیراندازی و سنگ پرانی. وقتی رسول

خدا (ص) ضعف دل‌های بیشتر مسلمانان از محاصره دشمن، و سستی آنان در جنگ را دید به نزد عیینة بن حصن، و حارث بن عوف، رهبران غطفان فرستاد و از آنان برای صلح و ترک جنگ دعوت کرد تا به میان قوم خود بر گردند و ثلث محصول مدینه را به آنان بدهد.

حضرت در مورد پیشنهاد خود به عیینة و حارث، با سعد بن عبادة (در سیره: سعد بن معاذ و سعد بن عبادة) مشورت کرد. سعد گفت: یا رسول الله! اگر چاره‌ای جز عمل به این پیشنهاد نداریم که خداوند ترا به این کار فرمان داده و وحی نازل شده، به آنچه به نظرت رسیده، عمل کن و اگر خودت تصمیم گرفته‌ای که این کار را برای ما انجام دهی، ما را در این باره نظری است. رسول خدا (ص) فرمود: در این باره به من وحی نشده است لیکن دیدم که همه عرب از یک کمان شما را هدف قرار داده‌اند و از همه طرف به جنگتان آمده‌اند. خواستم شوکت آنان را بشکنم. سعد بن معاذ گفت: ما و این مردم، مشرک بودیم و بت می‌پرستیدیم، نه خدا را می‌شناختیم و نه او را پرستش می‌کردیم. در عین حال چیزی از محصول خود را به آنان نمی‌دادیم مگر در مهمانی یا بیع. حال که خداوند ما را به اسلام گرامی داشته و به وسیله تو هدایت کرده و عزت بخشیده، اموالمان را به آنان بدهیم؟ به این کار نیازی نداریم، به خدا سوگند! جز شمشیر، چیزی به آنان نخواهیم داد تا اینکه خداوند بین ما و آنان حکم کند؛ رسول خدا (ص) فرمود: الآن نظرتان را دانستم، پس همینگونه باشید که خداوند متعال هرگز پیامبرش را خوار نخواهد کرد و تسلیم دشمن نخواهد نمود تا وعده‌ای را که به او داده عملی کند.<sup>۱</sup>

۵. در حدیبیه که رسول خدا (ص) و یارانش برای عمره از مدینه بیرون آمدند، قریش برای جلوگیری از ورود آنان به مکه، از شهر بیرون شدند. در آن روز، پیامبر(ص) به مسلمانان فرمود:

آرای خود را به من بگویید. آیا به نظر شما این گروه را که به قریش کمک کرده‌اند،

۱ . بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۵۰-۲۵۲؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۵۹.

به حال خود رها کنیم یا به سراغشان برویم و با آنها بجنگیم. پس اگر از پای بنشینند، مصیبت زده و اندوهگین بنشینند و اگر نجات یابند، گردنهایشان را که خداوند باید قطع کند، قطع کنیم یا به سوی خانه (کعبه) به راه خود ادامه دهیم و با هرکس که مانع رفتن ما شده بجنگیم؟

ابوبکر گفت: خداوند و رسولش از همگان داناترند. ای پیامبر خدا! ما برای عمره آمده‌ایم نه برای جنگ با کسی، با این حال با هر که بین ما و خانه (کعبه) حائل شود، می‌جنگیم. پیامبر (ص) فرمود: پس حرکت کنید.

زهری گفت: ابو هریره می‌گفت هیچ کس را ندیده‌ام که به اندازه رسول خدا (ص) با یاران خود مشورت کند.<sup>۱</sup>

۶. در نبرد بنی قریظه و بنی نضیر هم رسول خدا (ص) با یارانش مشورت کرد. حباب بن منذر بپاخاست و گفت: نظر من این است که بین قصرها فرود آئیم و نگذاریم از همدیگر با خبر شوند. رسول خدا (ص) به رأی او عمل کرد.<sup>۲</sup>

۷. در فتح مکه: روایت شده که وقتی به رسول خدا (ص) خبر رسید ابوسفیان به نزد او می‌آید، با اصحاب مشورت کرد.<sup>۳</sup>

۸. در جنگ تبوک: رسول خدا (ص) درباره عبور از تبوک با اصحاب مشورت کرد.<sup>۴</sup>

### شورا در سیره اهل بیت (ع)

در سیره اهل بیت (ع) نمونه‌های فراوانی از مشورت دیده می‌شود. در اینجا چند نمونه از کتابهای وسائل الشیعه، مستدرک الوسائل، نهج البلاغه و مستدرکهای آن می‌آوریم:

۱. سنن بیهقی، ج ۹، ص ۲۱۸.

۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۰-۹۱، در تفسیر آیه ۱۵۹ سوره آل عمران.

۳. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۰۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۷.

۴. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۱۶۱.

۱. امیرالمؤمنین (ع)، وقتی با مهاجرین و انصار درباره عزیمت به سمت شام مشورت کرد، خطبه‌ای ایراد نمود... هنگامی که تصمیم گرفت به جنگ مردم شام برود، مهاجرین و انصار را که همراه او بودند، نزد خود خواند. آنگاه خداوند را حمد و ثنا کرد و گفت:

أما بعد، فانکم میامین الرأی... وقد اردنا المسیر الی عدونا وعدوکم، فاشیروا علینا برأیکم.<sup>۱</sup>  
 أما بعد، شما مردمی مبارک رأی هستید... تصمیم داریم به سوی دشمن خود، و دشمن شما حرکت کنیم. رأیتان را به ما بگوئید.

۲. نهشلی از پدرش روایت می‌کند که موسی بن مهدی، موسی بن جعفر (ع) را تهدید کرد و گفت: خدا مرا بکشد اگر او را رها کنم. گوید: علی بن یقطین، جریان را در نامه‌ای به ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) نوشت. چون صبح شد، امام اهل بیت و شیعیان خود را فرا خواند و خبر رسیده را به اطلاع آنان رساند. سپس به آنها فرمود: «در این باره چه رأی دارید؟» گفتند: خداوند تو را به صلاح دارد. برماست که با تو باشیم، خودت را از این جبّار ستمگر دور ساز.<sup>۲</sup>

۳. معمر بن خلاد گفت: امام ابوالحسن رضا (ع) خدمتکاری به نام سعد داشت. هنگامی که سعد مرد، فرمود: «مرد با فضیلت و امانتداری را به من نشان ده.» گفتم: من به شما نشان دهم؟ فرمود: «رسول خدا (ص) با یارانش مشورت می‌کرد. سپس آنگونه که اراده می‌فرمود، تصمیم می‌گرفت.»<sup>۳</sup>

۴. فضیل بن یسار گفت: امام صادق (ع) یک بار در کاری با من مشورت فرمود. گفتم: خدای تو را به صلاح دارد، کسی چون من برای مثل شما، نظر دهد؟ فرمود: «بلی، هرگاه با تو مشورت کردم.»<sup>۴</sup>

۵. حسن بن جهم گفت: نزد ابوالحسن رضا (ع) بودیم. یادی از پدرش کرد و

۱. نهج السعاده، ج ۲، ص ۹۲، خطبه ۱۷۵؛ بنگرید: نهج البلاغه، خطبه ۱۱۶.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۶ (چاپ سنگی).

۳. المحاسن، ص ۶۰۱؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۸.

۴. همان.

فرمود: «عقلش چنان بود که عقل همه مردمان با او برابری نمی‌کرد. با این حال گاهی اوقات با یکی از خدمتکاران سیاه خود مشورت می‌فرمود. به او می‌گفتند: با چنین کسی مشورت می‌کنی؟ فرمود: چه بسا خداوند تبارک و تعالی بر زبان او گشایشی عنایت فرماید.» گوید: گاهی اوقات در کارهای زمین و باغ چیزی به آن حضرت می‌گفتند. او هم بدان عمل می‌فرمود.

۶. امیرالمؤمنین به عبدالله بن عباس درباره نظری که داده بود و امام موافق آن نبود،

فرمود:

لَكَ أَنْ تَشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأَطْعِنِي.<sup>۱</sup>

تو راست که به من نظر دهی و من نظر کنم، اگر نپذیرفتم از من اطاعت کنی.

۷. علی بن مهزیار گفت: امام جواد (ع) به من نوشت که از فلانی بخواه که نظر خود را به من بگوید و او داناتر است که چه چیز در شهرش جایز است و چگونه باید با پادشاهان رفتار کرد. همانا مشورت مبارک است. خداوند در آیات محکم قرآن به پیامبرش فرمود: وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.

پس اگر آنچه می‌گوید جایز باشد، خواهم نوشت و نظرش را تأیید خواهم کرد و

اگر جایز نباشد امیدوارم آن را در راه روشن قرار دهم. ان شاء الله.<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۴-۲۰۵، ح ۱۴۷، در تفسیر آیه ۱۵۹ سوره آل عمران.

## شورا در حدیث

پیامبر (ص):

۱. من اراد امرأ فشاور فيه وقضى، هدى لارشده الامور.<sup>۱</sup>

هر که بخواهد کاری انجام دهد و در آن مشورت کند ... به بهترین کارها هدایت شود.

۲. سئل رسول الله (ص) عن الحزم. فقال: مشاورة اهل الرأي ثم اتباعهم.<sup>۲</sup>

درباره حزم از رسول خدا (ص) پرسیدند. فرمود: مشورت با صاحب نظران و پیروی از آنان.

۳. ماتشاور قوم الا هدوا لارشده امرهم.<sup>۳</sup>

هیچ قومی مشورت نکرد مگر اینکه به برترین امورش راه یافت.

۴. ماخاب من استخار، ولاندم من استشار.<sup>۴</sup>

هر که استخاره کرد، زیان ندید، و آن که مشورت کرد، پشیمان نشد.

۵. اذا كان امرؤكم خياركم وأغنياؤكم سمحاءكم وأموركم شوری بینكم فظهور الأرض خير لكم من بطنها وإذا كان امرؤكم شراركم، وأغنياؤكم بخلاؤكم ولم يكن أموركم شوری بینكم فبطن الأرض خير لكم من ظهرها.<sup>۵</sup>

آن گاه که امیران شما بهترین شما و توانگران شما بخشنده ترین شما باشند و کارهایتان با مشورت انجام پذیرد، روی زمین برای شما بهتر از زیر آن خواهد بود. ولی اگر امیران شما بدترین شما و توانگرانتان بخیلترین شما باشند و کارهایتان به شورا اداره

۱. الدرالمثور، ج ۶، ص ۱۰، در تفسیر آیه ۳۸ شورا.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۰، در تفسیر آیه ۱۵۹ آل عمران.

۳. الکشاف، ج ۱، ص ۴۳۲؛ ج ۴، ص ۲۲۸؛ جوامع الجامع، ص ۷۳؛ تفسیر نیشابوری، ج ۴، ص ۱۰۸؛ الدرالمثور، ج ۱، ص ۹۰؛ ج ۶، ص ۱۰.

۴. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۰، ص ۶۵؛ الدرالمثور، ج ۱، ص ۹۰.

۵. تفسیر گازر، ج ۲، ص ۱۴۲؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۳، ص ۲۲۸.

نشود، زیر زمین برای شما از روی آن بهتر خواهد بود.

۶. ماشقی عبد بمشورة ولا سعد باستغناء رأي.<sup>۱</sup>

هیچ بنده‌ای با مشورت شقاوت پیشه نکند، و با بی‌نیازی پیشه کردن در رأی، سعادت‌مند نشود.

۷. لاوحدة اوحش من العجب ولا مظاهرة اوثق من المشاورة.<sup>۲</sup>

هیچ تنهایی وحشتناک‌تر از خودبینی نیست، و هیچ پشتیبانی مطمئن‌تر از مشورت.

۸. مامن رجل يشاور احداً الاً هدي الى الرشيد.<sup>۳</sup>

هیچ مردی با کسی مشورت نکرد مگر اینکه به رشد راه یافت.

۹. لا يفعلن احدكم امراً حتى يستشير.<sup>۴</sup>

احدی از شما کاری نکند تا اینکه مشورت کند.

۱۰. لما انزلت: وشاورهم في الامر، قال رسول الله: اما ان الله ورسوله لغنيان عنها ولكن

جعلها الله رحمةً لامتي فمن استشار منهم لم يعدم رشداً ومن تركها لم يعدم غيأً.<sup>۵</sup>

وقتی این آیه نازل شد: وشاورهم فی الامر، رسول خدا(ص) فرمود: همانا که خدا و رسول از مشورت بی‌نیازند لیکن خداوند مشورت را برای امت من رحمت قرار داده است. هرکس از آنان مشورت کند، رشد را از دست نداده، و آن که مشورت را ترک نماید، لغزش را از دست نداده است.

امير المؤمنين (ع):

۱۱. أفضل الناس رأياً من لا يستغني عن رأي مشير.<sup>۶</sup>

برترین مردمان به لحاظ رأی و نظر، کسی است که خود را از نظر یک مشاور بی‌نیاز نداند.

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۰، ص ۵۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۱۴۹۳.

۲. توحید صدوق، ص ۳۷۶؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۱۰.

۳. مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۳.

۴. مکارم الاخلاق، ص ۱۲۴.

۵. الدرالمشور، ج ۱، ص ۹۰.

۶. غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۹۲.

۱۲. اِنَّمَا حُضِرَ عَلَى الْمَشَاوِرَةِ لِأَنَّ رَأْيَ الْمَشِيرِ صَرَفٌ وَرَأْيَ الْمُسْتَشِيرِ مَشُوبٌ بِالْهَوَىٰ.<sup>۱</sup>  
اینکه به مشورت تأکید شده برای این است که نظر مشاور خالص است و نظر مشورت کننده آلوده به خواسته‌اش.

۱۳. حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعَقْلَاءِ وَيَضْمَّ إِلَى عِلْمِهِ عِلْمَ الْحَكَمَاءِ.<sup>۲</sup>  
بر خردمند سزاوار است که نظر خردمندان را به نظر خویش بیفزاید و دانش حکیمان را به دانش خود ضمیمه کند.

۱۴. مَنْ لَزِمَ الْمَشَاوِرَةَ لَمْ يَعْدَمْ عَنْهُ الصَّوَابُ مَادِحاً وَعِنْدَ الْخَطَأِ عَازِراً.<sup>۳</sup>

۱۵. لَا مُظَاهِرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمَشَاوِرَةِ.<sup>۴</sup>

هیچ پشتیبانی استوارتر از مشورت نیست.

۱۶. مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا.<sup>۵</sup>

هرکه خودرأی گردید هلاک شد و هرکه با مردمان مشورت کرد، خود را در خرد آنان شریک ساخت.

۱۷. الْإِسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهَدَايَةِ وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ.<sup>۶</sup>

مشورت کردن، دیده‌هدایت است، و آن که تنها با رأی خود ساخت، خود را به مخاطره انداخت.

۱۸. مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْأَخْطَاءِ.<sup>۷</sup>

هرکه به پیشباز نظرها رفت، درست را از خطا باز شناخت.

۱۹. مَا عَطَبَ مِنْ اسْتِشَارٍ.<sup>۸</sup>

---

۱. همان، ص ۴۰۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۶۹.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

۵. همان، حکمت ۱۶۱.

۶. همان، حکمت ۱۷۳؛ مجالس المفید، ص ۲۸۶.

۷. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۸. کنز الفوائد، ص ۱۷۱؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۵.



آن که مشورت کند، نابود نشود.

۲۰. من اعجب برأيه فضلٍ ومن استغنى بعقله زلّ.<sup>۱</sup>

آن که خودرأی شد، گمراه گشت، و آن که به عقل خود از دیگران بی‌نیازی جست، به بی‌راهه رفت.

۲۱. لا رأي لمن انفرد برأيه.<sup>۲</sup>

آن را که استبداد رأی ورزد، رایبی نباشد.

۲۲. من خالف المشورة ارتبك.<sup>۳</sup>

آن که با مشورت مخالفت کند، لرزان باشد.

۲۳. اياك ومشاورة النساء الا من جرّبت بكمال عقل، فان رأيهنّ يجر الى الافس، وعزمهنّ الى

الوهن.<sup>۴</sup>

از مشورت با زنان بهره‌ییز مگر آن که به کمال عقل آزموده شده است. همانا رأی زنان به نادانی کشد، و عزمشان به سستی.

۲۴. ليس لمعجب رأي.<sup>۵</sup>

خودرأی را رایبی نباشد.

۲۵. من اعجبه آراؤه غلبته اعداؤه.<sup>۶</sup>

آن که آرایش او را به شگفت آورد، دشمنانش بر او غالب آیند.

۲۶. لا تستبد برأيك فمن استبد برأيه هلك.<sup>۷</sup>

استبداد به رأی نداشته باش که هرکه استبداد به رأی ورزید، هلاک شد.

۲۷. من اعجب برأيه ملكه العجز.<sup>۸</sup>

۱. غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۲۰۱.

۲. کنزالفوائد، ص ۱۷۱؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۵.

۳. غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۱۵۳.

۴. کنزالفوائد، ص ۱۷۷؛ بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۲.

۵. غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۷۹.

۶. همان، ج ۵، ص ۲۴۰.

۷. همان، ج ۶، ص ۲۹۶.

۸. همان، ج ۵، ص ۲۵۳.

آن که شیفته رأی خود شد، ناتوانی مالک او گشت.

۲۸. من استبدّ برأيه خفت وطأته على أعدائه.<sup>۱</sup>

آن که استبداد به رأی ورزد، شوکتش بر دشمنان کاستی پذیرد.

۲۹. من قنع برأيه هلك.<sup>۲</sup>

آن که به رأیش قانع شد، هلاک شد.

۳۰. ما عجب برأيه إلا جاهل.<sup>۳</sup>

جز نادان شیفته رأی خود نشود.

۳۱. من استبدّ برأيه خاطر و غرر.<sup>۴</sup>

آن که استبداد به رأی ورزد، خطر ورزد و غرر پیش گیرد.

۳۲. الاستبداد برأيك يزلك و يهورك في المهوي.<sup>۵</sup>

استبداد به رأی ترا گمراه کند و به ورطه هلاک اندازد.

۳۳. المستبدّ متهور في الخطاء والغلط.<sup>۶</sup>

مستبدّ به رأی، متهور در خطا و اشتباه است.

۳۴. فلا تكلموني بما تكلم بها الجبارة ولا تتحفظوا مني بما يتحفظ عند أهل البادرة ولا

تخالطوني بالمصانعة ولا تظنوا بي استثقلاً في حقّ قيل لي ولا التماس إعظام لنفسي، فإنه من

استثقل الحقّ أن يقال له أو العدل أن يعرض عليه كان العملُ بهما أثقل عليه فلا تكفوا عن مقالة

بحقّ أو مشورة بعدلٍ فإنّي لستُ فوقَ أن اخطي ولا آمنُ ذلك من فعلي إلا أن يكفي الله من

نفسي ما هو ملك لي.<sup>۷</sup>

با من چنانکه با سرکشان گویند سخن مگویند و چونان که با تیزخویان کنند از من

۱. همان، ص ۳۴۴.

۲. همان، ص ۱۵۷.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۵۸.

۴. همان، ج ۵، ص ۴۶۱.

۵. همان، ج ۱، ص ۳۹۰.

۶. همان، ص ۳۱۷.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶.

کناره مجوید، و با ظاهر آرای می آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس، از گفتن حق یا رأی زدن در عدالت باز مایستید که من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطا ایمنم مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است.

۳۵. در وصیت به محمد بن حنفیه: اضمم آراء الرجال بعضها الي بعض ثم اختر اقربها من الصواب وابعدها من الارتباب... قد خاطر بنفسه من استغنى برأيه، ومن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطاء.<sup>۱</sup>

آراء مردان را به هم پیوست کن. سپس نزدیکترین به صواب و دورترین از ارتباب را برگزین،... هر که تنها به رأی خود ساخت، خود را به مخاطره انداخت، و آن که به استقبال آرای مختلف رفت، جاهای خطا را شناخت.

۳۶. اذا عزمت فاستشر.<sup>۲</sup>

هرگاه آهنگ کاری کردی، مشورت کن.

۳۷. اذا مضيت امراً فامضه بعد الروية ومراجعة المشورة.<sup>۳</sup>

هرگاه بر کاری تصمیم گرفتی، پس از اندیشه و مشورت تصمیم بگیر.

۳۸. لا يستغني العاقل عن المشاورة.<sup>۴</sup>

خردمند خود را از مشورت بی نیاز نداند.

۳۹. شاوروا فالنتجح في المشاورة.<sup>۵</sup>

مشورت کنید که موفقیت در مشورت است.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۹.

۲. غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۱۱۶.

۳. همان، ص ۱۵۹.

۴. همان، ج ۶، ص ۳۸۹.

۵. همان، ج ۳، ص ۲۶۴.

۴۰. قد اصاب المسترشد، وقد اخطأ المستبد.<sup>۱</sup>

آن که مشورت کند، راه یابد و آن که استبداد به رأی ورزد، اشتباه کند.

۴۱. كفى بالمشاورة ظهيراً.<sup>۲</sup>

مشورت پشتیبان بسنده‌ای است.

۴۲. شاور قبل ان تعزم و تفكر قبل ان تقدم.<sup>۳</sup>

پیش از تصمیم گیری مشورت کن و قبل از اقدام اندیشه نما.

۴۳. صواب الرأي اجالة الافكار.<sup>۴</sup>

رأی درست، به جولان آوردن اندیشه‌ها است.

۴۴. من استغني بعقله ضل.<sup>۵</sup>

آن که به عقل خویش بی‌نیازی ورزد، گمراه شود.

۴۵. من شاور ذوي العقول استضاء بانوار العقول.<sup>۶</sup>

آن که با خردمندان مشورت کند، به نور خردها روشنی گیرد.

علی بن الحسین ، زین العابدین (ع):

۴۶. اما حق المشير عليك فلا تتهمه فيما لا يوافقك عليه من رأيه اذا اشار عليك فانما هي

الآراء، و تصرف الناس فيها واختلافهم فكن عليه في رأيه بالخيار اذا اتهمت رأيه فانما تهمة فلا

تجاوز لك اذا كان عندك ممن يستحق المشاورة ولا تدع شكره على ما بدا لك من اشخاص رأيه

وحسن وجه مشورته فاذا وافقك حمدت الله وقبليت ذلك من اخيك بالشكر والارصاد بالمكافاة

في مثلها ان فرغ اليك ولا قوة الا بالله.<sup>۷</sup>

اما حق کسی که به تو مشورت می‌دهد آن است که اگر نظری داد که با تو موافق

۱ . همان، ج ۴، ص ۴۶۴.

۲ . همان، ص ۵۷۱.

۳ . همان، ص ۱۷۹.

۴ . همان، ص ۲۰۱.

۵ . همان، ج ۵، ص ۱۶۹.

۶ . همان، ۳۳۶.

۷ . تحف العقول، ص ۲۶۹.

نبود او را متهم نکنی. چه این هم دیدگاهی است و آرای مردمان با هم متفاوت است و گوناگون. پس هرگاه دیدگاه او را در معرض تهمت دیدی، مختار هستی که آن را بپذیری یا نه. اگر از کسانی است که به نظرت شایسته مشورت است، جایز نباشد که متهمش گردانی. پس هرگاه نظرش را برگزیدی و مشورتش را پسندیدی، از سپاس او فروگذار مباش. هرگاه با تو موافق بود، حمد خدای گو و نظرش را با سپاسگزاری از برادرت بپذیر، و در کمین باش که هرگاه به تو پناه آورد، بمانند آن جبران کنی و هیچ قدرت و توانی وجود ندارد مگر با استعانت از خداوند یکتا.

امام صادق (ع) از پدرانش:

۴۷. انّ امیرالمؤمنین (ع) علّم اصحابه في مجلس واحد اربعمائة باب مما يصلح للمسلم في دینه ودیناه... قال (ع): ما عطب امرؤ استشار...<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین (ع) در یک مجلس چهارصد باب از آنچه برای دین و دنیای مسلمان شایسته است، را به یارانش تعلیم داد... از جمله فرمود: مردی که مشورت کند، هلاک نشود.

امام صادق (ع) از پدرش:

۴۸. قيل: يا رسول الله! ما الحزم؟ قال: مشاورة ذوي الرأي واتّباعهم.<sup>۲</sup>

پرسیدند: یا رسول الله! حزم چیست؟ فرمود: مشورت با صاحب نظران و پیروی از آنان.

امام صادق (ع):

۴۹. فیما اوصی به رسول الله (ص) علیاً (ع) قال: لا مظاهره اوثق من المشاورة ولا عقل

کالتدبیر.<sup>۳</sup>

رسول خدا (ص) در سفارشهای خود به علی (ع) فرمود: هیچ پشتیبانی استوارتر از مشورت و هیچ عقلی چون تدبیر نیست.

۱. خصال صدوق، ج ۲، ص ۶۲۰.

۲. المحاسن، ص ۶۰۰.

۳. همان، ص ۶۰۱، ح ۱۵.

امام باقر (ع):

۵۰. في التوراة أربعة أسطرٍ: من لا يستشر يندم، والفقير الموتُ الأكبرُ، كما تدين تُدان، ومن ملك استأثر.<sup>۱</sup>

در تورات چهار سخن است: هر که مشورت کند پشیمان نشود؛ فقر، مرگ بزرگ است؛ و آن گونه که پاداش دهی، پاداش می گیری؛ و هر که به پادشاهی رسد بی مشورت دیگران به کار پردازد.

امام صادق (ع):

۵۱. لن يهلك امرأة عن مشورة.<sup>۲</sup>

هیچ مردی از مشورت هلاک نشود.

امیرالمؤمنین (ع):

۵۲. لاغنى كالعقل ولا فقر كالجهل ولا ميراث كالأدب ولا ظهير كالمشاورة.<sup>۳</sup>

هیچ بی نیازی چون خرد نیست و هیچ فقری چون نادانی و هیچ میراثی چون ادب و هیچ پشتیبانی چون مشورت کردن.

امام صادق (ع):

۵۳. من لم يكن له واعظٌ من قلبه وزاجرٌ من نفسه ولم يكن له قرينٌ مرشداً استمكن عدوةً من عنقه.<sup>۴</sup>

هر که او را از درون دلش واعظی نباشد و از میان جانش باز دارنده‌ای و همدم هدایتگری، دشمنش بر گردنش دست یافته است.

امام موسی بن جعفر الکاظم (ع):

۵۴. قال علي بن الحسين (ع): ارشاد المستشار قضاء لحقّ النعمة.<sup>۵</sup>

۱. همان، ح ۱۶.

۲. همان، ح ۱۸.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۵۴.

۴. المجالس مفید، ص ۲۶۵.

۵. تحف العقول، ص ۲۹۰-۲۹۱؛ کافی، ج ۱، ص ۲۰.

علی بن الحسین، زین العابدین (ع) گفت: راهنمایی مشاور، ادای حق نعمت است.  
امام جواد (ع):

۵۵. ان المشورة مباركة، قال الله تعالى لنبیہ فی محکم کتابہ: فاعف عنهم واستغفر لهم  
وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین.<sup>۱</sup>

مشورت مبارک است. خداوند متعال در آیات محکم قرآن به پیامبرش فرمود: پس  
از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و درکارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم  
گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد.

امام صادق (ع):

۵۶. استشروا فی أمرکم الذین یخشون ربهم.<sup>۲</sup>

در کارهایتان با آنها مشورت کنید که از پروردگارشان می‌ترسند.

امام صادق (ع):

۵۷. قال علی (ع) فی کلام له: شاور فی حدیثک الذین یخافون الله.<sup>۳</sup>

علی (ع) در سخنی فرمود: با کسانی مشورت کن که از خداوند می‌ترسند.

سلیمان بن خالد گفت: شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود:

۵۸. إشتشر العاقل من الرجال الورع، فإنه لا یأمر إلا بخیر، وإیاک والخلاف فإن مخالفة

الورع العاقل مفسدة فی الدین والدنیا.<sup>۴</sup>

با خردمند پرهیزگار مشورت کن که جز به کار نیک فرمان نمی‌دهد. پرهیز از اینکه  
با نظر او مخالفت کنی، چه مخالفت با خردمند پرهیزگار، تباهی دین و دنیا است.

امام صادق (ع):

۵۹. ما یمنع أحدکم إذا أورد علیه ما لا قبل له أن یتشیر رجلاً عاقلاً له دین وورع. ثم قال

ابو عبدالله (ع): أما أنه إذا فعل ذلك لم یخذله الله بل یرفعه الله ورماه بخیر الأمور وأقربها إلى

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۱۰؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۸.

۲. المحاسن، ص ۶۰۱، ح ۱۷.

۳. همان، ح ۱۹.

۴. همان، ص ۶۰۲، ح ۲۴.

## ۱. الله.

چه چیز شما را باز می‌دارد که هرگاه پیشامد بی‌سابقه‌ای برای یکی از شما روی دهد با مردی خردمند، دیندار و پرهیزگار مشورت کند؟ سپس امام صادق (ع) فرمود: هرگاه با چنین فردی مشورت کند، خداوند، او را خوار نخواهد کرد بلکه او را بالا خواهد برد و به انجام بهترین و نزدیکترین کارها به درگاه پروردگار رهنمون خواهد کرد.

امام صادق (ع) :

۶۰. قال رسول الله (ص): مشاورَةُ العاقلِ الناصحِ رشدٌ ويمنُّ وتوفيقٌ من الله. فإذا أشارَ عليكِ الناصحُ العاقلُ فإيَّاكَ والخلافُ فإنَّ ذلكَ العطبُ.<sup>۲</sup>

رسول خدا (ص) فرمود: مشورت با خردمند خیرخواه رشد، برکت و توفیقی از جانب پروردگار است. پس هرگاه خردمند خیرخواه به تو نظری داد، مبادا با آن مخالفت ورزی که مخالفت با نظر او هلاکت و تباهی است.

امام صادق (ع) :

۶۱. إنَّ المشورةَ لا تكُونُ إلاَّ بحدودِها فمن عرفها بحدودِها وإلاَّ كانت مضرَّتُها على المستشير أكثر من منفعتها، فأولُّها أن يكونَ الَّذي تشاور عاقلاً والثانية أن يكونَ حُرّاً متديناً والثالثة أن يكونَ صديقاً مؤاخياً، والرابعة أن تطلَّعه على سرِّك فيكونَ علمه به كعلمك بنفسك، ثمَّ يسرَّ ذلك ويكتمه، فإذا كان عاقلاً انتفعت بمشورته، وإذا كان حُرّاً متديناً اجهدَ نفسه في النصيحة لك وإذا كان صديقاً مؤاخياً كتم سرِّك إذا أطلَّعه عليه، وإذا أطلَّعه على سرِّك فكانَ علمه به كعلمك به تَمَّتِ المشورةُ وكملتِ النصيحةُ.<sup>۳</sup>

مشورت جز با در نظر گرفتن حدود و شرایط آن عملی نیست. کسی که حدود و شرایط آن را شناخت از مشورت بهره‌مند گردید و گر نه زیان مشورت برای مشورت کننده بیش از منفعت آن خواهد بود. شرط اول این است که مشاور عاقل باشد، دومین

۱. همان، ح ۲۶.

۲. همان، ح ۲۵.

۳. همان، ح ۲۸.



شرط این است که آزاد دیندار باشد، شرط سوم اینکه دوست و برادر مشورت کننده باشد و چهارم آنکه او را از راز خود آگاه سازی آن گونه که آگاهی او نسبت به آن موضوع همچون آگاهی تو نسبت به خودت باشد، و علاوه بر آن پس از آگاهی نسبت به موضوع، آن را مخفی بدارد و آن راز را فاش نکند. پس اگر طرف مشورت تو عاقل باشد، از مشورت با او بهره‌مند خواهی شد و اگر آزاد دیندار باشد برای نشان دادن خیر و صلاح به تو از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند، و اگر دوست و برادر تو باشد، اگر او را از راز خود آگاه سازی، راز تو را فاش نخواهد ساخت و اگر او را بر راز خود آگاه کنی و آگاهی او بدان موضوع همچون اطلاع و آگاهی خودت باشد، مشورت صحیح و کاملی صورت گرفته و خیرخواهی به کمال رسیده است.

## فقه شورا

بحث در این باره را از خلال چند نکته به شرح زیر پی می‌گیریم:

### ۱. الزام به شورا

در وجوب شورا به دو آیه سوره‌های آل عمران و شورا استدلال می‌کنیم:

**الف.** آیه شورا در سوره آل عمران ظاهر در الزام به شورا است؛ خداوند متعال

می‌فرماید:

فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنَيْتِ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتِ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ  
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

(آل عمران: ۱۵۹)

پس به رحمت الهی با آنان نرمخو شدی و اگر تندخو و سختدل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس، از آنان در گذر و برایشان آموزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد.

امر به شورا در این آیه کریمه ظاهر در وجوب است. ضرورت ندارد در بیان این نکته متوقف شویم. در مورد دو امر دیگر هم که در این آیه آمده، چنین می‌گوییم. این دو امر یعنی: «فاعف عنهم» و «استغفر لهم»، نیز ظاهر در وجوب‌اند.<sup>۱</sup>

قرینه‌ای وجود ندارد که امر به عفو و استغفار وارد در این آیه را از وجوب منصرف سازد... قدر متیقن، علم به ظاهر صیغه امر در اوامر سه گانه‌ای است که در این آیه مبارکه آمده است... اگر قرینه‌ای وجود داشت که صیغه امر را از وجوب منصرف می‌کرد، در عدول از ظاهر صیغه به مقدار اقتضای قرینه صارفه بسنده می‌کردیم.

پس هرگاه اوامر متعددی وارد شود، آن را حمل بر وجوب خواهیم کرد. مگر اینکه قرینه‌ای قطعی اقتضا کند که آن را از وجوب منصرف کنیم. مثل آیه مبارکه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

۱. بنگرید: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۶.

وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (الأنفال: ۴۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با گروهی برخورد می‌کنید، پایداری ورزید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید، و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود، و صبر کنید که خدا با شکیبایان است.

ثبات واجب است و ذکر فراوان مستحب؛ اطاعت خدا و رسول واجب است و منازعه با همدیگر حرام... در حالی که به همدیگر عطف شده‌اند.

سیاق نمی‌تواند قرینه‌ای بر صرف امر از ظاهر باشد. زیرا ظهور سیاق ضعیف است و ظهور لفظ قوی. وانگهی در قرینه شرط است که ظهور آن از ظهور لفظ در معنای حقیقی، قوی‌تر باشد.

از این رو در برخی نصوص واجبات و مستحبات جمع می‌شود. و فقهاء اوامری را که قرینه‌ای بر استحباب آن وجود دارد، بر استحباب حمل می‌کنند و بقیه را بر وجوب اما هرگز اوامری را که قرینه‌ای بر استحباب آن وجود ندارد، حمل بر استحباب نکرده‌اند.

مثال این مطلب نصوص مشروح وارد در نواهی پیامبر (ص) است که مکروهات و محرّمات در آن جمع شده‌اند، و فقهاء نواهی مجرد از قرائن را به قرینه سیاق بر کراهت حمل نکرده‌اند.

توجیه خطاب به رسول خدا (ص) در این آیه تا زمانی که دلیلی بر تخصیص خطاب به پیامبر (ص) وارد نشده، مانع شمول خطاب بر عموم مسلمانان نمی‌شود.

زیرا اصل در خطابهای قرآنی به رسول خدا (ص)، شمول بر عموم مسلمانان است تا زمانی که دلیلی بر تخصیص وارد نشود. زیرا ضرورتاً همه مسلمانان در تکالیف با پیغمبر (ص) مشترک هستند مگر مواردی که خلاف آن ثابت شود و دلیلی بر تخصیص وجود داشته باشد. مثل آیات:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا ... (الأنفال: ۶۱)

و اگر به صلح گراییدند، تو بدان گرای ...

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ (الأحزاب: ١)

ای پیامبر! از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ (التوبة: ٧٣)

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیرد.

و دیگر خطابه‌های قرآنی به پیامبر (ص) که فقهاء اجماع دارند همه مسلمانان در این خطابه‌ها با آن حضرت شریک هستند.

ب. آیه شورا در سوره شورا:

خداوند متعال می‌فرماید:

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَالَّذِينَ يَحْتَسِبُونَ كِبَارًا الْأَنْثَمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (الشورى: ٣٦-٣٩)

و آنچه پیش خدا است برای کسانی که گرویده‌اند و به پروردگارشان اعتماد دارند، بهتر و پایدارتر است، و کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاریها خود را بدور می‌دارند و چون به خشم در می‌آیند، در می‌گذرند، و کسانی که پروردگارشان را پاسخ داده و نماز برپا کرده‌اند و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم، انفاق می‌کنند و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد، یاری می‌جویند...

این آیه کریمه خصایص گروه مؤمنان را در قالب صیغه خبری بر می‌شمرد. مثل آیات عباد الرحمن در سوره فرقان. در قرآن شواهد فراوانی از این قبیل وجود دارد. خداوند متعال در بیان عباد الرحمن می‌فرماید:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا (الفرقان: ٦٣-٦٤)

و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام بر می‌دارند، و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند، و آنان‌اند که در حال سجده یا ایستاده، شب را به روز می‌آورند، و کسانی که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بگردان که عذابش سخت و دایمی است.

در این آیات واجب و مستحب، و مکروه و حرام آمده است اما اصل وجوب و حرمت است. زیرا این جمله‌های خبری به جمله‌های انشایی (امر و نهی) تأویل می‌شود، و اصل در امر و نهی، وجوب و حرمت است. اما چنین اصلی خالی از مناقشات آشکار نیست.

## ۲. شورای غیر الزام‌آور

در نکته نخست دانستیم که شورا جزء جدانشدنی نظام حکومت در اسلام است. این بدان معنی است که شورا شرط لازم در نظام حکومت اسلامی است و حاکم وظیفه دارد آن را محقق سازد. اما سؤال این است: آیا حاکم ملزم به این کار است یا نه؟ بدین معنی که آیا رأی اکثریت در مجلس شورا برای حاکم الزام‌آور است، به گونه‌ای که حق تخلف از آن را ندارد. چنان که در دموکراسی جدید وجود دارد یا نه؟

پیش از ورود به بحث تفصیلی در این باره میل دارم به یک نکته توجه دهم که در این مسئله، رابطه‌ای بین دو الزام وجود ندارد. بنابراین ممکن است شورا در نظام حکومت اسلامی لازم باشد اما برای ولی امر (حاکم) الزام‌آور نباشد.

## ارزش الزامی شورا

گروهی از فقهاء و علماء عقیده دارند که نتیجه شورا برای ولی امر (حاکم) و کل نظام الزام‌آور است. از جمله: شیخ محمد عبده مطابق آنچه شاگردش، رشیدرضا در تفسیر المنار از وی نوشته است. او در تفسیر «اولی الامر» می‌گوید:

دانستیم که اولی الامر یعنی صاحبان امر امت در حکومت و اداره مصالح امت که همان «امر» است که در آیه: **وامرهم شوری بینهم**، به آن اشاره شده است. ممکن نیست که شورا بین همه افراد امت باشد. بنابراین متعین می‌شود که باید شورا در میان جماعتی باشد که نماینده امت‌اند... و این جماعت کسانی جز اهل حل و عقد که بارها از آنان یاد شده، نیستند.<sup>۱</sup>

صاحب المنار می‌گوید:

۱. تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۸.

بر حاکمان واجب است که به آنچه اولی الامر - اصحاب شورا - تصمیم می‌گیرند، حکومت، و آن را اجرا کنند.<sup>۱</sup>

شیخ محمد عبده در اعطای چنین ارزشی شرعی به شورا مبالغه می‌کند تا آنجا که معتقد است: فرموده خداوند متعال در آیه شورا در سوره آل عمران: فاذا عزمتم فتوکل علی الله، با التزام دقیق به نتیجه شورا منافاتی ندارد. بنابراین، آنگونه که وی می‌گوید، معنای آیه چنین خواهد شد:

پس هرگاه بعد از مشورت در کار بر امضای آنچه شورا ترجیح می‌دهد، عزم کردی و لوازم کار را فراهم نمودی، در امضای آن بر خداوند توکل نما و به تأیید و یاری‌اش مطمئن باش.<sup>۲</sup>

دکتر محمد رأفت عثمان می‌گوید:

از این رو، به نظر ما بین آرای مجلس شورا... و رأی امام، پیوندی محکم برقرار است. بنابراین واجب است که امام در برابر رأی اکثریت اعضای شورا تسلیم باشد.<sup>۳</sup>  
استاد عبدالرحمن عبدالخالق در این باره می‌گوید:

با توجه به دلایل صریح، یقین داریم که یکی از مقتضیات حکم شورا در اسلام، عمل به رأی اکثریت مشاوران است. مشاور، چنانکه رسول خدا (ص) فرموده، مورد اعتماد است. پس کسانی که امت آنان را امین خود می‌دانند و رأی، و نظر در مسائل سیاسی و اجرایی جامعه را به آنها می‌سپارند بر حاکم مسلمان است که نظر اجماعی آنان را اجرا کند و نیز واجب است که رأی اکثریت آنان، همان رأی راجحی باشد که اجرای آن واجب است. این نظام، آنگونه که برخی ادعا می‌کنند، از نظامهای ساخته غرب و اختراعات دموکراسی نیست، بلکه یک نظام اصیل اسلامی است که همچون کارهای نیک فراوان دیگر، از تمدن غرب منتقل شده است و امروز گروهی از ما شدیداً منکر آن هستند، زیرا آنان در شرایط قهر و سلطه زیسته‌اند و نظامهای فاسدی را

۱. همان، ص ۱۸۷.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۰۵.

۳. رئاسة الدولة فی الفقه الاسلامی، ص ۳۶۳.

برانداخته‌اند که بیهوده خود را به اسلام منتسب کرده بودند.<sup>۱</sup>

### ارزش توجیهی شورا

فقهاء و مفسران امامیه در تفسیر آیه شورا در سوره آل عمران، دیدگاه دیگری دارند. خلاصه دیدگاه آنان این است: تعلیق اقدام بر عزم پیغمبر (ص) به طور خاص: فاذا عزمتم فتوکل علی الله، بدون نظر شورا، دلالت دارد که رأی اکثریت در شورا نه برای ولیّ امر (حاکم) الزام‌آور است و نه برای دستگاههای اجرایی دولت بلکه فقط ارزش توجیهی و هدایتگری در تصمیمات دولت دارد نه ارزش الزامی تکلیفی.

صاحب تفسیر آلاء الرحمن می‌گوید:

شاوهرم فی الامر، و آنان را اصلاح کن و دلپایشان را با مشورت در اختیار گیر، نه از این جهت که در راه نمودن و آگاه کردن به کار شایسته او را فایده توانند رساند. چگونه چنین کاری از آنان ساخته است، در حالی که خداوند مسدّد و راهنمای او است: وما یَنطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی. فاذا عزمتم: هرگاه بر آنچه خداوند به نور نبوت به تو نشان داد و ترا راه نمود، فتوکل علی الله: به خداوند توکل نما.<sup>۲</sup>

اگر شورا برای رسول خدا (ص) الزام‌آور بود، تعلیق اقدام بر عزم آن حضرت بی‌معنا می‌شد بلکه مناسبت‌تر آن بود که فرمان می‌داد در اجرای رأی صحابه در آنچه با آنان مشورت کرده، بر خدا توکل نماید.

در اینجا سخن گروهی از مفسران، و متکلمان و فقهاء را می‌آوریم:

شیخ مفید (ره) می‌گوید:

آیه روشن است و مضمون آن بر این مطلب دلالت دارد. مگر نمی‌بینی که فرموده خداوند متعال: و شاوهرم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله، وقوع فعل را به عزم پیغمبر (ص) معلق کرده است نه به رأی و مشورت آنان. اگر امر به مشورت با صحابه برای راه یافتن به رأی آنان بود، به پیغمبر (ص) می‌گفت: فاذا اشاروا علیک فاعمل: هرگاه

۱. الشوری فی ظلّ نظام الحکم الاسلامی، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۲. آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۶۴ در تفسیر آیه ۱۵۹ آل عمران.

نظر دادند، عمل کن؛ یا: اذا اجتمع رأيهم على شيء فامضه: هرگاه نظرشان بر یک چیز تعلق گرفت، آن را امضا کن. در این صورت اقدام حضرت به مشورت وابسته و معلق می‌شد، نه به عزمی که اختصاص به شخص او دارد.<sup>۱</sup>

این سخن متینی است. خداوند متعال اقدام را به عزم پیغمبر (ص) معلق کرده نه به مشورت آنان. اگر مسئله چنان بود که برخی گمان می‌کنند که عمل به رأی شورا الزامی است، بهتر و مناسب‌تر آن بود که اقدام به رأی اصحاب معلق می‌شد، نه به عزم و اراده پیغمبر (ص).

صاحب مجمع البیان می‌گوید:

فاذا عزم، یعنی: هرگاه تصمیم قلبی بر اقدام و امضای آن گرفتی...<sup>۲</sup>

هم او در تفسیر خلاصه‌اش: جوامع الجامع می‌گوید:

... فاذا عزم، یعنی: هرگاه پس از مشورت، بر چیزی تصمیم قطعی گرفتی، فتوکل

علی الله: در امضای کارت بر پایه اصلح و ارشد، بر خدای توکل کن.<sup>۳</sup>

ابن شهر آشوب در تفسیر فرموده خداوند متعال: فاذا عزم فتوکل علی الله می‌گوید:

اقدام را به عزم پیغمبر (ص) معلق کرده نه رأی صحابه. مگر نمی‌بینید که وقتی در

بدر نظر دادند که اسیر بگیرد، توبیخ آمد که: ماکان لنبی ان یکون له اسری.<sup>۴</sup>

سید عبدالله شبر در تفسیر خلاصه خود می‌گوید:

... فاذا عزم فتوکل علی الله یعنی: در امضای آن.<sup>۵</sup>

جنابادی در تفسیر خود می‌گوید:

هرگاه پس از مشورت و اتفاق، بر کاری تصمیم گرفتی، به شورا و اتفاق آراء اعتماد

نکن که صلاح و فساد در کارها بدست خداوند است.<sup>۶</sup>

۱ . الفصول المختاره، ص ۱۲؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۱۵.

۲ . مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۷، در تفسیر آیه ۱۵۹ آل عمران.

۳ . جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۴۴.

۴ . متشابهات القرآن، ج ۲، ص ۷.

۵ . تفسیر شبر، ص ۱۶۵.

۶ . بیان السعاده، ص ۱۶۹.



محدث قمی در سفینه البحار می گوید:

مگر نمی بینی که در آیه فاذا عزم فتوکل علی الله، وقوع فعل به عزم پیغمبر (ص) معلّق شده نه به رأی و مشورت آنان. اگر مشورت برای استفاده و استعانت بود، می گفت: فاذا اشاروا عليك فاعمل: هرگاه نظر دادند، عمل کن، واذا اجتمع رأيهم علی امر فامضه: هرگاه درباره چیزی رأی همه یکی بود، آن را امضا کن.<sup>۱</sup>

فیض کاشانی در تفسیر آیه: فاذا عزم فتوکل علی الله می گوید:

هرگاه پس از شورا بر انجام چیزی اطمینان یافتی، در امضای کار خود بر اساس آنچه به مصلحت تو است، بر خداوند توکل کن که آن را کسی جز تو نداند.<sup>۲</sup>

قرطبی از دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز چنین دیدگاهی دارد. او در تفسیر خود می گوید: شورا مبتنی است بر اختلاف آرا. مشورت کننده در این اختلاف می نگردد و در صورتی که بتواند ملاحظه می کند که کدام یک به کتاب و سنت نزدیکتر است. پس هرگاه خداوند متعال او را به سوی آنچه که می خواهد، راهنمایی فرمود، بر انجام آن تصمیم می گیرد و با توکل به خداوند همان را اجرا می کند.<sup>۳</sup>

سخن قاضی بیضاوی در تفسیر این آیه کریمه همانند سخن فیض کاشانی است.

بیضاوی می گوید:

... فاذا عزم یعنی: هرگاه پس از شورا بر انجام چیزی اطمینان یافتی، در امضای کار

خود بر اساس آنچه به مصلحت تو است، بر خداوند توکل کن.<sup>۴</sup>

آرای بیشتر دانشمندان بر همین منوال یا نزدیک به آن است. ما از طریق این آیه کریمه، موضوع بحث را مطرح می کنیم که این صریح ترین نصی است که در این مورد بر آن تکیه می کنیم. مسئله دقیقاً چنین است: آیا شورا ارزش شرعی در وجوب اجرا دارد یا نه؟ به تعبیر دیگر آیا شورا یکی از مراکز تصمیم گیری و اطاعت در نظام اسلامی است یا نه؟

۱ . سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۱۷.

۲ . تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۱۰.

۳ . احکام القرآن، ج ۴، ص ۲۵۲.

۴ . تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۹۹.

آیه شورا در سوره آل عمران، واضح‌ترین دلیلی است که برای پاشخ مثبت به این پرسش بدان تمسک جسته‌اند. آنچه ممکن است این گروه در این آیه مبارکه بدان استدلال کنند، دو چیز است:

۱. امر به شورا متضمن تمسک و التزام به رأی اعضای شورا است، در صورتی که همگی بر یک نظر اتفاق کردند یا اکثریت یک نظر داشتند. ما در امر به شورا چنین معنایی نمی‌بینیم. بلی، اگر امر به شورا با نهی از مخالفت با رأی شورا مقرون می‌شد، این دیدگاه معنای معقولی می‌یافت اما چنین نیست و آیه ۱۵۹ آل عمران بر بیشتر از امر به مشورت دلالت ندارد و در آیه چیزی وجود ندارد که بر الزام به شورا دلالت کند.

۲. همان گونه که پیش از این گفتیم، وجوب شورا، وجوب طریقی است برای رسیدن به تصمیم پخته حق، و تکمیل و تصحیح آن. این کار شدنی نیست مگر به الزام حاکم به نتیجه شورا و دادن صفت تصمیم شرعی الزام‌آور به رأی اعضای شورا. بدون این کار، هدف مطلوب از شورا تحقق نخواهد یافت.

مناقشه این دیدگاه مجال گسترده‌ای دارد. هدف از شورا تکمیل و تقویت رأی، و تصحیح و تحکیم تصمیم سیاسی و اداری است. این هدف بر الزام ولیّ امر (حاکم) به رأی اکثریت اهل حلّ و عقد متوقف نیست.

فایده مطلوب از طرح مسائل سیاسی و اداری در شورا، تصحیح و تکمیل رأی، و نقد افکار و آراء است... و حاکم پس از شورا می‌تواند: دیدگاه اکثریت اعضای شورا را تأیید کند که در اغلب موارد این نتیجه به دست می‌آید یا رأی اقلیت را برگزیند یا آرای دیگری را.

این حالت نیز گونه‌ای از طریقت برای رسیدن به تصمیم صحیح پخته از طریق شورا است. در این اشکالی نیست که این تصحیح و تکامل رأی جز از طریق شورا محقق نمی‌شود. همچنان که در این نیز اشکالی نمی‌بینیم که این تصحیح و تکامل رأی بر الزام ولیّ امر به رأی اکثریت اعضای شورا متوقف نیست. البته در صورتی که حاکم در پذیرش و ردّ آرای دیگر خودسری و زورمندی پیش نگیرد.

دسته‌ای از نصوص شورا به این معنی از «طریقت» اشاره دارد. از آن جمله است

روایت شیخ حر عاملی (ره) در وسائل الشیعه از کتاب من لایحضره الفقیه از امیرالمؤمنین (ع) در وصیت به محمد بن حنفیه که فرمود:

اضم آراء الرجال بعضها الى بعض، ثم اختر اقربها الى الصواب، وابعدها من الارتياب ...  
قد خاطر بنفسه من استغنى برأيه، ومن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ.<sup>۱</sup>

آرای مردان را به هم پیوست کن. سپس نزدیکترین به صواب و دورترین از ارتیاب را برگزین... هرکه تنها به رأی خود ساخت، خود را به مخاطره انداخت، و آن که به استقبال آرا شتافت، جاهای خطا را شناخت.

شریف رضی (ره) در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (ع):

من استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ.<sup>۲</sup>

آن که به استقبال آراء شتافت، جاهای خطا را شناخت.

آنچه شیخ صدوق از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده تعبیر دقیقی از طریقت شورا برای تصمیم پخته و کامل حق است.

آنچنان که دموکراسی جدید معتقد است، تصحیح و تکمیل تصمیم همواره از طریق رأی اکثریت حاصل نمی‌شود لیکن فرصتی که شورا برای اولیای امور و دستگاههای دولتی در شنیدن و بررسی دیدگاهها و آرای مختلف فراهم می‌کند، همواره فرصت مفیدی برای رسیدن به تصمیم کامل و صحیح شمرده می‌شود و شورا با این کار، ابزار برتر و مناسب‌تر برای تصحیح و تکمیل تصمیم است.

حکمتی که آمدی از امام علی (ع) روایت کرده به همین نکته اشاره دارد:

اضربوا بعض الرأي يتولد منه الصواب.<sup>۳</sup>

آراء را به هم زنید، راه درست از آن زاید.

این معنا همان است که قرآن به آن اشاره دارد:

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو

(الزمر: ۱۷-۱۸)

الْأَلْبَابِ

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۵-۳۸۸؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۳.

۳. غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۲۶۶.

پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان. این آیه مبارکه به آیه شورا در سوره‌های آل عمران و شورا خیلی نزدیک است. شریف رضی (ره) از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که وقتی ابن عباس نظری داد که امام موافق آن نبود، به عبدالله فرمود:

لک ان تشیر علیّی وأری، فان عصیتک فأطعنی.<sup>۱</sup>

تو راست که به من نظر دهی و من ببینم، پس اگر نپذیرفتم از من اطاعت کنی. عیاشی در تفسیر خود از احمد بن محمد بن محمد از علی بن مهزیار روایت کرده که: امام جواد (ع) به من نوشت:

سَلْ فَلَانًا أَنْ يَشِيرَ عَلَيَّ وَيَتَخَيَّرَ لِنَفْسِهِ فَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَجُوزُ فِي بَلَدِهِ وَكَيْفَ يَعَامَلُ السَّلَاطِينَ فَإِنَّ الْمَشُورَةَ مَبَارَكَةٌ؛ قَالَ اللَّهُ لَنَبِيِّهِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَيَّ اللَّهُ». فَإِنْ كَانَ مَا يَقُولُ مِمَّا يَجُوزُ، كَتَبْتُ أَصَوْبَ رَأْيِهِ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ رَجَوْتُ أَنْ أضعه عَلَيَّ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.<sup>۲</sup>

از فلانی بخواه که نظر خود را به من بگوید و اعتماد به نفس داشته باشد که او داناتر است که چه چیز در شهرش جایز است و چگونه باید با پادشاهان رفتار کرد. همانا مشورت مبارک است. خداوند در آیات محکم قرآن به پیامبرش فرمود: وَاوْرَثَهُمْ فِي الْأُمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَيَّ اللَّهُ؛ پس اگر آنچه می‌گوید جایز باشد خواهیم نوشت و نظرش را تأیید خواهیم کرد و اگر جایز نباشد امیدوارم آن را در راه روشن قرار دهم. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

### نگاهی به روایات شورا

لازم است به روایات شورا نظری بیندازیم و به بررسی دلالت یا عدم دلالت آن بر وجوب شورا در مرتبه نخست، و وجوب عمل به مضمون آن در مرحله دوم، یا الزام

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۸.

به شورا در مرتبه نخست و التزام عمل به مضمون آن در مرتبه دوم، پردازیم.

روایات باب شورا چند دسته است:

دسته نخست: بیشترین روایات شورا در این دسته جای دارد. این احادیث بر تشویق و ترغیب در مسئله شورا دلالت دارد، بدون اینکه به صیغه امر آمده باشد. دقیقاً همانند احادیث اخلاقی که به انجام فضایل اخلاقی تشویق می‌کند. مثل: سخن رسول خدا(ص) در روایت ابن قداح:

قیل: یا رسول الله! ما الحزم؟ قال: مشاوره ذوي الرأي واتباعهم.

گفتند: یا رسول الله! حزم چیست؟ فرمود: مشورت با صاحب نظران و پیروی از آنان.

و روایت سری بن خالد از امام صادق (ع) از رسول خدا (ص):

لا مظاهرة اوثق من المشاورة ولا عقل كالتدبير.

هیچ پشتیبانی استوارتر از مشورت و هیچ عقلی چون تدبیر نیست.

و احادیث شماره ۱۵۵۸۸، ۱۵۵۹۲، ۱۵۶۰۰، ۱۵۶۰۴ و ۱۵۶۰۵ وسائل الشیعه در

کتاب الحج<sup>۱</sup>.

این دسته از روایات مطلقاً بر وجوب شورا دلالت ندارد تا چه رسد به الزامی و

تصمیمی بودن نظر شورا.

دسته دوم: روایاتی که به ارشاد و هدایت به حکم عقل در اهمیت و ضرورت شورا

دلالت می‌کند. مثل روایت ابوالجارود از امام باقر (ع): «في التوراة أربعة أسطر، من لم

يستشر يندم...» و روایت سماعة بن مهران، از امام صادق (ع): «لن يهلك امرؤ عن مشورة».

از این قبیل است روایات شماره ۱۵۹۳۲، ۱۵۵۹۴ و ۱۵۵۹۵ وسائل الشیعه، کتاب الحج،

ابواب العشرة.

این روایات بر وجوب شورا دلالت ندارد تا چه رسد به وجوب عمل به مصوبات

آن. نهایت چیزی که در این احادیث آمده، ارشاد و هدایت به حکم عقل در اهمیت و

ضرورت شورا است و نه عمل به تصمیم شورا. جای هیچ گونه مناقشه‌ای نیست که

عقل همواره حکم کلی به ضرورت شورا ندارد تا چه رسد به عمل به مصوبات آن.

۱. بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۴-۴۲۸.

بنابراین، روایات این دسته بر وجوب عمل به مصوبات شورا و التزام به مضمون آن دلالتی ندارد.

دسته سوم: این روایات در وجوب شورا به صیغه وجوب مولوی است نه به صیغه ارشاد به حکم عقل جز اینکه به صیغه عام آمده و همه امور اعم از سیاسی و عمومی، و کارهای شخصی و فردی را در بر می‌گیرد.

چنان که در روایت منقول از پیامبر (ص) است که فرمود:

لا یفعلن احدکم امرأ حتی یتشیر.

احدی از شما کار نکنند تا اینکه مشورت کند.

و روایت معاویه بن وهب از امام صادق (ع):

استشر فی امرک الذین یخشون ربهم.

در کارت با آنان مشورت کن که از پروردگارشان می‌ترسند.

و روایت حسین بن مختار از امام صادق (ع) از امیرالمؤمنین (ع):

شاوړ فی حدیثک الذین یخافون الله.

با آنان مشورت کن که از خدا می‌ترسند.

و روایت منقول از علی (ع):

اذا عزمتم فاستشر.

وقتی آهنگ کاری کردی، مشورت کن.

و این سخن حضرت:

تفکر قبل ان تعزم، و شاوړ قبل ان تقدم.

پیش از آهنگ کاری، بیندیش، و پیش از انجام مشورت کن.

از همین قبیل است احادیث شماره ۱۵۵۹۸ و ۱۵۶۱۳ کتاب وسائل الشیعه.<sup>۱</sup>

این دسته از روایات بر وجوب شورا دلالت ندارد تا چه رسد به وجوب التزام به مضمون آن. علت آن است که مشورت در کارهای خصوصی و فردی که این روایات به اطلاق و عموم بر آن مشتمل است، واجب نیست. بنابراین اوامر وارده در این روایات بر استحباب حمل می‌شود یا اینکه مجمل است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۸-۴۳۰.

دسته چهارم: نصوص وارده فقط در امور عمومی، سیاسی، اداری، نظامی و اقتصادی و غیره. در مقدمه این نصوص امر به شورا در سوره آل عمران است که به رسول خدا(ص) فرمان می‌دهد با یاران و اصحاب مشورت کند:

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران: ۱۵۹)

از این آیه و دلالت آن بر وجوب شورا در نظام اداری اسلام به مقتضای امر به شورا در این آیه که ظاهر در وجوب است، سخن گفتیم. در آنجا بیان کردیم که: امر وارد در آیه آل عمران: وشاورهم فی الامر، اگرچه بر حسب وضع لغوی خود مطلق است اما در امتثال سیاق آیات در امور عمومی که از اختصاصات حکومت است، ظهور دارد. بنابراین آیه آل عمران ظاهر در وجوب شورا است جز اینکه بر وجوب التزام به رأی شورا یا رأی اکثریت اعضا، و دادن صفت تصمیم التزام آور برای ولی امر، دلالت ندارد. بعید نیست که روایت شریف رضی (ره) از امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه از همین قبیل باشد:

فلا تكلموني بما تكلم الجبابرة ولا تحفظوا مني بما يتحفظ به عند اهل البادية ولا تخالطوني بالمصانعة ولا تظنوا بي استقلاً في حق قيل لي، ولا التماس اعظام لنفسي فانه من استثقل الحق ان يقال له، او العدل ان يعرض عليه، كان العمل بهما اثقل عليه، فلا تكفوا من مقالة بحق او مشورة بعدل.<sup>۱</sup>

پس با من چنان که با سرکشان گویند، سخن مگویید، و چونان که با تیزخویان کنند از من کناره مجوید، و با ظاهرآرایی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید، و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کسی که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس، از گفتن حق، یا رأی زدن در عدالت باز مایستید...

واژه اخیر: فلا تكفوا ظاهر در وجوب امر به معروف و وجوب شورا است.

شیخ صدوق (ره) در عیون اخبار الرضا (ع) از امام هشتم، از رسول خدا (ص) روایت کرده که حضرت فرمود:

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۱۶.

من جاءكم يريد ان يفرّق الجماعة ويغصب الامة امرها ويتولى من غير مشورة فاقتلوه فان الله قد اذن ذلك.<sup>۱</sup>

هرکه به سراغ شما آمد و خواست جماعت شما را پراکنده سازد و امارت امت را غصب کند و بدون مشورت، ولایت یابد، او را بکشید. همانا خداوند اجازه این کار را داده است.

ظاهراً قتل، کیفر کسی است که برای پراکندگی جماعت مسلمین و غصب امور آنان می‌آید. به هر حال، آیه ۱۵۹ آل عمران به قدر کافی بر وجوب شورا و اعتبار آن به عنوان یکی از پایه‌های حکومت در اسلام دلالت دارد... در این آیه کریمه بیش از این دلالتی وجود ندارد.

دسته پنجم: روایات وارده در نهی ارشادی از مخالفت با شورا. چنان که در حدیث ابوهریره آمده که گفت: از ابوالقاسم (رسول خدا (ص)) شنیدم که فرمود:  
استشیروا العاقل ولا تعصوه فتدموا.<sup>۲</sup>

با خردمند مشورت کنید و از (رای) او نافرمانی نکنید که پشیمان شوید.  
و روایت منصور بن حازم از امام صادق (ع) که فرمود:  
قال رسول الله: مشاوره العاقل الناصح رشد و یمن و توفیق من الله فاذا اشار عليك الناصح العاقل فایاک والخلاف فانّ في ذلك العطب.<sup>۳</sup>

رسول خدا (ص) فرمود: مشورت با خردمند خیرخواه رشد و برکت و توفیق الهی است. پس هرگاه خیرخواه خردمند نظر داد، مبادا با آن مخالفت ورزی که مخالفت با نظر او، هلاکت و تباهی است.

و سخن امیرالمؤمنین (ع):

من خالف المشورة ارتبك.<sup>۴</sup>

هرکه با مشورت مخالفت ورزد، گرفتار آید.

۱ . عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۶۲.

۲ . امالی طوسی، ص ۱۵۳؛ المطالب العالیه، ج ۳، ص ۱۷.

۳ . المحاسن، ص ۶۰۲؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۶.

۴ . غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۱۹۴.



بی تردید این نواهی ارشادی است و به حکم عقل در پرهیز از مخالفت با آرای اعضای شورا ارشاد می‌کند. عقل از مخالفت با هر مشورتی به نحو عموم نهی نمی‌کند. عقل گاهی اوقات از برخی موارد مخالفت نهی می‌کند و برخی را اجازه می‌دهد. بنابراین، این دسته از روایات بر وجوب التزام عمل به رأی شورا یا رأی اکثریت اعضا دلالت ندارد.

دسته ششم: روایات وارده در نهی از مخالفت با شورا به طور عام در امور عمومی، فردی و خصوصی. این روایات عبارتند از:

روایت ابوعبدالله جامورانی به سند خود از امام صادق (ع):

استشر العاقل من الرجال الورع فإنه لا يأمر إلا بخير وإياك والخلاف، فان مخالفة الورع العاقل مفسدة في الدين والدنيا.<sup>۱</sup>

با خردمند پرهیزگار مشورت کن که جز به کار نیک فرمان ندهد و پرهیز از اینکه با نظر او مخالفت کنی، چه مخالفت با خردمند پرهیزگار، تباهی دین و دنیا است. این روایت به سبب جامورانی ضعیف است. لسان روایت از نواهی تنزیهی ارشادی بعید نمی‌نماید.

و روایت حسن بن علی از سیف بن عمیره از منصور بن حازم از امام صادق (ع) که فرمود:

قال رسول الله (ص): مشاورة العاقل الناصح رشد ويمن وتوفيق من الله فاذا اشار عليك الناصح العاقل فإياك والخلاف فان في ذلك العطب.<sup>۲</sup>

رسول خدا (ص) فرمود: مشورت با خردمند خیرخواه رشد و برکت و توفیقی از جانب پروردگار است. پس هرگاه خردمند خیرخواه به تو نظری داد، مبادا با آن مخالفت ورزی که مخالفت با نظر او هلاکت و تباهی است. این روایت به سبب راوی ضعیف است.

احمد بن محمد برقی در المحاسن از جعفر بن محمد اشعری از ابن قداح از امام صادق (ع) از پدرش:

۱ . المحاسن، ص ۶۰۲؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۶.

۲ . المحاسن، ص ۶۰۲، ح ۲۵.

قیل یا رسول الله! مالحزم؟ قال: مشاورة ذوي الرأي واتباعهم.<sup>۱</sup>

پرسیدند: یا رسول الله! حزم چیست؟ فرمود: مشورت با صاحب نظران و پیروی از آنان.

دلالت این روایت بر پیروی از شورا ضعیف است. روایت بیشتر از این نمی گوید که پیروی از شورا، حزم است.

امام کاظم (ع) فرمود:

یا هشام! مشاورة العاقل الناصح يمن وبركة ورشد وتوفيق من الله، فاذا اشار عليك العاقل الناصح فاياك والخلاف، فانّ في ذلك العطب.<sup>۲</sup>

هشام! مشورت با خردمند خیرخواه، یمن و برکت و رشد و توفیق از خداوند است. پس هرگاه خردمند خیرخواه به تو نظری داد، مبدا با آن مخالفت ورزی که مخالفت با نظر او هلاکت و تباهی است.

رسول خدا (ص) فرمود:

اذا اشار عليك العاقل الناصح فاقبل واياك الخلاف فانّ فيه الهلاك.<sup>۳</sup>

هرگاه خردمند خیرخواه نظری به تو داد، بپذیر، و مبدا با آن مخالفت ورزی که موجب هلاکت و تباهی است.

رسول خدا (ص):

الحزم ان تستشير ذا الرأي وتطيع امره.<sup>۴</sup>

حزم آن است که با صاحب نظر مشورت، و از دستورش اطاعت کنی.

رسول خدا (ص):

استرشدوا العاقل (ترشدوا) ولا تعصوه فتندموا.<sup>۵</sup>

با خردمند مشورت کنید تا راه یابید، و از او نافرمانی نکنید که پشیمان شوید.

۱. همان، ص ۶۰۰.

۲. تحف العقول، ص ۳۹۸.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۵.

۴. همان.

۵. امالی طوسی، ص ۱۵۳؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۰.

امام صادق (ع) فرمود:

استشر العاقل من الرجال الورع فإنه لا يأمر إلا بخير وإياك والخلاف فإنّ خلاف الورع مفسدة في الدين والدنيا.<sup>۱</sup>

با خردمند پرهیزگار مشورت کن که جز به کار نیک فرمان ندهد و از مخالفت با او بپرهیز که مخالفت با پرهیزگار تباهی دین و دنیا است.

این روایات، همه آن چیزی است که توانستیم در جوامع روایی پیدا کنیم، و جز یک روایت، سند همه ضعیف است، و لسان همه لسان تنزیه و ارشاد به حکم عقل. در دسته پنجم روایات شورا آن را نقد و بررسی کردیم. اینک می‌گوییم: این روایات در امور عمومی، فردی و خصوصی مطلق است و هیچ فقیهی مردم را از مخالفت با شورا در امور شخصی برحظر نداشته و تا آنجا که من می‌دانم هیچ فقیهی چنین ادعایی نکرده است.

بنابراین راهی نداریم جز اینکه: این روایات را اگر از مناقشه اوّل و دوم سالم بدر آیند بر کراهت حمل کنیم که در امثال این مواضع برای آنان که با زبان این روایات مأنوس هستند، محمل پذیرفته شده‌ای است.

\* \* \*

در این شش دسته از روایات، چیزی وجود ندارد که به نحو مولوی بر تحریم مخالفت با شورا در قضایا و شؤون عمومی که از اختصاصات دولت است، دلالت کند. در مقابل دسته‌ای دیگر از روایات هست که بر جواز مخالفت ولیّ امر با شورا در مواردی دلالت دارد که رأی حاکم بر آن استقرار یافته است. ما این دسته از روایات را در تأیید دیدگاهی که به آن رسیده‌ایم مبنی بر عدم وجود دلیلی بر وجوب التزام به شورا از ناحیه ولیّ امر و دستگاههای اجرایی دولت، می‌آوریم.

دسته هفتم: روایاتی که بر جواز مخالفت ولیّ امر با شورا دلالت دارد. مثل روایت شریف رضی (ره) در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (ع) که وقتی عبدالله بن عباس نظری داد و موافق دیدگاه حضرت نبود، فرمود:

۱. محاسن برقی، ص ۶۰۲ ح ۲۴.

### لك ان تشير عليّ وأرى، فان عصيتك فأطعني.<sup>۱</sup>

تو راست که به من نظر دهی و من ببینم، پس اگر نپذیرفتم از من اطاعت کنی. و روایت عیاشی در تفسیر خود که پیش‌تر در بحث از آیه شورا در سوره آل عمران آوردیم. با این وجود، این دو روایت فقط برای تأیید این دیدگاه صلاحیت دارد.

### ۳. ارزش موضوعی و طریقی شورا

آنچنان که از کتاب و سنت می‌فهمیم، شورا دو ارزش دارد: ارزش موضوعی، و ارزش طریقی.

منظور ما از ارزش موضوعی شورا این است که شورا به خودی خود برای تصمیم‌سازی مطلوب است نه به لحاظ نقشی که در تکمیل و تصحیح تصمیم دارد. زیرا شورا بخودی خود در بدست آوردن دل‌های گریزان و اعلام امت برای مشارکت در تصمیم‌سازی، و همراه نمودن امت با تصمیمات اتخاذ شده، نقش دارد. این آثار از ذات شورا می‌جوشد نه از این لحاظ که شورا، راهی است برای رسیدن به تصمیم پخته حق و رأی صحیح.

شاید آیه ۱۵۹ آل عمران به همین نکته اشاره داشته باشد که به دنبال امر رسول خدا(ص) به مشورت: وشاورهم فی الامر، می‌فرماید: ولو كنت فظاً غليظ القلب لا نفصوا من حولك.

این ارزش هیچ ارتباطی به رسیدن از طریق شورا به تصمیم صحیح و کامل ندارد. رسول خدا(ص) نیازی نداشت که در تصمیم‌سازی و نظامی و اداری، مواضع او را تصحیح کنند بلکه خداوند به منظور تطیب و تألیف قلوب صحابه، و کسب مواضع آنان و خانواده‌هایشان به نفع تصمیمی که حضرت اعلام خواهد کرد، فرمان داده که با یاران و پیروانش مشورت کند.

مفسران و فقها بارها در تفسیر آیه شورا در سوره آل عمران به این ارزش موضوعی شورا اشاره کرده‌اند. محمد بن جریر طبری در تفسیر خود می‌گوید:

اهل تأویل در معنایی که خداوند متعال پیغمبرش را فرمان داده با آنان مشورت کند،

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱. بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۸.

و اینکه معنای آن چیست، اختلاف دارند. بعضی گفته‌اند: خداوند در این آیه: و مشاورهم فی الامر، پیامبر(ص) را به مشورت با اصحاب فرمان داده تا بدین وسیله جانهای آنان را پاکیزه گرداند و دل‌هایشان را بدست آورد، و ببینند که به سخنشان گوش فرا می‌دهد و از آنان یاری می‌خواهد، اگرچه خداوند عزوجل با تدبیر امور و سیاست او، حضرت را بی‌نیاز کرده است. دیگران گفته‌اند: برای اینکه پس از او مؤمنان، (در مشورت) از او تبعیت کنند.<sup>۱</sup>

#### جصاص در احکام القرآن گوید:

مردم در امر خداوند متعال به پیامبر (ص) برای مشورت اختلاف دارند. چرا که آن حضرت به واسطه وحی از اصحاب بی‌نیاز است. قتاده و ربیع بن انس، و محمد بن اسحق گفته‌اند: خداوند، پیامبر (ص) را به مشورت با صحابه فرمان داد تا جانهای آنان را پاکیزه سازد و آنها را بالا ببرد. سفیان بن عیینه گفت: خداوند، پیامبرش را به مشورت فرمان داده تا امتش به او اقتدا کنند و آن را نقیصه خود ندانند. چنان که خداوند در مدح آنان گفته: و امرهم شوری بینهم. حسن و ضحاک گفته‌اند: در این امر به مشورت دو چیز را جمع کرده تا هم صحابه را گرمی بدارد و هم امت در مشورت به او اقتدا کنند.<sup>۲</sup> این ارزش موضوعی شورا بود اما ارزش طریقی آن: منظور ما از این ارزش، نقش شورا در رسیدن به تصمیم حق و صحیح است. در این نکته اشکالی وجود ندارد که شورا تأثیر آشکاری در رسیدن به حق و تصمیم صحیح دارد و ابزار برتر برای تصحیح تصمیم است. هرچه خردها و اندیشه‌های متخصصان و کارشناسان در درمان قضایای سیاسی، نظامی، اقتصادی و دیگر شؤون دولت بیشتر شود، تصمیمی که خواهند گرفت و رأیی که اعلام خواهند کرد، هرچه بیشتر به حقیقت و واقعیت و حفظ مصالح جامعه نزدیکتر خواهد بود، و از نقش و نفوذ گرایشها و تمایلات فردی در اداره جامعه خواهد کاست. این همان چیزی است که از ارزش طریقی شورا قصد کرده‌ایم. خلاصه آن چنین است: نقش شورا در رسیدن به تصمیم صحیح.

۱ . جامع البیان، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲ . احکام القرآن جصاص، ج ۲، ص ۴۰.

نصوص اسلامی در بیان این نقش شورا بسی فراوان است. بخشی از این نصوص را در پی می‌آوریم:  
رسول خدا (ص):

ماتشاور قوم قط الا هدوا لارشدهم.<sup>۱</sup>

هیچ قومی هرگز مشورت نکرد مگر اینکه به بهترین کار هدایت شد.

ابن عباس گفت: وقتی این آیه نازل شد: وشاورهم فی الامر، رسول خدا (ص) فرمود:

اما ان الله ورسوله لغنيان عنها ولكن جعلها الله رحمة لامتني فمن استشار منهم لم يعدم رشداً  
ومن تركها لم يعدم غيياً.<sup>۲</sup>

اما خداوند و رسول او از مشورت بی‌نیازند اما خداوند آن را برای امت من رحمت قرار داده است. هر که از شما مشورت کند، رشد را از دست نداده و آن که مشورت را رها سازد، لغزش را از دست نداده است.

امیرالمؤمنین (ع):

من استبدت برأيه هلك ومن شاور الرجال شاركها في عقولها.<sup>۳</sup>

هر که استبداد به رأی ورزد، هلاک شود و آن که با مردان مشورت کند، در خردهایشان شرکت جسته است.

انما حض على المشاورة لأن رأي المشير صرف، ورأي المستشار مشوب بالهوى.<sup>۴</sup>

از این روی مشورت تشویق شده که رأی مشاور نقد و خالص است و رأی مشورت کننده پیوسته به هوا.

من شاور ذوي العقول استضاء بنور العقول.<sup>۵</sup>

آن که با خردمندان مشورت کند به نور خردها روشنی گیرد.  
و دیگر روایاتی که همه بر ارزش طریقی شورا تأکید دارد.

۱ . الکشاف، ج ۱، ص ۴۳۲؛ الشوری فی القرآن والحديث، ص ۶۶.

۲ . الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۰.

۳ . نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۷۵ و ۱۰۴.

۴ . غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۹۲.

۵ . همان، ج ۵، ص ۳۳۶.

اینک، پس از توضیحی که پیرامون دو ارزش موضوعی و طریقی شورا دادیم، می‌گوییم: ارزش موضوعی شورا مستلزم تعهد و التزام ولیّ امر (حاکم) و دستگاههای اجرایی دولت به رأی اکثریت شورا نیست. هدف شورا - که تألیف و پاکیزه گرداندن دلها و جانها است - با برپایی شورا و شرکت دادن اهل حل و عقد در تصمیم‌گیری حاصل می‌شود، اگرچه احیاناً ولیّ امر به دور از استبداد و زورمندی و خودسری، با رأی اکثریت مخالفت ورزد. در این باره پیش‌تر سخن گفتیم.

لیکن ممکن است بگویند: ارزش طریقی شورا که همانگونه که در بسیاری از روایات دیدیم، قطعاً هدف اصلی در تشریح شورا بوده است، مستلزم الزام ولیّ امر به رأی اکثریت و اجرای آن است.

زیرا فرض آن است که رأی اکثریت به صواب و حق نزدیکتر است تا رأی اقلیت. به این دلیل واجب است که حاکم و دستگاههای اجرایی دولت در تصمیم‌گیری به رأی اکثریت ملتزم باشند.

پاسخ: ارزش طریقی شورا ضرورتاً به معنی ترجیح کمی رأی اکثریت در دموکراسی جدید نیست، حتی اگر به عنوان مثال به نسبت ۵۱٪ باشد. آنچه از نصوص و روایات شورا در این باره می‌فهمیم این است که مطالعه و بررسی قضایا و مسائل سیاسی و اداری جامعه در مجالس شورا توسط صاحب نظران و کارشناسان، به تکامل و تصحیح تصمیم، و رشد آراء، و استفاده از همه تجربیات در مسائل سیاسی و اداری و جنگ و صلح، منجر می‌شود. حاکم و دستگاههای دولتی در نظامهای پارلمانی، از شورا برای تحقق این هدف در مسائل عمومی استفاده می‌کنند.

تردیدی نیست که این گونه‌ای از طریقت برای رسیدن به تصمیم حقّ صحیح است. اندکی پیش این نکته را توضیح دادیم.

این طریقت ضرورتاً مستلزم آن نیست که ولیّ امر و دستگاههای دولت به صورت قطعی به رأی اکثریت اعضای شورا ملتزم باشند، بلکه تصحیح و تکمیل تصمیم از طریق طرح دیدگاههای مختلف در مسئله مورد بحث در جلسات شورا قابل تحقق است. البته اگر استبداد رأی و خودسری وجود نداشته باشد. روایات وارده به همین نکته اشاره دارد:

شیخ صدوق (ره) در من لا یحضره الفقیه از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که در وصیت به فرزندش محمد حنفیه فرمود:

أضمم آراء الرجال بعضها الی بعض ثم اختر اقربها الی الصواب وبعدها من الارتیاب... قد خاطر بنفسه من استغنی برأیه، ومن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ.<sup>۱</sup>

آرای مردان را بهم پیوست کن، سپس نزدیکترین به صواب و دورترین از ارتیاب (لغزش) را برگزین... هر که تنها به رأی خود ساخت، خود را به مخاطره انداخت، و آن که به استقبال آراء شتافت، جاهای خطا را شناخت.

من استقبل وجوه الآراء، عرف مواقع الخطأ.<sup>۲</sup>

آن که به استقبال آراء شتافت، جاهای خطا را شناخت.

اضربوا بعض الرأی ببعض یتولد منه الصواب.<sup>۳</sup>

آراء را به هم زنید، راه درست از آن زاید.

#### ۴. احکام خمسه در شورا

احکام خمسه تکلیفی در شورا جاری است: وجوب، استحباب، حرمت، کراهت و اباحه.

شرح این نکته به تفصیل در پی می آید:

#### الف. شورای واجب

شورای واجب، شورا در امور عمومی جامعه است. منظور ما از امور عمومی، امور سیاسی، جنگ و صلح، پیمانها و معاهده‌های بین المللی، امور اداری، اقتصادی و از این قبیل است.

دلیل این حکم، فرموده خداوند متعال: وشاورهم فی الامر در سوره مبارکه آل عمران است. پیش تر در این باره سخن گفتیم. در آنجا بیان شد که امر به شورا در آیه ۱۵۹ آل عمران ظاهر در وجوب است. کلمه «امر» در آیه: وشاورهم فی الامر، اگرچه یک واژه عام است و همه امور زندگی انسان اعم از فردی و اجتماعی را در بر می گیرد، اما در

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۵-۳۸۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۳؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۵.

۳. غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۲۶۶.



مواردی مثل این مورد به معنی امور سیاسی و اداری عمومی است. مانند فرموده امام علی (ع):

فلما نهضت بالامر نكثت طائفة ...

روشن است که مقصود حضرت از «امر»، اختصاصاً امور سیاسی و اداری است.

محقق نائینی در کتاب خود: تنبیه الامة و تنزیه الملة می گوید:

واژه امر محلی به «ال» افاده عموم اطلاق می کند و دلالت دارد که همه امور سیاسی باید در شورا طرح شود مگر مواضعی از احکام شرعی که تخصصاً از این عموم خارج است.<sup>۱</sup> آنچنان که در تفسیر ابن عباس فیروزآبادی آمده، عبدالله بن عباس، واژه «امر» را مخصوص شؤون نظامی و جنگی کرده است.<sup>۲</sup>

شیخ صدوق (ره) در عیون اخبار الرضا (ع) از امام رضا (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده:

من جاءكم يريد ان يفرق الجماعة ويغصب الامة امرها ويتولى من غير مشورة فاقبلوه فان الله قد اذن ذلك.<sup>۳</sup>

هر که به سراغ شما آمد و خواست جماعت شما را پراکنده سازد و امارت امت را غصب کند و بدون مشورت، ولایت یابد، او را بکشید. همانا خداوند اجازه این کار را داده است.

ظاهراً قتل، کیفر غاصب متجاوزی است که برای پراکندگی امت و غصب امور آنان آمده است.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه، فرمود:

فلا تكلّموني بما تكلم به الجابرة ولا تتحفظوا مني بما يتحفظ به عند اهل البادرة ولا تخالطوني بالمصانعة ولا تظنوا بي استثقلاً في حقّ قيل لي، ولا التماس اعظام نفسي، فاتّه من استثقل الحقّ ان يقال له او العدل ان يعرض عليه كان العمل بهما اثقل عليه، فلا تكفوا عن مقالة بحقّ او مشورة بعدل فاني لست بفوق ان اخطيء ولا آمن ذلك من فعلي الا ان يكفي الله من نفسي ما هو املك به مني.<sup>۴</sup>

۱ . تنبیه الامة و تنزیه الملة، ص ۵۳.

۲ . تفسیر ابن عباس، ص ۴۸.

۳ . عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۶۲.

۴ . نهج البلاغه، خطبة ۲۱۶.

پس با من چنان سخن مگویید که با سرکشان سخن می‌گویند، و چنان که با تیزخویان کنند، از من کناره مجوید، و با ظاهرآرایی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید، و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس، از گفتن حق، یا رأی زدن در عدالت باز مایستید، که من نه برتر از آنم که اشتباه کنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم مگر که خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن تواناتر است.

امام (ع) در این نص مردم را از این نهی می‌کند که مبادا از سخن به حق و مشورت به عدل خودداری کنند.

### ب. شورای مستحب

این شورا در امور و مسائل فردی از قبیل خرید و فروش، و شرکت و کار، ازدواج، تحصیل، مسکن و دیگر شؤون خصوصی انسان است. شکی در تشویق شورا در امثال این موارد نداریم. در این هم تردیدی نیست که شورا در امثال این مواضع که به زندگی خصوصی افراد مربوط می‌شود، واجب نیست. من فقیهی نمی‌شناسم که به وجوب شورا در چنین مواضعی معتقد باشد.

همه نصوص وارده در ترغیب به شورا بر این نکته حمل می‌شود. مثل روایات زیر:  
رسول خدا (ص) فرمود:

من اراد امرأ فشاور فیه وقضی، هُدی لارشِد الامور.<sup>۱</sup>

هر که بخواهد کاری انجام دهد و در آن مشورت کند ... به بهترین کارها هدایت شود.

امام علی (ع): فرمود:

سئل رسول الله (ص) عن الحزم فقال: مشاورة اهل الرأي ثم اتباعهم.<sup>۲</sup>

از رسول خدا درباره حزم سؤال کردند. فرمود: مشورت با صاحب نظران سپس پیروی از آنان.

رسول خدا (ص):

۱ . الدرالمشور، ج ۶، ص ۱۰.

۲ . تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۰.

لا وحدة اوحش من العجب ولا مظاهرة اوثق من المشاورة.<sup>۱</sup>

هیچ تنهایی وحشتناک‌تر از خودبینی نباشد و هیچ پشتیبانی مطمئن‌تر از مشورت.  
رسول خدا (ص):

ما من رجل یشاور احداً الاً هدی الی الرشده.<sup>۲</sup>

هیچ مردی با کسی مشورت نکرد مگر اینکه به رشد راه یافت.  
امیرالمؤمنین (ع) در وصیت به محمد حنفیه:

اضم آراء الرجال بعضها الی بعض ثم اختر اقربها الی الصواب وابعدها من الارتیاب.<sup>۳</sup>

آراء مردان را به هم پیوست کن، سپس نزدیکترین به صواب و دورترین از ارتیاب  
(لغزش) را برگزین.

نصوص در این مضمون فراوان است و همه بر استحباب شورا در امور فردی  
وخصوصی انسان حمل می‌شود.

### ج. شورای حرام

این شورای در مقابل نصّ است و در عدم جواز آن تردیدی نیست. این مورد -  
چنان که محقق نائینی گفته - تخصیص در ادله شورا نیست بلکه خروج آن تخصّصی  
است.<sup>۴</sup>

شورا در اسلام در مواردی است که نصّی درباره آن نباشد. این نکته نزد اصحاب  
رسول خدا (ص) معروف بود.

حَبَّابُ بْنُ مَنْذَرٍ كَفَّتْ:

روز بدر دو خصلت برای رسول خدا (ص) بیان کردم که از من پذیرفت. همراه  
رسول خدا (ص) بیرون رفتم. پشت آب اردو زد. گفتم: یا رسول الله! آیا به دستور  
وحی این کار را کردی یا بر پایه رأی خودت؟ فرمود: حباب! به رأی خودم. گفتم: پس  
نظر من این است که آن سوی آب اردو بزنی ... از من پذیرفت.<sup>۵</sup>

۱ . توحید صدوق، ص ۳۷۶.

۲ . مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۳.

۳ . من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۹.

۴ . تنبیه الامّة و تنزیه الملة، ص ۵۳.

۵ . الدر المنثور، ج ۱، ص ۹۰.

از همین قبیل است:

وقتی رسول خدا (ص) ضعف دل‌های بیشتر مسلمانان از محاصره دشمن و سستی آنان را در جنگ و غلبه احزاب را دید، به نزد عیینه و حارث، رهبران غطفان فرستاد و از آنان دعوت به صلح کرد که به میان قوم خود برگردند و ثلث محصول مدینه آنان را باشد. حضرت با سعد بن عباده در این باره مشورت کرد. سعد گفت: با رسول الله! اگر این کار به امر خداوند است و در این باره وحی نازل شده، همان را انجام بده که می‌دانی و اگر خودت تصمیم گرفتی، ما را در این باره نظر است.<sup>۱</sup>

جصاص می‌گوید:

می‌بایست مشورت پیامبر (ص) در مواردی باشد که نصی در این باره نیست. زیرا جایز نیست که در موارد منصوص با آنان مشورت کند.<sup>۲</sup>

صاحب‌المیزان در موارد شورا می‌گوید:

شورا در موردی است که فعل و ترک آن بر حسب مرجحات جایز باشد. اما احکام الهی ثابت، جایی برای مشورت در آنها نیست. چنان‌که احدی اجازه تغییر آن را ندارد و گرنه اختلاف حوادث موجب نسخ کلام خداوند متعال می‌شد.<sup>۳</sup> مسئله واضح است و نیاز به اطاله بحث ندارد.

#### د. شورای مکروه

شورای مکروه در مواردی است که در نصوص نهی تنزیهی وارد شده است. امثله آن در نصوص شورا فراوان است. شیخ رضا استادی در رساله‌ای پیرامون نصوص شورا، دویست روایت را در این باره جمع کرده است. مانند آنچه در عهدنامه امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر آمده است. حضرت به مالک اشتر می‌فرماید:

ولا تدخلن فی مشورتک بخیلاً يعدل بک عن الفضل وبعدهک الفقر ولا جباناً يضعفک عن الامور، ولا حریصاً یزین لک الشرّة بالجور فان البخل والجبن والحریص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله.<sup>۴</sup>

۱. ارشاد مفید، ص ۵۱-۵۲؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۲.

۲. احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۱.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۷۰، در تفسیر آیه ۱۵۹ آل عمران.

۴. فتح البلاغه، نامه ۵۳.

بخیل را در مشورت خود در میاور که تو را از نیکوکاری باز گرداند، و از فقر می ترساند، و نه ترسو را تا در کارها سستت نماید، و نه آزمند را تا حرص ستم را برایت بیاراید که بخل، و ترس و آز سرشتهای جداجدا است که فراهم آورنده آن بدگمانی به خداوند است.

استشر عدوك العاقل واحذر رأي صديقك الجاهل.<sup>۱</sup>

با دشمن خردمندت مشورت کن و از رأی دوست نادانت بپرهیز.

لاشركن في مشورتك حريصاً يهون عليك الشرّ ويزين لك الشرّة.<sup>۲</sup>

آزمند را در مشورت در میاور که بدی را بر تو آسان نماید و ستم را برایت بیاراید. روایاتی درباره کراهت مشورت با زنان وارد شده است. این روایات از حیث سند ضعیف است و با روح شریعت اسلامی و نصوص فراوان کتاب و سنت صحیح درباره ارزش و ایمان زن سازگاری ندارد.

بعید نمی دانیم که در برخی از این روایات، نکته ای جا افتاده است. چنان که در روایت مروی از امیرالمؤمنین (ع) در وصیت به امام حسن (ع) آمده:

إياك ومشاورة النساء.<sup>۳</sup>

همین روایت در منابع حدیثی اینگونه آمده است:

إياك ومشاورة النساء إلا من جرّبت بكمال عقل.<sup>۴</sup>

شأن زن، شأن مردان است. در میان زنان، افراد مؤمن خردمند و فاضلی وجود دارد. چنان که زنان ضعیف و ناتوان هم وجود دارند. وضع در میان مردان هم چنین است... روایات فراوانی به ما رسیده که از مشورت با مردان بخیل، حریص، ضعیف و ترسو نهی می کند.

ثابت شده که رسول خدا (ص) با همسرانش مشورت می کرد.

## ه. شورای مباح

شورا در غیر از این حالات چهارگانه مباح است.

۱. غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲. همان، ج ۶، ص ۳۱۰.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴. کنزالفوائد، ص ۱۷۷؛ بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۲.

### ۵. شیوه عمل شورا

در شریعت شیوه معینی برای تشکیل شورا در دولت اسلامی وجود ندارد. حکم ثابت این است: شورا یکی از پایه‌های حکومت در اسلام است. احدی در این باره مناقشه ندارد.

اسلام شیوه انتخاب اعضای شورا و روش انعقاد شورا، و روش کار آنان در ضمن نظام حکومت را به مقتضیات زمان و مکان واگذار کرده است.

مجموعه شورای صاحب‌نظران را در صدر نخست اسلام، «اهل حلّ و عقد» می‌نامیدند، و آنان را به روشی شبیه انتخاب طبیعی «تعیّن» از میان سایر افراد برمی‌گزیدند. گاهی اوقات از راه تمثیل کیفی انتخاب می‌شدند، چیزی که بیشتر شبیه «تعیّن» است تا انتخاب. گاهی اوقات نیز از راه تمثیل کیفی و کمی انجام می‌شود. به هر حال این کار به مقتضیات زمان و مکان واگذار شده است.

شریف رضی (ره) از امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه درباره تحدید و تعریف شورا در آن زمان آورده:

انّما الشوری للمهاجرین و الانصار.<sup>۱</sup>

همانا شورا از آن مهاجران و انصار است.

آن حضرت (ع) در جای دیگر فرمود:

انّما الناس تبع للمهاجرین و الانصار، وهم شهود المسلمین علی ولایتهم و امر دینهم.<sup>۲</sup>

همانا مردم پیرو مهاجرین و انصارند، و آنان گواهان مسلمانان بر ولایت و امر دینشان.

شیوه‌های معروف امروزی در انتخاب اعضای شورا در نظامهای دموکراتیک جدید می‌تواند مصداق نظام شورا در اسلام در شیوه انتخاب و نمایندگی، و روش انعقاد شورا، و شیوه عمل آن باشد.

\* \* \*

۱. نهج البلاغه، نامه ۶.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷.

## نصیحت

- نقش نصیحت در بافت ولایت و شبکه ارتباطات اجتماعی
- رابطه دوجانبه فرد و ارتباطات اجتماعی
- سلام و نصیحت
- فراگیری نصیحت در شبکه ارتباطات انسانی





## نقش نصیحت در بافت ولایت

### و شبکه ارتباطات اجتماعی

نصیحت (خیرخواهی) یکی از مصطلحات اسلامی است که مفهوم عمیقی در اندیشه عقیدتی، سیاسی و اجتماعی دارد. متأسفانه این مفهوم اسلامی ژرف، در اندیشه اسلامی معاصر محتوای خود را از دست داده و جز پند و اندرز و موعظه محتوای دیگری برایش نمانده است که هرچند یکی از ابعاد خیرخواهی است اما همه آن نیست.

### ابعاد متعدّد نصیحت

در روایاتی که در پی می‌آید، دلالت واضحی بر ابعاد گوناگون نصیحت دیده می‌شود:

۱. رسول خدا (ص) فرمود: «دین، نصیحت (خیرخواهی) است.» گفتند: یا رسول خدا! (خیرخواهی) برای که؟ فرمود: «برای خدا، برای رسول خدا، برای پیشوایان دین و برای جماعت مسلمانان.»<sup>۱</sup>

۲. رسول خدا (ص) فرمود:

من لا یهتمّ بامر المسلمین فلیس منهم ومن لم یصحّ ویمس ناصحاً لله ولرسوله ولکتابه ولإمامه ولعامة المسلمین فلیس منهم.<sup>۲</sup>

هرکه به امر مسلمانان اهتمام نرزد از آنان نیست، و هرکه شب را صبح کند و روز

---

۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۹۵.

۲ . الترغیب والترهیب، ج ۲، ص ۵۷۷.

را شب، و خیرخواه خدا، رسول خدا، کتاب (قرآن)، امام و عموم مسلمانان نباشد، از آنان نیست.

۳. رسول خدا (ص) فرمود:

من یضمن لی خمساً أضمن له الجنة: النصیحة لله عزوجل، والنصیحة لرسوله، والنصیحة لکتاب الله، والنصیحة لدين الله، والنصیحة لجماعة المسلمين.<sup>۱</sup>

هر که پنج چیز را برایم تضمین کند، من بهشت را برایش تضمین می‌کنم: ۱. خیرخواهی برای خدای عزوجل؛ ۲. خیرخواهی برای رسول خدا؛ ۳. خیرخواهی برای کتاب خدا؛ ۴. خیرخواهی برای دین خدا؛ ۵. خیرخواهی برای جماعت مسلمانان. خیرخواهی برای خدا و رسول و قرآن، بعد اعتقادی این مفهوم است. خیرخواهی برای امامان مسلمانان، بعد سیاسی و خیرخواهی برای جماعت مسلمانان، بعد اجتماعی آن. اسلام مفاهیم و تصوّراتی به وجود آورده و برای آن مصطلحات خاصی وضع کرده و چهارچوب فرهنگ اسلامی را اعم از عقیده، سیاست و جامعه بدان ربط و پیوند داده و ما نمی‌توانیم تصویری کامل از عقیده، سیاست و جامعه اسلامی داشته باشیم مگر از طریق عناصری که اصول اندیشه اسلامی را تشکیل می‌دهد. نصیحت و خیرخواهی نیز از همین مصطلحات و مفاهیم است. در آنچه در پی می‌آید، عمق و ژرفای این مفهوم را در تفکر اسلامی خواهیم دید.

### رابطه دوجانبه فرد و ارتباطات اجتماعی

سلامت انسان بسته به سلامت پیوندهایی است که او را به دیگران ربط می‌دهد. هر اندازه این روابط سالمتر باشد، انسان بهتر و سالمتر است. به همین دلیل، شبکه ارتباطاتی که فرد را به دیگران پیوند می‌دهد، اهمیت زیادی در سلامت انسان و استقامت و سعادت او دارد. حتی می‌توان انسان را بر اساس مناسبات، پیوندها و ارتباطاتش ارزیابی کرد.

هرگاه پیوندهای انسان با دیگران بر اساس عدالت، انصاف، تعاون، ایشار و محبت استوار باشد، انسان برخوردار از این پیوندها، در زندگی خود سعادت‌مند و بر خط

۱. مشکاة الانوار، ص ۳۱۰.

مستقیم خواهد بود، و هرگاه پیوندش با دیگران براساس سودجویی، تجاوزگری، مکر و نیرنگ استوار باشد، انسان در محدوده این پیوند آشفته و معذب خواهد بود. چنانکه عکس این گفته نیز صحیح است. بدین معنی که به هر میزان که انسان صالح باشد، پیوندهایش با دیگران پیوندهای شایسته و بر اصول صحیح و اخلاقی مبتنی خواهد بود و هرچه انسان فرومایه، کج اندیش و کج رفتار باشد، پیوندهایش با دیگران نیز از خیانت، مکر، بدی، دشمنی و تجاوزگری خالی نخواهد بود.

بنابراین بین انسان و پیوندهایش با دیگران رابطه دوجانبه‌ای برقرار است که هر یک در دیگری تأثیر می‌گذارد. انسان در اثر رابطه بد، شقاوت‌مند می‌شود، چنانکه رابطه انسان با دیگران نیز در اثر شقاوت و خیانت وی، بد و زشت می‌شود.

به همین سبب اسلام اهمیت زیادی به شبکه ارتباطات انسان با دیگران می‌دهد و تلاش دارد با همه امکانات این شبکه را در زندگی انسان و پیوندهای او براساس متانت، قوت، مودت، محبت و تفاهم سامان دهد.

این، خط طولی ولایت است. خط دیگر، خط عرضی (افقی) در ارتباط مؤمنان با هم در جامعه اسلامی است که از طریق پیوند برادری، تعاون، تفاهم، محبت، مودت و همیاری انجام می‌شود. این فرموده خداوند است:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ... (التوبة: ۷۱)

مردان و زنان مؤمن یار و یاور یکدیگرند...

... وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ... (الأنفال: ۷۲)

... و آنان که به مهاجران منزل دادند و به آنها یاری کردند آنها یار و یاور

یکدیگرند...

این تار و پود در بافت امت، همه ارتباطات مؤمنان با یکدیگر را در یک بافت قوی و محکم از محبت، مودت، همیاری، تعاون و حسن ظن در بر می‌گیرد.

اجمال این دو خط در شبکه مناسبات انسانی، «ولاء» است که همه ارتباطات و پیوندهای انسان با دیگران را تقریباً به صورت فراگیر در بر می‌گیرد و براساس اصول صحیح تنظیم و ارزیابی می‌کند.

سلامت این شبکه به سلامت، استقامت و سعادت انسان می‌انجامد. همچنانکه سستی و اختلال آن به اختلال و انحراف زندگی انسان منجر می‌شود. اسلام، طرح

کاملی از اصول و قوانین برای تأمین سلامت این شبکه و حمایت آن در برابر فساد ارائه می‌دهد.

در آنچه می‌آید به برخی از این قوانین تا حدودی که به بحث ما مربوط می‌شود، اشاره می‌کنیم و باقی را به بحث «ولاء» ارجاع می‌دهیم.

### خط طولی و عرضی در بافت ارتباطات انسانی

در کتاب خود، الولاء به طور مفصل و در کتاب السلام فی الإسلام به اجمال از این بافت ارتباطی انسان سخن گفته‌ام. در اینجا اشاره‌ای گذرا به این مسئله خواهیم داشت و طالبان تفصیل را به آن دو کتاب ارجاع می‌دهیم.

اسلام درخصوص ارتباطات انسانی، نظریه‌ای کامل و تصویری دقیق و فراگیر دارد. این نظریه، قانون ولاء است. ما در مکاتب دیگر، چنین تصوّر و فهمی از شبکه روابط انسانی سراغ نداریم. این شبکه ارتباطی که اسلام آن را ولاء می‌نامد، شبکه‌ای است فراگیر، گسترده، قوی و محکم که تقریباً ارتباطات انسان با جهان خارج را بدون استثنا در بر می‌گیرد.

این ارتباطات دو گرایش دارد: طولی (عمودی) که متضمّن ولایت و حاکمیت و سلطه شرعی خداوند و رسول او و امامان مسلمان بر انسان است. چنانچه متضمّن ولایت و حاکمیت سایر اولیای امور است بر مسلمین در هر پایه‌ای از ولایت و حاکمیت که باشد. چنانچه متضمّن حاکمیت انسان بر نفس خود در حدودی که شرع اجازه داده است. این خط به شکل حلقه‌های به هم پیوسته از ولایت و حاکمیت شرعی در زندگی انسان درست شده است و در نهایت به ولایت خداوند و حاکمیت او بر همه شئون انسان منتهی می‌شود. خداوند متعال می‌گوید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (المائدة: ۵۵)

همانا ولیّ امر شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز بپا می‌دارند و به فقیران، در حال رکوع زکات می‌دهند.

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

(النساء: ۵۹)

فرمان خدا، و رسول و والیان امر را اطاعت کنید.

## سلام و نصیحت

سلام و نصیحت مهمترین عناصر تشکیل دهنده این شبکه عجیب است که انسان را به خدا، و بندگان خدا پیوند می‌دهد. سلام و نصیحت دو رویه مختلف این پیوند الهی است.

سلام رویه سلبی این پیوند، و نصیحت رویه ایجابی آن است و هر دو با هم دو رویه بافتی است که شبکه ولاء از آن تشکیل می‌شود. سلام به معنای امنیت از تجاوز و زشتی در وجوه مختلف آن است اعم از اینکه این تجاوز و زشتی در حضور و یا غیاب باشد، در جان و مال و ناموس باشد، و یا با زبان و یا دست انجام گیرد.

معنای سلام در پیوند انسان، پالایش ارتباطی است که او را در دو خط عمودی و افقی به دیگران پیوند می‌دهد، تطهیر از هر نیت زشت و کار بد، دشمنی، خباثت، مکر و نیرنگ، سوء ظن، آزار و اذیت و زیان رساندن، و برقراری پیوند بر اساس امنیت از هرگونه زشتی و تجاوزگری. این رویه سلبی پیوند است.

ما این رویه پیوند را در بررسی جداگانه‌ای زیر عنوان: السلام فی الاسلام، شرح داده‌ایم.

رویه مثبت پیوند، نصیحت است و بین آن دو رابطه برقرار است. لازم است تأملی کوتاه در ریشه لغوی این کلمه داشته باشیم تا بتوانیم مفاهیم و تصوّراتی را که اسلام بر این واژه بار کرده، به دست آوریم.

## ریشه لغوی نصیحت

در مراجعه به فرهنگهای لغت، سه نکته در معنای نصیحت به دست می‌آید که ما را در فهم ریشه لغوی این کلمه کمک می‌کند.

۱. ابن منظور می‌گوید: «نصح الشيء: خالص شد. الناصح: خالص و هرچیزی که خالص شود، گویند: نصح.»<sup>۱</sup>
۲. همو گوید: «النصح: نقیض غش است.»<sup>۲</sup>

۱. لسان العرب، ج ۲، ص ۵۱۶.

۲. همان.

وی در ماده «غش» می‌گوید: «از غش به معنی آلوده و کدر گرفته شده. گویند: غشه یعنی: آن را خالص نکرد.»<sup>۱</sup>

۳. ابن اثیر گوید: «نصیحت کلمه‌ای است برای بیان یک جمله به معنی خیرخواهی برای منصوح.»<sup>۲</sup>

بنابراین نصیحت در لغت، به دو معنی آمده است:

۱. خیرخواهی برای دیگران.
۲. پاکسازی ارتباط و پالایش آن از هرگونه آلودگی در ظاهر و باطن.

این دو نکته ما را در فهم معنای نصیحت و درک مفاهیم و تصوّرات اسلامی آن یاری می‌کند.

### تحلیل علمی نصیحت

ارائه یک تحلیل علمی از خیرخواهی مشکل است. زیرا برغم اهمیت این واژه و نقش گسترده آن در شبکه روابط و مناسبات انسانی در اسلام، تاکنون در بررسی‌های اسلامی یک تحلیل علمی دقیق با بیان مشخص حدود آن انجام نشده است تا بتوان بر آن تکیه کرد.

علی‌رغم این مطلب تلاش می‌کنیم از طریق بدیهیاتی که از این واژه در دست داریم و از طریق مفهوم لغوی و مصطلح شرعی مجملی که از این واژه در ذهن متبادر می‌شود، یک تحلیل علمی از آن ارائه دهیم.

در اینجا بخشی از سخنان مفسران در معنای نصیح را عرضه می‌داریم تا در پرتو این گفته‌ها و نیز دیدگاه‌های دانشمندان لغوی - که پیش از این تقدیم شد - بتوانیم یک تصویر تحلیلی نسبتاً دقیق از این واژه ارائه کنیم.

۱. راغب اصفهانی می‌گوید:

النصح: فعل یا گفته‌ای است که صلاح به همراه داشته باشد... می‌گویند: نصحت له الودّ: در مودّت اخلاص ورزیدم؛ ناصح العمل: کسی که عملش خالص است. خداوند

۱. همان، ج ۶، ص ۳۲۳.

۲. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۵، ص ۶۳.

- می فرماید: **تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً**: یکی از این دو است: إخلاص یا إحکام.<sup>۱</sup>
۲. قاضی القضاات ابی السعود (۹۵۱ هـ) در تفسیر خود می گوید:
- النصح**: کلمه‌ای است که همه افعال و گفته‌های خیر را در بر می‌گیرد. حقیقت آن، خیرخواهی و راهنمایی به سوی خیر است. نقیض آن، غش است.<sup>۲</sup>
۳. زمخشری می گوید:
- گویند: **نصحت** و **نصحت** له؛ زیادت لام برای مبالغه و نشان دادن خلوص نصیحت است و این هنگامی است که خالصانه به نفع نصیحت شونده صورت گیرد و منظور ناصح، صرفاً جانبداری وی باشد نه چیز دیگری.<sup>۳</sup>
۴. قرطبی می گوید:
- النصح**: خالص کردن نیت از شائبه‌های فساد در معامله، و برخلاف غش است.<sup>۴</sup>
۵. طبرسی می گوید:
- النصيحة**: خالص کردن نیت از شائبه فساد در معامله است.<sup>۵</sup>
۶. نیشابوری می گوید:
- حقیقت نصح ارشاد به مصلحت، همراه با خلوص نیت از شوائب مکر و نیرنگ است.<sup>۶</sup>
۷. فخر رازی می گوید:
- حقیقت نصح، فرستادن به سوی مصلحت همراه با خلوص نیت از شوائب مکر است.<sup>۷</sup>
۸. رشید رضا می گوید:
- اصل در نصیحت این است که مصلحت نصیحت شونده اراده شود نه مصلحت

۱. مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۱۵-۵۱۶، ماده نصح.

۲. تفسیر ابی السعود، ج ۳، ص ۲۰۴.

۳. الکشاف، ج ۳، ص ۱۱۵.

۴. تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۲۳۴.

۵. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۰۵.

۶. تفسیر غریب القرآن، در پاورقی تفسیر طبری، ج ۸، ص ۱۳۵.

۷. التفسیر الکبیر، ج ۱۴، ص ۱۵۱.

ناصح و اما اگر فایده‌تبعی برای ناصح داشته باشد، اشکالی ندارد و گرنه، نصیحت خالص نخواهد بود.<sup>۱</sup>  
همو گوید:

**نصیحت و نصح:** بیان آنچه موجب اصلاح ذات بین و به دور از غش و خلل و فساد باشد... این را هم از همین مطلب بدان که در این حالت، هر آنچه که مصلحت امت، خصوصاً مجاهدین راه دین، در آن باشد از قبیل نصیحت برای خدا و رسول است. مثل رازداری و تشویق به انجام نیکبها و مقاومت در برابر خیانتکاران در وجوه گوناگون. پس نصیحت از ارکان معنوی اسلام است که گذشتگان با عمل بدان نجات یافتند و آیندگان به ترک آن خوار شدند...<sup>۲</sup>

۹. مراغی گوید:

**نصح:** ارشاد به مصلحت همراه با خلوص نیت از شوائب مکر و نیرنگ است.<sup>۳</sup>

۱۰. علامه طباطبائی (ره) می‌گوید:

وَأَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ، یعنی: هیچ مأموریتی در رسالت و پیامبری خود ندارم جز تبلیغ خالصانه پیامهای پروردگارم از شائبه‌های ظن و گمان و بدور از کذب و دروغ. نه در آنچه، شما را بر آن وا می‌دارم، اهل غش و تقلب هستم و نه در آنچه از تدبیر به دین توحید از شما می‌خواهم، خیانتکار. این چیزی است که آن را حق می‌بینم و نفع و خیر شما را در آن.<sup>۴</sup>

این بخشی از سخنان دانشمندان در تفسیر نصیحت بود.

ما ترجیح می‌دهیم که نصح و نصیحت از خلوص و اخلاص باشد و نه از احکام. این یکی از دو معنایی است که راغب در مفردات خود بیان کرده و مشهورترین آن دو در سخنان مفسران و علمای لغت، و شبیه‌ترین آن دو در موارد استعمال این مصطلح اسلامی است.

بنابراین، نصیحت از دو جمله تشکیل شده که تقریباً همه مفسران و علمای لغت با

۱. تفسیر المنار، ج ۸، ص ۴۹۳.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۵۸۷.

۳. تفسیر مراغی، ج ۸، ص ۱۷۸.

۴. میزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۷۸، در تفسیر آیه ۶۸ اعراف.



اندکی اختلاف در تعبیر، در آن اتفاق نظر دارند. این دو جمله عبارتند از:

۱. خیرخواهی در گفتار و کردار برای دیگران و تنظیم رابطه خود با آنان بر این اساس.

۲. خالص کردن رابطه و برخوردهای خود با دیگران از هرگونه شائبه زشت و پیرایش نصیحت در این پیوند و برخورد.

این پیرایش و خالص‌سازی در مقابل غش است. غش آن است که انسان ظاهراً در برخورد با دیگران خیرخواه آنان باشد ولی در باطن رابطه‌اش سوء نیت و شرارت نهفته باشد. این حالت، عادتاً غش نامیده می‌شود.

این دو جمله به گونه‌ای از گفته‌ها و نظرات مذکور در تعریف نصیحت به دست می‌آید. می‌کوشیم هر یک را به صورت علمی تحلیل کنیم تا به یک تعریف و تحلیل فراگیر در مفهوم نصیحت دست یابیم. بررسی خود را از مطالعه تحلیلی این دو جمله آغاز می‌کنیم:

تعامل با دیگران بر پایه احسان و اصلاح، و خدمت به دیگران در گفتار و کردار. بنابراین همّت انسان از تعامل اجتماعی نباید فقط خدمت به خویشتن باشد و عمل اجتماعی را فقط با مقیاس مصلحت شخصی ارزیابی کند.

انسان نه می‌تواند و نه اجازه دارد که در روابط اجتماعی از مصلحت شخصی به صورت کلی خالی شود. این حقّ و معقول است.

گروهی از مردم هستند که جز به اندازه خدمت به مصالح شخصی اقدام نمی‌کنند. این گروه نه کاری انجام می‌دهند و نه از کاری خودداری می‌کنند مگر آنکه این اقدام و گریز در خدمت مصالح شخصی آنان باشد. آنان هر اقدام، و سخنی که از زبانشان بیرون می‌آید، را با همین مقیاس می‌سنجند، و هیچ عامل محرک (انگیزه) ای برای انجام کارهای اجتماعی در میدان روابط اجتماعی جز عامل «خود» و «من» نمی‌بینند و ندارند.

چنین انسانی وقتی به مدرسه می‌رود تا به فرزندان مردم خواندن و نوشتن بیاموزد، و آنگاه که بیمار را معاینه می‌کند، و یا مشاوره حقوقی یا ساختمانی به احدی ارائه می‌دهد، بر مبنای منطق خدمت و احسان به دیگران و اصلاح امور آنان نیست بلکه منافع و مصالح خود را در این کار می‌بیند.

این حالت نوعی بیماری «انانیت» و «خودبینی» است که برخی از مردم به آن مبتلا

می‌شوند. در نتیجه همه چشمه‌های خیر و احسان در آنان می‌خشکد. نصیحت به این معنی نیست که انسان به طور کلی از منافع شخصی دست بردارد. این شدنی نیست بلکه نصیحت آن است که انسان به مصلحت دیگران همّت ورزد و تلاش کند به آنان خدمت نماید و همانگونه که غمخوار خویش است، غمخوار دیگران هم باشد، و در پی مصالح آنان چنان حرص بخورد که برای مصالح خود می‌خورد. آنچنان که دوست دارد مردم با او تعامل داشته باشند او نیز کمر همّت به خدمت، فریادرسی، نجات، یاری، راهنمایی، آموزش و مشاوره مردم ببندد، و همانطور که خود را دوست دارد و تلاش می‌کند در خدمت او باشد، دیگران را نیز دوست بدارد و برای خدمت به آنان کوشش کند، و آنچنان که غم و اندوه خودش او را به رقت می‌آورد، از غم و اندوه دیگران به رقت آید.

### معین خیر در نفس انسان

نفوس مؤمنان منبع جوشان خیر برای دیگران است و خیرخواه مردم و دوستدار آن است. شگفتی من از این است که نفوس مردم حریص و بخیل است و خیر را برای خود می‌خواهند و اجازه نمی‌دهند دیگران از خیر بهره‌مند شوند. گویی نفوس آنان، افعال لازمه‌ای است که جز در سوء و شرّ به دیگران نمی‌رسد. این یکی از طبائع نفوس انسانی است، اگر تهذیب نشود:

... وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ ... (النساء: ۱۲۸)

... و نفوس را بخل و حرص فراگرفته ...

... أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ ... (الأحزاب: ۱۹)

... با کمال حرص و بخل مطالبه غنیمت می‌کند ...

پس چگونه این نفوس بخیل و حریص بر خیر به سرچشمه‌ای مبدل می‌شود که از آن خیر می‌جوشد و در راه خیر تلاش می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: این معین، محبت است که اگر پرده‌های آلودگی، فطرت انسان را نپوشاند، در سویدای فطرت همه آدمها یافت می‌شود.

### محبت سرچشمه خیر

محبت، سرچشمه هرگونه خیری در درون انسان است. منبع بیشتر خیرات و

بخششهای درونی انسان، محبت است. در مقابل، سرچشمه همه حرصها، امساکها و بخلها، کراهت و بغض است.

محبت، به نفس قابلیت بخشش و قدرت بر انجام خیر می‌بخشد. هرگاه محبت به درون انسان راه یابد، نفس سرشار از خیر و نیکی، رفیق و مدارا، و احسان و بخشش می‌شود و نفس آدمی به سبزه‌زاری پربرکت و با بخشش فراوان مبدل می‌شود و آنگاه که نفس از محبت خالی شود، همچون کویری بی حاصل شود که جز حقد و کینه و تجاوز و عداوت، و مکر و نیرنگ در خود ندارد.

### تبادل بین محبت و خیرخواهی

امیرالمؤمنین (ع) در این زمینه سخنان گهرباری دارد که آمدی در کتاب غررالحکم آورده است. امام (ع)، به روایت آمدی، می‌فرماید:

#### النصح یثمر المحبة<sup>۱</sup>.

خیرخواهی میوه محبت است.

بنابراین خیرخواهی برای خدا و رسول و مؤمنان، در دلها از محبت خدا و رسول سرچشمه می‌گیرد.

در سخنی دیگر که آمدی در غررالحکم نقل کرده، امام (ع) می‌فرماید:

#### النصيحة تثمر الود.

خیرخواهی در دلها محبت می‌رویاند.

این فرمایش امام عکس فرموده پیشین است و هر دو با هم تصویری از رابطه دوجانبه خیرخواهی و محبت رسم می‌کنند. پس خیرخواهی، محبت‌ساز و محبت، نصیحت‌ساز است.

خیر و خیرخواهی در دل فقط و فقط از سرچشمه محبت و وداد می‌جوشد. این حقیقتی است که خداوند متعال انسانها را بر آن، آفریده است.

### محبت از مقوله توحید و اخلاص است

در جان انسان مؤمن، نباید بیش از یک محبت باشد و آن محبت خدای عزوجل

۱ . غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۳۴.

است. هر محبت دیگری در دلهای مؤمنان مخلص باید به گونه‌ای استمرار و امتداد همین محبت باشد.

نفس انسان مؤمن و همه پیامبران، و فرشتگان، و اولیا و بندگان صالح خدا، با محبت خداوند متعال، وسعت می‌گیرد. نفوس مؤمنان از این محبت هر قدر تداوم یابد و هر اندازه استمرار داشته باشد، به تنگ نمی‌آید. لیکن هرگاه بخواهد بین محبت خداوند متعال و محبت دشمنان او جمع کند، قطعاً به تنگ خواهد آمد و گنجایش هر دو را نخواهد داشت. خداوند می‌فرماید:

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جُوفِهِ ... (الأحزاب: ۴)

خدا در درون یک مرد دو قلب قرار نداده ...

بنابراین سرچشمه همه محبتها در جان انسان مؤمن، که جان و محبت و عواطف و خواسته‌های خود را برای خداوند خالص کرده، محبت خداوند متعال است. این محبت، محبت حاکم در جان مؤمن است و هر محبت دیگری که آن را نفی کند و به معارضه آن برخیزد، باید از دل او بیرون رود که در جان انسان مؤمن دو محبت؛ یعنی محبت خداوند متعال و محبت دنیا جمع نمی‌شود.

رسول خدا (ص) فرمود:

حُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ اللَّهِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ أَبَدًا.<sup>۱</sup>

هیچگاه محبت خدا و محبت دنیا با هم در یک قلب جمع نمی‌شوند.

امام صادق (ع) فرمود:

وَاللَّهُ مَا أَحَبَّ اللَّهُ مِنْ أَحَبِّ الدُّنْيَا وَوَالِي غَيْرِنَا.<sup>۲</sup>

به خدا قسم! هر که دنیا را دوست بدارد و کسی جز ما را مولای خود بداند، خدا را دوست نداشته است.

### خیرخواهی برای خدا

خیرخواهی برای خدا با خیرخواهی برای بندگان فرقی ندارد جز در یک نقطه و آن

۱ . تنبیه الخواطر، ص ۳۶۲.

۲ . بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۶.

اینکه خداوند غنی بالذات است و به چیزی نیاز ندارد. خداوند متعال واجد همه خیر و مصلحت است، و بی نیازی، خیر و صلاح او حدی ندارد. بنابراین درست نیست که نصیحت برای خداوند را به «خیرخواهی» و «مصلحت جویی» تفسیر کنیم. زیرا خیر و صلاح همه از نزد خدا و برای خدا است. پس تفسیر نصیحت برای خدا، جز به کسب خشنودی خدا درست نیست، خشنودی خدا، یعنی گفتار و کرداری که خداوند از بندگانش می‌پسندد.

این عنصر نخست نصیحت است.

### پیرایش و خالص سازی پیوند

عنصر دوم از عناصری است که نصیحت را تشکیل می‌دهند و آن است که پیوند افراد در خیرخواهی، خالصانه و ناصحانه باشد و مکر و زشتی آن را نیالاید، و در باطنش سوء نیست و شرارت نهفته نباشد. پیوند ناصحانه نخواهد بود مگر آن که در ظاهر و باطن، و آشکار و پنهان، در محبت، رحمت و خیر یکسان باشد.

اختلاف بین ظاهر و باطن، و حضور و غیاب، ارزش عمل صالح را از بین می‌برد، و آن را از دایره صلاح به دایره نفاق می‌برد. تعامل اجتماعی در جامعه اسلامی باید ناصحانه و از هرگونه سوء نیست، سوء ظن، حسد، مکر، کراهت و تنفر پیراسته باشد. لازم است ظاهر و باطن مسلمان در تعامل با دیگران در جامعه اسلامی با جهت‌گیری احسان، اصلاح، هدایت، ارشاد، ایثار و خدمت مطابقت داشته باشد و هر آنچه با این جهت‌گیری منافات دارد، اجازه و فرصت ورود به جانهای مؤمنان را نیابد.

این تعامل ناصحانه آشکار در همه جنبه‌های زندگی گسترش می‌یابد. مثلاً در بازار، وقتی صاحب کالا، متاع خود را معرفی می‌کند، آن را چنان که هست، معرفی می‌کند و با ناخالصی نمی‌آلاید تا کالایش را به مشتریان، مرغوب معرفی کند و پستی کالا را از آنان پوشیده نمی‌دارد، نمونه‌های مرغوب را آشکار، و نمونه نامرغوب را از چشم مشتری پنهان نمی‌کند.

روزی رسول خدا (ص) از پشته غله‌ای گذشت. دستش را در آن برد. انگشتانش به رطوبت رسید. فرمود: این چیست؟ صاحب غله گفت: یا رسول الله! نم باران است.

فرمود: چرا بالای غله نگذاشتی تا مردم ببینند؟ هر که غش کند از ما نیست.<sup>۱</sup>  
 مثال دیگر در امور سیاسی: هرگاه فردی، خود را برای مجلس ملی یا شورای شهر  
 نامزد کرد و برنامه‌ها و دیدگاههای خود را اعلام نمود، اگر مردم او را انتخاب کردند،  
 باید که به برنامه‌های دوره انتخاب ملتزم باشد. او نمی‌تواند در تبلیغات به مردم چیزی  
 بگوید و در اجرا برخلاف آن عمل کند.

هرگاه عالمان دین مردم را در تعامل با همدیگر به مکارم اخلاق ترغیب و تشویق  
 کنند، خود در سلوک فردی و اجتماعی در خانواده، بازار، با خود، و روابط فیما بین بنده  
 و خداوند برخلاف آن رفتار نخواهند کرد. خداوند می‌فرماید:

لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ إِنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (الصف: ۳)

لازم است تعامل اجتماعی ناصحانه و از هرگونه غش و ناخالصی پیراسته باشد. در  
 تعامل با خداوند، می‌بایست کردار و گفتار ما یکی باشد. نه درست است و نه جایز که  
 روزی دهها بار خداوند متعال را به خطاب توحید و التزام مطلق به توحید در عبادت و  
 استعانت یاد کنیم و بگوییم: ایاک نعبد وایاک نستعین اما در عبادتها و استعانتهای خود هر  
 روز دهها بار شرک ورزیم.

تطابق گفتار و کردار از مهمترین مصادیق «نصیحت» در زندگی انسان است.  
 همینطور است تطابق ظاهر و باطن، و تطابق حضور و غیاب. نباید در حضور احدی  
 اظهار محبت و مودت کنیم اما پشت سرش بدگویی و غیبت. تطابق پنهان و آشکار نیز  
 همینطور است. جایز نیست چیزی را آشکار سازیم و چیزی دیگر را پنهان کنیم.  
 بر این اساس باید که ظاهر و باطن، و عمل و نیت، و گفتار و کردار، و حضور و  
 غیاب، و آشکار و پنهان یکی باشد.

این پیوند صالحانه و ناصحانه در همه شبکه گسترده روابط اجتماعی که انسان را به  
 خداوند متعال، و خویشتن، و امام، و امت، و خانواده‌اش، در مسجد و خانه، و بازار، و  
 خیابان، و اداره، و کارخانه، و محافل سیاسی و تبلیغاتی، و غیره پیوند می‌دهد، ساری و  
 جاری است و همه و همه جا را پوشش می‌دهد.

پیوند امت با امام بر همین اساس است، پیوند امام با امت، پیوند مردم با همدیگر،

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۹، ح ۱۰۲.

و نیز رابطه زن و شوهر، رابطه فرزندان با والدین، و روابط والدین با فرزندان، و پیوند آموزگار با شاگردان و برعکس، همه و همه بر اساس همین راه و روش است. عین همین پیوند در رابطه انسان با خودش نیز برقرار است. او نباید در پیوند با خویشتن همانند بسیاری از مردم تناقض در پیش گیرد. در پایان و آغاز، پیوند انسان با خدا، و رسول، و قرآن... باید براساس این رابطه پاکیزه و پیراسته از هرگونه آرایش، و ناصحانه باشد.

خداوند دوست دارد بندگان خود را در تعامل با هم در این شبکه گسترده روابط اجتماعی، به یک رویه، در جهت اطاعت و عبودیت، و احسان و اصلاح، و خدمت و محبت ببیند. این عنصر دوم نصیحت است.

پس نصیحت به این معنی، پس از اسلام، رویه دوم پیوند، و مرحله پیشرفته و عالی در تحکیم رابطه و تثبیت آن است. درست است که بگوییم: «اسلام» مرحله تزکیه، تطهیر و پالایش پیوند از زشتی و آلودگی است، در حالی که «نصیحت» مرحله غنی‌سازی پیوند به خیر، مودت، تعاون، نصرت و پشتیبانی است.

با این توضیح می‌بینیم که بافت پیوند در این شبکه گسترده: «شبکه ولایت» از دو عنصر اساسی تشکیل می‌شود: سلام و خیرخواهی (نصیحت). این دو عنصر در این سخن مأثور از امام امیرالمؤمنین (ع) در توصیف پرهیزگاران در نهج البلاغه خلاصه شده است:

الخیر منه مأمول، والشر منه مأمون.<sup>۱</sup>

نیکی از او بیوسان، - و همگان - از گزندش در امان. سلام آن است که انسان بدخواه دیگران نباشد، و نصیحت آن که خیرخواه آنان باشد.

### نقش سلام و نصیحت در تحکیم و حفظ پیوند

این دو عنصر رابطه انسان مسلمان با خدا، رسول خدا، اولیا و هموعان خود را بر پایه‌ای استوار قرار می‌دهد. هرگاه رابطه انسان بر پایه این دو عنصر باشد، از بدخواهی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

دیگران پیراسته و به خیرخواهی آنان آراسته می‌شود. در نتیجه به صورت رابطه‌ای قوی، محکم، امین و بدور از هرگونه ضعف و سستی در می‌آید.

در عین حال، این دو عنصر رابطه انسان را از هرگونه زشتی و بدی و اخلالگری در جامعه و در درون خود انسان حفظ می‌کند. هنگامی که رابطه بر پایه‌ای سست پیریزی شود، در معرض عوامل اخلال، بدی و فساد موجود در جامعه و در درون انسان قرار می‌گیرد و به سرعت از آنها متأثر می‌شود. اما هنگامی که این رابطه بر پایه صحیحی از «سلامت و خیرخواهی» قرار گیرد و رشته‌های پیوند از این دو عنصر تشکیل شده باشد، تا حد زیادی در مقابل عوامل مذکور مقاومت و پایداری می‌کند.

بازتاب رابطه سالم به طور مستقیم و قوی به خود انسان بر می‌گردد. هرگاه رابطه سالم باشد، انسان سالم و سعادتمند است، و زندگی‌اش بسامان؛ و هرگاه رابطه فاسد شد، انسان شقاوتمند و پایه‌های زندگی‌اش متلاشی. بیشتر شقاوتها، دردها و رنجهای مردم از تباهی رابطه است. برای همین است که اسلام اینچنین به مسئله رابطه اهمیت می‌دهد و شبکه مناسبات انسانی را در چارچوب این قانون تکامل یافته (قانون ولاء) قرار می‌دهد.

### وجوب نصیحت در اسلام

نصیحت همچون سلام یک امر کمالی در بنای جامعه انسانی و شبکه ارتباطات انسان نیست بلکه از دیدگاه اسلام، یک نیاز ضروری است که هیچ انسانی از آن بی‌نیاز نیست و بدون آن زندگی فرد راست نمی‌شود. به همین جهت روایات فراوانی در وجوب نصیحت و تحریم غش آمده است. چنان که از پیشوایان معصوم روایات بسیاری در وجوب سلام و تحریم عدوان به ما رسیده است.

### وجوب نصیحت در روایات

در اینجا بخشی از روایات مربوط به وجوب نصیحت و تحریم غش را می‌آوریم:

۱. حسن بن محمد طوسی در مجالس، از پدرش از شیخ مفید از علی بن خالد صرافی، از محمد بن اسماعیل بن ماهان از زکریا بن یحیی از ابن عبدالرحمن، از سفیان بن جراح، از عطاء بن یزید، از تمیم الداری روایت می‌کند که رسول خدا (ص) گفت:



الدِّينُ النَّصِيحَةُ: دین خیرخواهی است. پرسیدند: ای رسول خدا! خیرخواهی برای که؟ گفت: برای خداوند و رسولش و امامان دین و جماعت مسلمانان.<sup>۱</sup>  
 ۲. محمد بن یعقوب کلینی به سند خود از عیسی بن منصور از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت:

يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ.<sup>۲</sup>

خیرخواهی حق واجب مؤمن بر مؤمن است.

۳. محمد بن یعقوب کلینی از معاویه بن وهب از امام صادق (ع) روایت می‌کند که آن حضرت گفت:

يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ.<sup>۳</sup>

خیرخواهی در حضور و غیاب، حق واجب مؤمن بر مؤمن است.

۴. همچنین روایت می‌کند از محبوب از ابن رثاب از عبیده الحداء که امام باقر (ع) گفت:

يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ.<sup>۴</sup>

خیرخواهی حق واجب مؤمن بر مؤمن است.

۵. جابر از امام باقر (ع) روایت کرد که آن حضرت گفت:

قال رسول الله (ص): لِيَنْصَحُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنْصِيحَتِهِ نَفْسَهُ.<sup>۵</sup>

رسول خدا (ص) گفت: باید که هر یک از شما، همان گونه که خیرخواه خویش است، خیرخواه برادرش باشد.

۶. سفیان بن عیینه گفت: شنیدم امام صادق (ع) گفت:

عليكم بالنصح لله في خلقه فلن تلقاه بعمل أفضل منه.<sup>۶</sup>

بر شما باد خیرخواهی برای خدا در میان خلق خدا که هرگز خدای را با عملی برتر از خیرخواهی ملاقات نخواهید کرد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۹۵، ح ۷.

۲. همان، ص ۵۹۴، ح ۱.

۳. همان، ص ۵۹۵، ح ۲.

۴. همان، ح ۳.

۵. همان، ح ۴.

۶. همان، ح ۶.

۷. محمد بن یعقوب کلینی به سند خود از ابو حفص اعشی از امام صادق (ع) روایت می‌کند که گفت:

قال رسول الله (ص): من سعى في حاجة لأخيه فلم ينصح فقد خان الله ورسوله.<sup>۱</sup>  
رسول خدا (ص) گفت: هر که در رفع نیاز برادرش تلاش کند اما خیرخواه او نباشد، همانا به خدا و رسولش خیانت کرده است.

۸. سماعه گفت: شنیدم امام صادق (ع) می‌گفت:  
أيما مؤمن مشى في حاجة أخيه فلم يناصره فقد خان الله ورسوله.<sup>۲</sup>  
هر مؤمنی که در رفع نیاز برادرش به راه افتد اما او را نصیحت نکند، همانا به خدا و رسولش خیانت کرده است.

۹. حسین بن عمر بن یزید از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت:  
من استشار أخاه فلم يمحضه الرأي سلبه الله عزوجل رأيه.<sup>۳</sup>  
هر که با برادر مؤمنش مشورت کند اما او صادقانه نظر ندهد، خداوند عزوجل نظر را از او بگیرد.

۱۰. امام صادق (ع) گفت:  
المؤمن أخو المؤمن يحقُّ عليه النصيحة.<sup>۴</sup>  
مؤمن برادر مؤمن است. بر او است که خیرخواه او باشد.

۱۱. قاضی نعمان در کتاب دعائم الاسلام از علی (ع) روایت کرده که رسول خدا (ص) در خطبه‌ای طولانی فرمود:  
ثلاث لا يغفل عنها قلب امرء مسلم: إخلاص العمل لله، والنصيحة لأئمة المسلمين، واللزوم لجماعتهم.<sup>۵</sup>

سه چیز است که دل مسلمان از آن خالی نیست: اخلاص عمل برای خدا، خیرخواهی برای امامان مسلمین و همراهی با جماعت آنان.

۱. همان، ص ۵۹۶، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

۳. همان، ح ۵.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۳۰، ح ۳.

۵. همان، ج ۱۱، ص ۴۵، ح ۴.

۱۲. در فقه الرضا (ع):

حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَيِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَمَحُضَهُ النَّصِيحَةَ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ.<sup>۱</sup>  
 حق مؤمن بر مؤمن است که در حضور و غیاب آنگونه که خیرخواه خود است،  
 خیرخواه او باشد.

من مشي في حاجة أخيه فلم يناصحه كان كمن حارب الله ورسوله.<sup>۲</sup>  
 هر که در رفع نیاز برادرش به راه افتد اما او را نصیحت نکند، همچون کسی است  
 که به جنگ خدا و رسولش برخاسته است.

من أصبح لا يهتم بأمور المسلمين فليس منهم.  
 هر که شب را به صبح رساند و به امور مسلمانان اهتمام نرزد، از آنان نیست.  
 لا يقبل الله عمل عبده وهو يضمّر في قلبه على مؤمنٍ سوءً.  
 خداوند عمل بنده‌ای را که در دلش نیت بدی درباره مؤمنی دارد، نمی‌پذیرد.  
 ليس منا من غش مؤمناً أو ضرّه أو ماكره.

هر که با مؤمنی نیرنگ بازد یا به او زبانی رساند یا او را فریب دهد، از ما نیست.  
 إِنَّ الْخَلْقَ عِيَالُ اللَّهِ، فَأَحَبُّ الْخَلْقِ عَلَيِ اللَّهِ مَنْ أَدَخَلَ عَلَيِ أَهْلِ بَيْتِ سُرُوراً وَمَشَى مَعَ أَخِيهِ  
 فِي حَاجَةٍ.<sup>۳</sup>

مردم روزی خوار خداوندند. محبوبترین مردمان نزد خداوند، کسی است که  
 خانواده‌ای را شادمان کند و با برادرش در رفع نیازی به راه افتد.

۱۳. امیرالمؤمنین (ع) گفت:

إِيهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ. فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ،  
 وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْ لَا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْمَلُوا وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي  
 الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ ادْعَوْكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ آمَرَكُمْ.<sup>۴</sup>

مردم! مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از  
 شما دریغ ندارم، و حقی را که از بیت‌المال دارید بگذارم، شما را تعلیم دهم تا نادان

۱. همان، ج ۱۲، ص ۴۲۹، ح ۱.

۲. همان، ص ۴۳۲، ح ۳.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

نمائید، و آداب آموزم تا بدانید. اما حقّ من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا حقّ خیرخواهی ادا کنید. چون شما را بخوانم بیاید و چون فرمان دهم بپذیرید و از عهده برآید.

۱۴. امیرالمؤمنین (ع) می گوید:

أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا حُمْلُ مَنْ أَمَرَ بِهِ: الْإِبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مَسْتَحَقِّهَا.<sup>۱</sup>

همانا بر امام نیست جز آنچه از امر پروردگار به عهده او واگذار شده: کوتاهی نکردن در موعظت و کوشیدن در نصیحت و زنده کردن سنت و جاری ساختن حدود بر مستحقان.

۱۵. امیرالمؤمنین (ع) در سخنی درباره یاران شایسته اش می گوید:

أَنْتُمْ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ وَالْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ... فَأَعِينُونِي بِمَنَاحِصِهِ خَلِيَّةٍ مِنَ الْعَشِّ.<sup>۲</sup>

شما یاران حقّ و برادران در دین و ایمان ... پس مرا یاری کنید به خیرخواهی نمودن، نصیحتی تهی از دغلی.

۱۶. رسول خدا (ص) فرمود:

مَنْ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَمَنْ لَمْ يَصْحَ وَيَمْسِ نَاصِحًا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِأَمَامِهِ وَ لِعَامَةِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ.<sup>۳</sup>

هرکه به امور مسلمانان همت نرزد از آنان نیست. هرکه شب را به صبح و روز را به شب رساند و خیرخواه خداوند، رسول خدا، کتاب خود (قرآن)، امام خود و عموم مسلمانان نباشد، از آنان نیست.

### فراگیری نصیحت در شبکه ارتباطات انسانی

نصیحت، همان گونه که در بافت رابطه انسان با جهان خارج، متّصف به صیغه وجوب است، از شمولیت و فراگیری نیز برخوردار است. بنابراین باید که نصیحت در همه خطوط و رشته های این شبکه گسترده (شبکه ولاء) موجود باشد.

۱. همان، خطبه ۱۰۵.

۲. همان، خطبه ۱۱۸.

۳. الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۵۵۷.

مهمترین خطوط این شبکه ارتباطی عبارتند از:

الف. خطوط طولی (سمت گیری عمودی) شبکه ولاء

۱. رابطه با خداوند متعال

۲. رابطه با رسول خدا (ص)

۳. رابطه با قرآن کریم

۴. رابطه با اسلام (دین)

۵. رابطه با امامان مسلمین و اولیای امور

۶. رابطه انسان با خودش

۷. رابطه با زیردستان

ب. خطوط عرضی (سمت گیری افقی) شبکه ولاء

۸. رابطه با امت (جماعت مسلمانان)

با مروری گذرا بر روایات خیرخواهی، حالت شمول و فراگیری آن را در خطوط

مختلف شبکه مناسبات انسانی بوضوح می بینیم.

در اینجا بخشی از روایات دال بر حالت شمول و فراگیری خیرخواهی را در خطوط

گونگون رابطه انسان، می آوریم:

#### ۱. نصیحت خداوند متعال برای بندگان خود

امیرالمؤمنین (ع) گفت:

انفعوا ببيان الله وأقبلوا نصيحة الله فإن الله قد أعدر إليكم.<sup>۱</sup>

از بیان خدا سود برید و اندرز وی را بپذیرید. همانا خداوند آشکارا جای عذر برای

شما نگذاشت.

#### ۲. نصیحت بندگان برای خداوند متعال

رسول خدا (ص) گفت:

قال الله عزوجل: أحب ما تعبد لي به عبدي النصح لي.<sup>۲</sup>

خداوند عزوجل می فرماید: محبوبترین چیزی که بنده به واسطه آن مرا عبادت

می کند، خیرخواهی برای من است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۵۷۷.

امیرالمؤمنین (ع) نیز گفت:

مِنْ وَاجِبِ حَقِّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جَهْدِهِمُ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ.<sup>۱</sup>  
از جمله حقوق خدا بر بندگان خیرخواهی به اندازه توان برای دیگران، و همیاری  
برای برپاداشتن حق میان خود است.

### ۳. تبادل نصیحت بین خداوند متعال و بندگان

امام صادق (ع) گفت:

إِنَّ عَلَيَّ كَانَ عَبْدًا نَاصِحًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَنَصَحَهُ وَأَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ.<sup>۲</sup>

همانا علی، بنده خیرخواهی برای خدای عزوجل بود و خدا نیز خیرخواه او بود. او  
خدا را دوست داشت و خدا او را.

### ۴. نصیحت رسول خدا (ص) برای امتش

امیرالمؤمنین (ع) در مدح رسول خدا (ص) گفت:

بَلَّغَ عَنِ رَبِّهِ مَعْذِرًا وَنَصَحَ لَأُمَّتِهِ مَنْذِرًا.<sup>۳</sup>

رسالت پروردگار را چنان رساند که برای کسی جای عذر نماند و امت خود را  
اندرز گفت و ترساند.

در خطبه‌ای دیگر در مدح و ثنای رسول خدا (ص) گفت:

... أَرْسَلَهُ وَأَعْلَمَ الْهُدَى دَارِسَةً وَمَنَاهَجَ الدِّينِ طَامِسَةً وَصَدَعَ بِالْحَقِّ وَنَصَحَ لِلْخَلْقِ وَهُدَى إِلَى  
الرَّشْدِ.<sup>۴</sup>

... او را هنگامی فرستاد که نشانه‌های رستگاری پنهان بود، و راههای دین، پنهان. پس  
حق را آشکار نمود و مردم را نصیحت فرمود و راه راست را نشان داد.  
باز در ثنای حضرت می‌گوید:

فَبَالِغٌ فِي النَّصِيحَةِ وَمُضِيٌّ عَلَى الطَّرِيقَةِ وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.<sup>۵</sup>

او خیرخواهی را به نهایت رساند و به راه راست رفت و از طریق حکمت و موعظه  
نیکو، مردم را به خدا خواند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۴۶، ح ۱۲۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۴. همان، خطبه ۱۹۵.

۵. همان، خطبه ۹۵.

در صحیفه سجّادیه در ثنای رسول خدا (ص) آمده:

... بَلِّغْ رسالتك وصدع بأمرک ونصح لعبادک.<sup>۱</sup>

... پیغام رسالتت را به امت کاملاً تبلیغ کرد و به صدای بلند فرمانت را به خلائق رسانید.

امام سجّاد (ع) در دعای دیگری فرمود:

وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ ... أَمْرَتَهُ بِالنَّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنصح لها.<sup>۲</sup>

و همانا محمد بنده تو است ... به نصیحت و خیرخواهی امتش، او را فرمودی. پس آنان را پند و اندرز بسیار کرد.

### ۵. نصیحت قرآن برای مردم

امیرالمؤمنین (ع) گفت:

واعلموا أنّ هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش ... استنصحوه على أنفسكم واهتموا عليه آراءكم، واستغشوا فيه أهواءكم.<sup>۳</sup>

بدانید که این قرآن پندگویی است که فریب ندهد... آن را نصیحت گوی خود شمارید، و رأیهایتان را - که با قرآن سازگار نیست - متهم دارید و خواهشهای نفسانی خویش را خیانتکار انگارید.

امیرالمؤمنین (ع) در جای دیگر می گوید:

تمسك بحبل الله واستنصحه واحلّ حلاله وحرم حرامه وصدق بما سلف من الحق.<sup>۴</sup>

چنگ در ریسمان خدای - قرآن - زن و از آن نصیحت خواه، حلالش را حلال گیر و حرامش را حرام و حقی را که پیش از این بوده، تصدیق دار.

### ۶. نصیحت مسلمانان برای رسول خدا (ص) و قرآن و اسلام

رسول خدا (ص) گفت:

من لم يصبح ويمسي ناصحاً لله ورسوله ولكتابه ولإمامه ولعامة المسلمين فليس منهم.<sup>۵</sup>

۱ . صحیفه سجّادیه، ص ۲۰۷، دعای ۴۲.

۲ . همان، ص ۵۳، دعای ۶.

۳ . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۴ . همان، نامه ۶۹.

۵ . الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۵۵۷.

هر که شب را به صبح و روز را به شب رساند و خیرخواه خداوند، رسول خدا، کتاب او (قرآن)، امام خود و عموم مسلمانان نباشد، از آنان نیست. تمیم الداری از رسول خدا (ص) روایت کرد که آن حضرت گفت: **الدين النصيحة، دين نصيحت است.** عرض کردیم: نصیحت برای که؟ فرمود: **لله ولرسوله ولائمة المسلمين وعامتهم**<sup>۱</sup>. برای خدا، رسول، امامان مسلمین و عموم آنان.

#### ۷. نصیحت امامان برای مسلمانان

علی (ع) گفت:

ليس على الإمام إلا ما حُمِّل من أمر ربّه: الإبلاغ في الموعدة والإجتهاد في النصيحة.<sup>۲</sup> همانا، بر امام نیست جز آنچه از امر پروردگار به عهده او واگذار شده: کوتاهی نکردن در موعدت، و کوشیدن در نصیحت.

#### ۸. نصیحت مسلمانان برای امامان

امام رضا (ع) گفت: (یا از رسول الله (ص) روایت کرد):

ثلاث لا يفعل عليها قلب امرء مسلم: إخلاص العمل لله والنصيحة لائمة المسلمين، واللزوم لجماعتهم.<sup>۳</sup>

سه چیز است که دل مسلمان از آن خالی نیست: اخلاص عمل برای خدا، خیرخواهی برای امامان مسلمین و همراهی با جماعت آنان. امیرالمؤمنین (ع) در سخنانی به یاران صالح خود گفت: **أنتم الأنصار على الحق، والإخوان في الدين، فأعينوني بمناصحة خلية من الغش.**<sup>۴</sup> شما یاران حق، و برادران در دین و ایمان ... پس مرا یاری کنید در خیرخواهی نمودن (نصیحت)، نصیحتی تهی از دغلی.

#### ۹. تبادل نصیحت بین امام و امت

علی (ع) می گوید:

۱ . صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۴.

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

۳ . بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۵.

۴ . نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸.



أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ.<sup>۱</sup>

مردم! مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم... اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا حق خیرخواهی ادا کنید.

### ۱۰. نصیحت انسان برای خودش

علی (ع) می‌گوید:

إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ أَنْصَحَهُمْ لِنَفْسِهِ وَأَطْوَعَهُمْ لِرَبِّهِ.<sup>۲</sup>

خیرخواه‌ترین مردم، خیرخواه‌ترین آنان برای خود و فرمانبردارترین آنها از خداوند است.

إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعَكُمْ لِرَبِّهِ وَإِنَّ أَعْشَّهَمَ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ.<sup>۳</sup>

خیرخواه‌ترین مردم برای خویش، فرمانبردارترین آنان از خداوند است و سرکش‌ترین مردمان از دستورات خداوند، خیانتکارترین آنان به خود است.

إِنَّ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِهِ أَطْوَعَكُمْ لِرَبِّهِ وَإِنَّ أَعْشَّكُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاكُمْ لِرَبِّهِ.<sup>۴</sup>

خیرخواه‌ترین شما برای خود، فرمانبردارترین شما از خداوند و خیانتکارترین شما به خود، سرکش‌ترین شما از دستورات خداوند است.

مَنْ نَصَحَ نَفْسَهُ كَانَ جَدِيداً بِنُصْحِ غَيْرِهِ وَمَنْ غَشَّ نَفْسَهُ كَانَ أَعْشَّ النَّاسِ لَغَيْرِهِ.<sup>۵</sup>

هر که خیرخواه خود باشد، شایسته نصیحت دیگران است و کسی که به خود خیانت کند، خیانتکارترین مردمان به دیگران است.

امام صادق (ع) گفت:

مَا نَصَحَ عَبْدٌ مُسْلِمٌ فِي نَفْسِهِ فَأَعْطِيَ الْحَقَّ مِنْهَا وَأَخَذَ الْحَقَّ لَهَا إِلَّا أُعْطِيَ خَصْلَتَيْنِ: رِزْقاً مِنَ

اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَنْتَفِعُ بِهِ وَرِضًى عَنِ اللَّهِ يَنْجِيهِ.<sup>۶</sup>

۱. همان، خطبه ۳۴.

۲. غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۳۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۴. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۹۸.

۵. همان، ج ۷۴، ص ۳۵۸.

۶. خصال صدوق، ص ۴۶.

هیچ بندهٔ مسلمانی خویشتن را نصیحت نکرد و حقّ دیگران را نداد و حقّ خویش را از دیگران نگرفت مگر اینکه دو خصلت به او داده شد: روزی خداوند عزّوجلّ که از آن بهره برد، و خشنودی خدا که او را (از آتش) نجات دهد.

### ۱۱. نصیحت برای بندگان خدا (جماعت مسلمانان)

رسول خدا (ص) فرمود:

إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ.<sup>۱</sup>

بلند مرتبه‌ترین مردم نزد خداوند در روز قیامت کسی است که بیش از همه در روی زمین به راه افتد و خلق خدای را نصیحت کند.

سفیان بن عیینه گفت: شنیدم امام صادق (ع) می‌گفت:

عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ، فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ.<sup>۲</sup>

بر تو باد خیرخواهی مردم برای رضای خدا که خدا را به عملی بهتر از آن ملاقات نکنی.

امام صادق (ع) گفت:

يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ.<sup>۳</sup>

حقّ واجب مؤمن بر مؤمن است که در حضور و غیاب خیرخواه او باشد.

\* \* \*

---

۱ . بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۸

۲ . کافی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۶.

۳ . همان، ح ۲.

## منابع و مأخذ



## منايع و مأخذ

قرآن كريم.

نهج البلاغه.

آلاء الرحمان فى تفسير القرآن.

الاحكام السلطانية، ابويعلى حنفى، اندونزى، ١٣٨٦ هـ

الاحكام السلطانية، ابوالحسن على بن محمد ماوردى، مصطفى البابى، مصر، ١٣٨٦هـ

احكام القرآن، ابوبكر جصاص.

ارشاد السارى، قسطلانى.

الارشاد الى قواطع الادله فى اصول الاعتقاد، ابوالمعالى امام الحرمين جوينى، مطبعة

السعادة، مصر.

الارشاد، شيخ مفيد.

اصول كافى، محمد بن يعقوب كلينى، تصحيح على اكبر غفارى.

اعتقاد اهل الحديث، ابوبكر اسماعيلى.

الاقتصاد فى الاعتقاد، ابو حامد غزالى، مطبعة حجازى، قاهره.

الامالى، محمد بن حسن طوسى.

الامالى، شيخ مفيد.

الامامة والسياسة، ابن قتيبة دينورى.

بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسى، چ جديد.

البحر الزخار، مطبعة السنة المحمدية.

- البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر، حسینعلی منتظری، قم.  
بیان السعاده، جناباذی.  
تاریخ الامم (الرسل) والملوک (تاریخ طبری)، محمد بن جریر طبری.  
تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی.  
تحف العقول، محمد بن شعبه حرانی.  
تذکرۃ الخواص.  
الترغیب و الترهیب.  
تفسیر ابی السعود.  
تفسیر بیضاوی.  
تفسیر شبّر، (تفسیر القرآن الکریم)، سید عبدالله شبّر، انتشارات هجرت، قم.  
تفسیر صافی، فیض کاشانی  
تفسیر غریب القرآن، نیشابوری، در پآوری جامع البیان طبری.  
التفسیر الکبیر، امام فخر رازی.  
تفسیر کشاف، جارالله زمخشری.  
تفسیر مراغی.  
تفسیر المنار، محمد رشید رضا.  
تفسیر المیزان، علامه سید محمد حسین طباطبائی.  
تلخیص الشافی، شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، نجف، با مقدمه سید حسین آل بحر العلوم.  
تنبیه الامة وتنزیه الملة، محقق نائینی.  
تنبیه الخواطر (مجموعه ورام).  
توحید صدوق، محمد بن بابویه، تصحیح علی اکبر غفاری.  
جامع البیان فی تفسیر القرآن، محمد بن جریر طبری.  
الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، دارالکتب المصریہ ودارالکتب العلمیہ،

بيروت.

جوامع الجامع، فضل بن حسن طبرسى.

حاشية ابن عابدين.

حاشية مكاسب، شيخ محمد حسين اصفهاني.

الخراج، قاضى ابويوسف.

الخصال، شيخ صدوق.

دراسات فى ولاية الفقيه، حسينعلى منتظرى، المركز العالمى للدراسات الاسلاميه، ج ٢،

١٤٠٩ هـ

الدر المنثور، جلال الدين سيوطى.

الروضة الندية فى شرح الدرر البهية، سيد صديق حسن، المطبعة الاميرية، مصر.

روح المعانى، آلوسى.

رئاسة الدولة، د. محمد رأفت عثمان.

سفينة البحار، شيخ عباس قمى.

سنن ابن ماجه.

سنن بيهقى.

السياسة الشرعية فى اصلاح الراعى و الرعية، دارالكتب العربى، مصر ١٩٦٩م.

سير اعلام النبلاء، شمس الدين ذهبى.

سيرة ابن هشام.

سيرت رسول الله، عبدالملك بن هشام. تصحيح اصغر مهدوى، خوارزمى، تهران،

١٣٦٤ش.

شرايع الاسلام، محقق حلى.

شرح جلال الدين المحلى على منهاج الطالبين نووى، مطبعة على صبيح.

شرح العقائد النسفية، سعد الدين تفتازانى.

شرح المتأصل، چ العثمانية.

- شرح المقاصد، سعد الدين التفتازانى، چ الأستانة التركية.
- شرح المواقف، شيخ ابو على، چ هند.
- شرح المواقف، مير سيد شريف جرجانى، مطبعة السعادة، ١٩٠٧م.
- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم.
- الشورى في ظلّ نظام الحكم الاسلامى، عبدالرحمن عبدالخالق، مطبعة الراى الجديد، بيروت.
- الشورى في القرآن والحديث، رضا استادى.
- صحيح بخارى.
- صحيح مسلم، دارالفكر، بيروت.
- صحيح مسلم بشرح النووى، المطبعة المصرية.
- صحيفة سخاديه، امام سيد الساجدين زين العابدين.
- عقاب الاعمال وثوابها، شيخ صدوق.
- عقيدة اصحاب الحديث، ابو عثمان صابونى.
- علل الشرايع، شيخ صدوق، چ نجف، ١٣٨٥ هـ.
- عيون اخبار الرضا (ع)، شيخ صدوق، چ نجف، ١٣٩٠ هـ.
- غررالحكم و دررالکلم، آمدى.
- فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، ابن حجر عسقلانى.
- الفصل فى الملل و الاهواء والنحل، ابن حزم اندلسى، ١٣٢١ هـ.
- الفصول المختاره، شيخ مفيد.
- الفقه الاكبر، امام شافعى، المطبعة الادبيه.
- فى ظلال القرآن، سيد قطب.
- الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، تصحيح على اكبر غفارى.
- الكامل فى التاريخ، ابن اثير.
- كتاب سليم بن قيس هلالى.
- كشف الغمّة عن جمع الاثمه، الشعرانى الانصارى، مصطفى البابى، مصر، ١٣٧٠ هـ.



- كنز العمال، متقى هندی.  
كنز الفوائد.  
لسان العرب، ابن منظور.  
مآثر الانافة في معالم الخلافة، احمد بن عبدالله.  
متشابهات القرآن، ابن شهر آشوب.  
مجمع البيان في تفسير القرآن، طبرسی.  
محاسن برقی.  
المحلّی من الآثار، ابن حزم اندلسی.  
المختلف، علامة حلّی.  
المسامرة في شرح المسایرة، کمال بن همام، مطبعة السعادة، ١٣٤٧ هـ.  
مستدرک الوسائل، شیخ حسین نوری، چ سنگی.  
مسند، احمد بن حنبل.  
مسند زید، زید بن علی.  
مشکوة الانوار.  
المطالب العالیة.  
معالم المدرستین، سیّد مرتضی عسکری.  
معجم رجال الحدیث، آية الله خویی (ره).  
المغازی، محمّد بن عمر واقدي، تصحيح وتحقیق: مارسدن جونز.  
المغازی، محمّد بن عمر واقدي، ترجمة دکتور محمود مهدي دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ١٣٦٩ ش.  
المغنی فی ابواب التوحید و العدل، املاء قاضي عبدالجبار، ١٩٦٦ م.  
مفاتيح الغیب (تفسیر) امام فخر رازی، المطبعة الحجرية، ١٣٠٨ هـ.  
مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی.  
مقتل الحسين، عبدالرزاق مكرم.

- المقتل الحسيني، سيد محسن امين.  
مقدمه، ابن خلدون.  
مكارم الاخلاق، طبرسى.  
من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، تصحيح على اكبر غفارى.  
منهاج السنة المحمدية، ابن تيمية حنبلى.  
المواقف، عضد الدين ايجى (شرح المواقف)، مطبعة السعادة، ۱۹۰۷ م.  
الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائى.  
نهاية الاقدام، شهرستانى، ۱۳۴۴ هـ.  
النهاية من غريب الحديث، ابن اثير، عيسى البابى، مصر.  
النهاية فى مجرد الفقه و الفتاوى، شيخ طوسى (ره).  
نهاية المحتاج الى شرح المنهاج، شمس الدين الرملى.  
نهج البلاغه، جمع: سيد رضى، ترجمه دكتور سيد جعفر شهيدى، انتشارات و آموزش  
انقلاب اسلامى، تهران، ۱۳۶۸ ش.  
نهج السعادة فى شرح نهج البلاغه، محمد تقى شوشترى.  
وسائل الشيعة، محمد بن حسن حرّ عاملى، تصحيح: عبدالرحيم ربانى شيرازى.  
وقعة صفين، نصر بن مزاحم مقرئ.

\*\*\*